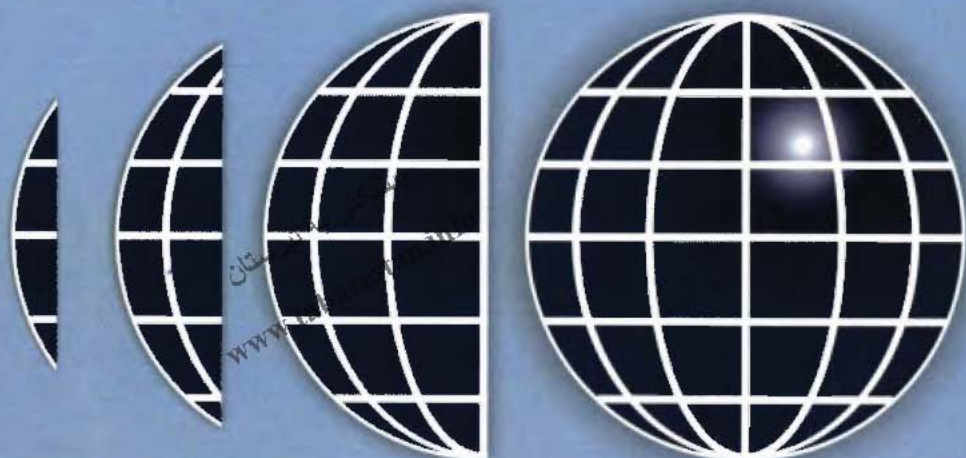




روان‌شناسی سیاسی پادشاهان قاجاری

دکتر ابراهیم برزگر

روانشناسی سیاسی پادشاهان قاجاری

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

دکتر ابراهیم برزگر

تهران

۱۴۰۱



سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت)

پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی

سرشناسه: برزگر، ابراهیم، ۱۳۴۳-
 عنوان و نام پدیدآور: روان‌شناسی سیاسی پادشاهان قاجاری / ابراهیم برزگر.
 مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی
 (سمت)، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۴۰۱.
 مشخصات ظاهری: یازده، ۲۶۰ ص.
 فروست: «سمت»؛ ۲۵۲۲. علوم سیاسی؛ ۸۴
 شابک: ۳-۲۷۳۳-۰۲-۶۰۰-۹۷۸ ۹۶۰۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Ebrahim Barzegar. Political Psychology of Qajar
 Kings.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: ایران — تاریخ — قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۷ ق
 موضوع: Iran -- History -- Qajars, 1779-1834
 موضوع: روان‌شناسی سیاسی — ایران
 موضوع: Political Psychology -- Iran
 موضوع: ایران — شاهان و فرمانروایان — تاریخ
 موضوع: Iran -- Kings and Rulers -- History
 شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت)،
 پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.

The Organization for Researching and Composing University Textbooks in the
 Islamic Sciences and the Humanities (SAMT), Institute for Research and
 Development in the Humanities.

رده‌بندی کنگره: ۱۴۰۱ DSR ۱۳۱۱

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۴

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۸۲۶۶۵۰

سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت)
 پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی



روان‌شناسی سیاسی پادشاهان قاجاری

دکتر ابراهیم برزگر (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)

ویراستار: صفری اورنگی

چاپ اول: بهار ۱۴۰۱

تعداد: ۲۰۰

حروفچینی و لیتوگرافی: سمت

چاپ و صحافی: بصیرت

قیمت: ۹۶۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و

عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)،

روبه‌روی پمپ گاز، کد پستی ۱۴۶۳۶۴۵۸۵۱، تلفن ۲-۴۴۲۴۶۲۵۰.

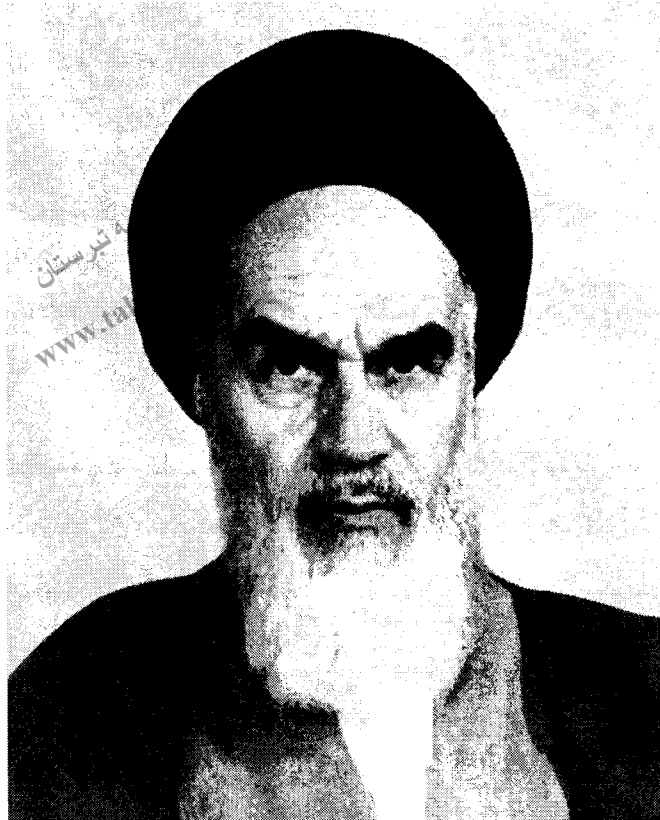
www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

@sazman_samt

هر شخص حقیقی یا حقوقی که تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشر، نشر یا پخش یا عرضه
 یا تکثیر یا تجدید چاپ نماید، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



باید همه بدانند و دولتمردان بیشتر بدانند که تا در خود فرو می‌روند، انسان نیستند. وقتی که خود را فراموش کردند و در مقصد عالی فرو رفتند، انسان بزرگ‌اند. همه موجودات این طور هستند و همه انسان‌ها این طور هستند و این غایت خلقت است و غایت مقصد انبیا هست.

صحیفه امام: ج ۱۴، ص ۱۵۶

سخن «سمت»

یکی از هدف‌های مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاه‌ها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنای و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گام‌هایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می‌کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی» را، که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در رشته‌های مختلف علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب‌نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن باید به تدریج و پس از انتقادهای و یادآوری‌های پیاپی ارباب نظر به دست آید. انتظار دارد که این بزرگواران از این همیاری و راهنمایی دریغ نورزند و با پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

کتاب حاضر به عنوان منبع اصلی دروس «تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران (دوره قاجاریه)» و «روان‌شناسی سیاسی (روان‌شناسی برای سیاست)» برای دانشجویان مقطع کارشناسی رشته‌های علوم سیاسی، تاریخ و جامعه‌شناسی، هریک به ارزش ۲ واحد تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۶	فصل اول: روان‌شناسی سیاسی آقامحمدخان قاجار
۶	مقدمه
۷	۱. نظریه آدلر
۸	۱-۱. علاقه اجتماعی
۸	۱-۲. حس حقارت
۹	۱-۳. حس برتری طلبی
۹	۱-۴. خودخلاق
۹	۱-۵. سبک زندگی خاص و بی‌همتا
۱۰	۱-۶. سنخ‌شناسی شخصیت
۱۰	۱-۷. ترتیب تولد
۱۱	۲. دوره کودکی و نوجوانی
۱۱	۲-۱. دوره کودکی و تربیت ایلی
۱۲	۲-۲. دوره کودکی و تربیت مادرانه
۱۳	۲-۳. نصیحت‌های سه گانه مادر
۱۵	۲-۴. یادگیری اجتماعی و عبرت‌گیری از واقعیات
۱۶	۲-۵. دوران بی‌ثباتی مستمر و جنگ‌های داخلی و مکتب شیراز
۱۸	۳. واقعه اختگی
۲۴	۴. بازتاب اختگی در دوره قبل از پادشاهی
۲۴	۴-۱. روباه‌شناسی و عقده اختگی
۲۵	۴-۲. اختگی و توانمندسازی
۲۶	۴-۳. اختگی، اراده‌گرایی و آرزوی سلطنت
۲۷	۴-۴. اختگی، تحکیم اراده و استخدام دیگران
۲۸	۵. اختگی و حقارت ناشی از آن در دوره پادشاهی
۲۸	۵-۱. تغییر صدا و پادشاهی
۲۹	۵-۲. خواجگی و رابطه وی با اهل قلم
۳۰	۵-۳. عقده ریش و مالیات بر ریش

۳۱	۵۴ تغییر رسم تشریفات استقبال سلطنتی
۳۲	۵۵ اختگی، کینه‌ورزی و بی‌اعتمادی (پارانویا) به دیگران
۳۲	۵۶ اختگی و انتقام‌کشی
۳۳	۵۷ اختگی و بحران جانشینی
۳۴	۵۸ مجوز شرعی حکمرانی خواجهگان
۳۵	۵۹ خواجهگی و عرف اجتماعی
۳۷	۵۱۰ تصور عمومی نسبت به خواجهگان
۳۹	۵۱۱ بی‌رحمی و خشونت بی‌حد و عقده اختگی
۴۳	۵۱۲ میراث حقارت اختگی در جانشین
۴۴	جمع‌بندی
۴۵	پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تریت مدیر)
۴۸	فصل دوم: روان‌شناسی سیاسی فتحعلی‌شاه
۴۸	مقدمه
۴۹	۱. الگوی تحلیل ترکیبی با تأکید بر نظریه اریکسون
۵۰	۲. دوره کودکی و ولعهدی
۵۱	۳. دوره اول پادشاهی: سرکوب مدعیان؛ دوره رزم
۵۱	۳-۱ عزل و قتل صدراعظم
۵۲	۴. هویت‌جویی از آقامحمدخان و سایه سنگین او
۵۴	۵. دوره دوم پادشاهی: ازدواج‌ها و دوره بزم و جبران حقارت اختگی آقامحمدخان
۵۸	۶. جنگ‌های ایران و روسیه و روس‌هراسی
۵۸	۶-۱ همراهی نکردن حکمرانان محلی با دولت مرکزی ایران
۵۹	۶-۲ بی‌خبری فتحعلی‌شاه و نپذیرفتن نظر کارشناسی قائم‌مقام فراهانی
۶۲	۶-۳ پیدایش رسم تحت‌الحمایگی و دوتابعتی
۶۳	۶-۴ تبعات ترکمنچای، حمله افراد خودسر به سفارتخانه روسیه و قتل گریبایدوف
۶۴	۶-۵ ضعف دیپلماتیک در مذاکرات صلح
۶۴	۶-۶ رقابت درباریان و وزرا
۶۵	۶-۷ خساست فتحعلی‌شاه
۶۶	۷. خودشیفتگی
۶۶	۷-۱ خودشیفتگی فتحعلی‌شاه
۶۷	۷-۲ لباس غضب
۶۸	۷-۳ مو و شپش
۶۸	۷-۴ قسم به سر مبارک
۶۸	۸. یادگاری و میل به جاودانگی

۶۹	۹. مرگ اندیشی فتحعلی شاه
۷۰	جمع‌بندی
۷۱	پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تریت مدیر)
۷۵	فصل سوم: روان‌شناسی سیاسی محمدشاه
۷۵	مقدمه
۷۶	۱. زنجیره مفهومی و الگوی تحلیل ترکیبی
۷۶	۲. دوران کودکی و ولیمهدی محمدشاه
۷۸	۳. سبک زندگی دوره پادشاهی
۷۹	۴. دوره اول پادشاهی محمدشاه: تاکتیک سلطه‌طلبی
۷۹	۴-۱ جلوه اول سلطه‌طلبی: سرکوب مدعیان سلطنت
۸۰	۴-۲ جلوه دوم سلطه‌طلبی: قتل قائم‌مقام
۸۴	۴-۳ احساس حقارت محمدشاه
۸۵	۵. دوره دوم پادشاهی محمدشاه: عصر صدارت حاجی میرزا آقاسی
۸۵	۵-۱ ضعف ایگو و قدرت اثرگذاری و تصمیم‌گیری
۸۵	۵-۲ مقایسه قائم‌مقام با حاجی میرزا آقاسی
۸۶	۵-۳ رابطه محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی
۸۷	۵-۴ کرامات حاجی میرزا آقاسی در نظر محمدشاه
۸۹	۵-۵ پیامد صدارت حاجی میرزا آقاسی
۹۰	۶. ماجرای هرات و ادامه تاکتیک سلطه‌طلبی و نیاز به غلبه
۹۲	۶-۱ انگلیس هراسی
۹۲	۷. اختلافات ایران و عثمانی و عهدنامه ارزنة‌الروم
۹۳	۸. شورش‌های محلی
۹۴	۹. نفوذ بدمذهبان در دربار محمدشاه
۹۵	۹-۱ قضیه باب و بابیان
۹۶	جمع‌بندی
۹۷	پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تریت مدیر)
۹۹	فصل چهارم: روان‌شناسی سیاسی ناصرالدین شاه
۹۹	مقدمه
۱۰۰	۱. چارچوب نظری؛ نظریه کارن هورنای
۱۰۰	۱-۱ مفهوم اضطراب اساسی
۱۰۱	۱-۲ رفع اضطراب
۱۰۱	۱-۳ نیازهای اساسی

۱۰۱	۱-۴ خود واقعی و خود خیالی
۱۰۲	۲. دوره کودکی و ولیعهدی و اضطراب اساسی
۱۰۳	۳. اضطراب اساسی جانشینی
۱۰۳	۳-۱ فقدان حمایت پدر
۱۰۵	۳-۲ اضطراب جانشینی ناشی از فقدان حامی در سیاست داخلی
۱۰۵	۳-۳ اضطراب جانشینی ناشی از دخالت خارجی‌ها
۱۰۶	۴. تاکتیک انزوای طلبی ناصرالدین میرزا
۱۰۸	۵. تاکتیک مهرطلبی و ولیعهدی ثانویه
۱۰۸	۵-۱ مهرطلبی از مادر، صدراعظم و وزیرمختار انگلیس
۱۱۱	۵-۲ ولیعهدی ثانویه و حکومت بر آذربایجان
۱۱۳	۵-۳ برکناری امیرکبیر
۱۱۵	۶. تاکتیک سلطه‌طلبی و عزل و قتل امیرکبیر
۱۱۶	۶-۱ تعارض نقش دوگانه شاه و سفر به اصفهان
۱۲۰	۶-۲ قتل امیرکبیر
۱۲۴	۷. تاکتیک سلطه‌طلبی نسبی: دوره نوری
۱۲۴	۷-۱ سلطه‌طلبی نسبی
۱۳۰	۷-۲ تاکتیک سلطه‌طلبی مطلق و تمام‌عیار: الغای صدارت
۱۳۳	۸. تاکتیک انزوای طلبی ثانویه
۱۳۳	۸-۱ عقیم شدن شاه
۱۳۴	۸-۲ انتخاب ولیعهدی مظفرالدین میرزا
۱۳۵	۸-۳ بیری خان
۱۳۶	۸-۴ ملیجک
۱۴۰	۸-۵ خانم‌باشی
۱۴۱	۸-۶ سفرهای فرنگ
۱۴۲	۸-۷ بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی به سیاست و اداره کشور
۱۴۴	۸-۸ واقعه تنباکو و واکنش علما و سیدجمال‌الدین اسدآبادی
۱۴۵	۸-۹ قتل شاه و عشق جیران
۱۴۶	۹. خودشیفتگی
۱۴۷	جمع‌بندی
۱۴۸	پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تربیت مدیر)
۱۵۲	فصل پنجم: روان‌شناسی سیاسی مظفرالدین شاه
۱۵۲	مقدمه
۱۵۲	۱. منطق استقرایی و زنجیره مفهومی

۱۵۶	۱-۱ تحلیل محتوا و محوریابی
۱۵۷	۲. دوره کودکی، نوجوانی و ولیمهدی
۱۵۹	۲-۱ مرگ‌اندیشی در دوره ولیمهدی طولانی
۱۵۹	۳. دوره پادشاهی
۱۵۹	۳-۱ تقلید از پدر
۱۶۰	۳-۲ ضعف مزاج مستمر و بیماری مزمن
۱۶۲	۳-۳ باورها و بازتاب‌های آن بر رفتار سیاسی (نحسی ۱۳ در ۱۳۱۳ ه.ق.)
۱۶۲	۳-۴ گرایش‌ها و رفتارهای قبیله‌ای
۱۶۵	۳-۵ ضعف ایگو و تأثیرپذیری از اطرافیان
۱۶۷	۳-۶ شخصیت اثرگذار سیدحسن بحرینی
۱۶۷	۴. ویژگی خلقی و ترسویی مظفرالدین‌شاه
۱۶۸	۴-۱ ترس از رعد و برق
۱۶۹	۴-۲ ترس از مرگ و سکنه کردن
۱۶۹	۴-۳ ترس از سفر دریایی
۱۶۹	۴-۴ ترس از امور ناگهانی
۱۷۰	۴-۵ ترس از تاریکی
۱۷۱	۴-۶ ترس از بلندی
۱۷۱	۴-۷ ترس از ترور
۱۷۲	۴-۸ ترس از مار
۱۷۲	۵. خودشیفتگی
۱۷۵	۵-۱ دغدغه‌های شخصی و کشوری
۱۷۷	۵-۲ بزرگسال نابالغ و نشان زانوبند
۱۷۹	۶. بی‌بندوباری اخلاقی و سازوکار تخلیه روانی و تظاهرات مذهبی
۱۸۴	۷. شخصیت مظفرالدین‌شاه و پیروزی مشروطیت: نرم‌خویی و عدم خشونت (آنیما)
۱۸۷	جمع‌بندی
۱۸۸	پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تربیت مدیر)
۱۹۰	فصل ششم: روان‌شناسی سیاسی محمدعلی‌شاه
۱۹۰	مقدمه
۱۹۰	۱. زنجیره مفهومی و الگوی تحلیل ترکیبی
۱۹۱	۲. دوره کودکی و نوجوانی و ولیمهدی
۱۹۱	۳. خشونت رفتاری و روحیه سلطه‌طلبی
۱۹۲	۴. ایگو (من) و سوپرایگو (فرامن) و تأثیر اطرافیان بر محمدعلی‌شاه
۱۹۲	۴-۱ تأثیر معلم روسی: شاپشال

۱۹۴	۴-۲ تأثیر همسر
۱۹۵	۴-۳ تأثیر سید محمد ابوطالب زنجانى
۱۹۷	۵. نگرش سیاسى محمدعلی شاه: روس اتکایی
۱۹۸	۶. نگرش منفی به مشروطیت و مشروطه‌ستیزی
۲۰۰	۶-۱ متمم قانون اساسی و محمدعلی شاه
۲۰۰	۷. نگرش مثبت به جادوگری و اثرگذاری آن در سیاست
۲۰۰	۸. روان‌شناسی نفاق محمدعلی شاه
۲۰۲	۹. دوگانه تمایلات شخصی و ممانعت ساختاری در استعفا کردن
۲۰۳	۱۰. تاکتیک مهرطلبی با تمسک به تظاهر مذهبی، سوگند و قول دادن
۲۰۴	۱۱. تاکتیک سلطه‌طلبی
۲۰۶	جمع‌بندی
۲۰۶	پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تربیت مدیر)
۲۰۸	فصل هفتم: روان‌شناسی سیاسی احمدشاه
۲۰۸	مقدمه
۲۰۹	۱. زنجیره مفهومی و الگوی تحلیل ترکیبی
۲۱۰	۲. دوره کودکی و نوجوانی و برکناری معلم روسی
۲۱۱	۲-۱ حذف معلم روسی و تربیت مشروطه‌ای
۲۱۲	۳. تاکتیک سیاست‌گریزی و پادشاه‌گریزان از سلطنت
۲۱۲	۳-۱ تضعیف جایگاه پادشاهی و تاکتیک سیاست‌گریزی
۲۱۳	۳-۲ خاطره ابدی وداع با پدر و مادر و سیاست‌گریزی
۲۱۴	۳-۳ اضطراب کشورداری در دوره پادشاهی
۲۱۵	۳-۴ سفر و اقامت در خارج از کشور و سیاست‌گریزی و پادشاه‌گریزی
۲۱۶	۳-۵ ترسو بودن و سیاست‌گریزی
۲۱۷	۳-۶ توهم مانع ساختار حقوقی و سیاست‌گریزی
۲۱۸	۳-۷ محدود شدن قدرت و اختیارات و دلزدگی
۲۱۸	۳-۸ خلیقات مسالمت‌جویانه و پرهیز از خشونت و خون‌ریزی
۲۱۹	۳-۹ نپذیرفتن پیشنهاد ترور رضاخان و نفی امام‌زاده‌سازی در تاریخ
۲۱۹	۳-۱۰ تربیت در سایه مشروطه‌طلبان
۲۲۰	۳-۱۱ قانون‌گرایی و سیاست‌گریزی
۲۲۲	۴. شخصیت غیر فعال و منفی و تاکتیک سلطنت‌گریزی
۲۲۲	۴-۱ نپذیرفتن دعوت مدرس در بازگشت به ایران
۲۲۴	۴-۲ رابطه احمدشاه و ولیعهدش و بی‌عملی سیاسی
۲۲۵	۵. قرارداد ۱۹۱۹ و روان‌شناسی احمدشاه و توطئه‌پنداری

صفحه	عنوان
۲۲۸	۶. بول پرستی و رفع اضطراب اساسی؛ تاکتیک سیاست گریزی
۲۳۱	۷. خودشیفتگی
۲۳۱	۸. فشار و نیروی افکار عمومی و رفتار سیاسی احمدشاه
۲۳۲	۹. سقوط و مرگ احمدشاه
۲۳۲	۹-۱ عوامل ساختاری سقوط
۲۳۳	۹-۲ عوامل کارگزاری سقوط
۲۳۳	۹-۳ مرگ احمدشاه
۲۳۴	جمع بندی
۲۳۵	پرسش های آموزشی و پرورشی (تربیت مدیر)
۲۳۸	نتیجه گیری: شخصیت یکصدوسی ساله
۲۵۱	منابع و مأخذ
۲۵۹	نمایه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

قال علی علیه السلام: فی تَقْلُبِ الْأَخْوَالِ عِلْمٌ جَوَاهِرِ
الرِّجَالِ: در دگرگونی روزگار (در تحول ساختارها و
در بلندمرتبه شدن پس از خواری و برعکس) گوهر
(شخصیت) افراد پدیدار و شناخته می‌شود.
(نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸)

روانشناسی سیاسی یکی از قلمروهایی است که می‌تواند به باروری و اثرگذاری علمی و عملی
سیاسی در ایران کمک کند، یعنی می‌تواند توضیح و تفسیر بهتری از پدیده‌های سیاسی ارائه
کند؛ چون سهم شخصیت سیاست‌مداران در سیاست و حکومت بسیار زیاد است و روانشناسی
سیاسی می‌تواند این بخش را پوشش دهد. فراتر از آن اگر بخواهیم وضعیت را تغییر دهیم، در
سیاست عملی و سیاست‌گذاری امور هم نقش و ویژگی‌های روانی و شخصیتی سیاست‌مداران
تعیین‌کننده است. البته روانشناسی سیاسی به بررسی شخصیت‌های سیاسی محدود نمی‌شود؛
بلکه فرایندها و پدیده‌های سیاسی و رفتار سیاسی جمعی نظیر رأی‌دهی در انتخابات و رفتار فرد
در اجتماعات انبوه را هم توضیح می‌دهد.

در این کتاب، روانشناسی سیاسی کاربردی، یعنی کاربرد عملی نظریه‌های روان‌شناختی
سیاسی در پادشاهان هفت‌گانه قاجاری مد نظر است. نظریه‌های روان‌شناختی سیاسی ابتدا باید
فهم شود، کاری که در کتاب *روانشناسی سیاسی* (برزگر، ۱۳۸۸) و دیگران انجام شده است و
اکنون در این کتاب، با دستور کار قرار دادن پادشاهان قاجاری، از آن نظریه‌ها و نظریه‌های
جدیدتر برای توضیح رفتار سیاسی آنان بهره‌گیری شده است. این کار با اهداف و در نظر گرفتن
مزایای متعدد صورت گرفته است:

۱. روانشناسی سیاسی کاربردی. نظریه‌های روانشناسی سیاسی گاه در مقام شرح و بسط
محض نظریه‌ها، مفاهیم روش‌ها و مسائل آن است. گاه روانشناسی سیاسی در مقام کاربرد آن
درمورد پژوهش‌ها و پدیده‌های خاص به منظور تبیین و تفسیر علمی و یا تغییر آن است. کاربرد
نظریه‌ها و مفاهیم درمورد اشخاص و پادشاهان نقطه تأکید و تمرکز در این کتاب است. تولید

نظریه و بعد فهم نظریه گامی مهم است؛ اما کاربردی کردن نظریه‌ها نیز به همان اندازه دشوار است. این موضوع تا آنجا اهمیت دارد که بسیاری از نظریه‌پردازان فرصت ندارند که کار دوم یعنی کاربردی‌سازی نظریه‌های خود در مورد‌های خاص را انجام دهند و این کار را محققان و نظریه‌پردازان بعدی انجام می‌دهند. کاربردی‌سازی نظریه‌ها تا حد امکان، خود سطحی از بومی‌سازی و بوم‌گرایی حداقلی است. این امر وضعیت‌ها و حالات گوناگونی پیدا می‌کند. در روش‌شناسی کاربرد نظریه‌های مغرب زمین در زیست‌بوم ایرانی، نکته محوری آن است که نظریه در اینجا «به مثابه هدف» قرار نمی‌گیرد، بلکه «به مثابه ابزار پژوهش» مدنظر است؛ ابزاری برای اینکه محقق پژوهش ایرانی خود را به سامان برساند، از این جهت در اولویت نخست، توجه وی آن است که نظریه راهنمای واحد بدون جرح و تعدیل داشته باشد. اما چون نکته مرکزی توضیح پدیده است نه خود نظریه، وی می‌تواند در صورت لزوم نظریه را دست‌کاری کند و یا نظریه ترکیبی و حالات دیگر را پیگیری نماید. برای مثال، نویسنده کتاب *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی* (کاتم و همکاران، ۱۳۸۶) برای تحلیل رفتار سیاسی، ترکیب دو نظریه تصویر و هویت اجتماعی را مفید می‌دارد (بنگرید: سخنرانی در انجمن علوم سیاسی، چهارشنبه، ۲۸ دی ۱۴۰۰). بنابراین، گاه یک نظریه واحد بدون جرح و تعدیل پاسخگوست، آن‌گونه که نظریه آدلر توانسته است شخصیت آقامحمدخان قاجار را به بهترین شکل نشان دهد. گاه یک نظریه واحد با جرح و تعدیل، قدرت توضیح‌دهندگی دارد و این وضعیت رتبه دوم است؛ آن‌گونه که نظریه هورنای با دست‌کاری محقق، موفق به توضیح قانع‌کننده‌ای از شخصیت ناصرالدین‌شاه شد و رفتار سیاسی پنجاه ساله وی را در چرخه سه تاکتیک انزواطلبی اولیه، مهرطلبی و سلطه‌طلبی (نسبی و مطلق)، و انزواطلبی ثانویه توضیح داد. گاه در مورد برخی از پادشاهان دیگر نه حالت اول و نه حالت دوم نظریه‌ها نتوانسته است لباسی حاضر و آماده برای قامت این پادشاهان باشد. در این فرض از ترکیب نظریه‌ها یا مفاهیمی از نظریه‌های مختلف با عنوان «زنجره مفهومی» بهره‌گیری شده است که به نوعی سازه نظری محقق ساخته است. نظریه‌ها مقدس نیستند که نتوان آن‌ها را دست‌کاری کرد. نظریه‌ها خود هدف نیستند، بلکه ابزارند. نظریه‌ها به مثابه «جعبه ابزار» می‌مانند که محقق به تناسب پیچ پژوهشی در مسئله پژوهشی خود از ابزارهای گوناگون آن جعبه ابزار بهره می‌گیرد و پیچ و مسئله پژوهش خود را باز می‌کند. اینجاست که پژوهشگر باید همواره خلاق و نوآور باشد و درواقع، پژوهش با خلاقیت همزیستی و پیوند ناگسستنی دارد.

۲. تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران با رهیافت روان‌شناختی سیاسی. یکی از مزایا و اهداف دیگر این کتاب، توضیح تحولات سیاسی اجتماعی ایران با طعم روان‌شناختی سیاسی

است. درس «تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران (دوره قاجاریه)»، علاوه بر رشته علوم سیاسی، در رشته‌های تاریخ و جامعه‌شناسی نیز وجود دارد و غالباً با نگاه تاریخی - توصیفی و یا با نگاه جامعه‌شناختی سیاسی عرضه می‌شود. جای تحلیل‌های روان‌شناختی سیاسی در بررسی تحولات سیاسی اجتماعی ایران خالی است.

در این کتاب، تحولات سیاسی اجتماعی ایران با نگاهی روان‌شناختی سیاسی تحلیل می‌شود و با محور قرار دادن شخصیت پادشاهان قاجاری و روان‌شناسی سیاسی آنان، حوادث و رویدادهای این دوره بررسی می‌گردد. سهم شخصیت سیاست‌مداران در کشورهای به اصطلاح توسعه یافته که سیاست نهادینه شده است، کمتر و در کشورهای در حال توسعه یافته بیشتر است؛ در نتیجه، اهمیت کاربرد رهیافت روان‌شناختی سیاسی در درس «تحولات سیاسی - اجتماعی ایران» دوره قاجاریه، دوچندان می‌گردد. تجربه عملی هم نشان می‌دهد که عرضه این درس با این رویکرد در کنار رویکردهای دیگر جذابیت‌های خاص خود را دارد.

۳. حال‌گرایی و آینده‌گرایی. ضمن مطالعه تحولات تاریخی ایران، باید کوشید تا از گذشته تاریخی به زمان حال منتقل شد و بین گذشته و حال، پل‌سازی کرد و از تجربه «گذشته»، برای «حال» بهره گرفت و فراتر از آن «آینده‌گرایی» کرد؛ از «گذشته» برای «آینده» و «آینده‌پیمایی» بهره گرفت و آینده را بهتر ساخت. با استخراج قواعد تکرارپذیر تاریخ حدود یکصد و سی سئال قاجارها، می‌توان روند حوادث آینده را به نفع منافع ملی مدیریت کرد.

۴. آموزش مدیران اجرایی و سیاسی. بر مبنای تجزیه و تحلیل پادشاهان هفت‌گانه و به بهانه بررسی روان‌شناختی سیاسی آنان، مدیران کشور می‌توانند به برخی از زوایای پنهان تصمیمات خود پی ببرند و با لغزشگاه‌های تکراری و پیچ‌های خطرناک مسیر کاری خود آشنا شوند و به معرفتی دقیق‌تر از نفس خود برسند. این معرفت، منفعتی بسیار دارد: هم آنان را محفوظ می‌دارد و نیکو عاقبت می‌کند و نامشان را در تاریخ با قضاوت مثبت بر «جریده عالم» به ثبت می‌رساند و هم کشور و «مأم وطن» و مردم را از شرور نفس آنان مصون می‌دارد؛ مباحثی از جنس این کتاب به صورت کارگاهی برای مدیران اجرایی و سیاسی جوان کشور می‌تواند در تربیت و آموزش نخبگان سیاسی مفید باشد. بنابراین یکی از فواید و اهداف کتاب حاضر می‌تواند آموزش مدیران اجرایی و سیاسی به منزله آینده‌سازان ایران عزیز باشد. «پرسش‌های پایان هر فصل» نیز با دو هدف آموزشی و نیز پرورش مدیران جاری و آینده طراحی شده است. آنان با این پرسش‌ها می‌توانند در خود فرو روند و به درکی بهتر از شخصیت خود برسند و به ساختن بهتر خود بپردازند.

۵. عدم قضاوت اخلاقی. انتخاب «موردهای پژوهشی قاجاری» در این نوشتار بدین دلیل است که محقق نمی‌توانست افراد عادی و عامه را که اطلاعات چندانی دربارهٔ آنان ندارد، برگزیند. اطلاعات ما در مورد افراد سیاست‌مدار و مشهور است و فراتر از آن، اثرگذاری شخصیت این افراد دیگر به خانوادهٔ خودشان محدود نمی‌شود و تابع قبض و بسط مسئولیت آنان بر یک کشور، یک استان، یک شهر و یا یک محله تأثیر دارد. در مورد پادشاهان قاجاری اطلاعات زیادی در قالب کتب تاریخی و دست اول، سفرنامه‌ها و خاطرات روزانهٔ خودشان و یا خاطرات روزانهٔ دیگران، همچون اعتمادالسلطنه و یا اسناد محرمانهٔ بریتانیا و سایر کشورها که بعد از سی سال از حالت محرمانه خارج می‌شود و یا پژوهش‌های مستقل محققان که در بازهٔ زمانی گذشته تا اکنون دربارهٔ آنان منتشر شده است. بنابراین، انتخاب پادشاهان قاجاری برای ترویج ادبیات «روان‌شناسی سیاسی کاربردی یا کاربرد نظریه‌های روان‌شناختی در سیاست» اولاً به دلیل اثرگذاری زیاد آنان بر کشور و ثانیاً به دلیل وجود اطلاعات و تحلیل‌های زیاد به عنوان لازمهٔ پژوهش و ثالثاً به دلیل گاف‌ها و لغزش‌های زبانی که داشته‌اند، کار پژوهشگر را برای تحلیل روان‌شناختی سیاسی آسان کرده است؛ رابعاً به دلیل آنکه با توجه به فاصلهٔ زمانی، محقق در «حجاب معاصرت» کمتر قرار می‌گیرد و تا حدی امکان تفکیک مشاهده کننده (محقق) از مشاهده‌شونده (قاجارها) را عملی می‌سازد.

بنابراین هرچند محقق فتحعلی‌شاه را بدترین پادشاه قاجاری، محمدشاه را خوب‌ترین بدها و آقامحمدخان قاجار را مردترین پادشاه قاجاری در دفاع از تمامیت ارضی کشور می‌داند، اما در عین حال این ارزیابی اولیه را هم در پرانتز قرار می‌دهد و قضاوت نهایی دربارهٔ آنان نمی‌کند. برخی از پادشاهان قاجاری به این خودآگاهی رسیده بودند که تاریخ و مردم حال و آینده در موردشان قضاوت می‌کند و برایشان مهم بوده است که این قضاوت مثبت باشد؛ به‌طوری که احمدشاه و ناصرالدین‌شاه به صراحت مطالبی در این باب ارائه کرده‌اند. از همه جالب‌تر، حساسیت مظفرالدین‌شاه به قضاوت و نسبت ناروا دادن دیگران بوده است. وی در وصیت‌نامهٔ خود در مورد این تصور که او را در زمرهٔ شیخیه و جریان اخباریون بدانند، چنین ناخشنودی خود را ابراز می‌دارد «هرکس گمان کند که من از جمله شیخیه هستم، لعنت خدا و رسول بر او باشد و در قیامت خدمت پیغمبر (ص) از او انتقام خواهم گرفت» (خلیلی و عبد‌امین، ۱۳۹۲، ص ۳۳۷). ممکن است نویسنده در این نوشتار به دلیل بی‌اطلاعی از واقعه، در مورد این افراد اشتباه کرده باشد؛ اما غرض آن است که آنچه گفته شده است، براساس میزان دسترسی به اطلاعات و توان تفسیری نویسنده است، و ممکن است در جایی ادراک

اشتباهی انجام شده باشد، همان گونه که گفته شد آنان فقط «مورد پژوهشی» نویسنده و بهانه‌ای برای دامن زدن به روان‌شناسی سیاسی در ایران و نیز تولید ادبیات برای «روان‌شناسی سیاسی کاربردی» بوده‌اند.

نگارش این کتاب دستور کار پراکنده نویسنده در پانزده سال گذشته بوده است و به دلیل رجوع به کتب مختلف از یک نویسنده مثلاً عبدالله مستوفی، از تاریخ چاپ‌های گوناگون استفاده شده است و یا در مواردی به منابع ثانویه رجوع شده است و برای رعایت امانت‌داری همان منبع استفاده شده، قید شده است. شواهد استفاده شده در این کتاب در ده‌ها و بلکه صدها کتاب تاریخی وجود دارد؛ بنابراین منبع آن مهم نیست؛ آنچه مهم است تفسیر روان‌شناختی سیاسی از آن واقعه یا مطلب است. یکی از راه‌های تولید علم، تفسیر متن و داده‌های موجود است. در نگارش و تألیف این اثر از شماری از ملاحظات دانشجویان در کلاس‌های درس به صورت شفاهی و گاه کتبی بهره گرفته‌ام که به دلیل شمار زیاد آن عزیزان امکان نام بردن نیست. از خانم‌ها مریم سمیاری در حروف چینی و صغری اورنگی در ویراستاری متن و نیز خانم رضوان صادقیان، آقای صیاد حسین‌زاده و خانواده‌ام و سایر عزیزانی که به نوعی در تولید این اثر مشارکت داشته‌اند و یا مشوق نویسنده برای این کار بوده‌اند، بسیار سپاسگزارم.

فصل اول

روان‌شناسی سیاسی آقامحمدخان قاجار

مقدمه

بررسی تحولات سیاسی - اجتماعی ایران به شخصیت سیاست‌مداران ایران پیوند خورده است. این امر لزوم کاربرد روان‌شناسی سیاسی را نشان می‌دهد. در این میان شخصیت «آغا» یا آقامحمدخان قاجار^۱ از چندین جهت جالب می‌نماید. وی بنیان‌گذار سلسله قاجار است و

۱. اسم این پادشاه در متون با رسم‌الخط‌های متفاوت «آغامحمدخان» یا «آقامحمدخان» است. به‌طور مثال، در: تطور حکومت در ایران بعد از اسلام (طباطبایی، ۱۳۶۷) و ایران در دوره سلطنت قاجاریه (شمیم، ۱۳۴۲) آن را به شکل «آقامحمدخان»؛ اما در: آقامحمدخان قاجار (پناهی، ۱۳۶۶)؛ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران (مدنی، بی‌تا)؛ عباس‌میرزا (پاکروان، ۱۳۷۶)؛ گنجینه تاریخ ایران: قاجار (رضائی، ۱۳۷۸، ص ۵۵۰) آن را به شکل «آغامحمدخان» به کار برده‌اند. در: فرهنگ معین (معین، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۴۰) و دایرةالمعارف فارسی مصاحب (مصاحب، ۱۳۵۶، جلد ۱) نیز «آغا» به ثبت رسیده است. با این همه، در این نوشتار از «آقا» استفاده شده است؛ زیرا در: تاریخ عضدی (عضدالدوله [فرزند فتحعلی‌شاه]، ۱۳۶۲) و در متون تاریخی مربوط به دوران قاجار مانند: ناسخ التواریخ (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۷)، اکسیرالتواریخ، (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۰، ص ۲۷) از واژه «آقا» استفاده شده است. برخی تغییر عنوان «آقا» به «آغا» را که پیشوند نام زنان مانند آغایگم و آغاباشی است، مربوط به تاریخ‌نویسان دوره پهلوی و به منظور تحقیر مؤسس قاجاریه دانسته‌اند (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۴۷)؛ موضوعی که در اختگی وی سرچشمه داشته است. زین‌الدین کوهمره‌ای در رساله خود، رساله تدبیرشاه و وزیر، در احوالات آقامحمدخان قاجار و وزیر او حاج‌ابراهیم کلانتر (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴)، این تفاوت املاتی را ریشه در خواجه بودن وی می‌داند؛ چون طبق قاعده زمانه نام خواجه‌گان را با «آغا» می‌نوشتند. خود وی از این قاعده در مورد دیگران تبعیت می‌کند. با این همه، کوهمره‌ای در اثر خود همواره نام آقامحمدخان را با «آقا» نوشته است. به جهت رتبه رجولیت ذاتی و مردی صفاتی او بود که با وجود خصی بودن، این همه مردی و شوکت و هیبت ظاهر ساخته، کشورگیری می‌کرد. دلیل دیگر وی این بود که خود آقامحمدخان هم آن را ترجیح می‌داد. «خود او از آنکه او را آغا نویسند بد می‌داشت و از «آقا» نوشتن مضایقه نداشت و الاخصیان را آغا باید گفت و نوشت نه آقا» (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۴۸). وی در مورد سایر خواجه‌ها از واژه «آغا» استفاده کرده است. برای مثال، می‌نویسند: آغاغنی خواجه‌سرا... (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۷۵). تقدیر چنین بود که همه هستی و لحظات عمر وی و حتی املاء نام وی در تاریخ، تحت تأثیر موضوع اختگی قرار گیرد.

حکومت واحد و یکپارچه‌ای را در دورانی تشکیل داد که ملوک‌الطوایفی جاری بود. فردی که در همه دوره زمامداری‌اش در حال جنگ‌وستیز برای کشورگشایی و گسترش قلمرو فرمانروایی یا در چالش با مدعیان قدرت بود و رفتارهایی استثنایی از خود به ثبت رسانده است. قلمرو جغرافیایی ایران امروز به جز چند استان شمالی که به تصرف روسیه درآمد، همان حدود دوره آقامحمدخان است (گوره، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۳۱). از انتخاب تهران به عنوان پایتخت از سوی وی نیز اکنون بیش از دو قرن می‌گذرد (واتسن، ۱۳۴۰، ص ۷۵). آقامحمدخان قاجار زمانی که موقعیت خود را در شمال تحکیم بخشید و به جنوب ایران توجه کرد، تهران را به عنوان پایتخت ایران یکپارچه برگزید؛ زیرا نسبت به اصفهان (پایتخت صفویه) به محل ایل وی و نیز به قفقاز که قصد تصرف آن را داشت، نزدیک‌تر بود (کرزن، ۱۳۴۹، ص ۴۰۱؛ Keddie, 1999, p.22). سرانجام اینکه جایگاه وی به عنوان تنها «پادشاه اخته» یا خواجه ایران در طول ۲۵۰ سال پادشاهی، جایگاه منحصر به فردی است.

معمای این نوشتار، رفتار سیاسی معطوف به قدرت و خشونت کم‌نظیر در دوره پادشاهی و شخصیت سیاسی آقامحمدخان قاجار است. فرضیه اساسی این جستار آن است که: «بروز نقص جسمی در نوجوانی آقامحمدخان و برخورد اجتماعی دیگران با او از این زاویه، حس حقارت اجتماعی اختگی را در وی ایجاد کرد و باعث رنجش دائمی وی شد. این حس حقارت سازوکارهای جبرانی را فراهم و او را وادار می‌کند تا به‌سوی برتری‌طلبی گام بردارد. تعامل اجتماعی ثانویه برادران و مدعیان دیگر قدرت، سبک زندگی بی‌همتایی را در وی می‌آفریند و از او شخصیتی بی‌نظیر می‌سازد».

در این بررسی، نظریه آلفرد آدلر^۱ نظریه راهنمای ماست. محقق پس از جست‌وجوی فراوان در میان نظریه‌های گوناگون به این نتیجه رسید که نظریه آدلر قدرت توضیح‌دهندگی بالایی برای ارائه شخصیت آقامحمدخان دارد. پیش از شروع مطالعه موردی، بیان چکیده‌ای از نظریه آدلر ضروری است.

۱. نظریه آدلر

آلفرد آدلر از کودکی حقارت را در اشکال گوناگون عقب‌ماندگی از برادر بزرگ‌تر، جثه کوچک و ضعیف، نرمی استخوان، قیافه زشت و نازیبای خود حس می‌کرد. بعدها با ورود به اجتماع بزرگ‌تر و مدرسه و ضعف در آموزش، این احساس در وی تشدید شد؛ اما وی نقص

1. Alfred Adler

جسمی، تحصیلی و اجتماعی را که در او حس حقارت برمی‌انگیخت، دستمایه سخت‌کوشی و تلاش و پیشرفت ساخت و نام خود را در کنار فروید به‌عنوان یکی از پیشگامان روان‌شناسی و از بنیان‌گذاران روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی ثبت کرد (شولتز، ۱۳۷۵، ص ۳۱۰).

هرچند آدلر مدتی طولانی شاگرد فروید بود، اما بعدها از نظر فکری با او به اختلاف نظر دچار شد و قطع رابطه کرد و رهیافت جدیدی را با عنوان «روان‌شناسی فردی»^۱ ارائه نمود. در این رهیافت، بر «روابط بین فردی و اجتماعی» شخص با دیگران در شکل‌گیری شخصیت تأکید می‌شود و بر اکتسابی بودن این عوامل و درک ماهیت یگانه خود معطوف است. آدلر در اهمیت دوره کودکی در شخصیت‌سازی با فروید موافقت داشت؛ در عین حال توجه اساسی او به نیروهای اجتماعی و نه نیروهای زیستی و غریزی بود و با نقش بارز غرایز مخالفت داشت. به جای تأکید اساسی بر غرایز جنسی و عوامل زیستی، بر عوامل اجتماعی و به‌ویژه بر احساس حقارت که امری اجتماعی است، تأکید می‌ورزید. از نظر وی حتی نقص جسمی و زیستی در ذات خود تعیین‌کننده نیست، بلکه تنها زمانی که بازتاب اجتماعی می‌یابد و فرد نگاه سنگین و رفتار و گفتار تحقیرآمیز دیگران به آن نقص را درمی‌یابد، موجب ادراک نقص و حقارت می‌شود.

مفاهیم عمده در دستگاه نظری آدلر که بر محور مفهوم اساسی «حقارت»^۲ استوار است، به شرح زیر است:

۱-۱. علاقه اجتماعی

آدلر علاقه اجتماعی را جزء فطری اما غیرفعال بشر می‌داند که از طریق تماس با دیگران، از قوه به فعل درمی‌آید. تعامل اجتماعی فرد با دیگران اعم از والدین، همکلاسی‌ها و معلمان و سایرین در جامعه و دریافت نگرش دیگران درباره خود، نقش تعیین‌کننده‌ای در شخصیت‌سازی فرد دارد.

۱-۲. حس حقارت^۳

به نظر آدلر، حس حقارت که امری اجتماعی است و اگر انسان به‌طور منفرد زندگی می‌کرد، هرگز تحقق عینی نمی‌یافت، کم‌وبیش در انسان‌ها و در اشکال مختلف وجود دارد. این موضوع به‌عنوان دغدغه‌ای همیشگی و به‌طور پایدار، عمل شخصیت‌سازی را انجام می‌دهد.

1. individual psychology

۲. معادل فارسی دیگر «احساس کهنری» است (منصور، ۱۳۹۷).

3. inferiority

فرد از آن یا برای «دلیل تراشی» و توجیه ناکامی‌ها و شکست‌های خود استفاده می‌کند یا او را وادار به «جبران» می‌کند و انگیزه پیشرفت می‌شود.

۱-۳ حس برتری طلبی^۱

برتری طلبی از احساس حقارت ناشی می‌شود و اگر احساس کمتری و حقارت از حد تجاوز نکند، عامل پیشرفت است (آدلر، ۱۳۷۰، ص ۵۵-۵۹). برتری طلبی انسان می‌تواند پیوسته بهتر از آنکه هست، بشود و راه کمال را پیماید؛ یعنی حرکت در راه کمال نفس (سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۸۵؛ منصور، ۱۳۹۷، ص ۲۱۳). پیامدهای احساس حقارت لزوماً به کمال و سعادت فرد نمی‌انجامد. گاه اتفاق می‌افتد که فرد با تلاش خود آن حقارت را برطرف می‌کند، اما اگر هدف‌های دست‌نیافتنی را برگزیند، دچار «نوروز» (روان‌رنجوری) می‌شود و به احساس حقارت ثانویه مبتلا می‌گردد (اسپرر، ۱۳۷۹، ص ۴۸-۴۷). احساس حقارت گاهی به عقده حقارت تبدیل می‌شود.

۱-۴ خودخلاق^۲

آدلر بر اراده‌گرایی تأکید می‌ورزید؛ یعنی هرکس معمار و سازنده شخصیت خویش است. شخصیت آدمی از استعدادهای غریزی، ارثی، تربیت والدین تأثیر می‌پذیرد، اما درنهایت این ابتکار و اراده شخصی و خلاقیت فردی است که نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

۱-۵ سبک زندگی خاص و بی‌همتا^۳

خودخلاق با موجودیت‌هایی از احساس حقارت سه گانه بدنی، روانی و اجتماعی که فرد در ساختمان بدنی، صفات روانی و ارتباطات اجتماعی خود دارد، می‌تواند سبک زندگی خاصی را رقم بزند. آدلر در تعریف سبک زندگی، آن را کلیت بی‌همتا و فردی زندگی می‌داند که همه فرایندهای عمومی زندگی در ذیل آن قرار می‌گیرد (Adler, 1959, p. 19). سبک زندگی، طرح و دریافتی اجمالی از جهان و فرایند در حال گذار و راه یکتا و فردی زندگی و دستیابی به هدف است؛ خلاقیتی که در کنار آمدن فرد با محیط و محدودیت‌های آن جلوه‌گر می‌شود (دادستان، ۱۳۷۶). سبک زندگی، تکیه کلام آدلر است و در همه نوشته‌هایش مکرر به کار رفته و

1. superiority
2. creative self
3. life style

مشخص‌ترین بُعد روان‌شناسی فردی است (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۸۶، ص ۹۳). با توجه به اینکه این سبک زندگی تحت تأثیر سه نقص جسمی، نقص روانی و نقص اجتماعی است و هریک از این نقص‌ها خود به انواع دیگری تقسیم می‌شود، از این رو انواع بی‌شماری از سبک‌ها - حتی خاص و منحصر به فرد - خواهیم داشت (برزگر، ۱۳۹۳). سبک زندگی ناپلئون، متأثر از قد کوتاه وی است، حرص جهانگیری هیتلر از نقص جنسی وی سرچشمه گرفته و سیادت طلبی و اعمال فوق‌العاده خشن آقامحمدخان قاجار در اختگی وی ریشه دارد (سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۸۶). مثال سبک زندگی ناشی از عامل بدنی: افراد معلول جسمی؛ مثال سبک زندگی ناشی از عامل روانی: کودکان نازپرورده ضد اجتماعی و مثال سبک زندگی متأثر از نقص اجتماعی: دوری از محبت خانوادگی در فرزندان طلاق است (بلوم، ۱۳۵۲، ص ۲۰۴؛ شولتز، ۱۳۷۵، ص ۳۱۵).

۱-۶ سنخ‌شناسی شخصیت

آدلر بر مبنای سبک و شیوه زندگی، چهار سنخ شخصیت را جست‌وجو می‌کند: سلطه‌جو^۱ (در دو نوع سادیستی و مازوخیستی)، گیرنده^۲، اجتناب‌گر^۳ و سنخ اجتماعی.

۱-۷ ترتیب تولد^۴

آدلر نوع شخصیت افراد را متأثر از ترتیب تولد فرزندان در خانواده می‌داند. بنابراین روان‌شناسی فرزند اول، فرزند دوم و فرزند آخر از بنیاد متفاوت است؛ چون دریافت‌های هریک از اجتماع متفاوت است و هریک دارای موقعیت اجتماعی خاص خود است (کریمی، ۱۳۷۴؛ شولتز، ۱۳۷۵، ص ۳۱۷).

نگارنده فرضیه اصلی خود را بر نقص جسمی اختگی، پیامدهای اجتماعی و بازتاب آن در خود خلاق آقامحمدخان و سبک زندگی سیاسی ویژه و نوع شخصیت سیاسی وی قرار می‌دهد و شیوه خود را به مفهوم محوری حقارت آدلر و حقارت اختگی آقامحمدخان قاجار محدود می‌کند. بر این مبنا مفروضات زیر ارائه می‌شود:

- توارث و هوش بالا، تربیت مادرانه و محبت سیراب گونه مادرش، ترتیب تولد وی به عنوان پسر نخست در میان پسران نه گانه محمدحسن خان قاجار، رئیس ایل قاجار، رقابت ایلی قاجاریه، افشاریه و زندیه و نقشی که این رقابت و برتری‌جویی در شخصیت‌سازی

1. dominant
2. getting
3. avoiding
4. birth order

آقامحمدخان قاجار داشته، عواملی معطوف به گذشته است که در شخصیت وی اثرگذار بوده است (گوره، ۱۳۸۲، ج ۱؛ Sykes, 1989, p. 96؛ Lambton, 1989, pp. 1-74؛ Katouzian, 2002, p. 105). (1922, p. 105)

- در سطح ملی، اختلاف‌های خونین جانشینان کریم‌خان زند و عدم تعیین ولیعهد از سوی وی، خیانت فرماندهان و وزیرش (شعبانی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۴) و اشتباه‌های استراتژیک نظامی و سیاسی لطفعلی‌خان زند در موقعیت آقامحمدخان برای کسب پادشاهی و تخلیه روانی خود نقش مهمی داشته است (برزآبادی فراهانی، ۱۳۷۹، ص ۱۲ و ۱۱؛ اولیویه، ۱۳۷۱، ص ۹۶).

- در سطح تحلیل منطقه‌ای و بین‌المللی، چالش‌های درونی امپراتوری عثمانی، به‌ویژه مشکلات داخلی روسیه و مرگ کاترین کبیر، فرصت مناسبی به آقامحمدخان برای تحکیم موقعیت خود داد. این تقارن مثبت در سازوکار جبران روانی آقامحمدخان در حیطه سیاست، پیروزی‌ها و گسترش قلمرو و یکپارچه‌سازی کشور، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است (سلیم، ۱۳۸۳، ص ۶۵؛ Sykes, 1930, p. 294).

جمع‌بندی مطالب پیش‌گفته نظری را می‌توان بر مبنای تناسب بحث با مطالعه موردی آقامحمدخان قاجار در «مدل تبیین» زیر چنین خلاصه کرد: مفروضات الف) توارث (هوش) + تربیت خانوادگی (مادرانه) + تربیت ایلی (قاجار) + ترتیب تولد (فرزند ارشد بودن) + رقابت ایل‌ها و نقص اجتماعی (شکست ایل قاجار از افشاریه و زندیه)؛ ب) نقص جسمی + احساس حقارت اجتماعی ناشی از اختگی در دوره اسارت و دوره پادشاهی + تبدیل احساس حقارت به عامل مثبت احساس برتری طلبی (کسب برتری ایلی قاجار و کسب پادشاهی ایران) + خودخلاق (اراده‌گرایی و عدم اختیار انزوای اجتماعی) + سبک زندگی خاص (متأثر از نقص اختگی و پیامدهای مترتب شخصی و اجتماعی آن) + سنخ شخصیتی (سلطه‌جو از نوع دیگرآزار یا سادیستی و به شدت کینه‌جو).

۲. دوره کودکی و نوجوانی

۲-۱ دوره کودکی و تربیت ایلی

پس از حمله مغول در سال ۶۱۴ ه.ق و سقوط دولت خوارزمشاهی و استقرار مغولان، عنصر جدیدی به نام «ایلات» در تشکیلات طبقاتی ایران به وجود آمد؛ طبقه‌ای که نمی‌توان آن را جزو طبقه روستایی و ده‌نشین فرض کرد و نمی‌توان آن را در ردیف شهرستان قرار داد. آنان مهاجرت زمستانی و تابستانی یا همان قشلاق و ییلاق داشتند (شمیم، ۱۳۴۲، ص ۳-۴).

ایلات و عشایر ایران قرن‌ها از عوامل مهم و مؤثر تحولات سیاسی و اجتماعی و جابه‌جایی سلسله‌ها بوده‌اند. علاوه بر اجتماعات شهر و روستا، بعد از حمله مغول به ایران، اجتماعات سومی در ایران به نام ایلات و اجتماعات ایلی به وجود می‌آید و این ایلات کوچنده حدود هزار سال تا انقراض قاجاریه فعالیت داشته‌اند. احمد اشرف از آن‌ها به عنوان «عصیت هزار ساله» یاد می‌کند (۱۳۹۹/۱۲/۱۸ در بزرگداشت احمد اشرف). این ایلات مانند مهره‌های شطرنج، در صحنه بازی‌های سیاسی و اجتماعی وارد شده‌اند و عنصر فعال و گاه محور تحولات سیاسی بوده‌اند؛ زیرا اطاعت محض از رئیس یا کلاتر ایل چنان در روح و خون افراد ایل رسوخ داشته است که همه نیروهای جسمی و روحی خود و کل افراد ایل را در حکم فرد واحدی قرار می‌داد (شمیم، ۱۳۴۲، ص ۴). کودک و نوجوان پرورش یافته در واحد اجتماعی ایلی، در چارچوب چنین فضایی رشد می‌کرد و محور اصلی وفاداری خود را ایل و قبیله می‌دانست. ایل قاجار آخرین ایلی بود که به سلطنت دست‌یافت (اجلالی، ۱۳۷۳؛ لمپتون، ۱۳۶۳، ص ۱۵۱-۱۸۹). آقامحمدخان فرزند ارشد رئیس ایل قاجار، یعنی محمدحسن خان قاجار بود. شخصیت وی متأثر از نقشی رشد یافت که ساختار ایلی برای وی، به عنوان رهبر آینده و ایل قاجار در نظر می‌گرفت؛ موضوعی که در سبک زندگی وی سهمی بسیار تأثیرگذار داشته است؛ بنابراین تربیت ایلی و انتظاراتی که ایل و نقش رئیس ایلی پدر از وی داشت، از همان اوان کودکی به صورت عامل مهمی در شخصیت‌سازی وی درآمد. ناکامی، شکست‌ها و برعکس کامیابی‌های پدر به شدت در روح و روان وی تأثیر می‌گذاشت. شکست‌های پدر در روح وی به مثابه عقده‌هایی درآمد که بعدها کوشید با پیروزی‌هایش به آن‌ها التیام بخشد. ایل قاجار به رهبری محمدحسن خان دومرتبه از ایل افشار شکست خورد (رضایی، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۵۳۹-۵۴۰). خود آقامحمدخان نیز متأثر از همین جایگاه (پسر ارشد و فرزند اول بودن) بنا به ادبیات آدلری در این افکار غوطه‌ور بود. رقبای ایلی قاجاریه (افشاریه و زندیه) نیز از این منظر او را زیر نظر گرفته بودند و به او به عنوان منبع خطر بالقوه برای ایل و سلطنت می‌نگریستند. واتسن انگیزه اخته کردن او را از سوی رقبا و عادل شاه (جانشین نادرشاه) از همین زاویه مورد توجه قرار می‌دهد (واتسن، ۱۳۴۰، ص ۵۱).

۲-۲ دوره کودکی و تربیت مادرانه

شخصیت بزرگسالی و رفتار سیاسی دوره پادشاهی آقامحمدخان، بازتابی از تربیت و خاطرات دوره کودکی و تربیت مادری اوست.

ستاره دنباله‌دار و نوزاد بی‌دنباله. در شب دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۱۵۵ در ترکمن صحرا همه

طایفه اشاقه‌باش از ایل قاجار، چشم به آسمان دوخته بودند و ستاره دنباله‌دار را هراسان تماشا می‌کردند؛ زیرا به اعتقاد آنان این ستاره برای نوع بشر وبال می‌آورد. با این حال جیران، همسر رئیس ایل (محمدحسن خان قاجار) که باردار بود، از خانه خارج نشد تا آن ستاره را در آسمان نبیند. نگرانی وی دو برابر بود، زیرا این امر با زمان وضع حمل فرزند وی مصادف شد که بعدها به آقامحمدخان شهرت یافت. فردای همان شب هم سیل آمد و جیران و فرزندش به ناچار به استرآباد منتقل شدند. هنگام ورود به آن شهر، زیبایی خیره‌کننده جیران، نظر سبز علی بیگ، حاکم استرآباد را جلب کرد و مصائب جیران شروع شد. زن مجبور می‌شود پس از ماجراهای طولانی و با کشتن مردانی، خود را از مرگ نجات دهد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴-۹).

در دوره بعد هم به دلیل فراری بودن محمدحسن خان و نبرد او در ایل، این جیران بود که اداره‌کننده واقعی طایفه اشاقه‌باش بود. یکی از ویژگی‌های جیران صرفه‌جویی بود؛ به نحوی که سه سال بعد از مهاجرت طایفه به مناطق ترکمن، وامی که محمدحسن خان از رؤسای طایفه ترکمانان گرفته بود، به‌طور کامل پرداخت کرد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۶).

در بین ترکمان‌ها امکانات تعلیم وجود نداشت. پس خود جیران عهده‌دار تربیت آقامحمدخان شد و زبانش را با الفبا آشنا و قلم را در انگشتانش قرارداد. جیران زنی صرفه‌جو و با دقت و نظم بود، می‌کوشید تا پسرش را باسواد و صرفه‌جو، دقیق و منظم بار آورد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴). جیران اولین آموزگار آقامحمدخان بود و به او سواد آموخت. مربی آقامحمدخان مادرش بود، در صورتی که بین عشایر پدر مربی می‌شد نه مادر (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۲۸). از آنجا که پدر دائم در سفر یا جنگ و گریز بود و به تعلیم و تربیت پسر ارشد خود نمی‌رسید، این وظیفه را مادرش برعهده داشت. فراتر از آن، جیران به فرزند ارشد خود رسالت تاریخی وی را یادآور شد:

همین که آقامحمدخان قدری بزرگ شد و نیروی تعقل او رشد کرد، مادرش به او گفت: ای پسر! در شبی که تو متولد شدی، ستاره دنباله‌دار طلوع کرد و هنگامی که طفل بودی چشم‌های آبی داشتی و آنگاه سیاه شد. بعد از تولد تو، یک سلسله وقایع خطر برای پدرت و طایفه اشاقه‌باش اتفاق افتاد؛ اما همه آن وقایع به عاقبت به‌خیری منتهی گردید. من یقین دارم که تو بعد از این مرحله که به رشد کامل رسیدی، از مردان بزرگ خواهی شد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۲۸).

۳-۲ نصیحت‌های سه گانه مادر

بدین گونه جیران پسر ارشد خود را برای سلطنت و پادشاهی تربیت می‌کرد. اگر جیران نبود، نه محمدحسن خان (شوهرش) دارای قدرت می‌شد و نه پسرش آقامحمدخان به سلطنت ایران

می‌رسید. جیران فرزندش را پندهای سه‌گانه‌ای داد:

یک مرد بزرگ باید تیرانداز، شمشیرزن، سوارکار، دانشمند و مقتصد باشد. چون بزرگی میسر نمی‌شود مگر اینکه تمام عوامل آن در یک نفر جمع شود. تمام این صفات که گفتم، برای یک مرد بزرگ ضرورت دارد تا مردم از او اطاعت کنند و برتری وی را مسلم بدانند (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۲۸).

نصیحت اول مادر، شجاعت، ورزیدگی، تیراندازی و شمشیرزنی بود. به همین دلیل زمانی که دوازده ساله شد جیران او را به همراه پدرش به جنگ علیه کریم خان فرستاد. پدر او را به فرماندهی طلایه سپاه خود برگزید و اولین پیروزی را تجربه کرد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۰). بازتاب این تجارب دوره نوجوانی و تعلیمات مادر در زمان پادشاهی مشاهده می‌شود.

توصیه دوم مادر، دانشمند شدن بود. مادر به وی می‌گوید نادر ثروت و شجاعت را داشت؛ اما دانشمند نبود و به همین دلیل نتوانست سلطنت خود را حفظ کند. علاقه به کتاب خواندن را مادرش در پسر نهادینه کرد. او همیشه کتاب می‌خواند و در جنگ‌ها با خود کتاب می‌برد و در دوره اسارت در شیراز و در دوره پادشاهی هر شب کتاب‌خوان‌ها قبل از خواب برایش کتاب می‌خواندند. حتی در شب قتلش برایش کتاب خواندند (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰). شیخ جعفر تنکابنی یکی از درباریان وی، شغل رسمی‌اش «کتاب‌خوانی» بود (گوره، ۱۳۶۱، ص ۵۲۱). در دوره اسارت در دربار کریم خان در مدرسه خان شیراز با طلاب شرکت کرد (گوره، ۱۳۶۱، ص ۲۹۲-۳۰۶). کتاب‌خوانی موجب دانشمند شدن وی شد و حتی کریم خان زند وی را طرف مشورت قرار می‌داد. رستم‌التواریخ این موضوع را با تفصیل زیاد بیان می‌کند (آصف، ۱۳۴۸، ص ۳۸۳).

سومین پند مادر، ثروتمند شدن، صرفه‌جو و مقتصد بودن بود. مادر در عمل آن را به فرزند می‌آموخت و از کودکی او را «صرفه‌جو» تربیت کرد.^۱ از همین نصیحت بود که موضوع «خست»

۱. مقتصد بودن و صرفه‌جویی معقول خساست نیست. «اینگورا کامپراد»، ثروتمند سوئدی، به ثروتمند مقتصد بشردوست لقب گرفته است. وی به‌رغم ثروت خود با مترو سر کار می‌رود و اتومبیل وی یک ولوی قدیمی است. او همیشه با بلیت درجه سه سفر می‌کند. وقتی در هتل اقامت می‌کند، از سوپرمارکت محل اقامتش نوشیدنی ارزان می‌خرد و در یخچال هتل می‌گذارد تا مجبور نباشد نوشیدنی گران‌قیمت هتل را مصرف کند. مقتصد بودن رمز ثروتمندی اوست. در عین حال وی از نیازمندان دستگیری می‌کند و از حامیان یونسف و مراکز امدادی است (روزنامه شرق، شماره ۲۷۸، ۱۳۸۳/۶/۱۰، ص ۱۰). یکی از ویژگی‌های یک مدیر خوب در دستگاه‌های دولتی و خصوصی مقتصد بودن است.

آقامحمدخان بسیار بحث‌انگیز شده است. برخی وی را خسیس دانسته‌اند (مالکوم، بی‌تا، ص ۱۶۰؛ شمیم، ۱۳۴۲، ص ۲۹؛ مستوفی ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۱۱-۱۴ و ۲۲۰) و برخی آن را نوعی تدبیر جسمی برای چاق شدن به دلیل محرومیت از تمتع جنسی می‌دانند (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴۳۳).

این سه نصیحت مادرانه تأثیرات ماندگاری بر کل چرخه زندگی آقامحمدخان گذاشت. تأثیر چهارم تربیت مادر، رعایت آداب دینی و مذهبی است. در رفتار شاه قاجار، تظاهرات مذهبی متنوعی گزارش شده است: تقید به نماز و روزه و پیاده رفتن به مشهد، منع می‌گساری، دستور ساختن ضریح برای مرقد شریف نجف، پذیرش گاه به گاه وساطت علما و بخشش مجرمان، عدم صدور حکم اعدام در شب‌های جمعه به احترام آن‌روز (الگار، ۱۳۵۶، ص ۱۵۹-۱۶۰). برخی رفتارهای وی نظیر قتل نفس بی‌مهابا و حتی نزدیکان و برادران خود آن هم علی‌رغم سوگند به مقدسات با رفتارهای متظاهران‌اش به دین ناسازگار می‌دانند. شاید این رفتارهای مذهبی ظاهری صرفاً سازوکار تخلیه روانی و رسیدن به آرامش و التیامی برای زخم‌های روانی ارتکاب جرائم فجیع در حق مخالفان و مردم بوده است.

به هر تقدیر این رگ خواب (علائق مذهبی) آقامحمدخان، گاه به عنوان مجرای برای نفوذ و تغییر تصمیم وی به کار می‌رفته است. میرزا شفیع منشی مخصوص او هر بار که در معرض خشم او قرار می‌گرفت و با تفنگ قصد جاننش می‌کرد، همواره قرآنی همراه خود داشت تا به واسطه آن در امان باشد (دوکوتزبوه، ۱۳۶۵، ص ۲۵۲). اما تمسک به قرآن در لحظات تهدید قدرت و پادشاهی کارساز نبود. همچنان که سوگند به قرآن برای در امان بودن جعفرقلی خان برادرش را ارج نگذاشت و او را به قتل رساند (واتسن، ۱۳۴۰، ص ۷۵). تقید به ظواهر دینی تا آنجا که با هدف حفظ قدرت سازگاری داشت، رعایت می‌شد و در موارد تعارض، حفظ قدرت ترجیح داده می‌شد. اصالت فط و افزایش قدرت، اساس فلسفه سیاسی وی را تشکیل می‌داد. این اصل، راهگشای وی در تعارضات سیاست عملکردی بود.

۲-۴ یادگیری اجتماعی و عبرت‌گیری از واقعیات

تجربه‌اندوزی نیز بخشی از نگرش و شخصیت هر فرد را تشکیل می‌دهد. یکی از آن وقایع، در محاصره قرار گرفتن آقامحمدخان توسط دو مالک لاریجانی است که با رضاقلی خان - که مأمور سرکوب آقامحمدخان بود - هم‌پیمان شده بودند. آقامحمدخان وقتی خبر نزدیک

شدن آن دو مالک را می‌شنود، «برای اولین و آخرین مرتبه خصم را ضعیف دانست و گفت این دو نفر، در تنگه عباس آباد چه توانستند بکنند که اینجا کاری از آن‌ها ساخته شود؟ دوپست نفر تفنگچی برای معدوم کردن آنان کافی است.» (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۹۴، ۴۰۴، ۴۰۷ و ۴۷۰).

خواجه بعد که به اسارت آنان درمی‌آید، «به‌طوری از آن حادثه درس عبرت می‌گیرد که تا آخرین روز عمر، هنگام جنگ، دشمن را همواره قوی بشمار می‌آورد و می‌کوشید خود را نیرومند سازد و از هیچ احتیاط - که به عقلش می‌رسید - فروگذاری نمی‌نمود.» (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۸۸). زنان گوره، در جایی دیگر تأثیر این حادثه را در روح و روان آقامحمدخان بسیار مهم می‌داند:

واقعۀ محاصره شدن آقامحمدخان در بارفروش و دستگیر شدنش به‌وسیله رضاقلی‌خان، برای خواجۀ تاج‌دار، درس عبرتی شد. دانست که هرگز نباید دشمن را زیون‌پندارد و تصور کند که می‌تواند به‌سهولت بر خصم غلبه نماید. از آن به بعد، روش آقامحمدخان قاجار در تمام جنگ‌ها این شد که دشمن را قوی‌تر از آنچه می‌نمود، به حساب می‌آورد و تمام احتمالات را در نظر می‌گرفت. به همان جهت، بعد از آن شکست فاحش - که نزدیک بود به بهای جان خواجۀ تاج‌دار تمام شود - او دچار شکست نشد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴۴۰).

تجربه‌آموزی دیگر وی، از اختلاف زندیان با یکدیگر و ضعیف شدن آنان بعد از مرگ کریم‌خان زند بود (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۶۷). او از همین حادثه آموخته بود که مدعیان زورمند خانوادگی از دشمنان و رقبای سیاسی خطرناک‌ترند. به همین دلیل بود که حتی بر برادران خود نیز رحم نمی‌کرد (رضایی، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۵۵۰).

۲-۵ دوران بی‌ثباتی مستمر و جنگ‌های داخلی و مکتب شیراز

از فروپاشی صفویه تا روی کار آمدن و تاج‌گذاری آقامحمدخان (۱۲۱۰ هجری قمری) سرزمین ایران دستخوش بی‌ثباتی مزمن و جنگ‌های خان‌های محلی می‌شود. به نظر زرگری‌نژاد (۱۳۹۵، ص ۱۶۵-۱۷۰) از سال ۱۱۶۰ تا ۱۲۱۰ ه.ق، شهرها و روستاهای ایران درگیر جنگ‌های حدود ۹۰ خان و حاکم محلی می‌شود. وی اسامی آنان را نیز نام می‌برد. تبعات این جنگ‌های محلی و خون‌ریزی‌ها، کشتار بی‌گناهان، تخریب شهرها و آبادی‌ها، اسارت زنان و کودکان، آتش زدن خانه‌ها و خرمن‌ها، غارت دام‌ها و در نتیجه نبود امنیت و آرامش در کل سرزمین ایران محسوس بود.

خانواده آقامحمدخان نوجوان اعم از پدر بزرگ و پدر به عنوان یکی از خان‌های مطرح نیز این تجربه ناگوار را داشتند. «پدر بزرگش، فتحعلی خان، حتی بر سر سفره مهمانی هم کشت و هم کشته شد. پدر آقامحمدخان به نام محمدحسن خان قاجار سال‌ها از هراس نادرشاه در تنهایی و آوارگی به یاری بازی شکاری، لقمه‌ای برای زنده ماندن یافت. زمانی هم که قدری چشم نادرشاه را دور می‌دید، به اندیشه غارت به استرآباد می‌تاخت و بار دیگر به دشت متواری می‌شد. پس از قتل نادر، آقامحمدخان، کوتاه‌زمانی دغدغه دریافت خبر کشته شدن پدر و اضطراب‌های دائمی را وانهاد؛ اما چون نوبت سلطنت عادل‌شاه رسید، محمدحسن خان، بار دیگر فراری شد و همین زمان بود که آقامحمدخان به تلافی فرار پدر، مقطوع‌النسل شد» (زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ص ۴۸۳). پدرش محمدحسن خان دوازده سال درگیر نبرد بی‌حاصل با خوانین رقیب بود (زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ص ۱۷۱). بنابراین علاوه بر ناامنی در کل ایران، در تجربه خانوادگی آقامحمدخان و خود وی این تبعات ناگوار وجود داشت.

ناامنی و تقسیم ایران به حکومت‌های محلی خان‌ها و ایلات و درگیری مستمر درون ایلی یا برون ایلی و ناامنی شدید یک مسئله جدی برای متفکران ایرانی شده بود و در عصر کریم خان، دست کم در شیراز آرامش برقرار بود. در این شهر حلقه فکری از فرهیختگان و دیوانیان فکور و اهل قلم و دلسوزانی چون خاندان فراهانی و قائم‌مقام فراهانی اول و شاعران شکل گرفته بود و برای این مسئله، چاره‌جویی فکری می‌کردند. راه‌حل آنان تجدید وحدت سیاسی و امنیتی ایران بود. آقامحمدخان قاجار هم که در این زمان در حال حبس و تبعید در شیراز زندگی می‌کرد و خود اهل نظر و اندیشه‌ورزی بود، تحت تأثیر فضای فکری این شهر و آمال و اندیشه این شهر قرار گرفته بود (زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ص ۲۳۵-۲۳۶)؛ درواقع، خودش را قهرمان تحقق این آرمان می‌دانست و به نوعی بخشی از شخصیت وی از آرمان‌خانی و پیروی از سبک زندگی چپاولگری پدرانش به آرمان‌شاهی که آرمان تجدید یکپارچگی سیاسی ایران و حفظ تمامیت ارضی آن و دغدغه ایجاد امنیت دارد، متحول شد. وی می‌کوشید تا با کسب قدرت از یک خان محلی به یک سلطان ایرانی و از قدرت برای غارتگری به قدرت برای هدف متعالی تجدید حیات وحدت سیاسی ایران بهره‌برداری کند (بنگرید: زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ص ۲۳۸).

شواهد گوناگونی این تأثیرپذیری از محفل سیاسی فرزندان شیراز را نشان می‌دهد: اول آنکه وی در طول دوران سلطنت خود توجهی تام به شاهنامه داشت؛ حتی در زمان استراحت و

قبل از خواب، کتاب‌خوانی داشته است که برایش شاهنامه می‌خوانده است و درواقع به صورت کتاب صوتی آن را مطالعه می‌کرده است (بنگرید: زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ص ۲۳۹) و در بسیاری موارد بر مبنای یکی از اشعار شاهنامه که برایش می‌خواندند و یا به ذهنش خطور می‌کرد، تصمیم‌گیری سیاسی می‌کرد.

شاهد دوم آنکه وی چون بر مبنای نقش پادشاهی و نه نقش خانی گذشته می‌اندیشد، «در هیچ کدام از منابع دوره تحکیم قدرت، گزارشی معتبر حاکی از پیروی آقامحمدخان از سنت پدران و غالب خان‌های آن روزگار در چاول شهرها و آبادی‌ها در دست نداریم. همین تخلف از سنت پدری باعث شد که برخی خوانین از مزدوران نظامی که در سال نخست از ورامین با وی همراه شده بودند، از آقامحمدخان کناره بگیرند» (زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ص ۲۴۸). وی در آغاز، هزینه این قشون را با یورش به خزائن زندیه تأمین کرد.

شاهد سوم آنکه، وی در نامه‌های خود به رحیم‌خان نوره و ارکله والی تفریس از تعلق ماوراءالنهر به حکومت مرکزی ایران و پیوستگی گرجستان به ایران سخن گفته بود. وی خانی نبود که فقط به قدرت محلی بیندیشد، بلکه در کنار ارضای قدرت‌طلبی خود و اعمال خشونت‌آمیز به هنگام ضرورت حفظ قدرت، به قدرت ملی و به وحدت سیاسی ایران‌زمین نیز چشم داشت (بنگرید: زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ص ۲۳۸).

۳. واقعه اختگی

آنچه در روان‌شناسی سیاسی آقامحمدخان قاجار حائز اهمیت است، واقعه مقطوع‌النسل شدن اوست. این واقعه، نقطه عطف بسیار مهمی در زندگانی و شخصیت‌سازی وی به شمار می‌رود و از آن مقطع سلسله‌حوادث و برخوردهای اجتماعی و روانی و زیستی که رخ می‌دهد، لایه‌های پی‌درپی را بر شخصیت او می‌افزاید. نقص جسمی اختگی و پیامدهای سنگین اجتماعی آن برای آقامحمدخان بسیار زیان‌بار بوده، به‌طوری‌که همه زندگی سیاسی وی را تحت تأثیر قرار داده است.

تقریباً همه تاریخ‌نگاران دوره اولیه قاجار درمورد واقعه خواجه شدن آقامحمدخان سکوت اختیار کرده‌اند (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۷؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۰؛ عضدالدوله، ۱۳۶۲)؛ اما تاریخ‌نگاران بی‌طرف در این مورد چندین روایت و فرضیه ارائه کرده‌اند. در روضه‌الصفاء ناصری (میرخواند، ۱۳۸۰) تاریخ واقعه در هفت یا هشت سالگی و آن هم توسط علی‌قلی‌خان افشار یا همان عادل‌شاه برادرزاده و جانشین نادرشاه ذکر شده است. تاریخ‌نگاران بعدی بسیاری

نیز همین نظر را پذیرفته و عادل‌شاه را عامل این کار دانسته‌اند (واتسن، ۱۳۴۰، ص ۵۱؛ کوزنتسوا، ۱۳۸۲، ص ۱۶؛ Daniel, 2077, p. 95؛ Wilber, 1981, p. 65). این اقدام زمانی صورت گرفته که آقامحمدخان هنوز کودک بوده و قدرت حضور در جنگ‌ها را نداشته و صرفاً به منظور قطع امید خاندان قاجاری توسط رقبا انجام شد. «عادل‌شاه او را اخته کرد تا وی را به عنوان یک رقیب بالقوه از صحنه سیاست ایران حذف کند» (کارثویت، ۱۳۸۷، ص ۳۴۰). کتاب شاهان از یاد رفته از شاهزاده علی قاجار (Kajar, 1992, p. 27-28) این نظر را تأیید می‌کند.

بنا به روایت دیگری این اتفاق در خلال جنگ منجر به اسارت وی رخ داد. تاریخ جامع ایران نیز مقطوع النسل شدن وی را در ۶ سالگی به فرمان عادل‌شاه می‌داند (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، ج ۱۱، ص ۷۴۵). رفتارهای بسیار خشن و عجیب آقامحمدخان بعد از فتح خراسان با بازماندگان نادرشاه و بنش قبر وی این فرضیه را تقویت می‌کند. به نظر نگارنده، این اقدام در دوره اسارت وی توسط عادل‌شاه و در کودکی و قبل از بلوغ انجام شده است. کوهمره‌ای نیز در یادداشت خود همین نظر را دارد (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۴۸).

شواهد تأییدکننده فرضیه در دو بخش ساماندهی می‌شود و دوره اختگی آقامحمدخان به دو دوره تقسیم می‌گردد: ۱) دوره اسارت و زندگی با کریم‌خان زند که ظاهراً ۱۶ سال به طول می‌انجامد و ۲) دوره پادشاهی یا دوره اختگی قبل از پادشاهی و اختگی پس از پادشاهی. دوره اسارت وی از شعبان ۱۱۷۵ یعنی بیست سالگی آغاز می‌شود. کریم‌خان زند خواست او را به قتل برساند یا دست کم کور کند، اما زمانی که متوجه شد وی خواجه است، از آن صرف نظر کرد و گفت همین مجازات برای تو کافی است (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۶۶ به بعد). گفتگوهای کریم‌خان زند با وی که در چند محور است، همگی متضمن القای احساس حقارت است: خواجه‌گی، نجات بخش وی از مرگ یا کور شدن است (تحقیر)؛ به وی تذکر داد تو به دلیل خواجه‌گی از قدرت سیاسی محروم و در پایان زندگی سیاسی خود هستی و نمی‌توانی مدعی صدارت، امارت و پادشاهی باشی (تحقیر)؛ از لذت‌های جنسی و زناشویی محروم هستی (تحقیر)؛ از تولید نسل محروم هستی (تحقیر).

کریم‌خان از وی می‌خواهد به عبادت خداوند پردازد و دست کم دنبال کسب سعادت آخرت باشد. در دوره اختگی قبل از پادشاهی در تهران، تبعات ظاهری و فیزیکی خواجه‌گی بر بدن و یک سال پس از سکونت در تهران به تدریج در چهره‌اش آشکار شد. ریش و سیل وی که رویده بود، رفته‌رفته از بین رفت و صورت فربه و زیبای او بی‌رنگ و لاغر شد؛ حتی حالت چشمان او تغییر یافت و صدایی شبیه صدای زن‌ها پیدا کرد که مایه سرافکندگی و احساس

حقارت اجتماعی وی می‌شد. این تغییرات به تدریج رخ داد و پس از چهار سال، کوچک‌ترین اثری از زیبایی گذشته در او باقی نماند. این تغییر قیافه به درجه‌ای رسید که کریم‌خان زند آسوده‌خاطر شد و به اطرافیانش گفت این خواجه محال است جای پدرش محمدحسن خان را بگیرد. لذا وحشتش از او از بین رفت و آزادی عمل بیشتری به او داد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۷۹).

کریم‌خان زند در طول دوره‌ای که آقامحمدخان در شیراز بود، بنا به ضرورت‌های حفظ قدرت سیاسی و تداوم سلطنت، نمی‌خواست آقامحمدخان تشخص پیدا کند. مورخان دوره قاجاریه از روی ترس یا تملق‌طوری تاریخ‌زندگی وی را نوشته‌اند که گویی آقامحمدخان در دربار کریم‌خان زند یک میهمان عالی‌قدر بوده است؛ در حالی که وضعیت یک اسیر یا گروگان را در شیراز داشته است. امینه پاکروان از وضعیت وی در شیراز با تعابیر «نیمه‌اسیر» (پاکروان، ۱۳۷۶، ص ۳۷)، «تبعیدی یا خانه‌به‌دوشی» (پاکروان، ۱۳۴۸، ص ۴۳) و با عنوان «گروگان زندیان» (پاکروان، ۱۳۷۶، ص ۴۹ و ۵۰) مفهوم‌سازی می‌کند. زندگی ساده‌ای داشته و در خانه‌ای کوچک به سر می‌برده است. دلیل آن نیز جلوگیری کریم‌خان زند از وصول درآمد از استرآباد به آقامحمدخان بود؛ زیرا در این صورت عده‌ای اطرافش را می‌گرفتند (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۷۹-۲۸۰) و با تقویت پایه اقتصادی، نوعی قدرت و تشخص پیدا می‌کرد و خطری بالقوه محسوب می‌شد.

آقامحمدخان که در دوره اسارت نمی‌توانست از طریق ثروت و موقعیت سیاسی، براساس حقارت ناشی از اختگی و حقارت‌های وضعیت اسارت و گروگانی خود غلبه کند، می‌کوشید از مجاری دیگر برای کسب احترام اقدام کند. وی تخلیه روانی خود را در حیطه علمی و مطالعه و دانشمند شدن جبران کرد. در تهران نزد شیخ علی تجریشی و در شیراز ظاهراً در مدرسه خان شیراز یا به صورت مطالعه آزاد کتاب، به تحصیل علم پرداخت؛ هرچند این امر از ناحیه پندوتربیت دوران کودکی مادر درمورد شرط دانشمندی به عنوان لازمه پادشاهی هم تقویت می‌شد.

«در شیراز بدین وسیله احترام طبقه دانشمندان شهر را کسب کرد. بنا به تصور کریم‌خان زند کسی او را به دوستی برنمی‌گزید؛ اما با ورود به عرصه علم، قضایا متفاوت شد. کریم‌خان پیش‌بینی نمی‌کرد آقامحمدخان به مناسبت اینکه عالم شود، مورد احترام طبقات برجسته جامعه قرار گیرد» (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۸۰). بدین ترتیب آقامحمدخان می‌کوشید احساس حقارت و منفی جامعه را نسبت به خود تغییر دهد و احترام آنان را به خود جلب کند. وی

به‌رغم خواجه‌گی می‌کوشید تا به روایت نظریه آدلر، احساس حقارت ناشی از عامل زیستی و اختگی خود را به احساس برتری‌طلبی در عرصه‌های دیگر تبدیل کند. محقق متکی به چارچوب نسلی ابن خلدون (ابن خلدون، ۱۳۶۲)، وقتی خصال و روحیات آقامحمدخان قاجار به‌عنوان نسل بنیان‌گذار را با مظفرالدین‌شاه (نسل پنجم از قاجارها) مقایسه می‌کند، به این خصلت بزرگی و نبوغ و پیگیری اهداف کلان قدرت اراده‌گرایی وی پی می‌برد. وی مرد بزرگی بود، اما بزرگوار نبود. وی دارای همت و اراده بلندی بود و متفاوت از کسانی بود که هیچ‌گونه سیادت، آقایی و جاه‌طلبی نداشتند. قاعده این بزرگی روح هم آن است که تن و جسم به‌زحمت می‌افتد و تن او راحتی نمی‌بیند همچون نادرشاه. به تعبیر مرحوم مطهری آنان بزرگوار نیستند چون هنوز در مدار خودیت و خودپرستی مسیر می‌کنند و در مدار انسانیت نیستند. ارزش‌ها را برای خود می‌خواهند درحالی که انسان‌های بزرگوار، ارزش‌ها و خوبی‌ها را برای همه می‌خواهند. شخص بزرگوار می‌خواهد مردم همه شیر باشند یعنی گوسفندی نباشد که دیگری طعمه‌اش کند (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۱۶۴ و ۱۷۲).

کوهمره‌ای نیز این قدرت‌طلبی را بر بزرگ‌منشی و بلندی طبع وی تفسیر می‌کند؛ دیگر بلندی همت و علو طبیعت آقامحمدخان بسیار بود (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴). به همین دلیل پس از پیروزی‌ها، با نوشتن فتح‌نامه و ارسال آن به شهرها خودداری می‌کرد؛ زیرا آن‌ها را کوچک می‌دید و از اهداف بلند خود خبر می‌داد که «ما هنوز سوای ملک ایران که خانه ماست، ملکی دیگر و مملکت غیری را به دست نیاورده‌ایم که از جمله فتوحات حساب کنیم و فتح‌نامه به جایی بفرستیم» (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۴۳-۴۴). حتی از پذیرش تاج شاهی اجتناب می‌کرد و بعد از عنوان شاهی، از بزرگان و اعیان قول گرفت که به همراه او آرام نگیرند و کشورستانی کنند و مرزهای ایران را به دوره‌های قبلی برسانند (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۴۶).

یکی از نکات بسیار جالب در سبک زندگی آقامحمدخان، موضوع بحث‌انگیز خست و لثیم بودن است. در این مورد، قصه‌های گوناگونی وجود دارد تا جایی که حتی دلیل قتل وی را به کم شدن تعداد خربزه‌هایی می‌دانند که زودتر از حساب شاه، تمام شده بود و به این دلیل احکام سختی چون اعدام، وضع کرده بود (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۱۱، ۱۴ و ۲۲؛ رزم‌آسا، ۱۳۷۷، ص ۶۰-۶۶). بسیاری از پژوهشگران در این موضوع اشتراک نظر دارند (پناهی، ۱۳۶۶، ص ۱۱۷)؛ حتی عبدالله مستوفی که خود از خاندان قاجار است، آن را تأیید کرده، می‌گوید: در دوره پادشاهی‌اش هیچ‌گاه سفره رنگینی نداشت و سفره پادشاهی وی پیوسته نان و ماست و پنیر بود. ولیعهد خود را به دلیل خوردن پلو با دو خورشت مذمت کرده بود (مستوفی، ۱۳۴۲،

ج ۱، ص ۱۱ و ۱۴). در منازعات درون‌خانانی و حتی گفتار برادران آقامحمدخان هم به این مطلب برای نفی شایستگی او در پادشاهی استناد شده است. برادرش مصطفی قلی خان مُمسک بودن و سخاوت نداشتن آقامحمدخان را دلیلی بر لثامت وی می‌داند؛ زیرا حتی نان و غذای خود را با ترازو می‌کشید (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۹۹).

دیدگاه دومی در این مورد وجود دارد که حاصل پژوهش‌های روان‌شناختی است و درواقع این اعمال را بر فرض صحت و با نگاه مثبت ارزیابی می‌کند. ژان گوره این موضوع را نیز در راستای فرضیه اختگی ملاحظه می‌کند: می‌دانیم خواجه‌ها چون از تمتع جنسی محروم هستند پُرخور می‌شوند و محرومیت جنسی خود را با پر کردن شکم جبران می‌کنند. لیکن آقامحمدخان طوری بر نفس خود مسلط بود که یک لقمه غذای زائد نمی‌خورد و برای اینکه افراط نکند، غذای خود را با ترازو می‌کشید. به نظر گوره، این خود برعکس، یکی از دلایل نبوغ وی است، چون یکی از توصیه‌های رژیم غذایی امروز همین توصیه به ترازوست؛ اما در آن زمان این اقدام برای مردم آن زمان قابل هضم و درک نبود و آن را حمل بر لثامت و خست می‌کردند (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۶۴). بنابراین حتی این نکته نیز با موضوع دردسرآفرین اختگی مرتبط است که بازتاب اجتماعی آن نزد افکار عمومی و مخالفان موجب حقارت اجتماعی وی شده است.

نگارنده نیز لثامت و امساک در مال آقامحمدخان را همگام با ملَکِم (مالکوم، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۶۲)، نفیسی (۱۳۷۶، ص ۵۸)، شمیم (۱۳۷۳، ص ۲۲۵)، اولویه (۱۳۷۱، ص ۹۶) و اقبال آشتیانی (۱۳۸۰، ص ۶۵۸) تأیید می‌کند. شواهد فراوانی در این مورد اظهار شده است (نفیسی، ۱۳۷۶، ص ۷۴-۷۵). آنچه گوره در مورد گشاده‌دستی وی می‌گوید موضوعی استثنایی در میان قشر خاصی از سپاهیان و لشکریان است تا بتوانند با کمک آن غریزه دیگر یعنی جاه‌طلبی خود را ارضا کنند (گوره، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۳۴). نفیسی قائل است که وی سه شهوت ریاست‌طلبی، امساک در خرج و انتقام‌کشی داشته اما بالاترین شهوت، ریاست‌طلبی بوده است (نفیسی، ۱۳۷۶، ص ۷۱). او در مواردی حاضر بوده انتقام‌کشی خود را اظهار ندارد یا از امساک صرف نظر کند تا بتواند به‌غایت اساسی خود در ادبیات آدلری که همان کسب سلطنت است، دست یابد (Sykes, 1930, p. 225).

جواز ورود آقامحمدخان قاجار به حرم کریم‌خان به دلیل خواجه بودن یکی از رفتارهای تکرار شونده بود. چون مردانگی نداشت، می‌توانست در میان زنان محارم کریم‌خان به‌راحتی آمدوشد داشته باشد و حتی زن‌های کریم‌خان زند خود را از وی نمی‌پوشاندند!

هرچند این رفتار در راستای القای احساس حقارت به وی بود، اما آقامحمدخان از آن به مثابه روشی برای خبرگیری و شناخت عمیق مسائل دربار استفاده می کرد؛ به ویژه آنکه عمه اش یکی از زن های کریم خان زند بود و به این واسطه نیز کسب اطلاع می کرد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱؛ Sykes, 1930, pp. 289-353) و با همین اطلاعات توانست مرگ کریم خان زند را پیش بینی و در فرصت مناسب فرار کند. حتی وی بعدها با همین اطلاعات و تحلیل آن، به پیش بینی جنگ داخلی میان مدعیان پادشاهی در خاندان زند با ذکر نام طرف های درگیر و خصوصیات هریک پرداخت (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۷۷).

امکان فرار آقامحمدخان نیز به دلیل آزادی عمل بیشتر بعد از ظهور علانم ظاهری خواجگی، تصور ناتوانی در تصدی پادشاهی و عدم ظهور رفتار خلاف انتظار از سوی وی صورت گرفت. از آن زمان به بعد، اجازه می یافت به قصد تفریح و شکار به خارج از شهر برود. البته زیرکی و توداری وی را در ایجاد این اعتماد نباید نادیده انگاشت. «وی هیچ وقت چیزی نمی گفت یا عملی نمی کرد که تولید سوءظن کند» (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۹۱). درحالی که در تمام مدت ۱۶ سال زندگی با کریم خان زند قصد داشت به سلطنت برسد و نسل خاندان زند را براندازد، کلمه ای ابراز نکرد تا این خصومت را نشان دهد و همواره از عدالت و سخاوت و ترحم و لیاقت کریم خان و ریاست زند به تمجید سخن می گفت (مدنی، بی تا، ص ۱۹) و ریاست طلبی را بر انتقام کشی ترجیح می داد (Sykes, 1930, p. 295).

یکی دیگر از مواردی که کریم خان اشتباه محاسباتی داشت، پیشنهاد رفتن آقامحمدخان ظاهراً برای عیادت از مادر در حال احتضارش جیران بود. کریم خان زند از این پیشنهاد اهداف چندگانه ای داشت: ۱) جیران و برادرانش را با وساطت آقامحمدخان از استرآباد (پایگاه سنتی قاجاریان) خارج کند، ۲) این بار آقامحمدخان را در قبیله و خویشاوندانش تحقیر کند و از فکر دستیابی به قدرت نومید سازد، ۳) طایفه اش او را با شکل جدید و تغییر یافته که شبیه زن های سالخورده بود، ببیند و از او به عنوان جانشین پدر کاملاً قطع امید کنند.

اما بار دیگر در بازی شطرنج سیاست، این آقامحمدخان بود که پیروز شد. وی که عمق اهداف کریم خان از این پیشنهاد را درک می کرد، با کمال شگفتی آن را پذیرفت. به رغم آنکه می دانست ایل قاجار وی را با قیافه جدید مسخره خواهند کرد^۱ (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۲)، اما چون قصد داشت روزی جای پدر را بگیرد، آن را بهترین فرصت برای نشان دادن تغییر

۱. از آن پس قاجارهای استرآباد که به رسم ایلاتی خود در اسم گذاری بسیار ساده و بی پیرایه و رک و راست بودند، او را «اخته خان» نامیدند.

قیافه خود دانست تا سکنه استرآباد و افراد طایفه «اشاقه‌باش» و دیگران بدانند پسر ارشد محمدحسن خان به آن شکل درآمده تا روزی که بخواهد جای پدر را بگیرد، کسی منکر هویتش نشود. وی حتی از کریم خان زند تقاضا کرد به حاکم استرآباد دستور بدهد خواجه شدن و تغییر قیافه وی را پیش از ورود به استرآباد به وسیله جارچیان به اطلاع عموم برسانند تا مردم کمتر او را به تمسخر بگیرند، اما باز منظور واقعی او این بود که در میان آنان، با تبلیغات وسیع، با چهره جدید شناخته شود. کریم خان زند نیز این پیشنهاد را در راستای خط مشی خود، یعنی نشان دادن اینکه وی کوچک‌ترین شانس برای جایگزینی ندارد، موافق دید و آن را پذیرفت (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۸۲-۲۸۴).

۴. بازتاب اختگی در دوره قبل از پادشاهی

۴-۱ روباه‌شناسی و عقده اختگی

یکی از سرگرمی‌ها و در عین حال حوزه‌های تخصصی مطالعاتی و تجربی آقامحمدخان در رابطه با عقده اختگی وی، روباه‌شناسی است. به گفته ژان گوره «زنگوله به گردن روباه آویختن» ظاهراً از عقده باطنی و اختگی آقامحمدخان ناشی می‌شد، چون خود از عشق جنسی بهره‌ای نداشت، می‌کوشید با این کار مانع جفت‌گیری آن‌ها شود. آقامحمدخان با توجه به مشاهدات مکرر تجربی حاصل از این کار می‌گفت: زنگوله‌ای که بر گردن روباه آویخته می‌شود، مانع صید آن جانور نمی‌شود و می‌تواند شکم خود را سیر کند، اما مانع جفت‌گیری وی می‌شود. به روایت خودش، در فصل جفت‌گیری، روباهان نر برای جفت شدن با روباه ماده با هم نزاع می‌کنند و هر جانور که در آن نزاع فاتح شود با روباه ماده جفت می‌شود. وقتی صدای زنگوله روباه به گوش روباهان نر و ماده رسید، چون فکر نمی‌کند خصم اصلی آن‌ها یعنی سگ و انسان نزدیک می‌شود، همه چیز را رها می‌کنند و می‌گریزند تا اینکه جان به در برند و رویاهی که زنگوله بر گردن دارد محکوم می‌شود تا آخر عمر مجرد بماند. تجرد روباهان نر گاهی موجب جنون می‌شود و آقامحمدخان در دوران پادشاهی در گرجستان یک‌بار عملاً آن را به همراهانش نشان داد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۸۲-۲۸۳).

اولویه که از نزدیک آقامحمدخان را دیده بود، ضمن مقایسه وی با پادشاهان قبلی می‌گوید او مخنثی بود که در ایام جوانی، لذتی نبرده بود و از عشق و محبت بهره‌ای نداشت. هیچ شهوتی و میلی، محرک طبع وی نشد؛ به همین دلیل عیش و عشرت و خوشبختی دیگران برایش سبب درد درون و خراش جان بود و به دیگران حسد می‌برد (اولویه، ۱۳۷۱،

ص ۹۳). وی که از تمتع جنسی محروم بود، تحمل دیدن رابطه جنسی حتی میان حیوانات را نداشت و با زنگوله بستن می‌خواست روباهان را از این تمتع محروم کند. جلوگیری از جفت شدن روباهان شاید از جنس رنج بردن از لذت دیگران و نوعی لذت سادیستی و دیگرآزاری باشد.

۴-۲ اختگی و توانمندسازی

حضور آقامحمدخان در دربار کریم‌خان زند و مصونیتی که دربار از ناحیه اختگی او پیدا کرده بودند، این فرصت را به او داد تا در سه زمینه به توانمندسازی خود پردازد: نخست اینکه در معرض آخرین تحولات سیاست و حکومت در ایران قرار می‌گرفت و به این وسیله می‌توانست از سیاست داخلی و خارجی اطلاعات ارزشمندی کسب و خود را روزآمد کند؛ مشورت‌هایی که کریم‌خان زند در حضور جمع با او می‌کرد نیز به او در این راستا کمک می‌کرد (آصف، ۱۳۵۲، ص ۳۴۸؛ Perry, 1979, p.147). دوم اینکه با امکان حضور در دربار کریم‌خان، تشریفات درباری و روابط مردم و مسئولان و حتی سفرای خارجی را به‌خوبی می‌آموخت و حتی گاه به درباریان خود این مسائل را یاد می‌داد (رجبی، ۱۳۸۷، ص ۴۵؛ نفیسی، ۱۳۷۶، ص ۷۲) و سوم اینکه حتی فنون جنگی، مملکت‌داری و شناخت افراد اثرگذار، نظیر نقش صدراعظم‌هایی چون حاج‌ابراهیم کلانتر و میرزا حسین فراهانی را به‌خوبی فرامی‌گرفت (کوزنتسوا، ۱۳۸۲، ص ۲۴).

آقامحمدخان در دوره اقامت طولانی در پایتخت و دربار زندیه دریافت که حکومت را نه پهلوانان بازو ستبر زندیه، بلکه عقلا و دانشمندانی حفظ می‌کردند که در شیراز بسیار بودند (برزآبادی فراهانی، ۱۳۷۹، ص ۱۱)؛ بنابراین کریم‌خان ناخواسته در مدت ۱۶ سال، به آقامحمدخان آموزش مملکت‌داری داد و این موضوعی بود که یکی از نقاط بزرگ ضعف زمامداران ایرانی محسوب می‌شود. وی در دربار کریم‌خان، رازورمز کشورداری و آماده‌سازی سپاه را آموخته بود و به احوال روحی بزرگان و درباریان آن زمان و اسرار نیرومندی و ناتوانی دولت زندیه به‌خوبی آگاه بود (رضایی، ۱۳۷۶، ص ۵۴۶).

سرانجام باید به توان فرار از شیراز بعد از مرگ کریم‌خان و پیش‌بینی زود هنگام وی اشاره کرد. آزادی نسبی او در خروج منظم از شیراز به بهانه شکار و گاه غیبت چندروزه، امکان فرار و دور شدن از شیراز را برای او فراهم کرد (Perry, 1979, p. 49). همین امر موجب شد در نخستین فرصت استقرار پادشاهی، دو صدراعظم مهم را به همکاری دعوت کند و حتی

با جذب حاج ابراهیم کلانتر، ضربه سختی بر لطفعلی‌خان زند وارد کند و عامل اصلی شکست وی شود (برزآبادی فراهانی، ۱۳۷۹، ص ۱۲).

۴-۳ اختگی، اراده‌گرایی و آرزوی سلطنت

آقامحمدخان بدین منظور توسط رقبای ایل خواجه شد که پسر ارشد محمدحسن خان قاجار نتواند به سلطنت برسد؛ زیرا تا آن زمان هیچ خواجه‌ای به سلطنت نرسیده بود و به تصور مخالفان مرتکب شونده این عمل و نیز به نظر قطعی دیگران از جمله کریم‌خان زند، وی را باید برای همیشه از فهرست مدعیان بالقوه سلطنت کنار گذاشت. دو کوزتوبوه در این باره می‌گوید: «برای اینکه آقامحمدخان نتواند به سلطنت برسد، در جوانی به عقوبت سختی گرفتار شد ولی این احتیاط رقبا مانع از آن نشد که در رأس عده‌ای از مخالفان قرار گرفته و سلطنت را غصب کند» (دوکوتزبوه، ۱۳۶۵، ص ۲۵۱).

واتسن و کارثویت نیز انگیزه اخته کردن آقامحمدخان از سوی عادل‌شاه جانشین نادرشاه را نوید ساختن وی و ایل قاجار از سلطنت می‌دانند؛ اما وی این واقعه را عاملی می‌داند که برعکس، تمام توجه و کوشش آقامحمدخان را به آرزوهای جاه‌طلبانه معطوف می‌کند (واتسن، ۱۳۴۰، ص ۵۱؛ کارثویت، ۱۳۸۷، ص ۳۴۰). کوزنتسوا نیز او را در دوران جوانی و اسارت شانزده ساله در وضعیتی ارزیابی می‌کنند که آرزوی پادشاهی همواره چون سایه‌اش همراهش بوده است (کوزنتسوا، ۱۳۸۲، ص ۲۴). نفیسی همگام با سر جان ملکم پس از امساک در خرج و سپس انتقام‌گیری و کینه‌توزی، بالاترین شهوت وی را ریاست‌طلبی می‌داند؛ اما وی برای کسب ریاست‌طلبی، گاه امساک می‌کرد و انتقام آنی را از یاد می‌برد (مالکوم، بی‌تا، ج ۲؛ نفیسی، ۱۳۷۶، ص ۷۱) و بنابراین حاضر بود برای جلب رضایت لشکریان هزینه کند (گوره، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۳۳) یا خشم خود علیه کریم‌خان را شانزده سال نگه دارد و حداکثر مخفیانه قالی‌های پُریهای او را از بغض انتقام سوراخ کند (واتسن، ۱۳۴۰، ص ۵۱).

اولویه فرانسوی در سفرنامه خود در دوره آقامحمدخان، بر همین جاه‌طلبی به‌رغم اختگی تأکید می‌ورزد. پدرش برای تحصیل تاج و تخت، جنگ‌ها کرده بود و تمام آمال وی در این بود که بر دیگران تفوق و برتری کند. آقامحمدخان بعد از پدر خیال آن را در ذهن داشت و رفته‌رفته این خیال تمام دل او را گرفت و لحظه‌ای آن را از نظر نیفکند. این خیال سروری بسیار شدید بود و همه شهوت او شده بود. هر کس چه برادران خودی یا غیر خودی که مانع این آرزو بود، از میان برمی‌داشت و در کشتن وی مضایقه نداشت (اولویه، ۱۳۷۱، ص ۶۹).

هیچ چیز اراده آهنین او در کسب پادشاهی را تغییر نداد. نه خواجگی، نه زشتی قیافه، نه صدای زنانه، نه فقدان ولیعهدی از صلب خود و نه طعن و تمسخر دیگران او را از وصول به مقصد بازداشت (گوره، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۳۱).

آقامحمدخان مصداق بارزی از صدق نظریه آدلر است که سرنوشت زندگی فردی و سیاسی هر فرد در مدرسه اراده رقم می خورد. میراث ژنتیکی، تربیت کودکی، تأثیرات «فرمان» همه در جای خود مهم و اثرگذار است؛ اما درنهایت امر، هر فرد می تواند شخصیت و سرنوشت خود را رقم بزند. آقامحمدخان هم کوشید سلطنت را کسب کند و هم باکمال خشونت و شدت عمل آن را حفظ و اراده خود را بر اراده مخالفان درون خانوادگی یا برون خانوادگی تحمیل کند و اصولاً اندیشه هرگونه مخالفت را منکوب نماید.

۴-۴ اختگی، تحکیم اراده و استخدام دیگران

یکی دیگر از مواردی که در رفتار سیاسی و سبک زندگی او از سوی بسیاری از صاحب نظران گواهی شده، اصرار بر «اجرای سریع دستورات» بود. کوهمره‌ای در رساله خود که از منابع دست اول است، در این مورد می گوید: آقامحمدخان در اجرای حکم‌های خود به مرتبه جدیت داشت که خواه جزئی و خواه کلی، حکمی که می نمود او را آرام نبود که یک دم تأخیر و پیش و پس شود (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴). آقامحمدخان خود به میرزاجانی فسایی که از سادات عظام و معتبرترین فارس بود درباره علت این رفتار توضیح شگفت آوری داد که نشان از آشنایی وی به روان خود دارد: «چون ما را از دنیا حظ نفسی و لذتی نیست، حظ و لذت دنیایی خود را در این دانسته ایم که حکمی که می کنیم همان دم به عمل آید و دیر نشود» (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۴۸). نیز: «این از کمال ذهن و دانشمندی وی بود که چون خصی [اخته] بود یعنی آلت مردی نداشت که حظ و شهوت نفس به عمل آرد، کار دیگری را به جهت لذت یافتن نفس خود مقرر کرده بود تا باعث قوت طبیعت او باشد» (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۴۸). در ادامه داستانی را نقل می کند که روزی از رودی عبور می کرد و سوار بر اسب چشمش به ماهی رنگینی می افتد و در آن دم، شصت نفر از شاطران خود را مکلف به گرفتن آن می کند همه در آب ریختند و آن را از آن آب تندرو و تیزدو بر آوردند و موجبات مسرت وی را فراهم کردند (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۴۸). آقامحمدخان دارای من (ایگو^۱) قوی تر و فرمان (سوپرایگو^۲) ضعیف بود و به همین دلیل

1. ego

2. superego

اراده خویش را بر دیگران تحمیل می‌کرد و کاستی لذت‌جویی‌های جنسی خود را با کام‌جویی‌های سیاسی و لذت‌فرمان دادن به دیگران و مشاهده اطاعت‌بری از خویش جبران می‌کرد. تبعات چنین موضوعی برقراری نوعی انضباط آهنین در سراسر ایران بود. «آقامحمدخان نظم و آرامش را در مملکت برقرار نمود. جاده‌ها برای کاروان‌ها و مسافران امنیت یافت و مالیات‌ها به‌طور مرتب پرداخت می‌شد» (واتسن، ۱۳۴۰، ص ۷۱؛ اولویه، ۱۳۷۱، ص ۹۵؛ نفیسی، ۱۳۷۶، ص ۷۲). «دیگر ضابطه ملک‌داری آقامحمدخان و سیاستش در ممالک محروسه بی‌نهایت مضبوط بود» (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۴۹).

پیشگش به تبرستان
www.tbarestan.info

۵. اختگی و حقارت ناشی از آن در دوره پادشاهی
مسئله مقطوع‌النسل بودن خواجه قاجار از مرگ کریم‌خان تا مرگ خواجه و دوره پادشاهی نیز به منبع تولید انرژی منفی و یک مصیبت تمام‌عیار از حیث ذهنی و عینی تبدیل شده بود. این در حالی بود که وی این دوره را در شرایطی آغاز می‌کرد که ذخیره منفی فراوانی از همین موضوع از دوره کودکی، نوجوانی و اسارت جوانی با خود همراه داشت. «پس از شانزده سال، آتشی که سال‌ها در نهاد او نهفته و رفتار و شخصیت او را ساخته بود، زبانه کشید» (رضایی، ۱۳۷۸، ص ۵۴۶). در این بخش، چهره‌های متنوعی از مسئله آفرینی و وجه اجتماعی و سیاسی آن در دوره پادشاهی را در شواهد و مؤیداتی توصیفی و تحلیلی ملاحظه می‌کنیم.

۵-۱ تغییر صدا و پادشاهی

پس از بروز تدریجی آثار خواجه‌گی، صدای آقامحمدخان از حالت مردانه به صدایی شبیه زنانه تغییر یافت. این واقعه بعد از آنکه به فرماندهی و پادشاهی رسید، بسیار موجب آزار و احساس حقارت می‌شد. به‌ناچار وی از بانگ زدن خودداری می‌کرد در صورتی که در آن دوره، بانگ زدن بزرگان ایران جزء علائم تشخص و قدرت بود. فراتر از آن، پادشاهان خدمه خود را با بانگ خشن و بلند صدا می‌کردند. آقامحمدخان قاجار برای احضار خدمه بانگ نمی‌زد، بلکه چیزی شبیه دُهل کنار خود داشت و هر وقت می‌خواست خدمه را احضار کند دو بار بر دُهل می‌کوبید. به همین دلیل دشمنانش عنوان «خواجه دُهل» زن را بر او گذاشتند. آقامحمدخان در جنگ‌های متعددی بعد از مرگ کریم‌خان شرکت کرد و در تمام آن‌ها فرمانده نظامی بود، اما هیچ‌گاه فرمان نظامی نداد و فریاد نزد تا صدای زنانه‌اش به گوش سربازان نرسد و او را مورد تمسخر قرار ندهند (گوره، ۱۳۶۱، ص ۲۸۲-۲۸۳).

۵-۲ خواجهگی و رابطه وی با اهل قلم

نخبگان سستی در سلسله‌های مختلف به دو طبقه اهل شمشیر یا جنگجویان (در رأس آن پادشاه به‌ویژه در نسل بنیان‌گذار) و نیز طبقه اهل قلم یا دبیران و صدراعظم‌ها تقسیم می‌شدند. خواجهگی آقامحمدخان بر رابطه او با اهل قلم نیز تأثیر گذاشت و در میان تمام پادشاهان دیگر، رابطه انحصاری ایجاد کرده بود؛ موضوعی که به تعبیر آدلر مؤیدی بر تأثیر خواجهگی بر سبک زندگی سیاسی است. عبدالله مستوفی در این باره می‌گوید: پاره‌ای، اخلاق عجیب این پادشاه را نتیجه محروم بودن از تمایل جنسی دانسته‌اند؛ زیرا نمی‌توانست اشتغال به زن و فرزند و تفریحات خانوادگی [از قبیل حرم‌سراها] داشته باشد (مستوفی، ۱۳۴۳). همین فراغت موجب شد به حیطه وظایف اهل قلم هم وارد شود و در آنجا نیز دخالت کند و به پادشاهی همه‌کاره تبدیل گردد؛ نداشتن زن و بچه و تفریحات، وقت زیادی برای رسیدگی به حساب‌ها در اختیار وی گذاشته بود (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۵ و ۱۱). وی ادامه می‌دهد اصولاً آقامحمدخان اهل قلم را با عنوان «فرنی خور» تحقیر می‌کرد و بنابراین خود رأساً به اداره اموری از قبیل نظارت بر جمع‌آوری مالیات و خراج می‌پرداخت و کاغذبازی و صدور فرمان‌های مکتوب در دوره وی به ندرت صورت می‌گرفت. دیوان‌سالاری نیز در حوزه محدودی خلاصه می‌شد.

نوشتار ایرانیان در آن دوره پر از آرایه‌های کلامی و استعاره بود، چون ایرانیان علاقه‌مند بودند هر مطلبی را به زیباترین شیوه بیان کنند (اولیویه، ۱۳۷۱، ص ۱۱۸؛ رجبی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵). آثار *ناسخ التواریخ* (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۰) یا *اکسیرالتواریخ* (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷) مؤید آن است. مکاتبات اداری دوره صفویه، افشاریه و زندیه با انشای پُر تکلف و پُر از کنایه و استعاره و عبارت پردازی‌های زائد و مخمل نوشته می‌شد. آقامحمدخان نخستین کسی بود که دستور داد مکاتبه‌ها و احکام و فرمان‌های دولتی را به زبان ساده بنویسند و از عبارت پردازی خودداری کنند و هرگاه فرمانی یا حکمی پیش او می‌بردند که امضا کند - و به اصطلاح آن روز «صححه» بگذارد، یعنی بگوید صحیح و درست است - ناخوانده امضا نمی‌کرد، بلکه وادار می‌کرد آن را بخوانند و اگر با عبارات مغلق و مقدمه منشیانه آغاز کرده بودند، نمی‌گذاشت بخوانند و دستور می‌داد عوض کنند؛ موضوعی که سرآغاز پیدایش سبک ادبی خاصی شد، زیرا ویرایش آن و ساده‌نویسی آن‌ها را می‌خواست (نفیسی، ۱۳۷۶، ص ۷۲؛ اولیویه، ۱۳۷۱، مقدمه مصحح). آقامحمدخان با انتقاد از این روش، تأکید داشت تا منشی‌ها این اضافات، القاب و مزخرفات را حذف کنند و اصل مطلب را بگویند و بنویسند (شمیم، ۱۳۴۲، ص ۲۲۵؛ مالکوم، بی‌تا، ص ۱۶۳).

سرگذشت میرزا شفیع اهل قلم، نمونه خوبی از این تحقیرهاست که در موردی هرچه دم دستش بود به سوی او پرتاب می کرد و یک بار هم دست آخر هم گلوله ای به سمتش شلیک کرد (دوکوتزبونه، ۱۳۶۵، ص ۲۵۲). دلیل دیگر این رفتارها می تواند علاقه وی در دوره قبل و بعد از پادشاهی به خواندن و مطالعه و نوشتن باشد؛ موضوعی که وی را به کارهای اهل قلم نزدیک می کرد؛ چراکه اصولاً به دلیل خواجگی، بهترین سرگرمی وی خواندن و نوشتن بود (مستوفی، ۱۳۴۳، ص ۵).

جان پری نیز ضمن تأیید این نکته که رابطه وی با طبقه اهل قلم و کارمندی خوب نبود و از آنان به عنوان «فرنی خور» یاد می کرد، معتقد بود در اثر اخته شدن در دوره کودکی، اسارت در شیراز و توجه به نقص جسمی خود در موقعیت پادشاهی، همه توجه را به اهل شمشیر یعنی سپاهیان معطوف می کرد؛ زیرا آنان را در دستیابی به اهدافش تعیین کننده تر می دانست (Perry, 1979, p. 48). در شاهی جالب «روزی آقامحمدخان در حال خوردن غذای ساده سپاهیان بود؛ میرزا شفیع وزیر [اهل قلم] او که حاضر بود، به ملاحظه اینکه مبدا آقامحمدخان حمل بر تکبر و نزاکت طبیعت او نماید، پیش رفته و به اراده خود، دست به جانب سفره دراز نمود. آقامحمدخان او را مانع شد، گفت شما را به نان سپاهیان [اهل شمشیر] چه کار است! بروید فرنی و پالوده خود را بخورید که خوراک سپاهیان به مزاج نازک شما ناسازگار است» (کوهمره ای، ۱۳۸۴، ص ۳۷). آقامحمدخان خود را از طبقه سپاهیان و آنان را برتر می دانست.

۳-۵ عقده ریش و مالیات بر ریش

یکی از اقدامات عجیب آقامحمدخان موضوع فرمان تراشیدن ریش یا پرداخت مالیات ریش بود. وی که به واسطه نداشتن ریش ناراحت بود، دستور داد مردان باید ریش خود را بتراشند یا اینکه مالیات ریش پرداخت کنند. مردم مازندران و استرآباد نیز به دلیل عرفی، مالی و شرعی به مخالفت پرداختند و کسی نبود که خواهان نابودی آقامحمدخان قاجار نباشد. خود خواجه هم متوجه شد که اشتباه کرده است، اما هنگامی پی به اشتباه خود برد که حمله شیخ ویس خان آغاز شده بود، هرچند اعلام کرد که مالیات ریش لغو شده، مجبور شد ساری را ترک کند و قشون شیخ ویس وارد ساری شدند. این اقدام موجب شد تا مدت ها به مناسبت خشمی که مازندران بر سر مسئله ریش داشت، کسی حاضر به حمایت آقامحمدخان نباشد. شورش مردم سرانجام توسط سرکوب قشون مردمی محمدظاهرخان زند به پایان رسید؛ اما آقامحمدخان

بابت مسئله ریش هزینه سنگینی پرداخت. این امر نشان می‌دهد حتی مرد بااراده‌ای چون آقامحمدخان ممکن است بر اثر عقده روحی و نقص جسمی به چنین اشتباهاتی مبادرت نماید (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴۸۲-۴۹۰).

اولیویه که در زمان حاکمیت آقامحمدخان به ایران آمده است در سفرنامه خود یادآور می‌شود که هر ایرانی حتی نوجوان و برده ریش داشت تا کسی او را خواجه نپندارد! سیاه‌ترین و انبوه‌ترین ریش، بهترین بود؛ از این رو هر کسی ریش زرد یا کم‌پشت داشت، آن را رنگ سیاه می‌کرد یا با روغن و دوا آن را پُرپشت می‌کرد (اولیویه، ۱۳۷۱، ص ۱۶۰). این‌ها می‌توانند حساسیت آقامحمدخان به ریش را برساند. حتی فلسفه ریش بسیار بلند جانشین او، یعنی فتح‌علی‌شاه را که تا کمرش می‌رسید توجیه‌پذیر می‌کند. وی ریش را مایه هیبت و ابهت خود می‌دانست (طلوعی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۰). هیبت ریش تا دوره محمدشاه هم استمرار داشت و هر دو به سبب ریش بلند مشهور بوده‌اند (کرزن، ۱۳۴۹، ص ۲۳۱).

۵-۴ تغییر رسم تشریفات استقبال سلطنتی

سبک زندگی سیاسی آقامحمدخان به تعبیر آدلری، تحت تأثیر پیامدهای خواجگی بر ظاهر آقامحمدخان قاجار، شیوه خاص و منحصر به فردی را در تشریفات سلطنتی ایجاد کرده بود. از جمله ابعاد این سبک زندگی، در تشریفات سلطنتی آن بود که دوست نداشت کسی به چهره‌اش بنگرد. چون خود بر زشتی صورت و قیافه خود آگاه بود؛ بنابراین مشاهده آن را برای رعیت سبب ضعف و سستی پایه سلطنت و پادشاهی می‌دانست. سر جان ملکم در توصیف چهره وی می‌گوید:

اندامی ضعیف داشت. چنانچه از دور مانند پسری چهارده ساله به نظر می‌آمد. چهره بی‌موی پُرچینش چون زنان سالخورده می‌نمود. صورتش اگرچه در هیچ وقت از دیدن نیکو نبود، اما در هنگام غضب حالتی مهیب می‌یافت و هم بدین سبب خود نمی‌خواست کسی بر صورتش نگاه کند (مالکوم، بی‌تا، ص ۱۶۰).

کوهمره‌ای نیز به صراحت از این ملاحظه خبر می‌دهد:

«حکم کرده بود نوکران و سپاهیان حضوری هرگاه برابر آیند و در حضور او ایستاده شوند، کسی به طرف او نگاه نکند. به سبب آنکه خَصِیان [اخته‌ها] که از جوانی گذشته باشند، قدری بدمنظر می‌نمایند و او از کمال زیرکی این معنا را دریافته، نمی‌خواست مردمان صورت او را بسیار ببینند و اگر اتفاقاً از سپاهیان ایستادگان حضورش، کسی را می‌دید که به صورتش نگاه می‌کنند، اکثر این بود که حکم به کندن چشم او می‌نمود» (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۵۱).

نکته رعایت تصویر مناسب پادشاه در نظر رعیت تا آنجا مد نظر وی بود که یک‌بار وقتی امیر بار گفت ایلچی تیمور شاه افغان به خاک پاک قبله عالم (آقامحمدخان) می‌رسد، چنان در غضب رفت که گفت تا او را زدند و جریمه کردند. به این جهت که چرا گفت ایلچی پادشاه به خاک پای قبله عالم می‌رسد. اسم پادشاه نباید این‌طور به حقارت و استخفاف مذکور شود. بنابراین خواجه‌گی و مشکلات عارض بر چهره آقامحمدخان موجب شده بود از حضور در اجتماعات مردمی که موجب می‌شد، چهره او را ملاحظه کنند و هیئت پادشاهی در نظرشان کاسته شود، اجتناب ورزد. بنابراین «هر وقت از جنگی مراجعت کردی بسیار کم بود که مردم طهران را اذن استقبال دادی» (مالکوم، بی‌تا، ص ۱۶۳؛ کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۴۴). برخی مورخان این اقدام آقامحمدخان را نوعی تواضع و اصلاح‌گری سیاسی دانسته‌اند؛ اما به نظر نگارنده آن موضوع را باید به گونه مذکور تفسیر کرد و نیز نظریه آدلر این گونه رفتارهای او را معنادار می‌کند.

۵-۵ اختگی، کینه‌ورزی و بی‌اعتمادی (پارانویا) به دیگران

ضربه عاطفی اختگی در دوره کودکی یا نوجوانی ظاهراً چند واکنش را در او برانگیخته بود: الف) اراده معطوف به قدرت و کسب پادشاهی، موضوعی که اصولاً دلیل اصلی اختگی او بود و برعکس می‌خواست ثابت کند حتی با همین وضعیت نیز می‌تواند سلطنت را به چنگ آورد و هیچ چیز جلودارش نیست؛ ب) کینه‌ورزی نسبت به نوع بشر و اقدامات انتقامی و خشونت بی‌حد و حصر؛ ج) بی‌اعتمادی و سلب شدن اعتمادش از همه. گوره نیز سوءظن و بی‌اعتمادی خواجه را بزرگ‌ترین صفت مذموم وی می‌داند. خواجه قاجار به همه سوءظن داشت. البته کسی را بی‌جهت آزار نمی‌داد. وی می‌افزاید تصور می‌کنم هر کس به جای او بود دچار انواع محرومیت‌ها و تحقیرها از دوره کودکی تا دوره رشد، می‌شد؛ همان‌طور نسبت به همه ظنین می‌شد. یکی از مصادیق بارز آن، برخوردهای مکرر وی با میرزا شفیع، منشی و صدر اعظم بعدی‌اش بود (گوره، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۳۳؛ دوکوتزبونه، ۱۳۶۵، ص ۲۵؛ Perry, 1979, p. 148).

۵-۶ اختگی و انتقام‌کشی

آقامحمدخان در بین پادشاهان ایرانی از حیث رفتار سیاسی کینه‌توزانه و انتقام‌گیرانه شخصیتی یگانه است و نیز سبک زندگی سیاسی‌اش، به تعبیر اصطلاحات آدلری، یگانه و منحصر به فرد است. نفیسی در این باره می‌گوید: مردان مقطوع‌النسل، بی‌رحم، سختگیر و شدید‌العمل

می‌شوند و این صفت در او به منتهی درجه بوده است (نفیسی، ۱۳۷۶، ص ۷۳). ژان گوره نیز انتقام‌گیری و خشونت وی را با تحریک عقده‌اختگی وی مرتبط می‌داند: وی به‌احتمال نزدیک به یقین دچار عقده‌حقارت بود. گاه درصدد تسکین آن برمی‌آمد و مردم کرمان را از این جهت قتل‌عام و کور می‌کرد که خواجگی او را وسیله ناسزاگویی قرار دادند. اما کسانی که عقده باطنی خواجه قاجار را تحریک نمی‌کردند، از خشم او ایمن می‌شدند (گوره، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۳۵). در قتل فجیع لطفعلی‌خان زند نیز اظهار وی درباره‌ی چرایی سلام نکردن و دلیل آن را «مرد ندیدن» وی که تلویحاً اشاره به خواجگی‌اش داشت، بی‌تأثیر ندانسته‌اند. «آقامحمدخان درمورد خواجه بودن خویش بسیار حساس بود و اطرافیان‌ش می‌دانستند هرگاه کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن موضوع کنند، با شدیدترین عقوبت کشته خواهند شد» (گوره، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۲۵).

به نظر کوهمره‌ای شدت دشمنی او به حدی بود که با هر کس دشمنی داشت، دست از او برنمی‌داشت؛ اگر هنگام حیات او فرصت نیافته بود، پس از مرگش به‌قدری که ممکن بود مضایقه نداشت. دستور انتقال استخوان‌های کریم‌خان زند از شیراز به پلکان تالارش در تهران برای لگد کردن حین ورود و خروج، از اقدامات منحصر به فرد در انتقام‌کشی و کینه‌توزی است (فسایی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۵۰؛ عضدالدوله، ۱۳۶۲، ص ۱۱۷). نمونه‌های ریز و درشت فراوانی از چنین اقدامات این پادشاه را می‌توان یافت. پری در توجیه این اقدامات شگفت‌آور، اختگی و اسارت را عامل می‌داند: آقامحمدخان که تحمل مقطوع‌النسل شدن برایش دشوار بود و اسارت سال‌های بعد نیز به روحیه‌اش لطمه فراوانی وارد کرده بود، دچار کینه‌توزی و رفتارهای غیر مسئولانه‌ای شد (Perry, 1979, pp.148-149). به نظر جان مالکوم نیز «وی طبیعتی منتقم داشت و حب جاه و مال بر مزاجش غالب بود» (مالکوم، بی‌تا، ص ۱۶). شاهزاده علی قاجار در توصیف حال وی بعد از اخته شدن در کودکی می‌گوید: دیگر آن طفل سابق نبود. با کسی حرف نمی‌زد و با کودکان بازی نمی‌کرد. وجودش پر از خشم و کینه و نفرتی بود که تا پایان عمر با او خواهد ماند و آتش انتقام‌جویی او، عالمی را خواهد سوزاند (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۴۹؛ Algar, 1992, pp. 27-28).

۵-۷ اختگی و بحران جانشینی

پس از کسب پادشاهی، طبق اصول متعارف پادشاهی در ایران، پادشاه باید یکی از فرزندان‌ش را به‌عنوان ولیعهد خود تعیین کند. اما موضوع اختگی در هزاران چهره و موقعیت، ازجمله در

این بازه، او را با «بن‌بست» مواجه می‌کند و به شدت آزار می‌دهد؛ از این رو چون مقطوع‌النسل بود و نمی‌توانست ولیعهدی از فرزندان خود را به این سمت برگزیند، به ناچار همسر حسینقلی‌خان برادر تنی خود را که در دوره کریم‌خان زند و اسارت وی در شیراز به قتل رسیده بود، به عنوان همسر خود برمی‌گزید و پسر ارشد حسینقلی‌خان قاجار، قوئلو معروف به «جهان‌سوز» را به ولیعهدی و جانشینی گماشت. وی نیز به همراه آقامحمدخان در دوره اسارت در شیراز زندگی آسوده‌ای داشت و حکایت‌گشتی گرفتن او با یکی از شاهزادگان در حضور کریم‌خان زند (بامداد، ۱۳۳۷، ج ۳، ص ۶۱؛ اقبال، ۱۳۸۰، ص ۶۵۳؛ فسایی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۶۶۵) - موضوعی که باز با نظریه آدلر یعنی محدودیت هماهنگی دارد - او را به سوی انتخاب سبک زندگی خاصی سوق می‌دهد و برخلاف دیگر پادشاهان، برادرزاده‌اش را به عنوان فرزند و ولیعهد خود تعیین می‌کند و بدین ترتیب از این بن‌بست خارج می‌شود. جالب اینکه برای تحکیم موقعیت ولیعهد بعد از خود، چند تن از نه برادر خود را به قتل می‌رساند.

۵-۸ مجوز شرعی حکمرانی خواجه‌گان

قوانین شرعی نیز موانعی بر صدارت آقامحمدخان به عنوان یک خواجه بود؛ هرچند محقق، به هیچ متن، حکم فقهی یا واکنش مخالفت آمیزی از سوی علما در مقابل امر واقع پادشاهی یک خواجه به مدت بیست سال پادشاهی وی برنخورده است. صرفاً در مکالمات دو ملاک لاریجانی با رضا قلی‌خان قاجار، برادر آقامحمدخان قاجار، این مضمون نقل شده است که:

چون برادر شما مردی است ناقص یعنی نه مرد است نه زن و سلطنت وی نه فقط مورد قبول عامه نیست بلکه از لحاظ شرعی هم ایراد دارد چون نمی‌تواند به خصوصیات زندگی مردان و زنان مسلمان پی ببرد. فراتر از آن شخص، باید «رشید» باشد یعنی از حیث جسمی و عقلی و مختصات جسمی سالم باشد، درحالی که برادر شما رشید نیست، ناقص است. ممکن است برادر شما با قهر و غلبه مدتی بتواند حکومت بکند اما هرگز مردم ایران سلطنت او را نخواهند پذیرفت و در تمام ایران یک عالم روحانی پیدا نخواهد شد که با سلطنت وی موافقت کند. جالب آن است که رضا قلی‌خان قاجار برادر خواجه قاجار می‌گوید برای اولین بار است می‌شنود سلطنت آقامحمدخان قاجار به دلیل خواجه بودن، مجوز شرعی ندارد» (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۹۸-۳۹۹).

این موضوع می‌تواند پرسش مناسبی برای پژوهش‌های اندیشه سیاسی در اسلام باشد تا واقع‌گرایی اندیشه سیاسی شیعه در برخورد با واقعیت‌های خشن زمانه را نشان دهد (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۵۳؛ سلیم، ۱۳۸۳، ص ۵۸؛ شمیم، ۱۳۴۲، ص ۲۲۴؛ دوکوتزبونه،

۱۳۶۵، ص ۲۵۲؛ الگار، ۱۳۵۶؛ (Algar, 1969; Sheikhoeslami, 1997, pp. 75-83).

آقامحمدخان به این دلیل یا به دلایل دیگر برای کسب مشروعیت کوشید روابط خود با علما و فقیهان شیعه را مستحکم کند. وی در مراسم تاج‌گذاری و اعلام سلطنت جدید، از به سرگذاری تاج نادرى خودداری کرد و شمشیر مرصع پادشاهان صفوی را به کمر بست (الگار، ۱۳۵۶، ص ۵۹-۶۰). این امر از بنیان‌های لرزان مشروعیت آقامحمدخان و حاکی از تلاش قاجارها برای نزدیکی به صفویه و فقها و فاصله گرفتن از اقدامات نادرى علیه علمای شیعه و کسب مشروعیت شرعی از این طریق است (امانت، ۱۳۸۳، ص ۴۲). آقامحمدخان نسبت به علمای بزرگ مدارا داشت. شاهد آن کوتاه آمدن وی در برابر میرزا محمدعلی بهبهانی است که در دوران قبل از پادشاهی و در حضور کریم خان به او اهانت کرده بود؛ ولی وی برخلاف رویه و روحیه انتقام‌گیری با وی برخورد تندی نمی‌کند و اجازه می‌دهد به تهران وارد شود (آوری، ۱۳۷۹، ص ۶۸).

۵-۹. خواجه‌گی و عرف اجتماعی

عرف اجتماعی آن دوره نیز خواجه‌گان را افرادی ناقص‌الخلقه می‌دید و عقیده بر آن بود آنان در عقل و لیاقت نیز نقصان دارند. کریم‌خان نیز چنین می‌اندیشد که لیاقت و استعداد در آقامحمدخان مثل رجولیت او خنثی شده و دیگر نمی‌تواند مثل گذشته بجنگد و روز و شب راهپیمایی کند؛ به فرض اینکه درصدد اقدامی برآید، مردم از وی اطاعت نخواهند کرد زیرا وی را لایق رهبری و برتری نمی‌دانند. گوره در این باره می‌گوید:

از نظر عرف اجتماعی، اختگی بزرگ‌ترین لطمه‌ای بود که در کشورهای شرق بر یک نفر وارد می‌شد. حتی از کور شدن هم بدتر بود. شاه‌رخ نوۀ نادرشاه افشار به‌رغم کور شدن، سلطنت را حفظ کرد؛ اما آقامحمدخان قاجار خواجه شد و طبق عرف و عادت و سنت، نمی‌باید امیدوار باشد روزی جای پدر را بگیرد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۷۸).

محرومیت خواجه‌شدگان از صدارت، امارت و به‌ویژه پادشاهی جزء مسلمات عرف اجتماعی و افکار عمومی عوام و خواص بود؛ موضوعی که آقامحمدخان اهل مطالعه، بهتر از همه می‌دانست و نیز گاه‌وبی‌گاه در دوران طولانی ۱۶ سالۀ اسارت یا گروگان بودن در شیراز، آن را از کریم‌خان زند و خاندانش می‌شنید. لذا احساس حقارت یا «عقدۀ حقارت» ناشی از آن را با تمام وجود درک می‌کرد. اختگی در این دوران ۱۶ ساله، محور اصلی تحقیرها و تمسخرها علیه وی بوده است. چون در دورۀ پادشاهی بعدی، با توجه به موضع قدرتش،

کسی جرئت بیان آشکار آن را نداشت، می‌توان در نظر گرفت ضمیر ناخودآگاه وی در این ۱۶ سال چه خاطرات و فشارها و تحقیرهایی را ذخیره کرده و منتظر فرصتی برای واپس زدن آن بوده است.

خواجه بودن در دوره پادشاهی در لایه‌های پی‌درپی و اشکال گوناگونی همچنان وی را از نظر روحی و سیاسی و اجتماعی آزار می‌داد و اداره پادشاهی را برایش پُرهزینه می‌کرد. مردم و نخبگان بنا به عرف اجتماعی، اطاعت و تواضع در مقابل یک خواجه را برای خود کسر شأن می‌شمردند. برای مثال، دو مالک بزرگ لاریجانی که نمی‌خواستند املاک خود را به تملیک این خواجه درآورند، دست به مبارزه و ائتلاف با یکی از دشمنان آقامحمدخان می‌زنند. بعد از شکست آنان، آقامحمدخان قاجار از آنان پرسید اگر به جای من [خواجه]، پادشاه دیگری می‌خواست املاک شما را به تصرف دریاورد، آیا درصدد برمی‌آمدید که وی را به قتل برسانید؟ آقامحمدخان در آن سؤال به خواجگی خود اشاره می‌کند و در پرده می‌گوید اگر من خواجه نبودم شما درصدد برنمی‌آمدی مرا به قتل برسانی. درواقع این ملاکین بیشتر از این رنج می‌بردند که مردی خواجه می‌خواست املاک آن‌ها را به تصرف درآورد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴۴۵).

این شاهد به روشنی می‌رساند که پادشاهی، حتی بعد از کسب قدرت، برای خواجه قاجار ناهموار بوده، باید پیوسته هزینه بیشتری نسبت به سایر پادشاهان پردازد. نمونه دیگر، برخورد علی‌مراد خان زند با پسرش شیخ‌ویس خان زند است که رهبر شورش مسئله ریش بود. «علی‌مراد خان وقتی پسرش شیخ‌ویس خان را دید که شکست خورده و به تهران مراجعت کرده، طوری خشمگین شد که بر سرش کوفت و گفت خجالت نکشیدی که بعد از این رسوایی نزد من آمدی؟ و این ننگ را به کجا می‌بری که از یک خواجه شکست خوردی!» (گوره، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۴۹۵). گفته می‌شود آن پسر غیور نتوانست توهین بزرگ و ناسزای پدر را تحمل کند و از محضر پدر رفت و دیگر آن پدر و پسر یکدیگر را ندیدند (گوره، ۱۳۶۱).

این رفتار بدان دلیل است که بر مبنای تصور از واقعیت صورت می‌گرفت نه خود واقعیت. واقعیت آن بود که آقامحمدخان فردی قدرتمند بود و نشان این قدرتمندی آنکه همه مخالفان و مدعیان را سرکوب ساخته بود و تصور ناتوانی و ضعف خواجه‌ها دست کم در مورد آقامحمدخان، تصور درستی نبود. بر مبنای همین تصورات، اولیویه می‌گوید یک مخنث در میان ملت ایران احترامی ندارد و حتی به اهانت و تحقیر وی می‌پردازند تا چه رسد به اینکه بخواهند او را به پادشاهی برگزینند. چنین کسی را که احترامی در میان آنان ندارد و عادتاً هم

او را از سلطنت منع می‌کنند، پس کدام معجزه خارق‌العاده‌ای او را به تاج و تخت رسانده است؟ چه چیزی موجب شده مردم سلطنت او را در ظاهر بپذیرند؟ (اولیویه، ۱۳۷۱، ص ۹۵) واتسن نیز ضمن تأیید امنیت ظاهری راه‌ها و مسافران و کاروانیان، اظهار می‌دارد در پس این امنیت ظاهری، یک عدم رضایت عمومی و حتی شکنجه روحی عمومی نهفته بود؛ زیرا طبق «رسوم اجتماعی» شخصی که دارای نقص جسمانی بود، شایسته احراز مقام سلطنت نبود (واتسن، ۱۳۴۰، ص ۷۱). وی نیز همچون اولیویه خشونت عمل شدید آقامحمدخان را دلیل کسب سلطنت و استمرار آن می‌داند؛ به رغم مخالفت مردم، روزگار او را برانگیخته، اکنون بر ایشان فرمانروایی می‌کند و این احساسات نارضایتی پنهان، طبیعی بود. اگر عملیات نابهنجار و بی‌رحمی‌های آقامحمدخان نبود، هرگز به کسب قدرت و استمرار قدرت موفق نمی‌شد (اولیویه، ۱۳۷۱، ص ۹۶ و ۹۷؛ واتسن، ۱۳۴۰، ص ۷۱).

۵-۱۰ تصور عمومی نسبت به خواجگان

تصورى که در میان خواص و عوام نسبت به ضعف خواجگان و فقدان مشروعیت سیاسی وجود داشت، درمورد خواجه قاجار در موقعیت پادشاهی نیز تسری می‌یافت. بنابراین حتی در زمان استقرار پادشاهی خواجه قاجار، به دلیل آنکه وی از سوی رقبا ضعیف شمرده می‌شد و افراد مدعی غیر خواجه، خود را قوی‌تر یا لایق‌تر برای پادشاهی می‌دانستند، لذا تقریباً همه بیست سال پادشاهی آقامحمدخان قاجار به جنگ با مدعیان گذشت. مدعیانی از درون خاندان قاجار حتی از بین برادران وی و مدعیانی از خارج از خاندان وی، پیوسته عرصه را بر او تنگ کردند. گاه حتی فرماندهان وی دست به چنین کارهایی می‌زدند.

تصور برادران غیر خواجه آقامحمدخان قاجار مبنی بر برتری بر برادر خواجه خود، پیوسته برای او دردسر آفرین می‌شد و هزینه حفظ سلطنت را بالا می‌برد. طلوعی (۱۳۷۷) از این قضایا با عنوان «جنگ برادران» و عبدالله مستوفی (۱۳۴۳) از این ماجرا با نام «فتنه خانگی» مفهوم‌سازی می‌کنند. به نظر مستوفی برادرانش «اخته‌خان» را لایق سلطنت نمی‌دانستند (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۷). چند تن از برادران وی به نام‌های رضا قلی‌خان و جعفر قلی‌خان، مصطفی قلی‌خان و مرتضی قلی‌خان مدعی پادشاهی شدند (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۷، ۳۶-۴۲). آقامحمدخان از واقعه درگیری زندیان عبرت‌گیری کرده بود و بر این باور بود که دشمنان خانوادگی و درونی از دشمنان سیاسی و بیرونی خطرناک‌ترند. به همین دلیل چون اراده وی بر پادشاهی راسخ بود، حتی با برادران خود بسیار بی‌رحمانه عمل کرد؛ به‌ویژه اینکه تحکیم موقعیت ریاست بر ایل، مقدمه

لازمی برای کسب دعوی سلطنت بود و چند تن از برادران او مایل به ریاست او بر ایل قاجار نبودند (رضایی، ۱۳۷۸، ص ۵۵۰؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۶۵۱).

رضاقلی‌خان اولین برادر آقامحمدخان بود که بنا به وسوسه دو ملاک لاریجانی، به نام‌های محمدقلی‌سیاه و محمدقلی‌سفید، علیه وی دست به اقدام زد و حتی وی را به اسارت گرفت. دلیل اصلی ملاکان نیز همین خواجه بودن آقامحمدخان بود. «برادر شما مردی است ناقص و نه یک مرد به شمار می‌آید و نه یک زن، بنابراین نمی‌تواند بر آن‌ها سلطنت کند» (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۹۸-۳۹۹). فراتر از آن، موضوع ممسک بودن وی را متذکر شدند و اینکه «برادر شما غذای خود را با ترازو می‌کشد که مبادا به اندازه دو لقمه ضرر کند، چگونه مردم به یک چنین پادشاهی امید داشته باشند که به طفیل او دارای مکت شوند» (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۹۸-۳۹۹). رضاقلی‌خان گفت تصدیق می‌کنم آقامحمدخان ممسک است و من خست او را ناشی از این می‌دانم که خواجه است. بعدها آقامحمدخان با این برادر به‌طور جوانمردانه‌ای برخورد کرد و او را به شرطی که هیچ‌وقت او را نبیند، بخشید. «اگر او را بینم طوری دچار خشم خواهم شد که نمی‌توانم از مجازات وی خودداری کنم» (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴۹۳).

اقدامات رضاقلی‌خان به شدت بحث عدم مشروعیت آقامحمدخان را در میان مردم و برادران وی اشاعه داد و عدم تنبیه برادر نیز شاید موجب جری شدن سایر برادران شد. برادر دیگر، جعفرقلی‌خان بود که بین همه برادران از حیث قامت و پهنای سینه و شانه برازنده‌تر بود و صدای رسایی داشت. طوری صدایش قوی بود که حتی در میدان جنگ که پر از غلغله است، فریادش شنیده می‌شد. هرکس آن مرد را می‌دید می‌گفت حیف نیست که مردی مثل جعفرقلی‌خان پادشاه نباشد و برادر خواجه‌اش، پادشاه به شمار آید. در پیرامون آقامحمدخان هم کسانی بودند که دائم این مطلب را به او می‌گفتند که تو باید پادشاه ایران باشی نه آقامحمدخان خواجه؛ هرچند آن مرد برادر ارشد تو باشد. از این رو کم‌کم تحت تأثیر قرار گرفت و مصمم شد او را از سلطنت برکنار کند و خود جایگزین وی شود؛ اما حرکت‌های وی از ۱۲۰۱ قمری تحت نظر آقامحمدخان قاجار قرار داشت و از آن زمان به وی بدین شده بود تا اینکه در ۱۲۰۵ که در صدد اجرای نقشه خود بود، او را به قتل رساند (کوزنتسوا، ۱۳۸۲، ص ۲۷؛ گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۵۴۰-۵۴۱).

بعدها برادر دیگر آقامحمدخان قاجار یعنی مصطفی‌قلی‌خان هم سر به شورش برداشت. وی نیز دلیل قیام خود را ممسک و خواجه بودن شاه ذکر می‌کرد. وی می‌گفت: گرچه این مرد برادر من است، اما من او را برای سلطنت بر ایران صالح نمی‌دانم و تا روزی که

او در ایران است در این کشور جنگ ادامه خواهد داشت. چون مردم ایران مرد خواجه را به سلطنت قبول ندارند و نمی‌توانند از یک خواجه تمکین کنند و همین‌که او را دور می‌بینند، شورش می‌کنند تا اینکه خود را از سلطه وی نجات دهند (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۵۴۸).

مدعیان دسته دوم، بیرون از خاندان قاجاری بودند. آنان نیز بنا به تصور نامناسب بودن یک خواجه در منصب پادشاهی، خود را شایسته‌تر می‌دانستند. لطفعلی خان زند، علی مرادخان زند و علی خان افشار و حتی فرماندهان خودش از آن جمله بودند (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴۹۵ و ۵۲۵-۵۲۸). در هر دوره‌ای، پادشاهان با مدعیانی روبه‌رو می‌شوند؛ اما مهم این بود که یکی از دلایل مهم مخالفت این مدعیان، عدم صلاحیت آقامحمدخان از حیث خواجه بودن ذکر شده است.

شعر منسوب به لطفعلی خان زند که مبارزه‌های حماسه‌آفرینی در شیراز و کرمان علیه آقامحمدخان قاجار داشت، اما سرانجام شکست خورد، گویای همین عدم مقبولیت است:

یا رب سستی مملکت از همچو منی دادی به «مخشی»، نه مردی نه زنی
از گردش روزگار معلوم شد پیش تو چه دف زنی، چه شمشیرزنی

۵-۱۱ بی‌رحمی و خشونت بی‌حد و عقده‌اختگی

تاریخ، واقعیت‌های دوره پادشاهی خواجه قاجار را به‌عنوان یکی از بی‌رحم‌ترین افراد به ثبت رسانده که برخی شواهد و مؤیدات آن در همین عنوان در ادامه آمده است. اکنون پرسش این است که چرا وی بی‌رحم شد و رابطه آن با عقده‌اختگی چیست؟ آنچه مسلم است بی‌رحمی‌های وی از ۱۲۰۲ هـ ق بیشتر می‌شود (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۵۲۰). تقریباً همه صاحب‌نظران درباره پیوند خشونت و اختگی وی اجماع دارند (طلوعی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۰۶ و ج ۲، ص ۱۱۷۲). به نظر می‌رسد می‌توان گزاره‌های زیر را حلقه‌هایی دانست که از نظر گرایشی و بینشی وی را به سمت این قساوت سوق داده است:

الف) بی‌تردید آقامحمدخان قاجار دارای عقده‌اختگی بود. به گفته ژان گوره از علائم آن این بود که:

هرگز بعد از اخته شدن از روی میل نخندید. زمانی که در دربار کریم خان زند بود، هنگامی که کریم خان می‌خندید، او هم برای رعایت ادب به تصنع می‌خندید؛ اما بعد از اینکه استقلال یافت و پادشاه شد، دیگر کسی خنده او را ندید. هیچ حرف مضحک و واقعه خنده‌آور و حتی پیروزی، لب‌های او را برای خنده یا تبسم نمی‌گشود. گریه او را هم کسی ندید، مگر در مجالس تعزیه‌داری امام سوم شیعیان. بنابراین بی‌تردید او عقده داشت و خود را محروم می‌دید (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۵۱۹).

ب) یکی از سازوکارهای تسلی‌بخش این محرومیت در دوره اسارت، اشتغال به تحصیل و مطالعه بود و در دوره پادشاهی نیز سروری در سیاست و پادشاهی به همراه ثروت‌اندوزی؛ اما جامعه و نخبگان و اقوام به دلیل خواجه بودن، پادشاهی وی را برنمی‌تابیدند.

ج) موضوع اختگی و نحوه برخورد مخالفان و مردم عادی با آن، «سبک زندگی» و «سبک سیاست‌مداری خاص» وی را شکل داد. عدم پذیرش خواجه قاجار به منزله پادشاه در عرف اجتماعی و مردمان زمانه و طنزها و لطیفه‌ها و اشعاری که گاه آشکارا علیه وی می‌خواندند، هزینه حفظ قدرت بعد از کسب آن را بر وی بسیار گزاف و غیر قابل تحمل می‌نمود و هم‌زمان عقده‌های روانی حاصل از اختگی وی را عمیق‌تر می‌ساخت. از جمله، در برج‌های کرمان، در حین محاصره، بچه‌ها و گاهی حتی زن‌ها با آهنگ این تصنیف با مضمون دشنام اختگی را چنین می‌خواندند: آقام خان «اخته»/ تا کی زنی شلخته/ قدت میاد رو تخته/ این هفته نه اون هفته (باستانی پاریزی، ۱۳۸۳).

د) نقص جسمی و خواجه بودن بهانه‌ای برای مدعیان در سراسر ایران شده بود و پی‌درپی علیه وی دست به قیام می‌زدند. به محض آنکه وی از آن سرزمین دور می‌شد، فرصت را برای شورش مناسب دیده، اعلام خودمختاری می‌کردند. در شیراز زندیه، در خراسان شاهرخ، در کردستان خسروخان یا خسروشاه و در آذربایجان امرای محلی همواره برای وی در دسر می‌آفریدند و هزینه پادشاهی را برای وی افزایش می‌دادند.

ه) خیانت و بی‌وفایی حاکمان محلی و ایالات و ولایات که حتی منصوب خود وی بودند و ادعای پادشاهی و برتری‌طلبی بر آقامحمدخان به دلیل خواجه بودن نیز آتش آن عقده اختگی را برافروخته‌تر می‌ساخت.

و) بی‌وفایی مدعیان درون‌خاندانی یعنی برادران آقامحمدخان به نحوی که چهار برادر علیه وی اقدام کردند و مدعی برتری بودند، وی را به اوج بی‌اعتمادی رساند.

وی بعد از آنکه با خیانت دائمی اطرافیان و افراد مورد اعتمادش مواجه شد، با توجه به عقده اختگی و محرومیت ناشی از آن، به «بی‌رحمی» دچار شد و در واقع راه‌حل گرایشی و بینشی وی برای حل چنین مشکلی به «بی‌رحمی حداکثری» و سیاست «مشت آهنین» انجامید تا با اقدامات وحشیانه، از قبیل شقه کردن یا زنده به گور کردن، در دیگ آب جوش انداختن، کور کردن و به قتل رساندن، بتواند جلوی خیانت نزدیکان و افراد مورد اعتمادش را بگیرد (گوره، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۵۲۰) و تصور مقاومت و اراده و اقدام قدرت‌طلبی علیه خود را از بین ببرد.

حتی در سطح تحلیل اجتماعی و ایالتی، سرکوب وحشیانه مردم کرمان پس از شکستن حلقه محاصره هشت ماهه نیز برای کل مردم ایران و شهرهای دیگر پیامی بود تا همچون انفجار بمب اتمی ایالات متحده امریکا در هیروشیما و ناکازاکی، اندیشه هرگونه مقاومت بعدی را از بین ببرد. بسیاری از محققان بر این باورند که این کار به منظور عبرت دادن به مردم بود تا به مخالفان پناه ندهند و نیز علیه وی مقاومت و شورشی صورت نگیرد. «واقعۀ کرمان، اندیشه ایستادگی در برابر خان قاجار را از مردم دیگر شهرهای ایران گرفت» (سلیم، ۱۳۸۳، ص ۵۳؛ رضایی، ۱۳۷۸، ص ۵۵۴). به نظر شمیم، خشونت بی حد و بی رحمی، یکی از مهم ترین عوامل موفقیت در کسب قدرت وی و حفظ آن بوده است (شمیم، ۱۳۷۳، ص ۲۲۶).

تکرار رفتارهای خشونت آمیز در سطح فردی یا اجتماعی موجب شده بود خشونت و ارباب، بخشی از سبک زندگی و منش او شود؛ به ویژه بعد از خشونت های فردی علیه لطفعلی خان زند و خشونت های دسته جمعی، مانند واقعه کرمان و حتی خشونت های کم نظیر وی علیه تعدادی از برادرانش. ساکنان سایر شهرها که روحیه خواجه قاجار را دانستند، از ترس کشتار دسته جمعی ناچار به پذیرش سلطنت آقامحمدخان شدند. تا این زمان هنوز وی اعلام پادشاهی نکرده بود؛ زیرا جامعه و نخبگان او را نپذیرفته بودند. اکنون بعد از حدود ۱۵ سال کارزار در دشت مغان اعلام پادشاهی می کند. این زمانی است که بعد از کشتار کرمان و سرکوبی تفلیس، ترس از آقامحمدخان در دل ها نشست (پاکروان، ۱۳۴۸؛ کوزنتسوا، ۱۳۸۶، ص ۲۲ و ۲۳). این ترس و احترام ناشی از آن چنان در دل ها حکومت می کرد که حتی پس از مرگش در اجرای خواسته هایش کوشیدند و طبق وصیت، برادرزاده وفادارش فتحعلی شاه را جانشین او کردند، به ویژه که در حیاتش زمینه های این امر را با کشتن برخی از برادرانش که مدعی احتمالی بودند، فراهم کرده بود (پاکروان، ۱۳۷۶، ص ۸؛ شمیم، ۱۳۷۳، ص ۲۲۶؛ واتسن، ۱۳۴۰، ص ۷۵-۷۶)؛ اقدامی که از نظر سیاسی کارساز شد حکومت در خاندان قاجاریه استقرار یافت. ذکر سفاکی ها و قساوت قلب وی در رفتارهای بسیار مشمئزکننده و غیر قابل تصور، یکی از محورهای شرح حال نویسان وی است (رزم آسا، ۱۳۷۷، ص ۶۷-۶۰؛ مستوفی ۱۳۴۳، ص ۱۵-۱۶؛ اولیویه، ۱۳۷۱، ص ۹۱-۹۳؛ Wilber, 1981: 65).

این اقدامات بی رحمانه در عین حال که تشفی خاطر روانی و عقده های سرکوب شده و ارضا نشده وی بود، ابزاری برای نشان دادن توانایی و لیاقت و قدرت اداره کشور به رغم خواجهگی بود؛ وسیله ای بود تا بتواند شکاف تصور ذهنی مردم و نخبگان از خواجه بودن افراد و واقعیت عینی و توانایی و شایستگی آقامحمدخان را پُر کند. زیرا آنان براساس تصور کلی

خود، خواجگان را «انسان‌های درجه دو و فاقد لیاقت پادشاهی و حامل فره ایزدی می‌دانستند. در آموزش‌های سیاسی وی به ولیعهدش می‌گوید من تنها یکی از برادرانم به نام علی‌قلی‌خان را نکشتم؛ اما وقتی تو به پادشاهی رسیدی، اولین اقدام تو نابینا کردن او باشد، زیرا این کار تو در انظار دیگران نشانه قدرتمندی و برتری و تسلط تو بر اوضاع است (عضدالدوله، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴). این می‌رساند که آقامحمدخان در خشونت‌های فردی یا جمعی که علیه دیگران اعمال می‌کرده، پیامی را به دیگران که هنوز زنده‌اند یا آسیبی به آنان نرسیده، انتقال می‌داده است.

آقامحمدخان که عاقبت کار کریم‌خان زند را در تعیین نکردن جانشین به چشم خود دیده بود، هم برای خود جانشین تعیین کرد، به او آموزش سیاسی مستمر داد و نیز تمام موانع بالقوه سلطنت او را حتی از میان برادران خود برداشت. بعد از قتل برادر دیگرش جعفرقلی‌خان به روایت عضدالدوله، به برادرزاده‌اش متذکر می‌شود که هزینه هموار کردن سلطنت تو را هم من پرداخته‌ام. «برای تدارک سلطنت تو بین چه‌ها کردم یک برادرم به خاک روسیه فراری شد. برادر دیگرم از دیدگاه نابینا ماند. این یکی مقتول اخیر جعفرقلی‌خان را هم به این حالت می‌بینی» (عضدالدوله، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴).

وی در وصیت‌های خود به جانشینش، به قتل برادر دیگر علی‌قلی‌خان و نیز قتل حاج‌ابراهیم کلاتر توصیه می‌کند. وی حاج‌ابراهیم کلاتر را خائن به ولی‌نعمت خود لطفعلی‌خان زند می‌دانست؛ هرچند باعث شد تا آقامحمدخان به پادشاهی رسید، اما همواره او را مدّ نظر داشته، در سفرهای جنگی همواره با خود می‌برد و نیز می‌کوشید جانب احترام او را نگه دارد و او را زخمی نکند. اما از آنجا که در توانایی‌های ولیعهد خود تردید داشت به او توصیه کرد، بعد از تحکیم قدرت، او را به قتل برساند و او نیز طبق وصیت عمل کرد (واتسن، ۱۳۴۰، ص ۱۱۹). در ادبیات آقامحمدخان، وفاداری به ولی‌نعمت هر که باشد فی‌نفسه ارزش داشت و فراتر از آن از روان‌شناسی سیاسی او آن که یک‌بار خیانت کند به نفع او می‌تواند بار دوم علیه او خیانت کند.

آقامحمدخان که پس از کسب قدرت در اندیشه «حفظ قدرت و سلطنت» و در صدد آموزش سیاسی ولیعهد خود بود تا او را برای پادشاهی مقتدر آینده آماده سازد، در واقعه‌ای قابل توجه به او می‌آموزد که برای حفظ سلطنت، نه تنها باید مخالفان را به شدت سرکوب کرد، بلکه اصولاً حفظ سلطنت را از «ذهن» مردم آغاز کرد و اجازه نداد تصور مخالفت و براندازی سلطنت و قتل پادشاه در ذهنشان خطور کند و بر زبانشان جاری شود. آن واقعه از منبع موثق نوه وی یعنی عضدالدوله به قرار زیر است:

یکی از رعایا، دیگری را متهم می‌کند که قصد ترور آقامحمدخان را داشته است. آن دو به حضور پادشاه می‌رسند و پادشاه نظر ولیعهدش را می‌خواهد و او عرض می‌کند: «در صورت عدم تقصیر و تهمت محض، آن که خلاف عرض کرد باید به سزای عمل خود برسد و آنکه بی تقصیر بود، مورد التفات شود». شاه شهید فرمود: حکم به عدالت کردی نه حکم به حفظ سلطنت بود!! (عضدالدوله، ۱۳۶۲، ص ۱۱۹).

آقامحمدخان پس از بررسی به این نتیجه رسید که این کار صرفاً تهمت بوده و واقعیت نداشته است. بنابراین بر مبنای عدالت، فقط تهمت‌زننده و مقصر باید مجازات می‌شد، اما وی بنا بر اندیشه حفظ سلطنت، هم مقصر و هم بی تقصیر را اعدام کرد؛ زیرا در حضور شخص پادشاه صحبت از قتل وی شده بود. پادشاه باید آن‌ها را جدا جدا به حضور می‌طلبیده؛ حال که چنین نشده، هر دو باید به قتل برسند. زیرا گویی را که در حضور من بشنود می‌توان قصد کشتن پادشاه نمود، باید کشت (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴).

۱۲-۵ میراث حقارت اختگی در جانشین

از زاویه دیگری نیز می‌توان حقارت اختگی را رمزگشایی کرد و آن زن‌بارگی جانشین آقامحمدخان قاجار است که برخی وی را زن‌باره‌ترین پادشاه جهان و حتی مرد جهان معرفی کرده‌اند.

به نظر می‌رسد این کار فتح‌علی‌شاه نیز به نوعی جبران احساس حقارتی است که از آقامحمدخان به نسل جانشین انتقال یافته است. ژان گوره این تفاوت آقامحمدخان خواجه را با فتح‌علی‌شاه، مردی عادی که دارای زن‌های متعدد بود، مهم ارزیابی می‌کند (گوره، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۲۴). به‌ویژه از این زاویه که آقامحمدخان مردی بی‌دنباله و بی‌فرزند و فاقد یک «ولیعهد اصیل» بوده است.

بنابراین، پیامدهای اختگی آقامحمدخان نه تنها همه شخصیت و رفتار سیاسی او را تحت تأثیر قرارداد، بلکه عقد حقارت اختگی، دامن گیر جانشین او فتح‌علی‌شاه نیز شد. او کوشید با ازدواج‌های بی‌نظیر و بی‌شمار در تاریخ ایران و جهان و تولید حدود هزار فرزند، بر این حقارت بازمانده از بنیان‌گذار خواجه در سلسله و ایل خود غلبه کند. نیکی کدی در این باره همین نظر را ابراز می‌دارد: فتح‌علی‌شاه زنان بی‌شمار و بیش از یکصد فرزند داشت. شاید او به این منظور چنین کرد تا قوه مردی و رجولیت و قدرت باروری خاندان قاجار را بعد از فقدان رجولیت و فرزند در بنیان‌گذار خواجه و اخته، به رخ دیگران بکشد و به اثبات برساند

(Keddie, 1999, p. 22). اما تولید فرزندان پرمدعی و بی‌شمار و جنگ قدرت آنان تا یکصد سال بعد تاریخ ایران را تحت تأثیر خود قرارداد و پیامدهایی منفی به دنبال داشت.

جمع‌بندی

رفتارهای آغا یا آقامحمدخان مطابق نظریهٔ آدلر از «احساس حقارت» و در مراتب بعدی «عقدهٔ حقارت» نشئت می‌گرفت. او کوشید تا برای غلبه بر این حقارت اجتماعی که برخاسته از نقص بدنی بود، برتری خود را به اشکال مختلف به اثبات برساند. احساس برتری طلبی و طلب بزرگی و سروری و اثبات خود به دیگران، وجه ممتاز رفتار وی را تشکیل می‌داد. یکی از مصادیق بسیار ملموس نظریهٔ آدلر که بر محوریت مفهوم احساس حقارت و تحول آن به حس برتری طلبی استوار است، شخصیت آقامحمدخان قاجار است. بی‌تردید اگر کریم‌خان زند این نظریه را می‌دانست، شخصیت وی را در مدت شانزده سال به گونهٔ دیگری مورد مطالعه قرار می‌داد و به گونهٔ دیگری با وی رفتار می‌کرد.

نظریهٔ دیگر این است که این احساس حقارت و کمبود نه تنها موجب ناامیدی او از فکر قدرت و بزرگی نشد، بلکه برعکس، انگیزه‌های او را قوی‌تر ساخت تا اینکه توانست کمبودهای خود را در عرصهٔ سیاست جبران و کسب کمال و احترام اجتماعی کند. در آن صورت کریم‌خان زند هیچ گاه این اشتباه استراتژیک را مرتکب نمی‌شد که وی به دلیل خواجه‌گی و تغییر قیافه و صدا فاقد توانایی لازم برای شهریاری است و نمی‌تواند مدعی سلطنت و خاندان وی باشد و در همان دوره وی را مطابق عرف زمانه به قتل می‌رساند یا دست کم در آستانه مرگ خود، دستور می‌داد او را زندانی کنند و اقدامات پیشگیرانهٔ دیگری اتخاذ می‌کرد. در نظریهٔ آدلر انسان در درجهٔ نخست موجودی اجتماعی است و شخصیت او از طریق محیط اجتماعی و تعامل اجتماعی با دیگران شکل می‌گیرد؛ تعامل‌هایی که گاه بی‌نظیرند. بنابراین شخصیت انسان از طریق تعامل اجتماعی با دیگران شکل می‌گیرد نه به وسیلهٔ تلاش برای ارضای نیازهای زیستی. آقامحمدخان نیز که دچار «اختگی» شده بود، فی‌نفسه مسئله زیستی او را آزار نمی‌داد؛ چون اصولاً فاقد تمایلات جنسی شده بود. مسئله او، مسئله زیستی نبود، بلکه نحوهٔ تعامل دیگران با او از حیث «اخته بودن» او را آزار می‌داد. بنابراین «اختگی» از وجه زیستی به صورت یک وجه اجتماعی و مسئله اجتماعی برای او تبدیل شده بود. «اختگی» برای او حقارت اجتماعی به ارمغان آورده بود. از دورهٔ کودکی آغاز شد، در دورهٔ طولانی اسارت شانزده ساله با تمسخر و تحقیرهای هر روزه ادامه یافت و در دورهٔ پادشاهی به اوج خود

رسید و در هزاران چهره برای او تولید دردسر و مصیبت و تحقیر اجتماعی کرد. ملاحظه می‌شود که ویژگی‌های شخصیتی، به‌عنوان امری فردی، هنگامی که در موقعیت سیاسی و پادشاهی یک کشور قرار گیرد تا چه میزان پیامدها و بازتاب‌های سیاسی خواهد داشت و تا چه میزان سیاست، شخصی خواهد شد؛ یعنی سیاست از ویژگی‌های روان‌شناختی یک فرد تأثیر می‌پذیرد. اقدامات خشونت‌آمیز آقامحمدخان به‌نحوی که نام وی را در تاریخ ایران یگانه و ماندگار کرده است، می‌تواند بر مبنای مفهوم حقارت اختگی و مقاومت در برابر او قابل فهم شود و اینکه او به پیامدهای اعمال این خشونت‌ها نیز توجه داشته و نه به خود قربانیان خشونت. وی پس از سرکوب مردم کرمان، این پیام را به حامیان لطفعلی‌خان زند و سایر مدعیان قدرت منتقل می‌کند که باید چه هزینه‌هایی بپردازند و همین امر موجب می‌شود در نخستین ایستگاهی که لطفعلی‌خان زند مستقر می‌شود، آنان از بیم انتقام، وی را دستگیر و تسلیم آقامحمدخان کنند.

اختگی سبک زندگی سیاسی خاص و یگانه‌ای را برای وی در موقعیت پادشاهی ایجاد کرده بود؛ در عین حال این موضوع مانع اراده و عزم قاطع وی برای رسیدن به ریاست ایل قاجار، تسلط بر سایر ایل‌ها و نیز کسب قدرت و پادشاهی بر ایران نشد. اراده‌گرایی نظریه آدلر نیز در کنار مفهوم حقارت، در سبک زندگی سیاسی آقامحمدخان مشهود است و از تناسب و انطباق مناسب و شایسته نظریه آدلر بر شخصیت موردی یعنی آقامحمدخان حکایت می‌کند.

از یک سو آقامحمدخان قاجار حقارت و در نتیجه قدرت‌طلبی مفرط داشت و از سوی دیگر، ایران آن دوره بعد از فروپاشی صفویه به مدت پنجاه سال در گیر جنگ‌های داخلی و محلی بین ایلات و خان‌ها و بروز ناامنی مزمن شده بود. آقامحمدخان قاجار با دستیابی به پادشاهی هم مشکل روانی و شخصیتی خود را درمان کرد و هم مشکل ناامنی و قدرت‌های محلی جنگ طلب و خون‌ریز را به‌طور یک‌جا حل کرد. راه‌حل روحی و شخصیتی او و راه‌حل دستیابی به وحدت سیاسی و یکپارچگی ایران به‌طور تصادفی با هم تلاقی کرده بود.

پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تربیت مدیر)

۱. داوری شما از قدرت توضیح‌دهندگی نظریه آدلر برای توضیح شخصیت آقامحمدخان چیست؟

۲. چگونه روح ناآرام (نه لزوماً بزرگوار) آقامحمدخان، آسایش تن را از شش سالگی تا پنجاه و هفت سالگی (مرگ) از وی گرفته بود.

۳. تأثیر دوران تلخ کودکی و نوجوانی از جمله آسیب اختگی و مقطوع‌النسل شدن در شش سالگی بر کل دوران زندگی آقامحمدخان چیست؟
۴. آیا نقص جسمی اختگی فی نفسه او را آزار می‌داد یا پیامدهای اجتماعی و بازتاب اجتماعی و نظارت دیگران درباره این نقص؛ طوری که به مسئله‌ای دردآور و حقارت‌آمیز برای وی تبدیل کرده بود؟
۵. چگونه حقارت جسمی آقامحمدخان در دوران اسارت در دربار کریم‌خان زند او را به علم‌جویی، مطالعه و کسب تجربه در سیاست کشاند؟
۶. خطای استراتژیک و اشتباه محاسباتی کریم‌خان زند در ارزیابی تهدید آقامحمدخان چه بود؟
۷. یادگیری اجتماعی آقامحمدخان در دوره پادشاهی چگونه صورت گرفت؟ شواهد آن را بگویید.
۸. سرعت در تصمیم‌گیری و قاطعیت و سرسختی در اجرای آن چه نقشی در موفقیت وی داشت؟
۹. مهارت فرماندهی لشکر و تسلط وی بر فنون جنگی چه نقشی در پیروزی‌هایش داشت؟ شواهد آن را بیان کنید.
۱۰. تأثیر رویاه‌شناسی وی بر انتخاب حیل‌های جنگی و مبارزات سیاسی وی با رقبای چیست؟
۱۱. مدیریت حل تعارض اصول وی در دو گانه عدالت و حفظ دولت و بقای جان پادشاه چگونه است؟ ارزیابی شما از آن چیست؟
۱۲. مدیریت حل تعارض وی در ایجاد روابط صمیمانه با سرداران و سربازان خود و کسب محبت آنان و در عین حال رعایت مرز و حفظ احترام و ابهت و ترس از خود چگونه انجام شده است؟
۱۳. نقش سواد، مطالعه و اهل مطالعه بودن در وضعیت عادی و حتی جنگی در موفقیت‌های وی چیست؟
۱۴. نقش ساده زیستی و خوراک مشابه سربازان آقامحمدخان در موفقیت وی چیست؟
۱۵. به چه دلیلی آقامحمدخان از کاربرد عنوان «شاه» حتی سال‌ها پس از کسب قدرت خودداری می‌ورزید و حتی امروز نامش با عنوان «خان» ضبط شده است. آیا می‌توان این امر را مثبت‌بینی کرد؟
۱۶. نقش مکتب و محفل فرزندان و اهل قلم شیراز در مسئله‌شناسی جنگ‌های پنجاه ساله و تجزیه‌طلبانه حکومت‌های محلی خان‌ها و ایلات و نیز راه‌حل آن در آرمان ایران یکپارچه و تفکر متعالی حکومت ملی بر افکار آقامحمدخان چیست؟

۱۷. تأثیر شاهنامه‌خوانی بر تصمیمات آقامحمدخان چیست؟
۱۸. با در نظر گرفتن این اصل که سیاست‌مداران و مدیران گاه از پیامدهای عظیم و درازمدت تصمیمات خود در هنگام اتخاذ تصمیم بی‌خبرند، چرا آقامحمدخان، تهران را برای اولین بار در تاریخ، به عنوان پایتخت انتخاب کرد و پیامدهای درازمدت این تصمیم چیست؟
۱۹. مردان مهمی چون آقامحمدخان هم به دلیل مسائل شخصیتی گاه در اموری دچار اشتباهات می‌شوند؛ نظیر وضع «مالیات ریش» برای مردانی که بخواهند ریش داشته باشند. البته این مورد، از جمله موارد اندکی است که شاه از تصمیم اشتباه خود برمی‌گردد و آن را به سرعت اصلاح می‌کند. حال، تا چه میزان امکان دارد و مدیران ما نیز اسیر ویژگی‌های شخصیتی خود در تصمیمات اداری و ملی باشند؟
۲۰. مدیریت آقامحمدخان بر «بدن»، فیزیک بدنی، وزن خود و غذای خود چگونه است؟ آیا کسی که بر بدن خود سلطه نداشته باشد، می‌تواند مدیر خوبی برای جامعه باشد؟
۲۱. اشتباه استراتژیک آقامحمدخان در سرکوب سبعمانه و وحشیانه و غارت تفلیس و گرجستان و تبعات آن در نزدیکی حاکم آنجا به روسیه و آغاز جنگ‌های ایران و روسیه و جدا شدن هفده ایالت از ایران چیست؟
۲۲. شواهد گوناگون دال بر حقارت اختگی در دوره اقامت آقامحمدخان در شیراز چیست؟
۲۳. مؤیدات فراوان دال بر حقارت اختگی در دوره پادشاهی آقامحمدخان چیست؟
۲۴. تأثیر حقارت اختگی بر سبک تعیین ولیعهدی و سبک جانشینی وی چیست؟
۲۵. بر مبنای نظریه آدلر این گزاره را به بحث گذارید: فرد نامزد و تصدی مناصب اداری و سیاسی باید در درونش احساس کرامت کند. فردی که در درونش احساس حقارت و پستی کند، انسان خطرناکی برای جامعه و سیاست است. امام علی (ع) می‌فرماید: مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ؛ فردی که نفس و شخصیتش در نزد او پست می‌نماید و درونش احساس بی‌ارزش می‌کند، از خطرش مصون نمی‌ماند.

فصل دوم

روانشناسی سیاسی فتحعلی شاه

مقدمه

فتحعلی شاه، دومین پادشاه قاجاری، از برخی جهات دژزمره و یژه ترین پادشاه قاجاری است. وی قدرت را از راه فرزندخواندگی آقامحمدخان، داشتن شمار بی حساب زنان عقدی و موقت و متعاقب آن فرزندان و نوادگان - که برخی شمار آن را تا پنج هزار نفر هم برآورد کرده اند - کسب کرد؛ علی رغم این تعداد فرزندان، هیچ یک به پادشاهی نمی رسد و او نوه اش محمدمیرزا، فرزند عباس میرزا را ولیعهد معرفی می کند. وی یک سال قبل از زمان مرگ خود که مطلع می شود، آرامگاه و سنگ قبر را خود تهیه می کند. از دست دادن ولایت های متعددی نظیر ارمنستان، گرجستان، داغستان، خانات گنجه و باکو (اران) و نخجوان در جنگ های ۲۱ ساله ایران و روس و شکل گیری رسم تحت الحمایگی یا دوتابعتی بعد از قرارداد ترکمنچای از دستاوردهای ویژه این پادشاه قاجار است.

فتحعلی شاه، فرزند حسین قلی خان جهان سوز و برادرزاده آقامحمدخان سرسلسله سلاطین قاجار است. حسین قلی خان جهان سوز برادر تنی آقامحمدخان قاجار و هر دو فرزند محمدحسن خان، پسر فتحعلی خان از تیره قوئللو از ایل قاجارند. فتحعلی خان اول در اواخر ۱۱۳۸ هـ ق به دستور شاه تهماسب صفوی کشته شد و ریاست ایل قاجار به محمدحسن خان رسید (دولتخانی، ۱۳۸۸، ص ۱۸). در دورانی که آقامحمدخان در شیراز به عنوان گروگان زندگی می کرد، برادر کوچک ترش حسین قلی خان جهان سوز هم با وی بود. آن دو از یک مادر به نام جیران بودند.

پس از به دنیا آمدن فرزند ذکور حسین قلی خان، آقامحمدخان نام جد خود فتحعلی خان را برای او انتخاب کرد و نیز برای بزرگداشت نام پدر خود، به او لقب «باباخان» را داد. باباخان با این شهرت دوم شناخته می شد. حتی آقامحمدخان هم به احترام جدش او را باباخان می خواند. سال تولد فتحعلی شاه به احتمال زیاد در اواخر ۱۱۸۴ هـ ق بوده است.

فتحعلی خان از همان دوره کودکی، جایگاهی فراتر از سن خود یافت و مورد احترام همگان بود؛ زیرا او لقب و عنوان جد و نیای خود را داشت. فتحعلی خان بزرگ، جد آنان، روزگاری مقام سپهسالاری شاه تهماسب صفوی را عهده دار بود؛ محبوبیت وی در بین افراد ایل قاجاری نوعی اعتبار و نیز انتظار روانی برای فتحعلی شاه ایجاد کرده بود.

۱. الگوی تحلیل ترکیبی با تأکید بر نظریه اریکسون

برای توضیح روانشناسی سیاسی فتحعلی شاه، از نظریه واحدی نمی توان استفاده کرد؛ اما می توان مفاهیم سازه نظری محقق ساخته را بدین منظور در نظر گرفت؛ این مفاهیم عبارت اند از:

الف) مراحل چهارگانه دوم اریکسون. اریکسون به چرخه زندگی هشت مرحله ای قایل می شود. در هر مرحله یک بحران و چالش وجود دارد که گویا بایدفرد از آن «مانع» ببرد. حال، دو احتمال وجود دارد: عبور موفقیت آمیز و عبور ناموفق. موفقیت یا شکست در هر مرحله، به عنوان ذخیره مثبت یا منفی در مراحل چندگانه بعدی، اثر گذار است. برای مثال، مرحله اول، مرحله دهانی (تولد تا یک و نیم سالگی) است که کودک از شیر مادر گرفته می شود و نیز ارتباطش با منبع بسیار حیاتی اش پایان یافته، با جهان خارج آغاز می شود. اگر این مرحله با مهارت مادر و به طور تدریجی و پیش بینی پذیر صورت گیرد، کودک از این مانع با موفقیت عبور کرده، در وی به صورت «اعتماد» شکل می گیرد؛ اما اگر کودک در این مرحله ناموفق باشد، به صورت «بی اعتمادی» در شخصیت بزرگسالی اش ذخیره و ماندگار می شود. به همین ترتیب، این دوراهی ها در مراحل هفت گانه دیگر تکرار می شود؛ اما در مورد سیاستمداران، در اینجا فتحعلی شاه، به دلیل نبود اطلاعات از زندگی کودکی و چهار مرحله اول، به ناچار از مرحله پنجم و دوره نوجوانی شروع می کنیم. چهار مرحله آخر به نام های: هویت در نوجوانی، ازدواج در جوانی، یادگاری در میانسالی، مرگ در کهنسالی، هریک به شرح زیر است:

مرحله پنجم، بلوغ جنسی (۱۲ تا ۱۸ سالگی) که دوره دوجویی احساس هویت یا بی هویتی است. این هویت سازی گاه از طریق همانندسازی با اشخاص محبوب صورت می گیرد.

مرحله ششم، جوانی (۱۹ تا ۳۵ سالگی) و دوره ازدواج است.

مرحله هفتم، میانسالی (۳۵ تا ۶۰ سالگی) و دوره باروری و یادگاری است.

مرحله هشتم، پیری و ۶۰ سالگی به بعد است و با پدیده «مرگ» متمایز می شود (برزگر، ۱۳۹۳، ص ۱۷۱-۱۷۸). این چهار مرحله با زندگی فتحعلی شاه تناسب دارد.

(ب) احساس حقارت آدلر؛

(ج) خودشیفتگی فرویدی؛

(د) مفهوم «فوبیا». روس‌هراسی ناشی از نتایج سهمگین جنگ‌های ایران و روس.

(ه) نظریهٔ تصویر^۱ در سیاست و سیاست خارجی می‌گوید سیاست‌مداران بر مبنای تصویری که از واقعیت‌های سیاسی داخلی و خارجی دارند، تصمیم‌گیری می‌کنند؛ یعنی ما با چند امر متفاوت مواجهیم اول آنکه واقعیت سیاسی؛ دوم آنکه تصویر از آن واقعیت وجود دارد و سوم آنکه تصویر از واقعیت‌های سیاسی از خود واقعیت‌های سیاسی مهم‌تر است؛ این تصویرهاست که بر مبنای آن سیاست‌مداران به تصمیم‌گیری می‌پردازند. این تصویرها نیز برخاسته از نظام ادراکی و احساسی و شخصیتی فرد تصمیم‌گیرنده از واقعیت‌های داخلی و نظام بین‌المللی است (برزگر، ۱۳۹۳، ص ۳۰۷؛ بیات، ۱۳۹۹، ص ۸۷؛ جرویس، ۱۳۹۸). تصویر و ادراک ناقص و اشتباه فتحعلی‌شاه از مناسبات قدرت‌های بزرگ بر تصمیمات وی تأثیر زیادی داشته است.

۲. دورهٔ کودکی و ولیعهدی

آقامحمدخان معضل جانشینی داشت، زیرا فرزندی نداشت؛ بنابراین آسیه‌خانم همسر حسین‌قلی‌خان برادر مرحوم و تنی خود را به ازدواج خود درآورد و فرزند ارشد او، یعنی فتحعلی‌خان معروف به باباخان را به فرزندخواندگی گرفت و سپس وی را به ولیعهدی برگزید (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۶۵۳). دورهٔ چندسالهٔ ولیعهدی فتحعلی‌شاه در شیراز و به عنوان حاکم شیراز سپری شد. بعدها (در پادشاهان بعدی قاجاری) ولیعهد به عنوان حاکم آذربایجان منصوب می‌شد.

شاه در شعبان ۱۲۰۹، با واگذاری حکومت فارس به مرکزیت شیراز در عمل او را به ولیعهدی خویش برگزید (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، ج ۱۱، ص ۴۱) و فرمان رسمی ولایتعهدی در سال ۱۲۰۸ ه.ق. و به روایتی در ۱۲۱۱ ه.ق. صادر شد (دولتخانی، ۱۳۸۸، ص ۲۰).

دورهٔ نوجوانی دوره‌ای است که مهم‌ترین دغدغهٔ «هویت» و بحران هویت است. فتحعلی‌شاه هویت تمام‌عیار خود را از طریق نسبت با آقامحمدخان، عموی تنی خود، به دست آورد. وی از آنجا که عموی پدرخواندهٔ اوست، به حکم برادرزادگی و فقدان پسرعمو، به ولیعهدی می‌رسد؛ بنابراین همهٔ کیستی و هستی خود را از او به دست آورد و با او تعریف شد.

۳. دوره اول پادشاهی: سرکوب مدعیان؛ دوره رزم

چرخه حیات اریکسونی را می‌توان از سطح فردی به کل سلسله پادشاهان هفت گانه تسری داد. به اعتقاد اریکسون، یک فرد در زندگی خود با هشت مانع و بحران مواجه می‌شود که هر کدام از آن‌ها می‌تواند توأم با پیروزی یا شکست باشد و این موفقیت و شکست به صورت ذخیره مثبت یا منفی به مراحل بعدی انتقال یابد. فتحعلی‌شاه پادشاهی را از آقامحمدخان با ذخیره مثبت تحویل گرفت. آقامحمدخان کشوری یکپارچه، در حد امپراتوری و باثبات - با کشتن و نابودسازی مدعیان سلطنت - به فتحعلی‌شاه تحویل داد.

علی‌رغم سرکوب مدعیان سلطنت پادشاه آینده، از سوی آقامحمدخان، فتحعلی‌شاه در آغاز سلطنت با تهدیداتی مواجه شد. اولین مدعی بالقوه سلطنت، برادر آقامحمدخان به نام علی‌قلی‌خان بود که پادشاه وی را به بهانه مشورت نزد خود فراخواند و بنا به وصیت آقامحمدخان، به عنوان اولین کار، او را کور کرد و به بابل فرستاد و در همانجا تحت نظر بود تا درگذشت و به این وسیله پیامی قاطع به سایر مدعیان فرستاد و در دل آنان هراس افکند.

مدعی دوم، صادق‌خان شقاقی بود که با لشکری زیاد، در اطراف قزوین اردو زده بود. فتحعلی‌شاه شخصاً به سرکوب وی پرداخت. مدعی سوم، حسین‌قلی‌خان برادر خود فتحعلی‌شاه، حاکم فارس بود که بعد از چند بار جنگ و گریز با وساطت مهدعلیای اول که مادر فتحعلی‌شاه و برادرش بود و به مصالحه کشیده بود، سرانجام توسط فتحعلی‌شاه کور شد.

مدعی چهارم، محمدخان زند پسر زکی‌خان زند برادرزاده کریم‌خان زند بود که بعد از کشته شدن آقامحمدخان به جنوب رفته بود و مدعی سلطنت شده بود و او هم سرانجام توسط فتحعلی‌شاه کور شد. مدعی پنجم، سلیمان‌خان یا نظام‌الدوله حاکم آذربایجان بود که وقتی بین فتحعلی‌شاه و برادرش جنگ رخ داد، به خیال سرکشی افتاد و قیام کرد؛ اما سرکوب شد. مدعی ششم، نادر میرزا پسر شاه‌رخ میرزا نیرۀ نادرشاه در خراسان و مشهد بود که بعد از چند بار مصالحه و سرکشی سرانجام شاه دستور داد نخست زبان و سپس دست‌هایش را ببرند؛ آنگاه میله داغ آهن در چشمانش کشیده، کور کردند و بعد از این شکنجه‌ها وی را کشتند (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۳).

۳-۱ عزل و قتل صدراعظم

یکی دیگر از مدعیان ظاهری به نظر فتحعلی‌شاه، حاج‌ابراهیم‌خان اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم اول وی بود که در ۱۲۱۶ ه.ق (۱۸۰۲ میلادی) به قتل رسید. وی صدراعظم

لطفعلی خان زند بود که با خیانت به ارباب خود شیراز را به آقامحمدخان تحویل داد و بعدها صدراعظم فتحعلی شاه شد. او به عنوان اهل قلم در تثبیت قدرت فتحعلی شاه به او بسیار کمک کرد؛ اما با استفاده از مشغله‌های فتحعلی شاه برای لشکرکشی برای سرکوب مدعیان و شورش‌های آنان، برای انتصاب فرزندان و بستگان خود به حکومت و ولایت‌های مختلف در عمل اختیار کل کشور را به دست گرفت. بنابراین، شاه با توجه به سابقه خیانت وی به لطفعلی خان، از جانب او احساس خطر کرده، یکی دیگر از وصایای آقامحمدخان را که عزل وی در فرصت مناسب بود، اجرا کرد. نیز درباریان حسود هم، ذهن شاه را به شدت علیه حاج‌ابراهیم خان آشفته می‌کردند. شاه از نفوذ زیاد وی در سراسر کشور نگران بود و از اینکه مبادا این قدرت باعث خلع وی شود، از قبل این نگرش منفی را درمورد صدراعظم داشت؛ اما برای تثبیت موقعیت خود در دوره گذار به خدمات وی نیاز داشت و اکنون - با پایان تاریخ مصرف وی و نیز «تغییر نگرش موافق»^۱ یعنی تشدید این ذهنیت توسط درباریان - شاه به عزل و قتل وی اقدام کرد. شاه برای این کار، با هماهنگی در همه ولایات، در یک روز او و همه اعضای خانواده و بستگانش را دستگیر کرده، همگی را به قتل رساند و حاج‌ابراهیم خان را هم در دیگ روغن مذاب انداختند (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۸). قتل صدراعظم حاج‌ابراهیم کلاتر نشانه پایان دوره اول پادشاهی فتحعلی شاه و اعلام بلوغ سیاسی وی بود. بدین ترتیب، حدود هفت سال از ۳۷ سال اول پادشاهی فتحعلی شاه به تثبیت قدرت در داخل و سرکوب شورشیان و مدعیان بالفعل و بالقوه گذشت. از ۱۲۱۸ ه.ق آرامش در کشور برقرار شد و فتحعلی شاه سرمست از باده غرور به عیش و سرور نشست (دولت‌خانی، ۱۳۸۸، ص ۲۰-۲۱). در این دوره اول فتحعلی شاه فردی قسی‌القلب، جنگجو و اهل شمشیر و فعال بود؛ اما دوره دوم پادشاهی، زن‌بارگی و حرام‌سرانشینی وی است.

۴. هویت‌جویی از آقامحمدخان و سایه سنگین او

طبق نظریه اریکسون، هویت‌جویی مهم‌ترین دغدغه مرحله نوجوانی است (بنگرید: برزگر، ۱۳۸۸). این موضوع به گونه هویت‌جویی از آقامحمدخان درمورد فتحعلی شاه صدق می‌کند. فتحعلی شاه در دوره نوجوانی با از دست دادن پدر، تحت سرپرستی و الطاف ویژه آقامحمدخان قرار گرفت و برای او فراتر از عمو، پدر و حامی بزرگ و هستی‌بخش همه چیز بود. مادرش آسیه خانم هم به ازدواج آقامحمدخان درآمد و آقامحمدخان فرزند او را به ولیعهدی خود برگزید و با توجه به نام «باباخان»، رابطه عاطفی ویژه‌ای با وی برقرار کرده بود.

۱. برای بحث نظری در این باره بنگرید: برزگر، ۱۳۹۳، ص ۳۲۶.

آقامحمدخان برای هموار کردن سلطنت ولیعهد خود حتی از قتل و کور کردن برادران خود چشم‌پوشی نکرد و با ذخیره مثبت، پادشاهی را به فتحعلی‌شاه تحویل داد. او برای فتحعلی‌شاه حتی مقام معلم، استاد و مرادی داشت و در مناسبت‌های گوناگون به وی رسم پادشاهی و سبک حفظ قدرت را می‌آموخت. فتحعلی‌شاه در دوره پادشاهی ۳۷ ساله خود همواره سایه شخصیت و افکار آقامحمدخان را بر سر خویش حس می‌کرد و حتی در خواب هم مرتب وی را می‌دید که برای برون‌رفت از مشکلاتش، او راهکارهایی به فتحعلی‌شاه ارائه می‌داد.

هویت‌جویی از آقامحمدخان و سایه سنگین وی را می‌توان با ده‌ها شاهد و مؤید رفتاری در شخصیت فتحعلی‌شاه نشان داد. در دوره‌ای، تصمیم‌گیری و تولید رفتار سیاسی او طبق وصیت‌های آقامحمدخان صورت می‌گیرد:

- عمل کردن به وصیت وی در دستگیری و کور کردن علی‌قلی خان برادر آقامحمدخان.
- عمل به وصیت وی در باب مراقبت بر حاج‌ابراهیم خان صدراعظم به دلیل سابقه خیانت به ارباب خود لطفعلی‌خان زند و اینکه سرانجام پس از بهره‌گیری از دانش دیوانی وی در اداره کشور در فرصت مناسب وی را به قتل می‌رساند.

- عمل به سبک کشورداری و رفتاری آقامحمدخان در ده‌ها جلوه، از جمله در اعمال خشونت حداکثری درمورد مخالفان خود در دوره اول هفت‌ساله پادشاهی. برای مثال، وی به صادق‌خان شقاقی از مدعیان سلطنت که امان خواسته بود، امان داد تا خود را تسلیم کند و فتحعلی‌شاه نیز قسم خورد که خونسش را نخواهد ریخت؛ اما این قسم وی شبیه قسم آقامحمدخان درمورد برادرش جعفرقلی خان بود که گفته بود بیشتر از یک شب او را در تهران نگاه نخواهد داشت و همان شب او را کشت و برای وفاداری به قسم، دستور داد همان شب جنازه‌اش را از تهران بیرون ببرند!! - و صادق‌خان شقاقی را نیز به دستور فتحعلی‌شاه در اتاقی حبس کردند و ورودی آن را با آجر مسدود کردند تا از گرسنگی و تشنگی جان بسپارد و بنابراین شاه به قسم خود وفادار ماند و خون او را نریخت!! اینها الهام‌گیری‌های وی از آقامحمدخان به‌ویژه در دوره اولیه و هفت ساله اول است.

- عمل به وصیت مهم آقامحمدخان قاجار در معرفی عباس‌میرزا به عنوان ولیعهد برای اینکه دو تیره قاجاری را با یکدیگر متحد کند و نیز تعیین پادشاهی در صلب عباس‌میرزا.
- سایه سنگین آقامحمدخان چنان بود که او هنگام اثبات عزم خود، «قسم به شاه شهید» یعنی آقامحمدخان می‌خورد؛ هنگام ورود از مقابل عکس آقامحمدخان به آن تعظیم می‌کرد و حتی در اشعار خود به مدح شاه شهید می‌پرداخت.

- کشورگشایی به سبک پادشاهی آقامحمدخان، موضوعی که موجب تحمیل هزینه سنگینی بر کشور در جنگ‌های ایران و روس شد.

فتحعلی‌شاه پیرو همین کسب راهبرد از آقامحمدخان کوشید تا در فقدان وی از سازوکار خواب آقامحمدخان قاجار به تداوم سبک حکمرانی وی بپردازد.

۵. دوره دوم پادشاهی: ازدواج‌ها و دوره بزم و جبران حقارت اختگی آقامحمدخان
آقامحمدخان قاجار فاقد فرزند بود و به دلیل خواجه بودن همواره از سوی دشمنانش و دشمنان قاجارها مورد تمسخر و طعن قرار می‌گرفت و به دلیل بازتاب اجتماعی و نگاه دیگران، این نقص جسمی که به احساس حقارت در آقامحمدخان و فراتر آن به کل سلسله قاجار می‌انجامید، به فتحعلی‌شاه نیز این حس حقارت و کهنتری تسری یافته بود. بنابراین، جبران این احساس حقارت در چرخه ازدواج (اریکسونی) در جوانی فتحعلی‌شاه به شکل مبالغه‌آمیزی تجلی یافت و در قالب ازدواج‌های بی‌حساب عقدی و موقت خود را نشان داد. خاوری شیرازی در این باب می‌گوید:

عدد زوجات آن برگزیده کائنات را در مدت سنوات پنجاه و پنج سال ایام تکلیف [۱۱+۵۵=۶۶ سال] خداوند جهان داناست و استعلام این حقیقت خارج از حوصله دانایان توانا. اکثر اوقات، محرمان و خواجه‌سرایان در اکثر کشور ایران گردش می‌کردند و دوشیزگان ماه‌بیکر، سیم اندام را از هر قبیله و طایفه و هر مذهب و ملت که می‌پسندیدند به حرم محتوم خاقانی می‌آوردند. بالجمله احدی را بر این فقره وقوف نیست و تعداد ایشان را خدای دانا داند که چیست؟ (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳۶).

با این همه، خاوری می‌افزاید «ولی به مفاد «ما لا یدرک کله، لایترک کله» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳۶). او نام سی نفر از زنان محترم یعنی کسانی که دارای تبار قاجاری یا خاندان بزرگ بوده‌اند و نام تعداد دیگری از زنان او و در مجموع نام ۳۷ زن از زنان ایشان را با ذکر دقیق برمی‌شمرد (خاوری شیرازی، ص ۱۰۳۷-۱۰۵۸).

زمانی که سر جان ملکم سفیر انگلیس در دربار بود، روزی شاه از او پرسید: آیا راست است که می‌گویند پادشاه انگلیس فقط یک زن دارد؟ او گفت: بله. فتحعلی‌شاه با صدای بلند خندید و گفت: پس فایده سلطنت چیست؟ من هرگز مایل نیستم در چنین مملکتی شاه باشم!
ناسخ‌التواریخ (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۷) تعداد همسران وی را تا هزار زن تخمین زده است و البته فقط اسامی و مشخصات ۱۵۸ تن از آنان را ذکر می‌کند. در تاریخ عضدی (عضدالدوله، ۱۳۶۲) نوشته فرزند فتحعلی‌شاه اسامی دیگری ذکر شده که در ناسخ‌التواریخ (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۷) نیامده است. طلوعی در کتاب فهرست خود این دو را با هم تلفیق

می کند (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۵-۲۲۱).

در باب چرایی این اقدام کم نظیر یا بی نظیر، این پادشاه پاسخ های گوناگونی می توان داد؛ اما بر مبنای نظریه آدلر و احساس حقارت می توان یکی از پاسخ ها و تا حدودی قانع کننده ترین پاسخ ها را ارائه کرد؛ یعنی می تواند تخلیه احساس حقارت اختگی و بی همسر و فرزند بودن مؤسس سلسله قاجار باشد. نیز قصد فتحعلی شاه برای نشان دادن تفاوت خود با آقامحمدخان قاجار و رفع احساس حقارت موروثی و انتقالی از مؤسس سلسله قاجار به وی بوده است (گوره، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۲۴). و با این کار بر رجولیت و برخورداری از قوه جنسی و همسردار بودن و صاحب فرزندان کثیر بودن تأکید داشت.

پاسخ احتمالی برای چرایی ازدواج های زنجیره ای مقوله غریزه جنسی و شهوت رانی فتحعلی شاه بوده است. نظریه فروید و نظریه روان شناسی تکاملی در اینجا می تواند تا حدودی توضیح دهنده باشد. وی این غریزه را نیرومندترین غریزه در نهاد بشری می داند (بنگرید: برزگر، ۱۳۹۳، نظریه فروید). مرتضی مطهری نیز برای تولید پاسخ در مورد حرم سراهای پادشاهان که می تواند ناظر به فتحعلی شاه هم باشد می گوید «غریزه جنسی، غریزه ای نیرومند، عمیق و «دریافت» است و هرچه بیشتر اطاعت شود، سرکش تر می شود؛ همچون آتش است که هرچه به آن بیشتر خوراک بدهند، شعله ورتر می شود» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۴۳۵). مطهری برای درک بیشتر به دو شاهد عینی و ملموس در تأیید این گزاره نظری اشاره می کند: شاهد اول حرم سراهای پادشاهان و شاهد دوم غزل سرایی های عشقی و جنسی. در شرح شاهد اول می گوید: تاریخ همان طوری که از آزمندان ثروت یاد می کند که هرچه ثروت جمع می کنند، حریص تر می شده اند، همچنین از آزمندان جنسی یاد می کند. آنان نیز به هیچ وجه از نظر حس تصرف تملک زیبارویان در یک حدی متوقف نشده اند. صاحبان حرام سراها و درواقع همه کسانی که قدرت استفاده داشته اند، چنین بوده اند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۴۳۵).

بنابراین می توان ازدواج های سیری ناپذیر فتحعلی شاه را در چارچوب غریزه جنسی اشباع ناپذیر و حتی شعله ورتر شده تفسیر کرد. در این باره، یکی دیگر از شواهد ملموس مرتضی مطهری برای نشان دادن ابرقدرت بودن غریزه جنسی در صورت مهار نشدن، آن است که انسان حتی انسان پول پرست برای پول و انسان جاه طلب برای ریاست و مقام، غزل سرایی نکرده است و نمی کند، اما برای غریزه جنسی خود غزل سرایی کرده و می کند. بسیاری از غزل های سروده شده، غزل هایی اند که مرد برای زن و معشوقه خود سروده است. یکی از دلایل لذت بسیار همه از دیوان حافظ آن است که همه کس آن را با زبان یک غریزه عمیق که

سراپای وجودش را گرفته است، منطبق می‌بیند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۴۳۶). بنابراین یکی از پاسخ‌های چرایی ازدواج‌های غیر متعارف و تاریخی فتحعلی‌شاه شهوت‌رانی و چرخه رو به افزایش و سیری‌ناپذیر غریزه جنسی در وی می‌تواند باشد.

یکی دیگر از دلایل و پاسخ‌های توجیه‌کننده ازدواج‌های زیاد فتحعلی‌شاه، می‌تواند توجیه عقلانی ایجاد انسجام و همبستگی ملی بین اقوام و ایلات و نژادهای ایرانی باشد. شاه قصد داشته است با ازدواج با زنان از قومیت‌ها و نژادها و مناطق گوناگون ایران و سپس فرزندآوری از آنان، با همه آنان فامیل شود و همبستگی عاطفی پیدا کند و همه او را از خود بدانند و درواقع نوعی ملت‌سازی و دولت‌سازی کند. نمونه مشابه آن، ملک‌عبدالعزیز اولین پادشاه و بنیان‌گذار پادشاهی عربستان سعودی است. وی که از قبیله آل سعود بود و برقبایل دیگر عربستان غلبه یافته بود، برای تولید مشروعیت سیاسی و منصرف کردن سایر قبایل در براندازی آن و ایجاد همبستگی بین قبایل، دست به ازدواج‌های سیاسی زد و از هر قبیله زنی را به همسری برگزید و با فرزندآوری در یک فاصله زمانی با احتساب همسران، فرزندان، نوه‌ها و نیره‌ها گفته می‌شود به یک خانواده چهارهزار نفری تبدیل شدند.

بنابراین، سه فرضیه درمورد ازدواج‌های زنجیره‌ای فتحعلی‌شاه را می‌توان ارائه کرد: (۱) در مرتبه اول، نوعی سازوکار جبران حقارت آقامحمدخانی بود، (۲) عیاشی و افراط‌گرایی در غریزه جنسی بوده است و فرضیه (۳) درنهایت، با حمل به خوش‌گمانی گاه برای ایجاد انسجام اجتماعی و هویتی بوده است که از ایلات مختلف و نژادها و قومیت‌های مختلف ایرانی همسر می‌گرفت تا بتواند همبستگی اجتماعی و ملی را افزایش داده، مشروعیت‌زایی کند. «زن‌بارترین پادشاه تاریخ» و یا «آدم ثانی» مفهوم‌سازی‌های ارائه شده برای این سبک زندگی فتحعلی‌شاه است. پولاک در این باب می‌گوید: «فتحعلی‌شاه چندصد زن داشت و چون همه برایش فرزندانی هم آورده‌اند، تعداد عقبه و اولاد پس از هشتاد سال، به پنج هزار تن بالغ شده است. به همین دلیل هم به وی «آدم ثانی» لقب داده‌اند» (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۱۴۷).

فراتر از ازدواج، فرزندان و نوه‌ها و نیره‌های فراوانی است که متعاقب این ازدواج‌ها به دست آمده است. علاوه بر آن، این خانواده بزرگ شکل گرفته، خود شبیه یک حزب سیاسی غیر منسجم قدرت را در کل کشور و شهرها و استان‌های گوناگون به دست گرفتند. درواقع فتحعلی‌شاه اداره شهرها و استان‌های مختلف را به فرزندان بزرگ خود واگذار کرده بود (اجلایی، ۱۳۷۳، ص ۲۳؛ کلمنت، ۱۳۶۴، ص ۵۴).

از آن گذشته، فرزندان ارشد که هر کدام حاکم قسمتی از ایران شده بودند، گاه با هم

بر سر قلمرو مرزی و اخذ خراج و مالیات آن مناطق و نیز در دیگر امور با یکدیگر دچار اختلاف می‌شدند. این موضوع حتی تبعات منفی خود را در جنگ‌های ایران و روس نشان می‌داد. عبدالله مستوفی در این باب می‌گوید:

شاهزاده‌ها (پسرانش) در فرستادن نیرو از قلمروهای تحت حکومت خود اکثر خودداری می‌کردند و به اوامر ملوکانه (فتحعلی‌شاه) در این زمینه بندی نمی‌بستند. شاید قسمتی از این سهل‌انگاری هم از راه حسد برای وارد کردن شکست به برادر خود عباس‌میرزا (ولیعهد) بوده است. به طوری که بیچاره نایب‌السلطنه جز قشون آذربایجان و همت سرکردگان و فداکاری آن‌ها، نیروی دیگری در دسترس نداشته است (مستوفی، ۱۳۶۳، ص ۳۳).

تبعات این رقابت ناسالم بین فرزندان فتحعلی‌شاه هم در طول جنگ در شکل تلاش برای شکست خوردن عباس‌میرزا ولیعهد بود. فرزندان ارشد که ولایت‌های مهم را در دست داشتند، حتی در زمان خود فتحعلی‌شاه از او سرپیچی می‌کردند و مالیات را به مرکز روانه نمی‌کردند (طلوعی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۲۲۷ و ج ۲، ص ۱۱۷۶). به نظر سایکس یکی از دلایل شکست ایران از روسیه، رقابت پسران قاجار بود؛ زیرا حاضر نبودند تحت فرماندهی عباس‌میرزا قرار بگیرند و خدمت کنند (سایکس، ۱۳۹۵، ص ۳۱۸). آنان همه ثروت‌ها و خیرات را به خود جذب می‌کردند (طباطبایی، ۱۳۶۷، ص ۸۷) و هزینه سنگینی بر کشور وارد می‌کردند و همه خود را مدعی قدرت و صاحب بخشی از مملکت می‌دانستند (رضایی، ۱۳۷۸، ص ۵۷۷). بنابراین در کار عباس‌میرزا و جنگ کارشکنی می‌کردند؛ زیرا ناکامی او در جنگ، قدرت نقد آنان از عباس‌میرزا را بالا می‌برد و امکان حذف وی و جایگزینی آنان را فراهم می‌کرد. در مرحله بعد، وقتی عباس‌میرزای زخم‌خورده از برادران خود، در تهران و دیگر شهرها پی برد که آنان به بهانه شکست در جنگ‌های ایران و روس، درصدد برکناری وی از ولیعهدی به بهانه شکست در جنگ هستند، وی نیز پیش قدم شد و در قبال واگذاری امتیازاتی به روس‌ها برای تثبیت و ادامه ولیعهدی و سلطنت خود و اعقابش از روس‌ها ضمانت گرفت؛ موضوعی که بعدها، در ماده هفت قرارداد ترکمنچای، تبعات خود را در قالب رسم تحت‌الحمایگی سیاست‌مداران ایرانی نشان داد.

تبعات تولید این فرزندان تا یک قرن بعد همچنان دامگیر ایران بود. پولاک درباره حضور خود در دارالفنون تأسیس‌شده امیرکبیر به عنوان استاد می‌گوید، از نحوه برخورد غرور و نخوت آمیز محصلان تعجب کردم؛ وقتی پرس و جو کردم، پی بردم که بسیاری از آنان نوادگان شاهزادگان فتحعلی‌شاه هستند (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۱۲۰).

بنابراین، تبعات منفی این فرزندان حتی در زمان خود فتحعلی‌شاه ملموس شد؛ حتی وی برای سرکوب فرزند خود در اصفهان که خراج نمی‌پرداخت، مجبور به لشکرکشی گردید. فراتر از آن، موجب اختلال در اداره کشور در وضعیت عادی شده بود و در جنگ‌های ۲۱ ساله ایران و روس تبعات منفی داشت. زیرا هریک از فرزندان شاه و حاکمان ایالت‌ها منتظر هزینه کردن دیگری در جنگ بود و در نتیجه پاس‌کاری هیچ کدام اقدام نمی‌کردند و یا می‌کوشیدند با کمک نرساندن مالی یا نیروی جنگی، موجبات شکست عباس میرزا برادر خود را فراهم کنند تا بلکه خود به ولیعهدی برسند. عباس میرزا نیز با تمسک به حمایت روس‌ها و درج بند هفت ترکمنچای، به تحکیم موقعیت خود پرداخت. تبعات این فرزندان و حضورشان در سیاست و اجتماع ایران تا حدود یک قرن بعد ادامه یافت؛ پیدایش رسم تحت‌الحمایگی و تابعیت دوگانه سیاست‌مداران به نوعی میراث این اقدام است. شکفت‌آور آنکه با حدود هزار فرزند حاصل از ازدواج‌های متعدد و مکرر، به قول فرزندش عضدالدوله در تاریخ عضدی «بعد از هفتاد سال عمر با این کثرت اولاد، دیدی از دنیا بی‌اولاد و بلاعقب رفتی» (عضدالدوله، ۱۳۶۲، ص ۱۲۱)؛ زیرا این فرزندان هیچ‌یک به پادشاهی نمی‌رسند، بلکه با مرگ عباس میرزا فرزندش قبل از مرگ خود، نوه‌اش مقرر می‌شود به پادشاهی برسد.

۶. جنگ‌های ایران و روسیه و روس‌هراسی

حدود ۲۱ سال از ۳۰ سال دوره دوم پادشاهی و از مجموع ۳۷ سال پادشاهی فتحعلی‌شاه در جنگ با روسیه گذشت. این جنگ‌ها بر شخصیت فتحعلی‌شاه تأثیرات زیادی داشته است. از آنجا که وی دارای شخصیت، پول‌دوستی و خست مالی بود، بی‌تدبیری‌اش در آغاز و روند جنگ بی‌تأثیر نبوده، نتیجه جنگ به شکست ایران انجامید و این یکی از عوامل شکست در جنگ با روسیه بود.

۶-۱ همراهی نکردن حکمرانان محلی با دولت مرکزی ایران

علت اصلی این عامل به عملکرد نامناسب آقامحمدخان قاجار بازمی‌گردد؛ زیرا وی معتقد بود که باید مرزهای ایران براساس کتاب *حدودالعلم* از کوه‌های قفقاز تا پنجاب باشد. او با شنیدن خبر تحت‌الحمایگی «هراکلیوس» حاکم گرجستان با ارسال نامه‌ای اخطار آمیز خواستار قطع رابطه او با روسیه شد، اما چون با رد آن مواجه شد به آنجا لشکر کشید و افزون بر غارت و کشتار فجیع، پای بسیاری از زنان تفلیس را پی زد که تا نیم قرن بعد هنوز شماری از آنان لنگ

بودند (مک‌لین، ۱۳۷۰، ص ۳۶). بعد از آن هم در آنجا نماند و حاکم مناسبی را منصوب نکرد. اشتباه دوم را فتحعلی‌شاه مرتکب شد. زمانی که هراکلیوس درگذشت و پسرش گئورکی در گرجستان به تخت نشست، فتحعلی‌شاه از او خواست که یا پسر ارشدش را به ایران بفرستد تا گروگان دولت ایران باشد تا ادعای خودمختاری نکند و یا اینکه آماده جنگ باشد. گئورکی پاسخ منفی داد و به دولت روسیه نزدیک شد و بنا به تقاضای وی، حاکم جدید روسیه، گرجستان را تحت‌الحمايه خود اعلام کرد (مک‌لین، ۱۳۷۰، ص ۳۷). روسیه با الحاق گرجستان گام مهمی به سمت قفقاز برداشت و توجهی هم به هندوستان داشت که به شدت انگلستان به آن حساس بود. بدین ترتیب جنگ‌های ایران و روس آغاز شد. اگر فتحعلی‌شاه به اعلام اطاعت ظاهری حاکم گرجستان رضایت می‌داد و از او نمی‌خواست که پسر ارشدش را به رسم گروگان و ضمانت اطاعت‌پذیری به ایران بفرستد، به احتمال زیاد سرنوشت جنگ‌های ایران و روسیه به گونه دیگری رقم می‌خورد (آهنگران، ۱۳۸۸، ص ۱۲۸).

در هر پدیده سیاسی که نقش عاملان انسانی در سیاست است، از جمله جنگ، باید عوامل گوناگونی در کنار هم قرار گیرند تا جنگ رخ دهد. صرف نظر از قصور و تقصیرهای آقامحمدخان و فتحعلی‌شاه و نیز انگیزه‌های قدرت‌طلبی حاکمان محلی در قفقاز، عوامل دیگری چون منافع راهبردی کشور مهاجم روسیه نیز از دیگر عوامل آغاز جنگ‌های ایران و روسیه بوده است. با مرگ کاترین کبیر و روی کار آمدن تزار الکساندر اول، وی در ۱۸۰۲ با صدور فرمانی رسماً گرجستان را ضمیمه خاک روسیه کرد و گنجه نیز در ۱۸۰۳ به تصرف روس‌ها درآمد. جنگ از سوی روس‌ها آغاز شد. فتحعلی‌شاه هم عباس میرزا فرزندش را به فرماندهی کل قوا منصوب و روانه جنگ کرد. این جنگ فرازونشیب‌هایی داشت و فتحعلی‌شاه سعی می‌کرد از طریق اتحاد با کشورهای دیگر، نظیر عثمانی و یا فرانسه و سپس انگلیس علیه روس‌ها به پیروزی رسد؛ اما با موفقیت همراه نبود، زیرا وی درخصوص «امر بین‌المللی» اطلاعات بسیار نازلی داشت.

۲-۶ بی‌خبری فتحعلی‌شاه و نپذیرفتن نظر کارشناسی قائم‌مقام فراهانی

ایرانیان در پی برقراری روابط و پیمان با فرانسه - موضوعی که روس‌ها، به شدت به آن حساس بودند و ایران این حساسیت را درک نمی‌کرد - قرارداد فین‌کن‌اشتاین را در ۱۶ ماده (مه ۲۵/۱۸۰۷ - صفر ۱۲۲۶) امضا کردند؛ اما هم‌زمان با انعقاد این معاهده، غلبه ارتش فرانسه بر روسیه در اروپا و شکست روس‌ها سبب شد تا معاهده صلحی میان فرانسه و روسیه به نام

تیلست^۱ (۸ ژوئیه ۱۸۰۷) بسته شود که براساس آن روسیه و فرانسه با یکدیگر متحد می‌شدند. فتحعلی‌شاه از این تحولات جدید اروپا و انعقاد معاهده صلح تیلست بی‌خبر بود و در حالی که تعهد فرانسه برای کمک به ایران برای بازپس‌گیری گرجستان منتفی شده بود، فتحعلی‌شاه خوشحال از معاهده فین‌کن‌اشتاین دستور به اخراج انگلیسی‌ها را داد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۳-۲۵). اما بعد از ناامیدی از فرانسه مجدداً به انگلستان توجه کرد. نکته درس‌آموز دیگر اینکه سیاست‌مداران ایرانی به اهمیت استراتژیک و سوق‌الجیشی ایران واقف نبوده، از این نکته غافل بودند که نیاز فرانسه، انگلستان و روسیه در دوستی و رابطه با ایران خیلی بیشتر از نیاز ایران به آن کشورهاست؛ از این رو، از موضع ضعف با آنان برخورد می‌کردند (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۳۰). نیز نکته عبرت‌آموز دیگر، بی‌اطلاعی از نقاط ضعف روسیه بود. روسیه در همان دوره جنگ‌ها با ایران، در مواردی با عثمانی و یا فرانسه نیز در جنگ بوده و پیشنهادهای صلح آن‌ها به ایران از سر ضعف بوده است و عباس‌میرزا آن را می‌پذیرفت؛ ولی روس‌ها پس از مدتی آن را نقض کرده و بخشی دیگر از ایران را تصرف می‌کردند. در این میان، کارگزاران ایرانی، ماهیت متحول بین‌المللی شدن، و امر بین‌المللی و درگیری ایران در رقابت‌های دولت‌های اروپایی را درک نمی‌کردند و همچنان با ذهنیت قبلی، مسائل سیاست را تجزیه و تحلیل می‌کردند.

اما قائم‌مقام فراهانی، براساس معادلات اقتصادی و مقایسه دریافت‌های مالیاتی روسیه با ایران، با شروع جنگ با روسیه مخالف بود، ولی آصف‌الدوله و افراد چاپلوس دیگر موافق جنگ با روسیه بودند. وقتی فتحعلی‌شاه از وی خواست نظرش را درمورد جنگ بگوید، وی گفت: دولتی که شش کروور درآمد مالیاتی دارد (ایران) به جنگ دولتی که ۶۰۰ کروور درآمد مالیاتی دارد (روسیه) نمی‌رود؛ زیرا اگر مقابله‌ای صورت پذیرد، شکست برای دولت ضعیف‌تر است (خان ملک‌ساسانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۸ به نقل از شهابی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۰). فراتر از آن، باید فناوری برتر روسیه و تجربه آن در جبهه‌های جنگ اروپا و مقابله با ارتش انگلیس و فرانسه مد نظر قرار گیرد.

اما فتحعلی‌شاه پیروزی را قریب‌الوقوع و حتمی می‌دانست. وی اشاعه افکار قائم‌مقام را برای روحیه قشون نظامی مضر می‌پنداشت؛ بنابراین، نظر قاطع فتحعلی‌شاه و اطرافیان جنگ با روسیه بود. اما قائم‌مقام برخلاف آنان این جنگ را به مصلحت ایران ندانسته، با آن مخالفت می‌ورزید؛ به همین دلیل مورد غضب شاه قرار گرفت و از همه مناصب عزل و از آذربایجان به خراسان تبعید شد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۳۱ و ۱۲۱).

سرانجام، جنگ‌های اول ایران و روسیه به انعقاد قرارداد صلحی در روستای گلستان در قزاق در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ انجامید که به موجب آن دربند، باکو، قزاق، شیروان و قسمتی از طالش از خاک ایران منتزع و ضمیمه خاک روسیه شد؛ نیز ایران از دعاوی خود بر گرجستان و داغستان صرف نظر کرد. با این همه، خط مرزی بین دو کشور در ابهام ماند و همین، زمینه جنگ دوم ایران و روسیه را فراهم کرد (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۷).

فتحعلی‌شاه یک‌سال بعد از امضای عهدنامه گلستان بنا به تفکر محاسباتی خود کوشید با اهدای هدایای گرانبهائی به تزار الکساندر اول، آنان را به استرداد قسمتی از سرزمین‌های قفقاز راضی کند، اما موفق نشد. گفته می‌شود انگیزه اولیه جنگ دوم ایران و روسیه، بیشتر از سوی فتحعلی‌شاه بوده است؛ زیرا وی در آرزوی بازپس‌گیری سرزمین‌هایی از دست رفته و جبران شکست جنگ اول بود (Keddie, 1999, p. 23). روس‌ها از قرارداد گلستان تخلف کرده، به اشغال منطقه گوکچه پرداختند. این منطقه خالی از سکنه بود، اما از نظر نظامی اهمیت داشت و با دریاچه نیلگون که امروزه دریاچه سوان نامیده می‌شود، در شمال ارمنستان قرار دارد. این عامل اول برای اقدام به جنگ بود و عامل دوم، بدرفتاری روس‌ها با مسلمانان تابع سرزمین‌های اشغالی در زمان جنگ‌های اول بود و شاه می‌خواست از شیعیان و مؤمنان آن مناطق دفاع کند (تیموری، ۱۳۹۵، ص ۱۱۱)؛ اما در باطن، به دلایل مختلف، از جمله حساستش و هزینه‌بر بودن جنگ، تمایلی به شروع جنگ نداشت، زیرا وضعیت نظامی سپاهیان ایران بدتر از قبل بود. ولی برای جبران این ضعف کوشیدند از نیروی مذهبی و ظرفیت جهاد علیه روس‌ها استفاده کنند و از سید محمد مجاهد، مجتهد تراز اول آن دوره که مقیم کربلا بود و با دعوت از او برای حضور در ایران و اعلام بسیج اجتماعی علیه روسیه استفاده کنند.

عباس‌میرزا برای ادامه جنگ و پیروزی بر روس‌ها به قوای کمکی یا پول کافی برای جمع‌آوری سپاهی نیاز داشت، ولی برادرانش که به حکومت ایالات و فرماندهی نیروها منصوب شده بودند از روی حسادت یا رقابت با عباس‌میرزا در رساندن قوای کمکی به او تعلل می‌کردند و فتحعلی‌شاه هم به دلیل حساست یا متأثر از تلقینات اطرافیان خود، از ارسال پول برای ولیعهد خودداری می‌کرد. عباس‌میرزا هم که قوای تازه‌ای دریافت کرده بود و به دلیل مسائل مالی حتی نیروهایی را مرخص کرده بود، در موقعیت ضعف قرار گرفت و در اول اسفند ۱۲۰۶ در حمله تازه روس‌ها شکست خورده تا تبریز عقب‌نشینی کرد و در ترکمنچای قرارداد صلح منعقد شد.

۶-۳ پیدایش رسم تحت‌الحمایگی و دوتابعیتی

در حاشیه ماده هفتم معاهده ترکمنچای با صراحت و آشکارا بیان شده که دولت روسیه خود را ملزم می‌داند از نایب‌السلطنه بودن عباس میرزا و در آینده نیز از سلطنت او حمایت کرده، برای نائل آمدن بدین مقصود از هرگونه بذل کمک دریغ نرزد.

فصل هفتم: چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا، همایون فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند لهذا اعلیحضرت امپراتور کل روسیه محض اینکه نیات دوستانه خود را مکشوف و میلی را که در مساعدت به استحکام این نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند، متعهد می‌شوند که از امروز شخص حضرت عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت سلطنت سلطان حقه این مملکت بدانند (خاوری، ۱۳۸۱، ص ۶۷۳).

بعد از دو جنگ و شکست و تبعات ویرانگر آن و نیز تهدید روس‌ها بر تصرف پایتخت ایران، مخالفان عباس میرزا این شکست‌ها را به عباس میرزا نسبت دادند. آنان یکی از فرزندان شاه به نام حسینعلی میرزا شجاع‌السلطنه که از دیرباز چنین آرزویی را در سر داشت، مطرح کردند. وی که در خراسان بود، به همراه ۷۰۰ تفنگ‌دار و ۵۰۰ سوار وارد تهران شد و با چهار علم سپاه همراه خود این را مطرح کرد که علم‌ها را امام رضا(ع) در خواب به او مرحمت و به او اعلام کرده است که روس‌ها را به ضرب شمشیر از مملکت بیرون کن. عوام‌فریبی آنان در مردم و شاه هم مؤثر افتاد و فتحعلی‌شاه دستور داد به شاهزاده ارض طوس احترام بگذارند. وقتی این اخبار به عباس میرزا رسید، وی و مشاورانش احساس خطر کردند؛ لذا با درج فصل هفتم در معاهده ترکمنچای (تضمین سلطنت عباس میرزا) توانستند مخالفان را ناامید کنند (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۳).

فتحعلی‌شاه بعد از مرگ عباس میرزا در انتخاب محمدمیرزا نوه خود به عنوان جانشین دچار تردید شده بود؛ به ویژه که برخی از فرزندان او به این امر به شدت اعتراض کردند و خود را مستحق می‌دانستند. اما شاه بعد از دریافت پیام تسلیت تزار که در آن ضرورت تعیین ولیعهدی محمدمیرزا بر مبنای عهدنامه ترکمنچای یادآوری شده بود، بی‌تزلزل او را ولیعهد کرد (زرین‌کوب، ۱۳۸۷، ص ۷۹۳). این اولین بنیاد کجی بود که در دوره معاصر از سوی عباس میرزا و تحت فشار نیروهای رقیب گذاشته شد و وی ضمانت پادشاهی خود را در بیرون از مرزها بر پا کرد. این بنیاد کج بعدها در حلقه دوم به صدراعظم‌ها نیز کشیده شد تا برای ایمن ماندن از خطر پادشاهان مستبد، در دوره برکناری، خود را «بیمه سیاسی»

کنند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۹، ص ۸)؛ در حلقه سوم این رسم تحت‌الحمایگی و سرسپردگی به تجار و مالکان رسید. روس‌هراسی و رسم تحت‌الحمایگی دو میراث شوم جنگ‌های ایران و روس بود.

«روسی‌هراسی» یکی از تبعات جنگ‌های ۲۱ ساله در دوره دوم پادشاهی فتحعلی‌شاه است. از دست دادن سرزمین‌های فراوان، پرداخت خسارت‌های مالی تا سال‌های متمادی، فشارهای فراوان روانی ناشی از پادشاه شیعی و مؤمن به دلیل ضرورت دفاع از بدرفتاری با مسلمانان مناطق اشغالی روس‌ها و خدشه‌دار شدن غرور شخصی و ملی ناشی از دو شکست بزرگ، تأثیری ماندگار بر شخصیت وی گذاشت که می‌توان آن را به «روس‌هراسی» مفهوم‌سازی کرد.

۶-۴ تبعات ترکمنچای، حمله افراد خودسر به سفارتخانه روسیه و قتل گریبایدوف یکی از شواهد تسری رسم تحت‌الحمایگی به طبقات تجار در شخصی به نام آقاییقوب ارمنی است. وی ریشه خانوادگی در اهالی ایروان داشت و در مظان اتهام اختلاس وجوه دولتی قرار گرفت و دولت نیز وجوه اختلاس شده را مطالبه کرد. وی برای فرار از پرداخت آن وجوه به سفارتخانه روسیه پناهنده شد و ادعا کرد از آنجا که اصالتاً ایروانی است باید براساس فصل ۱۳ معاهده ترکمنچای به موطنش عودت داده شود.

وی گریبایدوف را هم فریب داده او را متقاعد کرد و برای تحریک بیشتر گریبایدوف تقاضای استرداد دو زن گرجی را کرد که در خانه آصف‌الدوله (از محرکین جنگ دوم ایران و روسیه) نگهداری می‌شدند. بر اثر اصرار گریبایدوف این دو زن هم که مسلمان شده بودند، به سفارتخانه منتقل شدند. احساسات مردم مسلمان جریحه‌دار شد و حاج میرزا مسیح مجتهد هم فتوا داد که باید برای نجات دو زن مسلمان از حریم کافران اقدام شود.

گریبایدوف دستور شلیک به تجمع‌کنندگان در اطراف سفارت را داد و یک جوان ۱۴ ساله کشته شد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۱-۱۵۲)؛ مردم هم هجوم بردند و گریبایدوف و ۲۸ نفر از اعضای سفارت را به قتل رساندند. در این ماجرا نیز عناصر روان‌شناختی سیاسی ملموس است. سوءاستفاده از رسم تحت‌الحمایگی، وجه ناموسی، جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی و رفتار توده‌ای در حمله به سفارت روسیه تا حد کشتن سفیر روسیه از جمله ابعاد روان‌شناختی آن است.

۶۵ ضعف دیپلماتیک در مذاکرات صلح

جنگ‌های ایران و روس، دربار فتحعلی‌شاه را کانون رقابت‌های سیاسی انگلستان و فرانسه کرد. ناپلئون در سال‌های اوج فعالیت سیاسی و نظامی خود توانست دربار شاه قاجار را تحت نفوذ خود درآورد و عهدنامه‌فین‌کن‌اشتاین را با ایران منعقد کند؛ اما بعدها و به دنبال شکست روسیه از ناپلئون در شهر تیلست، معاهده تیلست و قرارداد دوستی با روسیه را امضا کرد و ایران را در مقابل روسیه تنها گذاشت. انگلیسی‌ها نیز با دخالت نابجای سفیر خود سرگور اوزلی در تنظیم قرارداد گلستان و بعدها ترکمنچای به زیان ایران و به نفع خود و روسیه عمل کردند (زرین‌کوب، ۱۳۸۷، ص ۷۹۴-۷۹۶).

این نکته که در جنگ‌های ایران و روس، ایرانی‌ها در اکثر مواقع، غالباً از نظر نظامی پیروزی می‌شدند اما شکستی مقطعی می‌خوردند و در مذاکرات صلح به شدت مغبون و مغلوب می‌شدند، برای مورخان مایه حیرت است (زرین‌کوب، ۱۳۸۷، ص ۷۹۹). این پرسشی است که برای امروزه ایران نیز روشنگر و فایده‌بخش خواهد بود. مذاکره باید در زمان قدرت صورت گیرد؛ انتخاب زمان نامناسب مذاکره، تعیین اشخاص نالایق برای مذاکره از حیث بی‌خبری از عالم سیاست و امر بین‌المللی، ساده‌لوحی و فسادپذیری آسان، برخی از پاسخ‌های شتاب‌زده به این پرسش هستند. نتیجه آنکه روس‌ها گاه آنچه در مذاکرات صلح به دست می‌آوردند بیش از دستاوردهای جنگی بود.

۶۶ رقابت درباریان و وزرا

موضوع دیگری که بر سرنوشت جنگ و منافع ملی ایران تأثیر منفی گذاشت، رقابت منفی درباریان و ترجیح منافع شخصی بر منافع ملی بود. به خاطر نوع استبداد و خودمحموری شاه، رقابت شدیدی بین وزرا و درباریان برای جلب نظر شاه وجود داشت. لازمه این کار، حضور فیزیکی در نزد شاه بود و هیچ‌یک از آنان نمی‌توانستند مدت مدیدی از دربار دور بمانند؛ زیرا می‌ترسیدند که در غیابشان بر اثر تحریکات گفتاری رقبا، مقام خود را نزد شاه از دست بدهند. برای مثال مک‌دانلد، در هنگام قتل گریایدوف می‌نویسد هیچ‌کس قبول نمی‌کرد که برای معذرت‌خواهی شاه به مسکو برود. همه می‌ترسیدند که در اثر غیبت، محبوبیت خود در نزد شاه را از دست بدهند.

نمونه‌ای دیگر از رقابت منفی آنان، اختلاف میرزاشفیعی و میرزا بزرگ در مذاکرات با یرمولوف بود که برای تعیین خط مرزی به ایران آمده بود و به دلیل رقابت درونی آنان این

مذاکرات به جایی نرسید؛ زیرا میرزا عبدالوهاب که نماینده ایران در این مذاکرات بود سعی می کرد با طرح دیدگاه های شاه و حل مسائل مرزی، محبوب شاه شود؛ اما میرزا شفیع برای جلوگیری از پیشرفت میرزا عبدالوهاب مانع می شد که روس ها در این موضوع گذشت کنند!! و میرزا بزرگ از شکست هر دو خوشحال بود. نتیجه آنکه ژنرال یرمولوف فرمانده قوای روس ها در جنگ قفقاز با هیچ یک از تقاضاهای ایران موافقت نکرد. در دو گانه منافع شخصی و منافع ملی متأسفانه نه در شرایط عادی که حتی در وضعیت جنگ هم، این کار گزاران، منافع شخصی خود را ترجیح می دادند و حاضر بودند به هر قیمتی رقیبشان شکست بخورد و هزینه آن، ضرر و زیان جبران ناپذیر ملی و از دست دادن سرزمین ایران باشد.

۶-۷ خساست فتحعلی شاه

یکی از دلایل شکست جنگ های ایران و روس را خساست مالی فتحعلی شاه دانسته اند. سایکس درباره خصوصیات وی می نویسد:

او انباشتن طلا و جواهرات را بر صرف پول برای آبادانی یا دفاع از مملکت ترجیح می داد و یکی از علل عمده شکست های او در جنگ با روس ها نیز امساک در خرج برای قشون بود. قورخانه تبریز در بجو حه جنگ با روس ها تقریباً خالی شده بود و به پول کمی هم که برای تجهیز قشون اختصاص یافته بود، دستبرد زده بودند (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۱).

به هر حال، ترجیح منافع شخصی بر منافع ملی آن هم برای کسی که در موقعیت پادشاهی و ریاست عالی کشور است، تبعات ویرانگری دارد. بر مبنای نظریه آدلر، شخصیت وی از سنخ شخصیت «گیرنده» است و اینکه همواره می کوشد از دیگران بگیرد. واتسن در کتاب تاریخ ایران در دوره قاجاریه می نویسد: معروف است هنگامی که نماینده اعزامی ایران به هند، «حاجی خلیل خان»، در زدو خوردی در شهر بمبئی به قتل رسید، به علت اقداماتی که از سوی حکومت دست نشاندۀ وقت بریتانیا در هند انجام شد، مقدمات عذرخواهی رسمی و پرداخت خون بهای فرستاده ایران به شاه فراهم شد. فتحعلی شاه که بسیار خشنود شده بود، در دیدار فرستادگان حکومت هندوستان به دربار مذکور با حالت مزاح و خوش خلقی گفت: شما می توانید هر آنچه از ایلچی هایمان [نمایندگان سیاسی] را که نزدتان است و یا [بعداً] حضورتان می فرستیم، دلتان خواست بکشید!! مشروط بر اینکه نظیر مرحوم حاجی خلیل خان خون بهایشان را به ما پردازید (واتسن، ۱۳۴۰). اگر دیدگاه فروید در مورد شوخی و لطیفه را در نظر آوریم (بنگرید: برزگر، ۱۳۹۳، ص ۶۵)، در این لطیفه فتحعلی شاه مقصودی جدی نهفته و دست کم ۵۰ درصد این شوخی

جدی است. شوخی‌ها در این تفسیر روان‌شناختی، مجرای برای تخلیه ضمیر ناخودآگاه سرکوب شده و نوعی سازوکار تسکین روانی است.

نمونه دیگر از دغدغه منافع شخصی بر منافع ملی و عمومی در ورود سیب‌زمینی به ایران است. نهال سیب‌زمینی را پزشک انگلیسی کورمیک از روسیه به ایالت‌های شمالی ایران در عهد عباس میرزا وارد کرد؛ اما فتحعلی‌شاه که از امتیازات و ارزش غذایی آن مطلع می‌شود، آن را هم دست‌مایه کسب درآمد می‌کند و برای صدور مجوز کشت در سایر ایالت‌های ایران، درخواست مالیات می‌کند (ورزین افضل و اعظمی ساردویی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۸؛ والد بورگر، ۱۳۷۹، ص ۳۰). درخواست پول برای تولید سیب‌زمینی ظاهراً در ادبیات عامه، با اندکی تحریف، به سر جان ملکم سفیر انگلیس نسبت داده شده است و اینکه هنگام آوردن آن به عنوان تحفه و پیشنهاد کشت به فتحعلی‌شاه، شاه می‌گوید: «اگر سیب‌زمینی را در کشور خود رواج دهم، پادشاه تو در پاداش به ما چه خواهد داد؟». در اینکه فتحعلی‌شاه از هر موضوعی از جمله سیب‌زمینی به دنبال کسب پول شخصی بوده است، تردیدی نیست؛ اما اینکه شخص واردکننده سر جان ملکم بوده است، نادرست است و وی در روزنامه سفر خود نیز از آن حرفی نزده است (ورزین افضل و اعظمی ساردویی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۸). به هر تقدیر، سیب‌زمینی در کنار گندم به عنوان ماده غذایی اولیه در دوره قاجاریه وارد ایران می‌شود و در دوره ناصرالدین‌شاه به کشت انبوه می‌رسد؛ اما به یکی از نمادهای تعارض منافع فردی منافع عمومی در خاطره‌ها در سیره سیاسی فتحعلی‌شاه قابل بازسازی است.

۷. خودشیفتگی

۷-۱ خودشیفتگی فتحعلی‌شاه

به ریش خود خیلی توجه داشت: «ریش سیاه بلندش را سلمانی مخصوص هر روز یک بار آن را می‌آراست. خود او ظاهراً بر این باور بود که ریش بلند بر هیبت و ابهت او می‌افزاید» (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۰). اس. جی. فالدک در دیباچه‌ای بر کتاب نقاشی‌های عصر قاجاریه، نیمی از کتاب خود را به آثار زمان فتحعلی‌شاه اختصاص داده و درباره وی نوشته است:

مهم‌ترین و برجسته‌ترین خصوصیات فتحعلی‌شاه خودپسندی و خودبزرگ‌بینی فوق‌العاده‌اش بود. این مرد با آن ریش بلند و مسخره که تا کمرش می‌رسید، خود را زیباترین مردان و مافوق همه انسان‌ها می‌دانست و به تملقاتی که اطرافیان درباره‌اش می‌گفتند، واقعاً باور داشت. تابلوهای نقاشی متعددی که در مدت سلطنت از او کشیده شده، به خوبی معرف میزان غرور و خودپسندی این پادشاه است. در تابلوهای استاد فتحعلی‌شاه، نقاش به باریکی کمر او توجه

خاصی داشته؛ زیرا وی به‌ویژه به تناسب اندام و باریک کمر خود خیلی می‌نازیده است (فالك، ۱۳۹۳؛ طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۹).

اولویه که در زمان حاکمیت آقامحمدخان به ایران آمده است، در سفرنامه خود متذکر می‌شود که هر ایرانی حتی نوجوان ریش داشت تا دیگران او را خواجه نپندارند. سیاه‌ترین و انبوه‌ترین ریش، بهترین بود (اولویه، ۱۳۷۱، ص ۱۶۰). در این نکته، فلسفه ریش بسیار بلند فتحعلی‌شاه که تا کمر ایشان می‌رسید، قابل فهم است. هیبت ریش تا دوره محمدشاه استمرار داشت؛ البته ریش محمدشاه کوتاه‌تر بوده، اما ناصرالدین‌شاه با ریش تراشیده ظاهر می‌شده است (کرزن، ۱۳۴۹، ص ۲۳۱).

درواقع، آقامحمدخان به دلیل خواجه بودن ریش نداشته و مورد تمسخر قرار می‌گرفته است. فتحعلی‌شاه در کنار ازدواج‌های فراوان و زادوولد، ریش بلندی هم می‌گذاشت که نوعی جبران کمبود دوره قبل بود.

خودشیفتگی و خودبزرگ‌بینی و خویشتن‌دوستی فتحعلی‌شاه تا آنجا بود که خود را هم پایه پادشاهان قدرتمند باستانی ایران می‌دانست و می‌کوشید تا در تجملات درباری و آثاری که از خود برجای می‌گذارد، چیزی از آنان کم نداشته باشد. وی تاج کیانی بر سر می‌گذاشت. بر تختی همچون «تخت طاقدیس» می‌نشست (زابلی نژاد، ۱۳۹۰، ص ۹۷).

۷-۲ لباس غضب

وقتی قشون روس از مرز ایران عبور کرد، شاه با «لباس غضب» که تمام سرخ بود و نیز تاجی بر سر داشت، بین درباریان و افسران خود ظاهر شد. آنان ابتدا گمان کردند که شاه فرمان قتل کسی را صادر خواهد کرد؛ زیرا فتحعلی‌شاه معمولاً در چنین مواقعی لباس غضب بر تن می‌کرد و به‌طور جدی می‌گفت: روس‌های بدبخت به خاک ما تجاوز کرده‌اند؛ اگر ما سواران قشون خودمان را برای دفع آنان بفرستیم چه پیش خواهد آمد؟ در جواب عرض شد: قربان! آن‌ها روس‌ها را تا در دروازه مسکو عقب می‌رانند. شاه دوباره پرسید: اگر خودمان برویم چطور خواهد شد؟ درباریان جواب ندادند. اما خود را با سینه بر روی زمین انداخته و بر مصیبت و بدبختی روس‌ها گریه کردند! هرچند این حکایت باورکردنی نیست؛ ولی فتحعلی‌شاه واقعاً تصور می‌کرد که اگر روس‌ها خبردار شوند که او «لباس غضب» بر تن کرده، دچار وحشت شده و عقب‌نشینی خواهند کرد (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۲؛ سایکس، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۴۶۱) و این نکته‌ای است که اوج خودشیفتگی فتحعلی‌شاه را می‌رساند.

۷-۳ مو و شپش

در تاریخ عضدی آمده است:

هرگاه شپش از پیراهن خاقان مرحوم گرفته می‌شد، می‌فرمودند فلان کنیز قهوه‌خانه ببرد به فلان شاهزاده بدهد و فلان مبلغ را بگیرد و آن را شاهزادگان می‌کشتند که چرا بر بدن مبارک اذیت وارد آورده است. دیگر آنکه هر وقت موی زلف مبارک را می‌زدند، گاهی می‌فرمودند برای فلان زن از خانم‌های حرم یا شاهزاده خانم‌ها یا عروس‌های محترمه سلطنت ببرند. خادمان قهوه‌خانه که آن را می‌بردند، مبلغی از این بابت تعارف می‌گرفتند... (عضدالدوله، ۱۳۶۲، ص ۹۰-۹۱).

۷-۴ قسم به سر مبارک

نکته دیگر که دلالت بر خودشیفتگی فتحعلی‌شاه بود، «قسم به سر مبارک بود» که مقصودشان سر مبارک خودشان بود (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۷؛ عضدالدوله، ۱۳۶۲).

۸. یادگاری و میل به جاودانگی

یکی از چرخه‌های زندگی، بحران یادگاری یا باروری و زاینده‌گی در مقابل رکود و بی‌حاصلی در دوره میانسالی است (اریکسون، بنگرید: برزگر، ۱۳۹۳). در این دوره، فرد می‌کوشد تا از خود یادگاری برجای گذارد. عبدالله مستوفی که خود از خاندان قاجاری است، در این باره می‌گوید:

این پادشاه با اینکه هیچ کاری که شایان باقیماندن اسمی از او باشد، صورت نمی‌داده، خیلی به بقای نام خود در تاریخ علاقه داشته است، چنانچه در الماس دریای نور که نادرشاه از هندوستان آورده بود، اسم دراز خود را در پشت آن کنده و مقدار زیادی از قیمت آن کاسته است (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۳۸).

فتحعلی‌شاه از جمله معدود پادشاهان ایرانی پس از اسلام بود که تابوی تصویر پادشاه را شکست و تصویر خود را روی سکه‌هایش ضرب کرد. وی اولین نشان رسمی افتخار منقش به نقش شیروخورشید ایران را ضرب کرد (زابلی‌نژاد، ۱۳۹۰، ص ۹۷). نقش کردن صورت خود در حال شکار در کوه‌های ایران، از جمله چشمه‌علی، بین تهران و شاه عبدالعظیم (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۳۸) را می‌توان از نموده‌های حل بحران یادگاری تفسیر کرد.

نیز کتاب *شهنشاه‌نامه* به سبک «شاهنامه» هم دال بر خودشیفتگی وی و هم دال بر یادگاری از وی می‌تواند باشد. وی برای نگارش آن، فتحعلی‌خان کاشانی، ملقب به «صبا»

(ملک‌الشعراى فتحعلی‌شاه)، را تشویق کرد در ازای چهل هزار مثقال طلا، در شرح و مدح وقایع دوران سلطنت و کشورگشایی شاه اشعاری بسراید؛ اگر فردوسی سی هزار بیت در سی سال سرود، شاعر فتحعلی‌شاه، هفتاد هزار بیت در هفت سال سرود (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۹-۲۰۱؛ دولتخانی، ۱۳۸۸، ص ۴۶).

تولید فرزند آن هم در آن مقیاس زیاد و نیز اهتمام ویژه به سفارش سنگ قبر در حرم حضرت معصومه (ع) با نوشته‌ها و اشعار خاص از دیگر جلوه‌های مصادیق یادگاری فتحعلی‌شاه است.

۹. مرگ‌اندیشی فتحعلی‌شاه

تفکر به مرگ آخرین چرخه حیات در زندگی هر فرد در نظریه اویکسون است (بنگرید: برزگر، ۱۳۹۳). فتحعلی‌شاه خوابی می‌بیند و معبران خواب را فرامی‌خوانند و تعبیر خواب این می‌شود که فاصله مرگ شاه و مرگ عباس میرزا بیش از یک سال نخواهد بود. فتحعلی‌شاه فکر می‌کرد عباس میرزا یک سال بعد از مرگ او از دنیا خواهد رفت، ولی با شنیدن خبر مرگ عباس میرزا یقین حاصل می‌کند که بیش از یک سال از عمرش باقی نمانده است. به همین دلیل اولین کاری که کرد این بود که دستور داد مقبره‌ای برای او در صحن کهنه شهر قم بسازند و پنجاه من تربت امام حسین (ع) هم برای آن و سنگ قبری از سنگ مرمر را سفارش داد و دستور داد شرح احوال و فتوحات و اشعارش روی سنگ «حک» شود؛ مطالبی که بیش از ده صفحه متن می‌شد. وی هر روزه کار مقبره و سنگ قبر را پیگیری می‌کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۹۱۷-۹۱۸).

تبعات مرگ‌اندیشی فتحعلی‌شاه آن بود که وی در یک سال آخر عمر به نوعی تاکتیک سیاست‌گریزی را برگزید. انعکاس مرگ عباس میرزا در مرحله اول و انتظار مرگ فتحعلی‌شاه و مرگ‌اندیشی وی در انتظار عمومی و به‌ویژه حاکمان ولایات، نوعی گسیختگی در انتظام امور کشور ایجاد کرد. ولیعهدی محمدمیرزا از سوی شاه با مخالفت برخی از شاهزادگان مواجه شد و رقابت بر سر جانشینی که معمولاً پس از مرگ شاهان رخ می‌داد، در مورد فتحعلی‌شاه قبل از مرگش شروع و تشدید گردید. شایعه بیماری و مرگ قریب‌الوقوع شاه موجب شد تا برخی حکام ولایات، از جمله حاکم فارس، حسینعلی میرزا، از ارسال وجوه خراج سالانه خودداری کرده و حتی به تذکر مکرر پدرش فتحعلی‌شاه اعتنا نکنند. شاه برای سرکوبی وی لشکرکشی کرد؛ اما در همین مسیر درگذشت (طلوعی، ۱۳۷۷، ۱۸۶-۱۹۰).

حسینعلی میرزا که از مرگ نزدیک پدرش مطلع شده بود، پرداخت مالیات و عواید به صندوق دولت را کاری بی‌ثمر می‌پنداشت. انتشار انتظار مرگ قریب‌الوقوع شاه هم حال خود شاه را دگرگون کرده و موجب سستی او در رسیدگی به امور کشور شده بود و هم موجب شده بود تا کارگزارانش آن اطاعت‌پذیری قبلی را نداشته باشند، به گونه‌ای که حتی فرزندان نافرمانی می‌کردند و فراتر از آن موجب بی‌ثباتی در کشور، به‌ویژه نواحی دورافتاده از مرکز شده بود. برای مثال، افراد کوهستانی بختیاری به وجوهات سلطنتی که از اصفهان به تهران می‌بردند، حمله کردند و آن را غارت کردند.

جمع‌بندی

فتحعلی شاه میراث‌خور آقامحمدخان قاجار عموی تاج‌دار خود بود. آقامحمدخان پادشاهی را همچون اسب زین کرده در اختیار وی قرار داد؛ با این همه، دو ذخیره منفی را هم به ولیعهد خود منتقل کرد: یکی احساس حقارت اختگی و خواجه بودن آقامحمدخان و دیگری اختلافات ارضی ایران با روسیه. احساس حقارت ناشی از خواجه بودن آقامحمدخان در ازدواج‌های زنجیره‌ای و حماسه‌آفرین! وی بازتاب پیدا کرد؛ تبعات ویرانگر اجتماعی این «آدم ثانی» در زمان حیاتش آشکار شد و به نوعی در کل دوره قاجاری بازتاب داشته است. میراث منفی اختلافات مرزی ایران و روسیه نیز به جنگی فرمایشی ۲۱ ساله و جدایی ایالات متعدد از سرزمین ایران انجامید و در شخص شاه به پدیده «روس‌هراسی» تبلور یافت. خودشیفتگی‌های وی در تجلیات گوناگونی، چون کمر باریک و ریش بلند و شاهنامه‌نویسی نمود یافت. دوران پادشاهی وی ۳۷ سال به طول انجامید و دو دوره داشت: دوره پادشاهی اول هفت‌ساله که به تثبیت حکومت پرداخت و با قتل صدراعظم حاج ابراهیم کلانتر به پایان رسید و دوره دوم پادشاهی که سی سال به طول انجامید و برعکس دوره اول که جنگجو بود، در این دوره به خوشگذرانی و تشریفات پرداخت.

نظریهٔ اریکسون و چهار مرحلهٔ دوم چرخه زندگی، یعنی هویت، ازدواج، یادگاری و مرگ در کنار مفهوم حقارت آدلر و مفاهیم «فوبی» و «خودشیفتگی»، سازهٔ نظری توضیح‌دهندهٔ فتحعلی‌شاه است. او دورهٔ هویت‌جویی خود را وام‌دار آقامحمدخان بود، همه چیز خود را با او تعریف می‌کرد و در همهٔ دوره پادشاهی سی و هفت‌سالهٔ خود به یاد و توصیه‌های راهبردی او به امور کشور می‌پرداخت؛ حتی وقتی توصیه‌ها به پایان می‌رسید، می‌کوشید با خواب دیدن آقامحمدخان به تدبیر امور پردازد. وی حتی با نهاده‌ها کردن حقارت آقا محمدخان در خود،

کوشید تا در چرخه ازدواج این نقصان را برطرف سازد و به ازدواج‌های غیر متعارف و متعدد و حتی بی‌شمار - در نزد تاریخ‌نویسان قاجاری - دست زد. این دوره مصادف با جنگ‌های طولانی ایران و روس بود که علی‌رغم بحران جنگ، الگوی بزم را برگزیده بود. سپس در چرخه زندگی به بحران یادگاری و میل به جاودانگی رسید و کوشید بعد از خود یادگاری‌هایی از خود بر جای گذارد؛ از فرزندان، نوه‌ها و خاندان بزرگ تا سنگ قبر خاص و دستور به نگارش شاهنامه و جز آن. سرانجام، در چرخه مرگ، مطابق با نظریه اریکسون، وی به مرگ‌اندیشی در تمام سال آخر عمر می‌پردازد. چهار چرخه دوم اریکسون تا حدود زیادی قدرت توضیح‌دهندگی و انطباق با واقعیت زندگانی و شخصیت فتحعلی‌شاه دارد.

بعد از گذشت یک قرن از سقوط صفویه، دومین پادشاه قاجاریه تصویر جدیدی از شاه‌سلطان حسین صفوی به نظر می‌رسید و فتحعلی‌شاه هم مثل شاه‌سلطان حسین صفوی مستغرق در لذت حرم‌سرا و محصور در میان خواجه‌سرایان و عمله طرب بود. هر دو به‌ظاهر متدین و ملتزم به احکام شرعی بودند؛ حتی در ازدواج‌های خود ضوابط ظاهری را رعایت می‌کردند. آنان از حیث سرزمین‌های از دست داده ایران نیز به هم شباهت داشتند و درواقع قلمروی جدید ایران در پایان سلطنت فتحعلی‌شاه صورت تازه‌ای از قلمرو در پایان حکومت شاه سلطان حسین صفوی است. «بدین گونه بعد از یک قرن از عهد شاه‌سلطان حسین صفوی می‌گذشت، ایران عهد فتحعلی‌شاه قاجار همچنان در سر جای خود واقع بود» (زرین‌کوب، ۱۳۸۷، ص ۷۹۸). به نظر می‌رسد ظرف شخصیتی فتحعلی‌شاه تحمل پادشاهی بادآورده ایران را نداشت؛ بنابراین به سرعت سرریز شد و به فساد و انحطاطی انجامید؛ اتفاقی که در دوره صفویه، چند نسل قبل رخ داده بود.

پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تربیت‌مدیر)

۱. مراحل چهارگانه‌گزینی اریکسون چگونه می‌تواند شخصیت فتحعلی‌شاه را توضیح دهد؟
۲. عوامل ساختاری و شخصی در دوره اول پادشاهی فتحعلی‌شاه چیست؟
۳. سایه سنگین هویت آقامحمدخانی بر شخصیت فتحعلی‌شاه را شرح دهید و شواهد آن را بیان کنید.
۴. چه توجیه روان‌شناختی سیاسی برای ازدواج‌های غیر متعارف و زیاد فتحعلی‌شاه می‌توان ارائه کرد؟
۵. تبعات منفی فرزندان زیاد و شاهزاده‌های فتحعلی‌شاه برای ایران زمین چه بوده است؟

۶. روس هراسی به عنوان یکی از پیامدهای جنگ ایران و روسیه بر فتحعلی‌شاه و رجال سیاسی ایران را شرح دهید.
۷. رابطه بند هفتم قرارداد ترکمنچای و پیدایش رسم تحت‌الحمايگی را بیان کنید.
۸. چرا ایرانیان در جنگ‌های ایران و روس در عرصه دیپلماتیک و مذاکرات سیاسی در زمان آتش‌بس و صلح ناکام بوده‌اند، علی‌رغم اینکه در جنگ نظامی توفیقات زیادی داشته‌اند؟
۹. تا چه میزان با این گزاره موافقید که شکست ایرانیان در جنگ با روسیه، باخت در جنگ روانی و روحیه بوده است تا باخت نظامی؟
۱۰. بی‌خبری فتحعلی‌شاه و کارگزاران قاجاری از امر بین‌المللی و رقابت‌های روسیه، انگلیس و فرانسه چه پیامدهای منفی بر جنگ‌های ایران و روسیه داشته است؟
۱۱. بر مبنای نظریه تصویر، چگونه می‌توان ادراک و سوء ادراک فتحعلی‌شاه از مناسبات قدرت در روابط بین‌الملل را توضیح داد؟
۱۲. رقابت درباریان و وزرا و فرزندان فتحعلی‌شاه و برادران عباس‌میرزا چه پیامدهایی بر جنگ ایران و روسیه داشته است؟
۱۳. حساست فتحعلی‌شاه چه تأثراتی در روند جنگ داشته است؟
۱۴. شواهد خودشیفتگی فتحعلی‌شاه چیست؟
۱۵. مرگ‌اندیشی فتحعلی‌شاه چه تأثراتی بر شخصیت فردی‌اش و چه بازتابی بر رفتار سیاسی نزدیکان و فرزندان و دیگران داشته است؟
۱۶. چه شباهت‌هایی بین شاه‌سلطان‌حسین صفوی و فتحعلی‌شاه از نظر شخصیتی و بازتاب رفتار سیاسی‌شان بر ایران وجود دارد؟
۱۷. فتحعلی‌شاه چگونه بحران یادگاری و جاودانگی را حل می‌کند و شواهد و مؤیدات آن چیست؟
۱۸. با توجه به تجربه فتحعلی‌شاه خطر خویشاوندسالاری و شاهزاده‌ها و واگذاری مناصب به فرزندان در قبال شایسته‌سالاری چیست؟
۱۹. آیا عباس‌میرزا به هنگام تنظیم و تدوین قرارداد ترکمنچای و تقاضا برای درج بند هفتم در باب نهاده کردن حمایت روسیه برای پادشاهی آینده خود از تبعات ویرانگر این بند اطلاع داشت؟ با توجه به تبعات این بند درباره این گمانه‌زنی بحث کنید. آیا در صورت اطلاع از تبعات آن، باز هم چنین کاری می‌کرد؟
۲۰. آیا می‌توان بر مبنای نظریه هوتون گفت عباس‌میرزا، سیاست‌مداری سالم بود؛ اما چون در

- موقعیت ساختاری بد (جعبه بد) قرار گرفت، فاسد شد و تقاضای بند هفتم ترکمنچای را کرد؟
۲۱. چگونه به یکباره در طول و به‌ویژه بعد از جنگ‌های ایران و روسیه، نفوذ قدرت‌های بزرگ در ایران شکل می‌گیرد و تا انتهای دوره قاجار و حتی پهلوی ادامه می‌یابد؟
۲۲. از حیث فرایند و دستاوردها، جنگ‌های ایران و روس را با جنگ تحمیلی هشت‌ساله با عراق مقایسه کنید.
۲۳. مرگ‌اندیشی و مرگ آگاهی از نظر روان‌شناسی سیاسی چه تبعات مثبت و منفی می‌تواند برای مدیران سیاسی به دنبال داشته باشد؟
۲۴. چگونه حقارت آقامحمدخان به‌طور میراث بین نسلی به فتحعلی‌شاه منتقل شد؟
۲۵. مدیریت تعارض منافع فردی و منافع ملی را در فتحعلی‌شاه، عباس‌میرزا و دیگر رجال و کارگزاران مؤثر در دوره جنگ‌های ایران و روسیه و بعد از آن مورد بحث قرار دهید.
۲۶. چهارگانه منفعت اکنون من (پادشاه)، منفعت آینده من (قضاوت آیندگان)، منفعت اکنون ما (ملت ایران و اکنون جمعی)، و منفعت آینده (ملت ایران) چگونه با شخصیت و رفتار فتحعلی‌شاه تطبیق می‌کند؟
۲۷. چرا فتحعلی‌شاه توصیه‌های خیرخواهانه و کارشناسانه قائم‌مقام درمورد جنگ‌های ایران و روسیه را نپذیرفت و فرمان عزل وی را داد؟
۲۸. خطاهای شناختی و روان‌شناختی سیاسی در بیگانه‌گریزی و عدم اقتباس عناصر مثبت و قدرت‌گریبان و عدم مواجهه درست با مدرنیته چیست؟
۲۹. رابطه وجود چالش و اثبات خود در دوره پادشاهی اولیه فتحعلی‌شاه چیست؟
۳۰. از دستور عزل و قتل حاج‌ابراهیم کلانتر صدراعظم و فرزندان و اعضای خانواده‌اش از سوی فتحعلی‌شاه چه توضیح و توجیه روان‌شناختی سیاسی می‌توان ارائه کرد؟
۳۱. تأثیر توصیه‌ها و آموزش‌ها و تربیت‌های آقامحمدخان بر تصمیمات فتحعلی‌شاه چیست؟ خواب‌های وی از آقامحمدخان چه تأثیراتی بر تصمیم‌سازی وی داشته است؟ مصداقی از هر دو دوره ارائه کنید.
۳۲. چقدر با این گزاره موافقت می‌کنید که فتحعلی‌شاه به هنگام رسیدن به پادشاهی خود را گم کرد و جاذبه شدید پادشاهی او را با خود برد و ظرف وجودی او، ظرفیت تحمل مظروف پادشاهی را نداشت و بنابراین به سرعت و به شدت رو به فساد و انحطاط اخلاقی و سیاسی گذاشت. برخی مدیران به دلیل کمبود ظرفیت وجودی وقتی به کرسی ریاستی می‌رسند، به سرعت تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند و حتی تَن صدا و اخلاق و منش آنان تغییر کرده و مغرورانه و

متکبرانه با دیگران برخورد می‌کنند. این گزاره را به بحث بگذارید.

۳۳. تبعات روان‌شناختی جنگ‌های ایران و روسیه بر نگرش روس‌ها چیست و کتاب/ایران و روسیه در بازی مرگ (آندری یوا، ۱۳۸۸) چه نکاتی را از زاویهٔ ۲۰۰ نویسندهٔ سفرنامه روس به ایران دوره قاجار ارائه می‌دهد؟

۳۴. اگر آقامحمدخان قاجار را الگوی رزم بدانیم، آیا می‌توان فتحعلی‌شاه را الگوی بزم بدانیم؟ تأثیرات این دو الگوی نمونه بر پادشاهان بعدی به‌طور مثال در ناصرالدین‌شاه چگونه است؟

روانشناسی سیاسی محمدشاه

مقدمه

یکی از ابعاد جالب زندگی سیاسی شخصیت محمدشاه آن است که از میان حدود هزار شاهزاده فرزند فتحعلی شاه هیچ یک به ولیعهدی و پادشاهی نرسید و این نوه اش، محمد میرزا است که ابتدا به ولیعهدی و لیعهد، سپس به ولیعهدی و سرانجام، به پادشاهی می رسد؛ زیرا وی فرزند عباس میرزای ولیعهد و به نوعی فرزند ترکمنچای و ماده هفت آن بود. محمدشاه به مدت چهارده سال پادشاهی کرد که می توان این دوران را به دو دوره محمدشاه اول - با صدارت قائم مقام در یک سال اول - و دوره محمدشاه دوم - با صدارت سیزده ساله حاجی میرزا آقاسی - تقسیم کرد. در واقع، می توان دو نوه شخصیت متفاوت را در دو دوره زندگی محمدشاه شناسایی نمود. عبدالله مستوفی که خود از قاجارها بود، در کتابش می نویسد: «این پادشاه دین دار و مهربان و خداترس و عادل [بوده است] و جز در مورد [قتل] قائم مقام، حق شناس بوده است» (مستوفی، ۱۳۴۲، ص ۵۱). به نظر مستوفی وی «بهترین پادشاه سلسله خود [قاجاریه] بود، زیرا آنچه از الحاق برای پادشاه خوب لازم است، در او بوده است... از طمع و حرص و خودپسندی و لفاظی و اسراف و بیهوده کاری به دور و به زیور خداترسی و حق شناسی و جدیت و عدالت آراسته بوده است» (مستوفی، ۱۳۴۲، ص ۵۳). محمد میرزا در ۱۲۲۲ ه. ق به دنیا آمد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۶) و در زمان حیات فتحعلی شاه و بعد از مرگ عباس میرزا، ولیعهد، به ولیعهدی برگزیده شد. وی در ۱۲۳۵ ه. ق «به دارالخلافه طهران آمد و با دختر محمد قاسم خان از نبیره های فتحعلی شاه ازدواج می کند» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۶)؛ زمانی که ۱۳ یا ۱۴ ساله است، به محض ورود به تهران، به نشانه اعلام بلوغ ازدواج می کند. وی در زمان حیات پدرش عباس میرزا، در ولایات همدان، قراغوزلو، اردبیل، مشکین و قراچه داغ و کرمان و خراسان حکمرانی و تجربه کسب می کند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۶).

۱. زنجیره مفهومی و الگوی تحلیل ترکیبی

به نظر محقق در این نوشتار بعد از ارزیابی و محک نظریه‌های مختلف با واقعیت قامت شخصیت محمدشاه برای تحلیل شخصیت سیاسی وی، نمی‌توان از نظریه واحدی، بلکه باید از مفاهیم گوناگون و نظریه‌های مختلف بهره گرفت:

- ایگوی ضعیف و اثرگذاری اطرافیان (فروید)؛ هرچند فروید شخصیت همه انسان‌ها را مرکب از سه جزء نهاد (غریزه)، ایگو و سوپرایگو می‌داند، اما ساختار ذهنی سیاست‌مداران و مدیران را از ساختار ذهنی افراد عادی و حکومت‌شونده متفاوت می‌داند. به نظر فروید، سیاست‌مداران قاعدتاً دارای ایگویی قوی‌تر و خودشیفتگی بیشتر و تأثیرگذاری زیاد هستند و در مقابل، سوپرایگوی آنان ضعیف‌تر است؛ به همین دلیل، بیشتر بر دیگران اثر می‌گذارند و کمتر از آنان اثر ندیدند. نیز آنان قدرت تصمیم‌گیری و توان مدیریتی دارند، در حالی که پیروان و مردم عادی قاعدتاً، برعکس، سوپرایگوی قوی‌تر و ایگوی ضعیف‌تری دارند و در نتیجه فرمانبری در آنان قوی‌تر است (بنگرید: برزگر، ۱۳۹۳، ص ۱۰۲). این در وضعیت رقابتی صادق است، اما در باب نظام پادشاهی در مواردی چون محمدشاه این قاعده صدق نمی‌کند؛ محمدشاه ایگوی ضعیف و از اطرافیان تأثیرپذیری زیادی داشت.

- اضطراب اساسی و تاکتیک‌های سلطه‌طلبی و انزوای طلبی (هورنای)؛

- احساس حقارت (آدلر)؛

- هراس یا فوبی^۱ و روس‌هراسی اولیه؛ انگلیس‌هراسی ثانویه؛

- نظام باورها و اعتقادات صوفیه.

۲. دوران کودکی و ولیعهدی محمدشاه

محمد میرزا، اولین فرزند پسر از بیست و پنج فرزند عباس میرزا، در ۱۴ دی ۱۱۸۶ هجری شمسی در تبریز به دنیا آمد. مادرش گلین خانم بود. «گلین خانم مرحوم دختر میرزا محمدخان بیگلریگی قاجار دولو است که در عصمت و بزرگ‌منشی رابعه و بلقیس محسوب می‌شد. گلین خانم هم نام کوچک وی نمی‌باشد، بلکه لقبی است برای همسر عقدی و متشخصه شاهزادگان» (عضدالدوله، ۱۳۶۲، ص ۹۱). ازدواج عباس میرزا با وی در ۱۲۱۷ ه. ق به توصیه آقامحمدخان برای حل اختلاف دیرینه دو شاخه دولو و قوانلو صورت گرفت؛ حتی نام‌گذاری فرزندش به نام محمد هم بنا به وصیت آقامحمدخان انجام شد. محمد میرزا پسری کم‌حرف و منزوی بود که به‌ظاهر هیچ

هوای فرمانروایی در سر نداشت. تربیت ایلاتی، آنچنان که در مورد آقامحمدخان و فتحعلی‌شاه اعمال شد، کمتر در وی مشاهده می‌شود و در عوض، بیشتر تحت تعلیم دیوانیان و اهل قلم تربیت شد؛ نکته‌ای که در تربیت و تفاوت نسلی از دوره محمدشاه به بعد رخ داد. آموختن متون ادبیات کهن فارسی، صرف و نحو عربی، هنر خوش‌نویسی و اعتقادات شیعی از جمله تعالیم بود. میرزا عیسی فراهانی، قائم مقام اول و پسرش میرزا ابوالقاسم، قائم مقام ثانی، دو نمونه برجسته از این طبقه دیوانی و اهل قلم بودند که در تربیت محمدشاه نقش داشتند. عنصر دوم تربیت در تربیت محمدمیرزا، جنگ‌جویی و آموزش‌های نظامی بود. عنصر سوم، دلبستگی عرفانی و درویشی بود که برقراری روابط صمیمانه وی با دراویش، از جمله میرزا آقاسی را به دنبال داشت. محمدمیرزا در بیست سالگی کاملاً در قبضه تعلیمات عرفانی و درویشی آقاسی بود (امانت، ۱۳۸۳، ص ۶۷-۷۰). جهانگیر میرزا می‌نویسد:

حاجی [میرزا آقاسی] در این اوقات دخل کلی در مزاج پادشاه مرحوم [محمدشاه برادر نویسنده] به هم رسانده... از آن جایی که طینت مبارک پادشاه مرحوم مایل به اخذ کمالات صوری و معنوی بود، حاجی مذکور را از این باب مصدق داشتند و تخم محبت او را در خاطر شریف کاشتند و پادشاه مرحوم نیز مبنای سلوک خود را بر زهد و ورع گذاشته، چنان شد که در اکثر اوقات لیل و نهار به نان و سرکه قلیلی در آن ایام قناعت می‌فرمودند و از مأکولات و ملبوساتی که از ولایت فرنگ می‌آوردند، مجتنب شدند و از آن تاریخ مادام الحیات قند روسی میل نفرمودند... نایب السلطنه [عباس میرزا] دانست که این احوالات از اثر سلوک حاجی می‌باشد (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴، ص ۶۴).

بنابراین عباس میرزا فرزندش را از این قبیل کارها که به نوعی مستلزم ترک سیاست‌ورزی و کشورداری است، نهی می‌کند. جهانگیر میرزا به تشویش ذهن محمدمیرزا از سوی آقاسی نسبت به میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم هم اشاره دارد (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴، ص ۶۴-۶۵)؛ زیرا به طور توأمان هر دو مربی محمدمیرزا بودند. هرچه میرزا آقاسی آسان‌گیر بود، قائم مقام دوم سختگیر و جدی بود. عباس میرزا آشکارا از جهت‌گیری‌های قائم مقام دوم هواداری و تعلیمات میرزا آقاسی را مردود اعلام می‌کرد؛ اما مرگ عباس میرزا موجب شد که تأثیرگذاری شیوه میرزا آقاسی در محمدشاه تقویت شود. بعدها این تفاوت و تأثیرگذاری دوگانه را در مورد ناصرالدین‌شاه و دو صدراعظمش، میرزا آقاخان نوری و امیرکبیر، مشاهده می‌کنیم؛ موضوعی که در تربیت سیاست‌مداران و مدیران حائز اهمیت است. به دلیل مرگ زود هنگام عباس میرزا، محمدمیرزا از محبت و حمایت پدر در نوجوانی و جوانی محروم می‌شود و در عوض از حمایت‌های اللهیارخان آصف‌الدوله، دایی خود که در سیاست اقتدار داشت، برخوردار می‌گردد.

ازدواج محمدشاه با ملک جهان خانم، ملقب به مهدعلیا، در ۱۲۳۴ ه. ق. نوعی ازدواج سیاسی بود و به دستور پدرش عباس میرزا انجام شد. محمدشاه فردی درون‌گرا و مهدعلیا زنی برون‌گرا، نازیبا و مغرور بود و این دو با یکدیگر اختلافات زیادی داشتند. رابطه بد حاجی میرزا آقاسی صدراعظم با مهدعلیا نیز بر وخامت روابط بد این زن و شوهر می‌افزود. شایعاتی به حق یا ناحق در مورد عفت مهدعلیا نیز موجبات بدگمانی محمدشاه را برانگیخته بود تا آنجا که محمدشاه او را از همسر عقدی به صیغه‌ای تنزل می‌دهد و همین موجب بی‌مهری محمدشاه به ناصرالدین میرزا در دوره کودکی می‌شود؛ حتی قصد گرفتن عنوان ولیعهدی از او و واگذاری آن به فرزند دیگرش به نام عباس میرزای سوم، ملقب به ملک آرا، از همسر کردی داشت (امانت، ۱۳۸۳، ص ۸۴).

۳. سبک زندگی دوره پادشاهی

محمدشاه برخلاف فتحعلی‌شاه پادشاه قبلی که حرم‌سرای بسیار گسترده داشت، حرم‌سرای محدودی داشت. زن‌بارگی و زادوولد زیادی نداشت. وی هنگام مرگ در ۱۲۶۴ ه. ق، هفت همسر و نه فرزند، چهار پسر و پنج دختر، بیشتر نداشت. زنان شاه، ملک جهان (مهدعلیا) از ایل قاجار و دیگران از ترکمن و کرد بودند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۸۴). برای این زندگی محدود در قیاس با فتحعلی‌شاه یا دیگر پادشاهان قاجاری دلایلی ذکر کرده‌اند:

اول آنکه وی بیماری نقرس داشت و ضعف و رنجوری جسمی‌اش اجازه چنین کاری نداده است؛ دوم آنکه پرهیز زاهدانه و صوفیانه و درویش‌مسکانه وی از حیث اخلاقی، انگیزه امساک وی در افراط در شهوت‌رانی بوده است (امانت، ۱۳۸۳، ص ۸۴) و سوم آنکه قائم‌مقام با ایجاد محدودیت‌های مالی برای دربار، محمدشاه او را این‌گونه تربیت کرد. قائم‌مقام به‌طور اصولی با عیاشی شاه مخالف بود و آن را عامل تهدید امنیت اخلاقی جامعه می‌دانست (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۹).

نکته دیگر در سبک زندگی محمدشاه، تفاوت چشمگیر میان وضع و آرایش سروصورت و لباس فتحعلی‌شاه با محمدشاه است. فتحعلی‌شاه دارای ریش طویل، ردای دراز و مزین به ایرانی بود؛ در حالی که محمدشاه لباس نیمه‌اروپایی به تن می‌کرد و ریشی کوتاه می‌گذاشت. علما پس از اندکی اعتراض، پوشاک فرنگی قاجاریه را پذیرفتند و آن را نمادی از بازسازی جامعه برای مقابله با خطر تجاوز خارجی دانستند. درواقع، پوشاک اروپایی موج جدیدی هرچند ضعیف از ورود مدرنیته در این حوزه بعد از پذیرش اصلاحات در حوزه

نظامی توسط عباس میرزا پدرش بود (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۸). فراتر از آن محمدشاه دستور پوشیدن لباس متحدالشکل نظامی را برای قشون خود صادر می‌کند. این کار «منفعت‌هایی دارد، یکی این است که همه قشون به صورت توحید می‌شوند، و در نظر دشمن مهیب و جنگی و با نظام می‌آیند. پوشیدن آن سبک و درآوردن آن آسان است. خرجش هم کمتر است» (طلوعی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۱۳).

۴. دوره اول پادشاهی محمدشاه: تاکتیک سلطه‌طلبی

پس مرگ فتحعلی‌شاه، مدعیان سلطنت از گوشه و کنار کشور برخاستند و استقرار و تثبیت پادشاهی محمدشاه را دشوار ساختند. جلوه اول سلطه‌طلبی محمدشاه در سرکوب مدعیان سلطنت بود که حدود سه ماه به طول می‌انجامد. جلوه دوم سلطه‌طلبی آن در برکناری و قتل قائم مقام صدراعظم خود بود و تا حد کمتری، جلوه سوم این سلطه‌طلبی در واقعه لشکرکشی به هرات نمود یافت.

۴-۱ جلوه اول سلطه‌طلبی: سرکوب مدعیان سلطنت

عمده‌ترین و شاخص‌ترین مدعیان سلطنت محمدشاه عبارت بودند از:

۱. شاهزاده علی‌خان، معروف به ظل‌السلطان پسر دهم فتحعلی‌شاه که از ناحیه مادر با نایب‌السلطنه مشترک بود. وی بی‌درنگ بعد از فوت فتحعلی‌شاه بر تخت سلطنت جلوس و سکه به نام خود ضرب کرد. او حتی سپاهی روانه قزوین کرد تا از پیشروی محمدشاه به سمت تهران جلوگیری کند (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۱). مدت سلطنتش را ۲۰ تا چهل روز اعلام کرده‌اند (خاوری، ۱۳۸۰، ص ۹۳۳).

۲. شاهزاده حسین علی میرزا ملقب به فرمانفرما، حاکم اصفهان که حتی در زمان حیات فتحعلی‌شاه از پرداخت عایدات طفره می‌رفت، نیز ادعای سلطنت داشت و سکه به نام خود ضرب کرد و خطبه به نامش قرائت شد.

۳. هلاکومیرزا در یزد.

۴. محمدقلی میرزا ملوک‌آرا، دیگر پسر فتحعلی‌شاه در مازندران.

۵. الله‌وردی میرزا، والی نواحی بسطام و شاهرود.

۶. محمدحسین میرزا که کرمانشاه را مرکز سلطنت خود قرار داد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳).

۷. علاوه بر فرزندان فتحعلی‌شاه، دو تن از فرزندان عباس میرزا به نام‌های جهانگیرمیرزا

و خسرو میرزا در آذربایجان و اردبیل به تصور اینکه مدعی سلطنت‌اند، محمدشاه آنان را زندانی می‌کند و سپس گفته می‌شود به اصرار قائم‌مقام، وی دستور کور کردن آنان را می‌دهد (طلوعی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۳۸). در واقع با توجه به تعهد بندی از قرارداد ترکمنچای فرزندان دیگر فتحعلی‌شاه نمی‌توانستند رقیب جدی باشند، ولی این فرزندان پسر عباس میرزا که گفته می‌شد بیست و پنج تن بودند هریک به نوعی یک تهدید بالقوه محسوب می‌شدند.

در این مرحله نقش عوامل زیر تعیین کننده بوده است: ابتدا، نقش بسیار تعیین کننده قائم‌مقام در مرحله تحکیم موقعیت محمدشاه و بحران جانشینی و دوم، نقش ماده هفت قرارداد ترکمنچای در ایجاد تسهیلاتی برای انتقال قدرت به نفع محمدشاه از تبار عباس میرزا که در نتیجه، محمدشاه به راحتی به سلطنت رسید؛ زیرا تضمین روسیه در ترکمنچای و اینکه روس و انگلیس روابط خوبی با قاجار داشتند و می‌خواستند ادامه یابد (Keddie, 1999, p. 25) و این موضوعی به نام دخالت خارجی در تعیین پادشاه ایران بود که برای اولین بار در تاریخ ایران و به ویژه در دوره قاجارها اتفاق می‌افتد و سوم، روحیه تهاجمی محمدشاه و دستور به حبس و کور کردن و بعداً قتل قائم‌مقام عامل دیگر تحکیم قدرت در کوتاه‌ترین زمان وی بود که از میان هزار شاهزاده قدرت را از آن خود کرد. خاوری شیرازی مورخ قاجاری می‌گوید: «این لطیفه غیبی در اطراف جهان مشهور گردید که شاهنشاه با توان در مدت سه ماه، مملکت و سلطنت ایران را با وجود یک‌هزار شاهزاده در ید تصرف درآورد» (خاوری، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۹۳۹).

۲-۴ جلوه دوم سلطه طلبی: قتل قائم‌مقام

جلوه دوم سلطه طلبی محمدشاه در رابطه با قائم‌مقام ظهور کرد. انگار عباس میرزا، پادشاهی را به طور شریکی و هم‌زمان به محمدشاه و قائم‌مقام داده بود. محمدشاه همواره احساس محدودیت اعمال قدرت و سلطه داشته است. این نگاه در نزد قائم‌مقام به نوعی با منطق قدرت مشروطه مدرن و تفکیک پادشاهی از صدارت توأم بوده است. قائم‌مقام وضعیت خود و محمدشاه را در چنین قالبی تعریف می‌کرده است که شاه باید سلطنت کند و وی به عنوان صدراعظم باید حکومت کند. به تعبیر عبدالحسین نوایی تاج بر سر محمد میرزا باشد و کار در دست قائم‌مقام باشد (نوایی، ۱۳۸۶).

الف) یکی از محدودیت‌های قائم‌مقام بر درباریان و شاهزادگان و صاحب‌منصبان و به ویژه محمدشاه، محدودیت‌های مالی و کنترل دخل و خرج‌ها و جلوگیری از اتلاف بیت‌المال بود که نارضایتی شدیدی به دنبال داشت. محمدشاه وضعیت مخارج دربار خود را با

پادشاه قبلی فتحعلی شاه (جدش) مقایسه می کرد. فتحعلی شاه تعداد کثیری همسر در حرم سرا داشت و تعداد بی شماری فرزند داشت که مخارج آنان و خدمتکاران سر به فلک می زد؛ اما محمدشاه حداکثر چهار همسر داشته، اصولاً قائم مقام در دوره خود مانع چنین امکانی برای محمدشاه می شد. قائم مقام به طور اصولی با عیاشی و هوسبازی شاه و شاهزادگان مخالف بود و آن را موجب اختلال در مدیریت کشور می دانست. امیر و فرماندهی که چنین باشد، فضایل اخلاقی از او رخت می بندد و رذایل جایگزین آن می شود و امیر و فرمانده منزلت خود را از دست می دهد و امنیت اخلاقی جامعه از بین می رود و ثبات جامعه در معرض خطر قرار می گیرد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۹).

ب) قدرت فتحعلی شاه، قدرت مطلقه بود. در حالی که محمدشاه در اداره سیاسی کشور تقریباً هیچ کاره بود، قائم مقام بدون نظر شاه، تمام عزل و نصب ها را البته بر مبنای قانون و شایسته سالاری انجام می داد. او حتی فرماندهان نظامی و لشکری را خود منصوب می کرد؛ نظیر تغییرات در گارد خصوصی شاه که از هنگ خمسه بودند، هنگ قراچه به جای آن گمارده شد (فریدون آدمیت، مقالات تاریخی، ص ۱۵ به نقل از شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۹).

ج) در سیاست خارجی هم قائم مقام حرف آخر را می زد و شخصاً صدارت اداره امور سیاسی را بر عهده داشت؛ حتی پسرش، میرزا علی، به او در این امور کمک می کرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۲۲۸ به نقل از شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۴). در برخی متون حتی میرزا علی وزیر امور خارجه قائم مقام معرفی شده است. قائم مقام در بُعد سیاست خارجی فوق العاده حساس بود؛ بنابراین با توجه به شناختی که از ضعف تفکر و اقتدار محمدشاه داشت، در ملاقات با سفرای خارجی سختگیری می کرد و اجازه نمی داد هیچ یک از نمایندگان روس و انگلیس بدون موافقت و نظر او، با شاه ملاقات و مذاکره داشته باشد. منقول است که در یکی از ایام صدارت، مشاهده می کند وزیرمختار انگلیس از اتاق شاه خارج شده است؛ وی برآشفته می شود و از وزیرمختار می پرسد: چه وقت از من اجازه گرفتید که با شاه ملاقات داشته باشید؟ وزیرمختار عذرخواهی می کند و قائم مقام به او دستور می دهد که بعد از این حق ندارد بدون حضور او با شاه ملاقات و مذاکره کند (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۵).

د) قائم مقام همگام با عباس میرزا، پدر محمدشاه، وی را شایسته پادشاهی نمی دانست و به همین دلیل عباس میرزا بر آن شد تا از وجود قائم مقام که همواره پشتیبان و راهنمای او بود برای آینده پادشاهی محمدشاه استفاده کند. او مطلب عدم شایستگی را با صراحت کلام در حضور عباس میرزا و محمد پسرش بیان و یکی دیگر از فرزندان دیگر عباس میرزا را برای این

منصب پیشنهاد می‌کند (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۳). از آنجا که قائم‌مقام، محمدشاه را شایسته پادشاهی نمی‌دانست و این نکته را هم محمدشاه به خوبی می‌دانست، بنابراین «نیاز به تأیید» محمدشاه (مورد اشاره در نظریه هورنای) از سوی قائم‌مقام تأمین نمی‌شد. قائم‌مقام ظاهراً بهرام‌میرزا و دیگر شاهزادگان فرزند عباس‌میرزا را برای پادشاهی تأیید و تصدیق می‌کند؛ در حالی که حاجی میرزا آقاسی این نیاز محمدشاه را تأمین کرد.

ه) ضعف بیانی قائم‌مقام که گاه از آن می‌توان به جسارت ابراز بیانی به محمدشاه هم یاد کرد. همین وجه از شخصیت وی بود که در دوران عباس‌میرزا دو بار به عزلش از مقامات محلی آذربایجان و ایالتی تهران انجامید. اعتمادالسلطنه بر همین نکته جسارت زبانی به محمدشاه چنین اذعان داد: «... انصاف را نمی‌توان از دهیت داد که اولیائاً جسارت کرده، ولی هیچ‌وقت قصد خیانت به دولت او را نداشت» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷، ص ۱۴۲ به نقل از شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶). عبدالله مستوفی نیز به لحن آمرانه و خودمانی و جواب سربالا دادن قائم‌مقام به محمدشاه چنین اشاره دارد:

قائم‌مقام برای اینکه شاه را تربیت کرده و در رساندن او به ولایتعهد و سلطنت زحماتی کشیده بود، به خود اجازه می‌داد که شاه جوان را به نظر خودمانی نگاه کند و اکثر به فرمایش‌های او جواب سربالا می‌داد. ظاهراً این جمله باعث رنجش شاه و منجر به قتل او گردیده باشد (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۴۲).

و) شاید بتوان این ویژگی صراحت بیانی را یکی از ویژگی‌های سیاست‌مداران شکوفا و مثبت دانست؛ که نظر واقعی خود را معطوف به مصالح ملی و پادشاه و مسئول عالی بیان کند. برخی مدیران عالی این ویژگی را از نیروهای زیرمجموعه خود می‌خواهند. اما محمدشاه این گونه نبود و این نگاه، این اخلاق و این گفتار و بیان را نمی‌پسندید و آن را با سوءظن می‌نگریست و اینکه این قدرت قائم‌مقام ممکن است پادشاهی او را به خطر بیندازد و یا دست کم این پادشاهی ضعیف و با اختیارات تشریفاتی و محدود را برنمی‌تابید.

ز) عوامل محیطی هم موقعیت قائم‌مقام را تهدید می‌کرد و مزید بر عوامل روان‌شناختی شخص محمدشاه شده بود. درباریان و شاهزادگان ناراضی از محدودیت‌های مالی و نارضایتی قدرت‌های خارجی به‌ویژه انگلیس که در این دوره زمانی بعد از جنگ‌های ایران و روسیه و قرارداد ترکمنچای، نفوذشان رو به ضعف نهاده بود و قائم‌مقام در برابر گسترش نفوذ انگلیسی‌ها به شدت مقاومت می‌کرد و یکی از ویژگی‌های دیگر سیاست‌مداران شکوفا را داشت که انگلیسی‌ها با «پول و رشوه» نمی‌توانستند بخرند. سر جان کمپل، وزیرمختار وقت انگلستان، به وزارت خارج متبوع خود می‌نویسد: «یک نفر در ایران است که با پول نمی‌شود او

را خرید و آن قائم مقام است» (اسناد وزارت خارجه انگلیس، ج ۶۰/۳۵، گزارش ۶ دسامبر ۱۸۳۴، به نقل از شهابی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۳). با ایجاد زمینه روان‌شناختی منفی محمدشاه به قائم مقام و تحریکات و بمباران اطلاعاتی محمدشاه برای منفی کردن نظر شاه به قائم مقام، سرانجام دستور قتل وی توسط شاه در صفر ۱۲۵۱/ژوئن ۱۸۳۵ اجرا شد.

عباس میرزا، فرزند خود محمدمیرزا را به طور کامل می‌شناخت و او را واجد صلاحیت پادشاهی آینده نمی‌دانست؛ بنابراین بر آن شد تا از وجود قائم مقام که همواره پشتیبان او بود، کمبودهای فرزندش را برطرف کند. در نتیجه، او هر دو را احضار کرد و مکنونات قلبی خود را به آنان گفت؛ آنگاه هر دو به حرم رضوی رفته، مراسم سوگند به جای آوردند، مبنی بر اینکه محمدمیرزا هنگام پادشاهی از ریختن خون قائم مقام امتناع ورزد و متقابلاً قائم مقام هم از هر همکاری با محمدمیرزای جوان دریغ نورزد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۳). ولیعهدی محمدشاه در ۲۸ سالگی انجام شد.

ظاهراً محمدشاه فقط قصد برکناری و حبس قائم مقام را داشت، نه کشتن وی را. اما گفته می‌شود به سبب وسوسه و تحریک اطرافیان، از جمله سر جان کمپل انگلیسی، دستور به قتل وی، بدون خون‌ریزی داد (طلوعی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۲)؛ اما هنگام خفه کردن قائم مقام بر اثر درگیری، بازو او زخمی و خون از بدنش جاری شد. زمانی که خبر قتل قائم مقام به محمدشاه رسید، شاه با شنیدن اینکه خون از بدن او جاری شده است، بر خود لرزید؛ زیرا وی در حرم رضوی، در واپسین روزهای پدرش عباس میرزا سوگند یاد کرده بود که خون قائم مقام را نریزد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۴). این نکته جنبه دین‌داری محمدشاه را نیز تأیید می‌کند و اینکه «احساس ندامت ماندگار» در سیزده سال بعدی پادشاهی در وی ایجاد می‌شود.

برخی در مورد قائم مقام دیدگاه‌های منفی داشته‌اند و انگیزه‌های قدرت‌طلبی و منفعت‌جویی شخصی برای وی قائل شده‌اند؛ برخی نیز تغییر محافظان محمدشاه از سوی قائم مقام را موجب سوء تفاهم برای محمدشاه دانسته‌اند که شاید قصد جایگزینی وی با شخص دیگر دارد (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۴۳). جهانگیر میرزا، مؤلف کتاب تاریخ نو که خود جزء شاهزادگان مدعی سلطنت و نیز به دستور قائم مقام مدتی دستگیر و زندانی بود، این فرضیه را چنین تقویت می‌کند:

این دعاگوی دولت شاهی [جهانگیر میرزا] از شاهزاده شاه‌قلی میرزا ولدخان مغفور استماع نمود که چند روز قبل از ظهور خیانت قائم مقام از دالانی که به خلوت کریم‌خان زند می‌رود، می‌گذشتم. میرزا ابوالقاسم قائم مقام که بر سکویی از آن دالان نشسته بود، مرا پیش طلبیده، نزدیک خود نشاند و احوال ظل السلطان را از من پرسید. گفتم خبری از او ندارم. میرزا

ابوالقاسم گفت: چرا خبر نداری؟ از او پیرس که باز میل پادشاهی دارد؟ شاهقلی میرزا گفت که من تحاشی کرده و بیم و هراس بر من غلبه کرد. میرزا ابوالقاسم قائم مقام دانست که من خوف کرده‌ام. مرا استمالت داده، گفت: مترس، به ظل السلطان بگو که دوباره پادشاه شدن تو اشکالی ندارد، مثل آب خوردن است. شاهزاده گفت: من ترسان و لرزان از کلمات او شده، رفتم. چند روز دیگر شنیدم که او را گرفته‌اند (شمیم، ۱۳۷۳، ص ۱۲۸).

سخن از صحت و سقم این مطالب و نیز مهم واقعیت داشتن این ماجرا نیست، بلکه تصور از واقعیت در نزد محمدشاه است که با توجه به ضعف اعتماد به نفس و اضطراب اساسی دائمی‌اش و خوف جایگزینی، حتی شایعات هم می‌توانستند در ذهن آماده شاه پذیرفته شده و بر رفتار سیاسی‌اش معطوف به قائم مقام مؤثر واقع گردد.

۴-۳ احساس حقارت محمدشاه

محمدشاه نوعی احساس حقارت ناشی از ضعف جسمی و رنجوری و بیماری مزمن نقرس را داشت. وی به این بیماری از همان دوران کودکی مبتلا بود که در دوره ولیعهدی و پادشاهی‌اش را از ایفای نقش مؤثر بازمی‌داشت.

فرا تر از نقص جسمی، نقص روانی ناشی از نگاه منفی پدرش عباس میرزا و نیز قائم مقام به ناتوانی و ضعفش در اداره کشور بود و او را آزار می‌داد؛ به گونه‌ای که آن دو فرزندان دیگر را برای پادشاهی آینده ایران ترجیح می‌دادند. اما با مرگ زود هنگام عباس میرزا این گزینه عملیاتی نشد؛ گرچه عباس میرزا در زمان حیاتش برای پوشاندن این ناکارآمدی محمدشاه کوشید تا با منضم کردن قائم مقام دوم به عنوان صدراعظم آینده ایران و تعهد گرفتن از محمدشاه مبنی بر حفظ جان وی، این دلوپسی خود را جبران کند. این موارد از چشم محمدشاه پنهان نبود و موجب احساس حقارت وی شده بود. با مرگ پدر و انتقال مرحله بسیار حساس جانشینی از فتحعلی شاه به محمدشاه و احساس بی‌نیازی محمدشاه به قائم مقام، بعد از این مرحله، وی کوشید تا با عزل و سپس قتل قائم مقام بر این احساس حقارت خود غلبه کند و به احساس برتری طلبی دست یابد. او توأم با این احساس حقارت، احساس اضطراب اساسی دائمی هم داشت؛ زیرا اطمینان داشته است که قائم مقام، وی را شایسته پادشاهی نمی‌داند و بنابراین با توجه به همه کاره بودن وی در کشور، هر لحظه که اراده کند می‌تواند شاه را برکنار کرد و شاهزاده قاجاری دیگری را به پادشاهی برساند. درواقع، احساس حقارت محمدشاه از جانب قائم مقام یکی از انگیزه‌های وی در عزل و زندانی کردن و قتل قائم مقام است.

۵. دوره دوم پادشاهی محمدشاه: عصر صدارت حاجی میرزا آقاسی

۵-۱ ضعف ایگو و قدرت اثرگذاری و تصمیم‌گیری

محمدشاه ضعف قدرت اداره کشور داشت و تحت تأثیر دیگران به‌ویژه صدراعظم‌های خود بود. گاه این صدراعظم، قائم‌مقام در مقطع زمانی سال اول پادشاهی وی بود که محمدشاه اول را کشت و گاه، حاجی میرزا آقاسی است که دوره سیزده ساله بعدی (محمدشاه دوم) را هویت بخشید. محمدشاه بیش از آنچه بر اطرافیان و صدراعظم خود اثرگذار باشد، از آنان تأثیر می‌پذیرفت. تأثیرپذیری او از صدراعظم دوم خود حاجی میرزا آقاسی، بسیار زیاد بوده است. این نکته براساس اجماع همه محققان تاریخی به تأیید رسیده است.

۵-۲ مقایسه قائم‌مقام با حاجی میرزا آقاسی

- در حالی که قائم‌مقام دارای شخصیت کاردان و با تجربه سیاسی و کشورداری بود، حاجی میرزا آقاسی فرد بی‌تجربه و بی‌کفایتی بود.

- در حالی که قائم‌مقام فردی عقلانی بود، آقاسی فردی احساسی، درویش مسلک و خرافه‌گو بود.

- در حالی که قائم‌مقام فردی بلندنظر و آینده‌نگر بود، آقاسی فردی کوتاه‌نظر بود.

- در حالی که قائم‌مقام درایتی کم‌نظیر داشت، آقاسی سوءتدبیر فاحشی داشت.

- در حالی که قائم‌مقام در استفاده از زور و اقتدار و خشونت مشروع در کشورداری به‌ویژه در دنیای آن روز تردید نداشت، آقاسی از این قریحه مجازات متجاوزان محروم بود و در طول سیزده سال دستور به قتل و کورکردن کسی را صادر نکرد.

- در حالی که قائم‌مقام در مقابل قدرت‌های خارجی بریتانیا نفوذناپذیر و پایدار بود، آقاسی کاملاً نفوذپذیر و تابع قدرت‌های خارجی بود.

- در حالی که قائم‌مقام برای محمدشاه بازتولید خاطرات منفی و اعتقاد صریح او به بی‌کفایتی سیاسی او برای ولیعهدی و پادشاهی بود، آقاسی برای محمدشاه بازتولید خاطرات مثبت به وعده تحقق پادشاهی او در روزگار عسرت بود.

- در حالی که محمدشاه از قائم‌مقام ذخیره منفی داشت، از آقاسی ذخیره مثبت داشت.

- در حالی که قائم‌مقام برای محمدشاه منبع اضطراب اساسی و تهدید پادشاهی بود، آقاسی برای او به عنوان یک مرشد صوفی و منبع اعتماد و آرامش خاطر بود.

- در حالی که قائم‌مقام نیاز به تأیید (مورد اشاره هورنای) محمدشاه را تأمین نمی‌کرد،

آقاسی این نیاز را تأمین می‌کرد و او را از این حیث سیراب و ارضا می‌کرد.
- در حالی که محمدشاه به قائم‌مقام به چشم یک رقیب و حتی یک دشمن خطرناک می‌نگریست، به آقاسی - حتی با اختیارات بیشتر از قائم‌مقام و حاکمیت سیزده ساله - به چشم یک دوست و متحد استراتژیک می‌نگریست.
- در حالی که قائم‌مقام در دوره تقریبی یک‌ساله بر محمدشاه غلبه و سیاست ظاهری داشت، آقاسی بر محمدشاه هم سلطه و سیاست ظاهری و هم سلطه باطنی داشت.

۵-۳ رابطه محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی

- رابطه مرید و مرادی. رابطه محمدشاه و آقاسی صدراعظم سیزده‌ساله در قالب ادبیات صوفیانه و درویشانه می‌تواند درک شود. این رابطه شاه و آقاسی را نویسنده‌ای چنین توصیف کرده: «شاه در دست آقاسی المیت فی ید الغسل» بود که بی‌گمان، اشاره‌ای است به رابطه نزدیک مرید و مرادی آنان (امانت، ۱۳۸۳، ص ۹۳).

محمدشاه مردی بود ضعیف و رنجور که فقط یک بار با صدور فرمان قتل صدراعظم خود قائم‌مقام خشونت و توحشی را که خاص قاجاریه است، به منصه رساند. وی که برای ادامه امور مملکت توانایی نداشت، کار مملکت‌داری را به «معلم پیر خود» حاجی آقاسی که ملائی هفتادساله و از اهالی ماکو بود سپرد. حاجی آقاسی را موجودی برتر می‌شمرد و خود ناگزیر از اطاعت او می‌پنداشت. وزیر مرشد بود و مراد و شاه پیرو بود و مرید (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۷۰).

- رابطه شاگرد - استادی. حاجی میرزا آقاسی در کنار ملانصرالله صدرالممالک اردبیلی هر دو از مربیان محمدشاه و هر دو در زمره صوفیه بودند، به همین دلیل آقاسی برای ناصرالدین‌شاه نیز معلمی به نام ملا محمود نظام‌العلماء با لقب ملاباشی برمی‌گزیند تا مانند پدرش تربیت صوفیانه یابد. وی در باب «اخلاق» کتابی نوشته و آن را به محمدشاه اهدا کرده بود؛ در آن توصیه شده بود که «انسان برای تسلط بر «نفس» باید از طریق «حفظ‌الصحه و روزه‌داری و خاموشی» بر جسم و روح خود مهار زند. این روش‌های صوفیانه کف نفس برای تزکیه روح با تعلیمات زاهدانه آقاسی به محمدشاه تفاوت چندانی نداشت» (امانت، ۱۳۸۳، ص ۱۱۰). مستوفی، همین ارادت شاه به آقاسی، به منزله معلم را دلیل صدارت وی می‌داند و می‌گوید سبب رسیدن او به صدراعظمی، همان ارادتی بوده است که محمدشاه به معلم مرتاض خود داشته است (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۴۵). البته تمایلات صوفیانه محمدشاه در میان پادشاهان قاجاری، از ویژگی‌های اختصاصی اوست. این رویکرد صوفیانه وی، صرفاً ناشی از تأثیر تربیتی حاجی میرزا آقاسی نبوده است. استعداد و یادگیری صوفیانه قبلی داشته است و همین امر او را مهیای پذیرش امثال

حاجی میرزا آقاسی کرده است (جلالی، ۱۳۹۵ الف، ص ۳۳). همین تمایلات موجب شد که دوازده سال صدارت را به حاجی میرزا آقاسی واگذار و محکم‌ترین پیوندهای باطنی و ظاهری با وی برقرار کند. با این همه نمی‌توان پیوند ناگسستنی این پادشاه صوفی و صدراعظم صوفی در فاصله زمانی دوازده ساله تا زمان مرگ شاه را «دولت درویشان» نامید.

۵-۴ کرامات حاجی میرزا آقاسی در نظر محمدشاه

علاوه بر گرایش محمدشاه به تصوف و نیز رابطه شاگردی - مربی‌گری که بر ارادت محمدشاه به حاجی میرزا آقاسی مؤثر بوده است، موضوع دیگری نیز آن را تشدید کرده و آن بروز کراماتی از آقاسی است. در اینجا سخن از واقعیت داشتن یا کذب بودن این کرامات نیست، بلکه سخن از واقعی پنداشتن این امور در تصورات محمدشاه و افزایش ارادت و اعتماد وی به آقاسی است.

الف) کرامت پیش‌بینی پادشاهی محمدشاه. جهانگیر میرزا در کتاب تاریخ نو می‌گوید روزی محمد میرزا قبل از ولیعهدی به خانه حاجی می‌رود و کتابی را از طاقچه برمی‌دارد. حاجی دست او را می‌گیرد و هرچه اصرار می‌کند باز نکند، نمی‌شود. محمد میرزا کتاب را باز می‌کند. کاغذی به خط حاجی در آن کتاب بوده که در آن سال فوت ولیعهد مرحوم (عباس میرزا) و بعد درگذشت فتحعلی شاه و از آن پس سلطنت محمدشاه نوشته شده بود. محمد میرزا که در آن تاریخ خواب پادشاهی را هم نمی‌دید، بهت‌زده می‌شود و حاجی التماس می‌کند که حالا که این را دیدید به کسی بروز ندهید (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۲۷۲). رضاقلی هدایت در کتاب *روضة الصفای ناصری* ضمن بیان این کرامت آقاسی، آن را زیر سؤال می‌برد و آن پیش‌بینی‌ها را از آن خود حاجی آقاسی نمی‌داند، بلکه از دیگر اهل طریقت و معرفت می‌داند.

میرزا آقاسی مدت‌ها در کسوت فقر و کسوت درویشی به سیر و سیاحت پرداخته و به زیارت مکه هم رفته بود. در آن دوره، تعدادی از اهل طریقت و معرفت پیش‌بینی کرده بودند که محمد میرزا به پادشاهی می‌رسد. آقاسی خود را به شاه نزدیک کرد و با انواع دسایس از محمد میرزا قول صدارت را گرفت. البته او فرصت را غنیمت شمرده و برای یکایک شاهزادگان این پیش‌بینی را کرده و از آن‌ها هم قول صدارت گرفته بود (شمیم، ۱۳۷۹، ص ۱۹۳).

ب) تولد فرزند محمدشاه، عباس، ملقب به ملک‌آرا. محمدشاه همسری کرد به نام خدیجه داشت که وی مورد علاقه وافر شاه بود. در پاییز ۱۲۵۵ ه. ق، تقریباً هم‌زمان با رسیدن

ناصرالدین میرزا به تهران متولد شد و تمام هوش و توجهات شاه را ربود. برای شاه جای هیچ شبهه‌ای نبود که این تولد خجسته ثمره دعاها و معجزه آسای حاجی میرزا آقاسی است که به نشان سپاسگزاری، نام کودک را به نام کوچک آقاسی و نیز نام پدر خود که از قضا یکی بود، «عباس» نامید و عباس میرزا و ملقب به مُلک آرا شد؛ محمدشاه اندکی پس از تولد، لقب نایب‌السلطنه داد به کودک داد که علناً می‌خواست ولیعهدی ناصرالدین میرزای خردسال را نفی کند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۸۴).

ج) خنک شدن هوای گرم در عروسی ناصرالدین میرزا. برای اعلام بلوغ ناصرالدین میرزا در ازدواج اولش، مراسم جشن عروسی برگزار نشد؛ محمدشاه از صدراعظم خود حاجی میرزا آقاسی خواست که انشاء کرامتی در اوضاع اجوی کند تا گرمای تابستان تهران کاهش یابد. از قضا در طی مراسم، نسیم خنکی وزید و از حرارت هوا کاسته شد و این را حتی شکاکان، دلیل کرامت معجزه آسای آقا می‌دانستند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۹۵، به نقل از لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۶۱).

د) پیش‌بینی‌ها در مورد خود. گفته می‌شود مواردی چون پیش‌بینی‌های ازدواج خود با عزت‌نسا، دختر بیوه فتحعلی‌شاه (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۲۷۱)، صدراعظم شدن خود (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۴۵)، و روز و ساعت مرگ خود، یک هفته قبل از مرگ در حالی که در سلامت کامل بود (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۶۴)، بخش دیگری از کرامات میرزا آقاسی بوده است. این قبیل امور برای محمدشاه حیرت‌آور بود و افزایش ارادت و سرسپردگی به صدراعظم خود را در پی داشت. شاه و صدراعظم با همین ابزار کرامت آقاسی قصد اداره کشور را داشتند؛ موضوعی که در نزد بسیاری به دلیل تعطیلی عقل و عقلانیت اداری به خرافه‌گویی توصیف شده است.

نفوذ حاجی میرزا آقاسی بر اعماق باطنی محمدشاه گسترش یافته بود. جهانگیر میرزا در کتاب تاریخ جهان نو می‌نویسد:

حاجی در این اوقات دخلی کلی در مزاج پادشاه مرحوم (محمدشاه) به هم رسانید. و در طریق عرفان و معرفت و خداشناسی و زهد و ورع کار به جایی رسید که برای پادشاه مرحوم محقق شد که حاجی میرزا یکی از اولیاءاله است و از آنجا که طینت پادشاه مرحوم نیز بنای سلوک خود را بر زهد و ورع گذاشته بود. چنان شد که در اکثر اوقات لیل و نهار به نان و سرکه قلیلی در آن ایام قناعت می‌فرمودند و از مأكولات و ملبوساتی که از ولایات فرنگ می‌آوردند، مجتنب بودند و از آن تاریخ مادام الحیات قند روسی میل نفرمودند و ملبوس از اقمشه فرنگ را بدون شستن نمی‌پوشیدند... این احوالات اثر سلوک حاجی می‌باشد (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵).

محمدشاه، حاجی میرزا آقاسی را صدراعظمی می‌دانست که دانای غیب و اهل کرامت است و به همین دلیل به کسی اجازه تعرض به او را نمی‌داد. عباس آشتیانی در کتاب/میرکبیر می‌نویسد با همه خطاها و خراب کاری‌های حاجی آقاسی، هر کس، هر چه در باب او می‌گفت نمی‌شنید (ورهرام، ۱۳۶۹، ص ۱۳۵). اعتمادالسلطنه هم در صدرالتواریخ می‌نویسد، مردم جرئت بیان قبايح اعمال او و سربازان ماکویی‌اش را در نزد شاه نداشتند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷، ص ۱۸۳). این احساس مدیون بودن پادشاهی و شایسته‌پنداری آقاسی از جهت ولی خدا بودن و از حیث دانای غیب بودن و آن رابطهٔ مرید و مرادی موجب تثبیت مادام‌العمری صدارت آقا می‌شده بود و بی‌توجهی به نقد دیگران علیه آقاسی، موجب شده بود تا آقاسی یک‌ه‌تاز سیاست ایران در این دوره شود (جلالی، ۱۳۹۵ الف، ص ۲۶).

حتی وقتی او نمی‌توانست درد پای علیل محمدشاه را با دعاها و خود درمان کند، باز محمدشاه این امر را هم حمل به صحت می‌کرد. «این درد پای مرا حاجی نمی‌خواهد خوب شود از برای اینکه این زحمت‌ها در دنیا بکشم و در آخرت بهتر [بهشت] بروم، اگر حاجی بخواهد خوب خواهد شد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷، ص ۱۸۸؛ جلالی، ۱۳۹۵ الف، ص ۳۳).

۵- پیامد صدارت حاجی میرزا آقاسی

شیفتگی، دلدادگی و سرسپردگی و اعتقاد راسخ و عجیب محمدشاه به حاجی میرزا آقاسی، از عیوب بزرگ شاه بود. سپردن زمام امور کشور به دست این شخص نالایق، بی‌تدبیر در طول سیزده سال از چهارده سال پادشاهی خود، ضربات زیادی بر کشور وارد کرد و موجب عقب‌ماندگی و گسترش روزافزون نفوذ کشورهای روس و انگلیس شد (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۳۳۴).

حاجی میرزا آقاسی از کشورداری هیچ نمی‌دانست. از ضعف و خشکه مقدسی شاه در کمال خوبی به نفع خود سود می‌جست. در دورهٔ زمامداری وی کار سپاه کاملاً رو به زوال گذاشت. خزانه سلطنتی و ولایات کاملاً در معرض غارت و چپاول همشهریان ماکویی وی قرار گرفت (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۷۱).

آشفته‌گی اوضاع کشور به آنجا رسید که حتی برخی از قاجاریان، از جمله فرزندان آصف‌الدوله، دایی محمدشاه، نسبت به بی‌کفایتی حاجی میرزا آقاسی اعتراض شدید داشتند. محمدشاه خود در دستخطی در حاشیهٔ نامه‌ای گویا در یخ روزگار قائم مقام را می‌خورد «آدم‌های بی‌سر رشته نادران دخیل کار، از این جهت کار دولت مغشوش شده است» (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۴).

- پیامدهای مثبت میرزا آقاسی. در کنار پیامدهای منفی ناشی از زیاد عملکرد وی، در مواردی عملکردهای مثبتی هم داشته است؛ از جمله مهار و تعدیل قساوت و سفاکی شاه بود (جلالی، ۱۳۹۵، الف، ص ۲۶) «حاجی، راضی به قتل و قمع کسی نمی‌شد. نان کسی را نمی‌برید... چه بسیار اشخاصی را که مستحق قتل بودند، شفاعت می‌کرد و از کشتن نجات می‌داد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷، ص ۱۶۵). وی در برانداختن رسم سنت کور کردن رقبای سیاسی و قتل آنان که تا آن زمان رایج بود، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت (ناطق، ۱۳۶۸، ۱۹۸۸) و تقریباً کور کردن اشخاص دیگر کمتر گزارش شده است. وی با مردم کوچه و بازار نیز رفتاری تواضع‌آمیز و توأم با مدارا و گذشت داشته است.

۶. ماجرای هرات و ادامهٔ تاکتیک سلطه‌طلبی و نیاز به غلبه

لشکرکشی به هرات یکی از وقایع مهم دورهٔ پادشاهی محمدشاه است که به شدت وی را از نظر ذهنی و عملی درگیر کرده بود. وی رأساً در جنگ حضور می‌یابد و یادداشت‌ها و اظهارات زیادی از وی در موضوع جنگ و محاصرهٔ دوسالهٔ هرات وجود دارد. این واقعه در اوایل سال چهارم سلطنت محمدشاه و بعد از گذشت حدود دو سال و نیم از قتل قائم‌مقام رخ داد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۵). کامران میرزا حاکم هرات و یارمحمدخان وزیر او که در محاصرهٔ اول هرات در حیات عباس میرزا حق حاکمیت ایران را بر هرات پذیرفته بودند، بعدها ادعای استقلال کردند. روس‌ها نیز به تحریک محمدشاه برای حمله به هرات پرداختند و وعدهٔ حمایت دادند؛ زیرا اگر هرات به صورت تمام عیار در دست ایران قرار می‌گرفت، روسیه می‌توانست براساس معاهدهٔ ترکمنچای، در آن منطقه کنسولگری دایر کند و نفوذ خود را تا مرزهای هند گسترش دهد. بر همین اساس انگلیس می‌کوشید تا محمدشاه را از حمله به هرات منصرف کند (ورهرام، ۱۳۶۹، ص ۵۷)؛ اما محمدشاه و صدراعظم حاجی میرزا آقاسی تصمیم به سرکوب کامران میرزا و تصرف هرات گرفتند. انگلستان که به دنبال حفاظت از هندوستان و از خطر نفوذ روس‌ها به آنجا همواره نگران بود، کوشید محمدشاه و آقاسی را از این کار منصرف کند. از جمله تمهیدات آنان وادار ساختن کامران میرزا، حاکم هرات، به اظهار پشیمانی از سرکشی و ارسال هدایا برای شاه قاجار بود؛ ولی صدراعظم و پادشاه این عذرخواهی و اظهار اطاعت را نیرنگی برای جلوگیری از حرکت سپاه شاه تلقی کردند و اصرار بر حرکت سپاه داشتند. انگلیس اطلاعات سری قشون ایران را در اختیار قشون افغان قرار می‌داد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۶). فراتر از آن، انگلیسی‌ها از آصف‌الدوله که دایی محمدشاه بود خواستند تا مانع حرکت سپاه به هرات شود. وی قبلاً یک‌بار به بهانهٔ شیوع «وبا» در افغانستان مانع این کار شده

بود. سپس انگلیسی‌ها با مکاتبه با مجتهد بزرگ زمان ایران حجت‌الاسلام محمدباقر شفتی و دادن رونوشت نامه به دربار ایران کوشیدند از شکاف دوگانه صوفیانه آقاسی و علما استفاده کنند. هرچند پاسخ مجتهد بزرگ ایران در حمایت از دولت ایران نقشه وی را خنثی کرد، اما نفس این مکاتبه محمدشاه را از عواقب تحرکات انگلیسی‌ها ییمناک کرد. سرانجام انگلیس با اشغال جزیره خارک تهدید کرد که در صورت عدم عقب‌نشینی ایران از هرات در فارس و کرمان دخالت نظامی خواهد کرد (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۲۹۸-۲۸۵).

محمدشاه بعد از دستور عقب‌نشینی از هرات، بیانیه‌ای به خط خود نوشت تا از تصمیم تلخ خود، دفاع و آن را توجیه کند و روحیه قشون نظامی خود را بالا ببرد:

شرط محکم کامران‌میرزا کرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود. دو ماه نکشید تا نقض عهد کردند. متصل چاول نمودند و اسیرها بردند و من خود را پیشی خدا مقصر می‌دانستم... دولت انگلیس... اعلام جنگ رسید به این مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد شد و دشمنی با ماست و کشتی‌های جنگی آن‌ها به خاک ما که جزیره خارک باشد، آمدند که اگر از هرات برنگردید ما به فارس و کرمان قشون می‌کشیم... در این وقت که قشون ما دو سال در سفرات جنگ است، با انگلیس که دولت بزرگی است، صلاح حرب ندانستیم و برگشتیم... هرچه دارم برای شما می‌خواهم، نه در بند خانه و اطاق‌های با زینت و لذت و خوشگذرانی هستم. همین قدر از خدا طالبم اذیت‌هایی که از همسایگان به خراسان رسید، پس بگیرم و ذلت به هیچ کس نکنم. این منتهای لذت من است. همانا شما برادران دینی و غیور من هستید (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۹۳؛ طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۳۱۳).

در این متن مهم وی به نوعی باصداقت، دلیل انتخاب دردناک عقب‌نشینی از هرات را با منطق بد و بدتر توضیح می‌دهد و اینکه در آستانه پیروزی، به دلیل مداخله انگلستان که آن را دولت بزرگی می‌خواند و اشغال خارک و تهدید فارس و کرمان تصمیم سخت صرف نظر کردن از هرات را اتخاذ کرده است. اذعان به زندگی ساده زیست و خوشگذرانی نکردن به سبک فتحعلی‌شاه و بیان انگیزه‌های عدالت‌خواهی و تعابیر «برادران دینی» نیز در نوع خود جالب است.

آنچه در این بیانیه جام زهر مشاهده می‌شود، نوعی خشم سرکوب‌شده و شور و حرارت یک فرد وطن‌دوست و رئیس کشور است که به تصور خود نهایت تلاش خود را انجام داده است و به مانع سختی به نام قدرت برتر انگلستان برخورد کرده و به گزینه‌ای سخت دست زده است. در این فرازهای بیانیه خروج از خودشیفتگی شاه کاملاً محسوس است. شاید تنها پادشاه قاجاری است که موفق شده است چنین توفیقی به دست آورد؛ به خود نیندیشد و به دیگر هم‌وطنان خود فکر کند.

دوباره، به این عبارت بنگرید: «هرچه دارم برای شما می‌خواهم، نه در بند خانه و اطاق‌های با زینت و لذت و خوشگذرانی هستم این منتهای لذت من است» (سپهر، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۱۴۸). اگر این شور و خیرخواهی با تدبیر افراد کاردانی چون قائم‌مقام توأم بود، به نتیجه می‌رسید؛ اما ماجراجویی و تاکتیک سلطه‌طلبی محمدشاه و صدراعظمش در قضیه هرات به عنوان یک میراث و ذخیره منفی از محمدشاه به ناصرالدین‌شاه منتقل شد و موجب دخالت بیشتر انگلستان در امور هرات و ایران گردید و سرانجام جدایی هرات از ایران در زمان ناصرالدین‌شاه و صادرات میرزا آقاخان نوری رخ داد (شهابی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۵-۲۰۶).

۶-۱ انگلیس هراسی

یکی از دلایل ناکامی، دانش اندک روابط بین‌المللی شاه از توازن قوا به‌ویژه بین روس و انگلیس در آن مقطع است. محمدشاه نمی‌توانست اهمیت راهبردی هندوستان برای انگلستان را درک کند و در وجودش نوعی تنفر انگلیسی وجود داشت. صرفاً به هرات به عنوان یک مسئله داخلی می‌نگریست. شاید او می‌توانست با تدبیر به نوعی مانع انگلستان برای دستیابی به هرات را از میان بردارد. وی فرزند ترکمنچای بود و بخشی از مشروعیت خود را به ماده هفت قرارداد ترکمنچای متکی بود که به واسطه آن ادعای حدود هزار شاهزاده قاجاری از فرزندان بلاواسطه فتحعلی‌شاه را از بین برد و از دور رقابت خارج کرد. بنابراین، توازن توجهی میان روس و انگلیس در نزد محمدشاه وجود نداشت. وی بیشتر به روسیه توجه داشت. به دلیل روس هراسی ناشی از جنگ‌های ایران و روسی و نیز به دلیل حمایت حقوقی ماده هفت ترکمنچای، توجه او به روسیه بیشتر بود. به نظر می‌رسد بعد از واقعه هرات، نوعی انگلیس هراسی یا تنفر از انگلیس نیز در ضمیر محمدشاه ایجاد می‌شود. در بیانیه قبول عقب‌نشینی از هرات و سایر اظهارات وی بعد از واقعه هرات این نکته مشهود است.

۷. اختلافات ایران و عثمانی و عهدنامه ارزنه‌الروم

دو واقعه موجب اختلاف شدید ایران و عثمانی شد و این دو کشور را در آستانه جنگ قرار داد. واقعه اولی تجاوز و اشغال محمره (خرمشهر) و غارت سکنه آن در ۱۲۵۴ ه.ق بود و واقعه دوم قتل عام شیعیان در کربلا و هتک حرمت از اماکن مقدس در این شهر که گفته می‌شود در این قتل عام حدود بیست و دو هزار شیعه و عمدتاً ایرانی کشته می‌شوند. واقعه کربلا در ۱۲۶۰ ه.ق رخ می‌دهد.

محمدشاه که تازه از جنگ هرات فارغ شده بود، به جبران شکست در آن جنگ،

در صدد تجهیز قوا و جنگ با دولت عثمانی برآمد. دولت عثمانی که بر اثر جنگ‌های طولانی با روسیه تضعیف شده بود، از درگیری در جنگ با ایران خودداری کرد. تدارکات نظامی ایران، انگلیسی‌ها را که در آن موقع با دولت عثمانی روابط نزدیکی داشتند، تحریک کرد تا به همراه روسیه، کنفرانس حل اختلافات ایران و عثمانی در ارزنة‌الروم از شهرهای ترکیه موجود و در مجاورت ایران را تشکیل دادند و نماینده ایران برای این کار میرزاتقی خان امیرکبیر بود. سرانجام، عهدنامه ارزنة‌الروم منعقد شد. حاکمیت ایران بر بندر خرمشهر و ساحل شرقی اروند رود در ازای انصراف ایران از ادعای حاکمیت بر شهر سلیمانیه و واگذاری اراضی جانب غربی ولایت زهاب به عثمانی حاصل توافق بود. همچنین تسهیلات مربوط به امور زوآر ایرانی عتبات عالیات و سکنه ایرانی آن‌ها بخشی از توافق بود. حاجی میرزا آقاسی تحت فشار وزرای مختار روس و انگلیس در تهران به میرزا تقی خان (امیرکبیر) فشار می‌آورد که هرچه زودتر کار را یکسره کند. ولی امیرکبیر در پاسخ به آقاسی می‌نوشت که نمی‌تواند حق ملت ایران را ضایع کند (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۴-۳۳۰).

۸. شورش‌های محلی

ده سال باقیمانده پادشاهی محمدشاه بعد از عقب‌نشینی و شکست در ماجرای هرات، به درگیری و سرکوب شورش‌ها و سرکشی یاغیان محلی در کرمان و خراسان گذشت. آقاخان که فتحعلی‌شاه او را به دامادی خود برگزیده بود، در اوایل سلطنت محمدشاه به حکومت کرمان منصوب شده بود. وی در جریان گرفتاری محمدشاه در جنگ هرات به تحریک انگلیسی‌ها، طغیان و سرکشی کرد؛ ولی در جنگ با قوای اعزامی شاه شکست خورد و تسلیم شد. آقاخان با شفاعت حاجی میرزا آقاسی عفو و به محلات اعزام می‌شود؛ اما به بهانه زیارت عتبات مجدداً به کرمان رفته، یارانش را جمع می‌کند و بعد از سرکوب، این بار به شهر بابک و از آنجا مجدداً به سمت کرمان می‌رود و بعد از درگیری‌های پراکنده شکست می‌خورد که سرانجام از طریق قندهار به هندوستان فرار می‌کند (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۳۱۴-۳۱۵). ضعف برخورد قاطع در این ماجرا محرز است.

قیام و سرکشی سالار، فرزند اللهیارخان آصف‌الدوله، دایی محمدشاه، در خراسان مورد بعدی بود. یکی از پسران وی به نام محمدقلی خان در دربار مشغول خدمت بود که از سوء سیاست و بی‌کفایتی حاجی میرزا آقاسی و تهدید کشور شکوه و مرتب با پدرش مکاتبه داشت؛ پسر دیگرش حسن خان معروف به «سالار» والی خراسان بود. این دو برادر هدف قیام خود را

برکناری حاجی میرزا آقاسی قرار داده بودند. سرانجام وی به همراه بهمن میرزا شکست می‌خورد و بهمن میرزا برادر شاه در تهران به سفارت روس پناهنده و ساکن روسیه شد (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۲۰۱-۲۰۲).

۹. نفوذ بدمذهبان^۱ در دربار محمدشاه

گفته می‌شود محمدشاه از پیروان جریان‌های صوفیه و دراویش نعمت‌اللهی بود. او قدرت فقیهان را به نفع درویشان تعدیل کرده بود، به‌طوری که تبعات زیادی در ساختار دین و دولت در دوره وی ایجاد شد. وی به «نگارش دست‌خطی عارفانه در چشم‌پوشی از تمایز مردم و واگذاری مسئولیت حکم و اختلاف دین به خدا و برداشتن آن از گردن خویش» اقدام می‌کند (جلالی، ۱۳۹۵ الف، ص ۳۰). صدراعظم وی نیز همین دیدگاه متساهلانه را نسبت به گرایش‌های مذهبی گوناگون اعمال می‌کرد. شاید یکی از دلایل شکل‌گیری و رواج پدیده باب و بابیان در دوره محمدشاه هم همین پذیرش تکرر اعتقادی و مدارای مذهبی ناشی از تمایلات درویشانه این شاه و صدراعظم درویش‌مسلك بود.

محمدشاه سلیم‌النفس و متدین و آخرت‌گرا بود؛ اما گرایش‌های مذهبی‌اش، به دلیل تیم کاری و ارادت وی به صدراعظم خود، به مجرای نامناسبی هدایت شده بود. در دوگانه دراویش و علما و فقهای مذهبی، محمدشاه با دراویش به رهبری و صدارت صدراعظم خود ملحق شده بود و مفسر و مقتدای مذهبی خود را صدراعظم خود آقاسی قرار داده بود. درواقع، دین‌شناس وی حاجی میرزا آقاسی بود. او نیز بنا به منش درویشی و صوفیانه خود تعالیمی را به محمدشاه می‌آموخت. رابطه محمدشاه با علما و فقهای زمان خود، رابطه‌ای مناسب، قوی و نزدیک نبود. به همین دلیل دولت انگلستان زمانی که خواست محمدشاه را از تصرف هرات و سرکوب حاکم سرکش آن منصرف کند و فشاری داخلی بر محمدشاه وارد کند، اقدام به مکاتبه‌ای طولانی با مرجع بزرگ تقلید زمان حجت‌الاسلام سید محمدباقر شفتی کرد و رونوشتی از آن را خود برای محمدشاه فرستاد. دولت انگلستان و مک‌نیل که از اختلاف علما و در رأس آن حجت‌الاسلام شفتی با حاجی میرزا آقاسی درویش‌مسلك اطلاع داشت، می‌خواست با تشدید این اختلافات و تحریک احساسات مذهبی، فشار سیاست داخلی بر محمدشاه وارد کند. گفته می‌شود محمدشاه حتی به‌طور نظری نیز به اطاعت از مرجع تقلید خاص اعتراف نکرد (ورهرام، ۱۳۶۹، ص ۱۶۱).

۱. واژه بدمذهب و بدمذهبان، برگرفته از خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه است.

۹-۱ قضیه باب و بابیان

یکی از ابعاد دیگر رابطه علما و محمدشاه به ظهور محمدعلی باب شیرازی و فرقه بابت مربوط می‌شود. اگر محمدشاه رابطه حسنه‌ای با علما داشت، این فرقه‌سازی بی‌درنگ جمع و در نطفه خفه می‌شد. در بوشهر، شیراز، اصفهان، تبریز نمایش‌هایی برای مناظره این جوان بیست و چهار ساله با علمای برجسته هر شهر برگزار و وی محکوم می‌شود؛ اما برخورد قاطعی با وی انجام نمی‌شود و به‌طور تلویحی از او حمایت می‌شود، چون اقدامی علیه علما و فقها تلقی می‌شده است نه اقدامی علیه درویش. تا اینکه در ترور نافرجام ناصرالدین‌شاه، بابت متهم و با وی برخورد می‌شود.

رابطه محمدشاه و صدراعظم حاجی میرزا آقاسی با علما و روحانیون و مرجعیت شیعه مطلوب نبود. آن دو متمایل به تصوف و درویش و به‌طور خاص گفته می‌شود فرقه نعمت‌اللهی از درویش بوده‌اند (ورهرام، ۱۳۶۹، ص ۱۶۱). در دو گانه علمای شیعه و درویش صوفی، محمدشاه و صدراعظم به صوفیه ارجحیت می‌دادند. یکی از شاخص‌های عینی و ملموس این ترجیح در قضیه «باب» خود را نشان می‌دهد. نقطه شروع واقعه باب از اواخر سلطنت محمدشاه در ۱۲۵۹ ه. ق آغاز شد. سید علی محمد باب فرزند یک تاجر بزاز شیرازی بود. ابتدا دعای «باب» مهدویت بود و بعد ادعای «باب الله» کرد. به این معنی که هر کس می‌خواهد راه به سوی خداوند پیدا کند، باید از «باب» و درب او وارد شود. این ادعا را در زمانی مطرح کرد که بیست و چهار سال داشت. او به حج می‌رود و در بازگشت به بوشهر رفته، پیروانی پیدا می‌کند. حاکم شیراز نظام‌الدوله او را وارد شیراز می‌کند. مجلس مناظره‌ای بین «باب» و علمای شیراز ترتیب می‌دهد و در مناظره «باب» کم می‌آورد و اظهار ندامت می‌کند. سپس حاکم اصفهان، منوچهرخان معتمدالدوله، «باب» را از شیراز به اصفهان می‌آورد و در آنجا نیز مجلس مناظره‌ای با علمای اصفهان برگزار می‌کند؛ در آنجاست که محکوم می‌شود و بر کفر و وجوب قتلش فرمان می‌دهند. حاکم اصفهان نه تنها حکم را اجرا نمی‌کند، از وی محافظت کامل می‌کند؛ ظاهراً حاکم اصفهان خود به باب گرویده بود. حاجی میرزا آقاسی دستور می‌دهد باب را از اصفهان به تهران بیاورند؛ ولی بعد در بین راه دستور دیگری می‌دهد و او را به ماکو می‌فرستند. ناصرالدین میرزا ولیعهد در آخرین سال پادشاهی محمدشاه دستور می‌دهد او را به تبریز بیاورند و در آنجا نیز مناظره علمای تبریز با باب برگزار می‌شود؛ اما دوباره برخورد قاطعی با وی انجام نمی‌شود و به عنوان میراث و ذخیره منفی به دوره پادشاهی ناصرالدین‌شاه منتقل می‌شود.

جمع‌بندی

- محمدشاه سومین پادشاه قاجاری در طول چهار سال پادشاهی دو صدراعظم را تجربه کرده است. به دلیل رنگ‌پذیری از دو صدراعظم خود، دو محمدشاه داریم: محمدشاه اول و محمدشاه دوم.

- وی نقاط قوت زیادی داشته است؛ تقوا و خداترسی، مهربانی، اهتمام و توجه به عدالت‌ورزی، و ساده‌زیستی و بی‌رغبتی به تجملات. او خون‌ریز نبود و نیز زن‌باره، عیاش و خوشگذران و خودشیفته نبود، بلکه آخرت‌گرا بود.

- نقاط ضعف فراوانی هم داشته است: فرد‌گاردان و توانمند و کارآمدی چون قائم‌مقام را کنار گذاشت و تحت نفوذ صدراعظم، حاجی میرزا آقاسی قرار گرفت. نیز در تربیت سیاسی ولیعهد آینده، یعنی ناصرالدین‌شاه ضعف داشت؛ به گونه‌ای که فقط در سال آخر مجال زیادی برای وی فراهم کرد.

- ضعف جسمی، رنجوری و بیماری مزمن نقرس که وی را از اعمال بهینه وظایف باز می‌داشت.

- شاید بتوان گفت در مجموع ویژگی‌های فردی مثبت وی بر ویژگی‌های منفی وی غلبه داشت. او از نظر فردی شخصیتی مثبت و خوب، اما از نظر سیاسی پادشاه بد و نالایقی بود. البته در قیاس با پادشاهان شش‌گانه دیگر می‌توان وی را بهترین پادشاه قاجاری دانست. اگر قائم‌مقام را تحمل کرده بود، با توجه به ویژگی‌های شخصیتی‌اش، فرصت استثنایی برای پیشرفت ایران رقم می‌خورد.

- ذخیره منفی از دوره فتحعلی‌شاه را نباید برای محمدشاه از نظر دور داشت. در حالی که میزان نفوذ قدرت‌های خارجی روس و انگلیس در پایان پادشاهی آقامحمدخان و در آغاز پادشاهی فتحعلی‌شاه در حد صفر بود؛ این نفوذ در پایان دوره فتحعلی‌شاه و آغاز دوره محمدشاه بسیار زیاد بود. مداخلات روس و انگلیس در کل دوره محمدشاه کاملاً محسوس بود.

- یکی از ذخیره‌های منفی انتقالی از دوره محمدشاه به دوره ناصرالدین‌شاه، فرقه باییت بود که به دلیل گرایش‌های صوفیانه و درویش‌سلکانه محمدشاه و مقتدای مذهبی قرار دادن حاجی میرزا آقاسی برای خود بود.

محمدشاه در دوره اول پادشاهی تاکتیک سلطه‌طلبی را برگزید. نیاز به قدرت‌نمایی وی که در این تاکتیک مطرح است، در جلوه اول این سلطه‌طلبی با کنار زدن مدعیان سلطنت در بازده زمانی سه‌ماهه انجام شد. سپس با کنار زدن و قتل قائم‌مقام این مهم برای وی تحقق یافت؛

زیرا این کار با وجود قائم مقام سلطه تمام عیار تحقق نمی یافت. قائم مقام او را محدود می کرد. شاه قدرت امرونی حتی به ملازمان خود را نداشت. اختیارات مالی پادشاه و دربارش هم به شدت کنترل می شد. او حتی با قائم مقام مشارکت در قدرت را هم نداشت، بلکه نقش تزئینی داشت. تاج بر سر محمدشاه و کاروقدرت در دست قائم مقام بود. پادشاه کوشید جلوه سوم این تاکتیک قدرت طلبی را - با نیاز به غلبه و پیروزی، به تعبیر هورنای - با غلبه بر یک رقیب ضعیف یعنی حاکم هرات تأمین کند که در این گام سوم ناکام ماند. به نظر می رسد بعد از جنگ هرات، او به درون خود باز می گردد و تاکتیک انزوای طلبی و درویشی صوفیانه را با سپردن کارها به حاجی میرزا آقاسی در ده ساله بعدی پادشاهی برمی گریند. دیگر در محمدشاه آن درگیری با سیاست و حکومت و امور جنگ و آن جنب و جوش و شور اولیه مشاهده نمی شود. هراس دوگانه روس هراسی اولیه موروث دوره فتحعلی شاه و انگلیسی هراس ثانویه محصول واقعه شکست در هرات به دلیل مداخله انگلیس در خارک و تهدید به اشغال فارس و کرمان به نوعی بر انتخاب این تاکتیک دوری از سیاست و درگیری فعال مؤثر بوده است.

پرسش های آموزشی و پرورشی (تربیت مدیر)

۱. تاکتیک سلطه طلبی در رفتار سیاسی محمدشاه را شرح دهید.
۲. ضعف شخصیتی تأثیرپذیری از صدراعظم ها چه تأثیری بر تصمیم سازی محمدشاه داشته است.
۳. رنگ پذیری محمدشاه از صدراعظم اول، قائم مقام، و نیز صدراعظم دوم، میرزا آقاسی را مقایسه کنید.
۴. نقش قائم مقام در حل بحران جانشینی و تثبیت پادشاهی محمدشاه را توضیح دهید.
۵. دلایل روان شناختی سیاسی عزل و قتل قائم مقام از سوی محمدشاه چیست؟
۶. چرا سیاست مداران سالم و مدیران شایسته ای چون قائم مقام و امیرکبیر نمی توانند برای مدتی طولانی در قدرت باقی بمانند؛ اما مدیران نالایقی چون میرزا آقاسی به مدت سیزده سال، تقریباً کل دوره پادشاهی محمدشاه دوام می آورد؟ اگر بپذیریم بخشی از مشکل در نگرش و رفتار و به ویژه گفتار سیاست مداران و مدیران شایسته است، چه راه حلی ارائه می کنید؟
۷. احساس حقارت شخصیتی محمدشاه را شرح و نقش آن را در رفتار سیاسی وی توضیح دهید.
۸. ویژگی های دو سبک شخصیتی و مدیریتی قائم مقام و آقاسی را مقایسه کنید.
۹. روابط محمدشاه با میرزا آقاسی و کرامات آقاسی را از دیدگاه محمدشاه شرح دهید.
۱۰. خودشیفتگی نداشتن محمدشاه و سبک زندگی ساده زیست وی در مقابل پادشاه قبلی

- فتحعلی شاه را بر مبنای متن بیانیه عقب نشینی از هرات محمدشاه تحلیل کنید.
۱۱. شکل گیری انگلیس هراسی محمدشاه در ماجرای عقب نشینی از هرات را شرح دهید.
 ۱۲. توفیق مذاکرات سیاسی امیر کبیر در عهدنامه ارزنة الروم و اختلافات ایران و عثمانی برعکس مذاکرات در جنگ های ایران و روس را مقایسه و تحلیل کنید.
 ۱۳. درباره نفوذ بدمذهبان و جریان های صوفیه در دربار محمدشاه و خسارت های مدیریتی آن دوره بحث کنید. حال گرایی این جریان بدمذهبان در جمهوری اسلامی را پیگیری کنید.
 ۱۴. شکل گیری جریان بدمذهب بایه و باییت در دوره محمدشاه و بستر اجتماعی و سیاسی مساعد آن را شرح دهید.
 ۱۵. زمینه روان شناختی سیاسی مساعد اندیشه «مهدویت» و سوءاستفاده از آن در جریان های بدمذهب و انحرافی را شرح دهید.
 ۱۶. چرا محمدشاه تنها پادشاه قاجاری که خودشیفته نبود و عیاشی و خوش باشی نداشت و متدین و آخرت گرا بود، با این همه نتوانست دستاورد مثبتی در دوره پادشاهی خود داشته باشد؟ آیا خوب بودن شخصی مدیر کفایت نمی کند و آیا تیم کاری و مدیر ارشد انتخابی وی هم ضروری است؟

فصل چهارم

روانشناسی سیاسی ناصرالدین شاه

مقدمه

روانشناسی سیاسی ناصرالدین شاه که پنجاه سال بر ایران در دوره حساس گذار ایران به عصر جدید حکمرانی کرد، از جهات مختلف حائز اهمیت است. بررسی شخصیت سیاسی وی می‌تواند در فهم تحولات سیاسی - اجتماعی دوره قاجاریه بسیار کارساز باشد. محقق با دستمایه قرار دادن نظریه کارن هورنای، شخصیت سیاسی و چرخه حیات ناصرالدین شاه را از تولد، دوره کودکی، دوره ولیعهدی و پادشاهی بررسی کرده است. فرضیه این نوشتار آن است که ناصرالدین شاه در دوره‌های زمانی متفاوت زندگی سیاسی به ترتیب شخصیت‌های مردم‌گریزی، مهرطلبی و مردم‌گرایی و سلطه‌طلبی داشته است. ویژگی‌های هریک از این دوره‌ها و حوادث و واقعیت‌های تعیین‌کننده آن در وجه روان‌شناسانه سیاسی آن مورد توجه قرار گرفته است. سیاست ایران در دوره ناصری همگام با تحولات روحی ناصرالدین شاه دستخوش تحول شد. به دلیل شخصی شدن سیاست، مسائل شخصی شاه بازتابی در سیاست داشته است. خلیقات روانی شاه نه تنها حلقه حرم و دربار، بلکه شعاع تأثیرگذاری آن، همه سرزمین ایران و شئون آن را در بر گرفته است.

ناصرالدین شاه پنجاه سال (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ه.ق) بر ایران سلطنت کرد، آن‌هم در زمانی حساس که ایران ماهیت انتقالی به دوره مدرن را داشته است. عصر ناصرالدین شاه با جهان‌گستری اروپا و تمدن جدید غرب مواجه شد؛ موضوعی که از زمان جنگ‌های ایران و روس و اقدامات عباس میرزا آغاز و در زمان ناصرالدین شاه وارد لایه‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه شد. فراتر از آن، شاه به‌طور گسترده و مستقیم در مسائل خرد و کلان مملکتی دخالت داشت. این مسئله نیز موجب می‌شد تا زندگی خصوصی و پادشاهی او از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر، سیاست در این دوره پنجاه‌ساله شخصی شده و تفکیک دو جنبه مسائل شخصی و سیاسی پادشاه غیرممکن گردد. سیاست و حکومت در ایران در دوره مورد بحث،

به شدت از حالات روحی و روانی پادشاه متأثر است. انبوهی از مواد خام - اعم از یادداشت‌های روزانه، خاطرات شخصی، سفرنامه‌های گوناگون به عتبات، شمال و سفرهای سه گانه به اروپا و ماجراهای گوناگون پنجاه سال در قضایای متفاوت - فرصت مناسبی برای کاربرد روان‌تحلیل‌شناسانه این پادشاه برای درک رفتار سیاسی‌اش و فهم بهتر تحولات سیاسی - اجتماعی دوره ناصری با طعم روان‌شناختی فراهم می‌کند.

پرسش اصلی این است که شخصیت ناصرالدین‌شاه تحت تأثیر چه عواملی بوده و به نوبه خود چه رابطه‌ای با رفتار سیاسی وی داشته است؟ فرضیه اساسی این نوشتار آن است که اضطراب اساسی دوره کودکی و اضطراب جانشینی از عوامل اساسی شخصیت‌سازی وی در دوره کودکی و ولیعهدی است. این اضطراب در کنار دغدغه بقا موجب اتخاذ تاکتیک‌های سه گانه انزوای طلبی، مهر طلبی و سلطه طلبی در رفتار سیاسی وی شده است. به نظر می‌رسد نظریه هورنای به عنوان نظریه راهنما در این جستار می‌تواند قدرت توضیح‌دهندگی مناسبی داشته باشد. مفروضات غیر روان‌شناختی عبارت‌اند از: نقش شاهزادگان بازمانده از دوره فتحعلی‌شاه، درباریان و عناصر دیوان‌سالار بازمانده از دوره محمدشاه، حاکمان ولایات (شهرها) و ایالات (استان‌ها)، رؤسای ایلات و عشایر بزرگ، خوانین روستاها و ملاکین بزرگ، رهبران دینی و سرانجام مداخله‌های بی‌سابقه قدرت‌های بزرگ (روسیه و انگلیس) که بر تحولات سیاسی - اجتماعی دوره قاجاری و ناصری تأثیر گذاشتند (اکبری، ۱۳۸۴؛ Lambton, 1989, pp. 31-51؛ Katouzian, 2000؛ Sheikholeslami, 1997).

۱. چارچوب نظری؛ نظریه کارن هورنای

کارن هورنای که خود را «نوفرویدی» می‌داند، اصلاحاتی در نظریه‌های فروید انجام داد؛ از جمله اینکه از سهم عوامل زیستی کاست و بر نقش عوامل اجتماعی افزود؛ نیز اراده‌گرایی را در مقابل جبرگرایی فرویدی مطرح و آن را در سیاست کاربردی ساخت. در قالب مدل «تحلیل» هورنای می‌توان عناصر برجسته نظریه او را در گزاره‌های زیر خلاصه کرد:

۱-۱ مفهوم اضطراب اساسی

این مفهوم در کانون نظریه هورنای است. وی در تعریف آن می‌گوید: احساس جدایی و درماندگی کودک در دنیای بالقوه خصومت‌آمیز است. به دلیل محدود بودن دنیای کودک، این اضطراب بر اثر رابطه نامطلوب والدین با کودک ایجاد (شولتز، ۱۳۷۵، ص ۳۲۲) و نیز از

عوامل اجتماعی ناشی می‌شود. بنابراین، اگر کودک در خانواده‌ای بزرگ شود که این وضعیت حاکم نباشد، دچار چنین دلواپسی و اضطرابی در کودکی و بزرگسالی نخواهد شد (سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۹۷). به نظر وی این نیرویی تعیین‌کننده در شخصیت‌سازی است و دوره کودکی از این جهت اهمیت فراوانی دارد. با این همه، هورنای همچون فروید آن را علت تامه نمی‌داند، بلکه می‌تواند آن را تغییر دهد و بنابراین در دوره‌های نوجوانی، جوانی و بزرگسالی نیز شخصیت‌سازی یا تغییر آن ادامه می‌یابد (برزگر، ۱۳۹۳، ص ۱۳۴).

۱-۲ رفع اضطراب

کودک برای رفع اضطراب پیش گفته به تاکتیک‌های سه‌گانه‌ای دست می‌زند که تکرار این تاکتیک‌ها و رفتارها به شکل‌گیری صفات و خلیاتی ثابت در او و نیز شخصیت وی می‌انجامد. این تاکتیک‌ها عبارت‌اند از: تاکتیک مهرطلبی یا تسلیم‌طلبی و گرایش به موافقت با دیگران، تاکتیک انزوطلبی یا دوری از دیگران و تاکتیک سلطه‌طلبی یا پرخاشگری و مخالفت با دیگران (هورنای، ۱۳۸۲؛ برزگر، ۱۳۹۳، ص ۱۳۵-۱۳۷).

۱-۳ نیازهای اساسی

هورنای نیازهای ده‌گانه‌ای برای انسان برمی‌شمارد که همگی نیازهای اجتماعی است. این نیازها در قالب تاکتیک‌های سه‌گانه پیش گفته قرار می‌گیرند. پنج نیاز اصلی در شیوه مهرطلبی قرار می‌گیرند که عبارت‌اند از: الف) نیاز به محبت دیگران، ب) نیاز به کسب پشتیبان و حامی، ج) نیاز به حیثیت و آبرو، د) نیاز به تحسین و تمجید دیگران، و ه) نیاز به کمال و انتقادپذیری. سه نیاز از ده نیاز اجتماعی نیز به تاکتیک برتری‌طلبی مربوط می‌شود: الف) نیاز به قدرت، ب) نیاز به استخدام دیگران و ج) نیاز به غلبه و پیروزی بر دیگران (هورنای، ۱۳۸۲، فصول ۱۰ و ۱۱). دو نیاز دیگر هم موجب می‌شود که فرد تاکتیک مردم‌گریزی را انتخاب کند: الف) نیاز به محدودسازی زندگی و ب) نیاز به خودکفایی و اتکای به نفس (سیاسی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۰).

۱-۴ خود واقعی و خود خیالی

فرد از طریق این تاکتیک‌های سه‌گانه، گاه بر مبنای شناخت خود واقعی و استعدادهاش می‌کوشد تا به‌طور مستقل از عوامل اجتماعی، شخصیت خود را بسازد. اما گاه فرد به دنبال ناکامی در حل اضطراب تاکتیک‌های سه‌گانه، یک خود خیالی از شخصیت خود می‌سازد و به دنبال تحقق آن است؛ از این‌رو دچار افزایش اضطراب درونی و یا اضطراب مضاعف شده،

دست به برون‌پنداری می‌زند که شدیدتر از برون‌فکنی است. بدین ترتیب، شکست‌های خود را به دیگران نسبت می‌دهد (هورنای، ۱۳۶۹).

۲. دوره کودکی و ولیعهدی و اضطراب اساسی

هورنای و دیگر روان‌شناسان بر اهمیت دوره کودکی در شخصیت فرد تأکید فراوان دارند. هورنای این تأثیرگذاری را به محیط اجتماعی و خانوادگی کودک و رفتار اطرافیان مربوط می‌داند. در این صورت بررسی رفتار پدر و مادر ناصرالدین میرزا و اطرافیان وی ضروری است. ناصرالدین میرزا اولین فرزند باقیمانده محمدمیرزا (محمدشاه) و ملوک جهان (مهدعلیا) در ساعت چهار و پانزده بامداد سه‌شنبه، ششم سال ۱۲۴۷ در دهکده کهنمیر، در حدود ۲۵ کیلومتری تبریز، به دنیا آمد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، ص ۹). پدرش محمدمیرزا در این زمان خود همراه پدرش عباس میرزا ولیعهد سرگرم پیکار با ایلات سرکش شمال شرقی خراسان بود. جد او فتحعلی‌شاه نیز در همین هنگام، سرگرم دیدن از قشون در اردویی در مرکز ایران بود (میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۴ و ۷۲۴).

ازدواج پدر و مادر ناصرالدین میرزا در پاییز ۱۲۳۴ توسط فتحعلی‌شاه انجام شده بود که بخشی از طرح پادشاه برای از بین بردن اختلاف‌های خونین و تفرقه از ایل قاجار تدارک دیده شده بود. ظاهراً ازدواج محمدشاه و ملوک جهان نخستین بار از سوی آقامحمدخان به برادرزاده و جانشین خود، فتحعلی‌شاه، برای تحکیم مناسبات دو تیره قوئللو و دوانلو انجام شده بود (عضدالدوله، ۱۳۶۲، ص ۹۴-۹۵)؛ اما این ازدواج مصلحتی و سیاسی خوش‌فرجام نبود. ناموفق بودن آن به دلایل ذیل بود:

۱. این ازدواج از سوی طرفین تحمیلی بوده است.
۲. شخصیت این زن و شوهر به‌طور کلی با یکدیگر متفاوت بود. محمدشاه شخصیتی درون‌گرا، اما ملوک جهان شخصیتی برون‌گرا داشت؛ محمدشاه تأثیرپذیر بود، درحالی‌که همسرش سلطه‌جو و اجتماعی.
۳. ملوک جهان، زنی مغرور بود و این غرور وضع را دشوارتر ساخته بود.
۴. ملوک جهان، زنی نازیبا بود، درحالی‌که شخصی چون محمدشاه این امکان را داشت تا زیباترین و مقبول‌ترین زنان ایران را تصاحب کند.
۵. تجربه تلخ از دست دادن چندین نوزاد در طول سالیانی که از ازدواج آنان می‌گذشت نیز بر وخامت اوضاع افزوده بود.

۶. رقابت‌های دو تیره دولو و قوانلو که این ازدواج نماد وحدت آن بود نیز همواره ادامه داشت و سایه منفی آن رقابت‌ها این ازدواج وحدت‌گرایانه و مصلحت‌گرایانه را نیز متأثر کرده بود.

۷. تأثیرپذیری شدید محمدشاه از حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم، از یک سو و رابطه سرد این صدراعظم با ملک جهان از سوی دیگر، آثاری منفی بر روابط این زن و شوهر می‌گذاشت.

۸. سرانجام اینکه شایعات (نه لزوماً واقعیت امر) کوچه و بازار و دربار در مورد فساد سیاسی اخلاقی و بی‌عفتی ملک جهان به عنوان متغیری تعیین‌کننده، بحران روابط زناشویی را به اوج رساند؛ به حدی که محمدشاه او را طلاق و رتبه او را از همسر عقدی به همسر صیغه‌ای تنزل داد (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۷۰؛ امانت، ۱۳۸۳، ص ۷۲ و ۸۶).

در نتیجه، بنا به دلایل پیش گفته، مهدعلیا مورد غضب و بی‌مهری پادشاه قرار گرفت و نیز بی‌توجهی پادشاه به پسرش ناصرالدین میرزا هم تسری یافت؛ بدین ترتیب، سایه اختلاف‌های زناشویی آنان به طور ناخواسته بر زندگی و کودکی و نوجوانی ناصرالدین میرزا سنگینی می‌کند و روابط سرد پدر و مادر موجب محرومیت، بی‌پناهی و «اضطراب اساسی» مورد اشاره هورنای در ناصرالدین میرزا می‌شود. این اضطراب از بی‌مهری و بی‌توجهی پدر تاج‌دارش به او ناشی می‌شود.

۳. اضطراب اساسی جانشینی

در ۱۲۵۰ ه. ق. محمدشاه بر تخت می‌نشیند و در ۱۲۵۱ ه. ق. ناصرالدین میرزا در سه سالگی به ولیعهدی می‌رسد. به دلیل همین تقارن دوره ولیعهدی با دوره کودکی وی، بسیاری از رقبای او استدلال می‌کردند که «طفل سه‌ساله که هنوز در خور مهد است، لایق نیست که در دولت‌های خارجه به ولایتعهد نام بردار شود» (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۳، ج ۳، ص ۱۴۶). ولی قهرمان میرزا برادر محمدشاه عموی ناصرالدین میرزا به عنوان نایب‌السلطنه و کفالت حکومت آذربایجان منصوب شد. این در واقع تأیید ضمنی ولایت او بر ولیعهد خردسال بود. وضعیتی که نشان از تزلزل موقعیت ولیعهدی و پادشاهی آینده او بود.

۳-۱ فقدان حمایت پدر

یکی از دلایل این اضطراب جانشینی ناشی از عدم پشتیبانی پدر از وی بود. به همین دلیل بعد از پنج سال دوری از پدر که خود موجب کمبود عاطفی در او شده بود و بعد از آنکه در طول

پنج سال حتی یک‌بار او را ندیده بود، او را فرامی‌خواند. ظاهر این امر امیدوارکننده بود؛ اما درواقع این فراخوانی برای عزل او از ولیعهدی و جایگزینی قهرمان‌میرزا، به‌منظور دلجویی از روس‌ها پس از شکست محمدشاه در قضیه هرات بود. نخستین برخورد محمدشاه با ناصرالدین‌میرزا پس از پنج سال به دلایل پیش‌گفته بسیار سرد بود (امانت، ۱۳۸۳، ص ۸۴-۸۵)؛ بنابراین با توجه به اینکه ناصرالدین‌میرزا از آغاز تولد و در گهواره ولیعهد شده بود، اکنون که این عنوان موقت یا دائم از او بازستانده می‌شود، وی را دچار «اضطراب اساسی» می‌کرد. این اضطراب دوجندان و هم‌زمان، نخست ناشی از بی‌مهری پدر و دوم به دلیل به خطر افتادن ولیعهدی بود. این اضطراب شخصیت‌ساز دوران کودکی وی شد.

۱-۳ تولد پسر مورد علاقه شاه

حادثه دیگری در بدو ورود ناصرالدین‌میرزا به تهران، وضعیت را از آنچه بود، وخیم‌تر کرد و آن تولد پسری از همسر گُرد محمدشاه بود. شاه به این همسر برخلاف ملک‌جهان علاقه‌ای وافر داشت. تولد این فرزند نیز تمام توجهات ملوکانه را ربوده بود. شاه به نشان سپاسگزاری از صدراعظم، حاجی‌میرزا آقاسی که این تولد را ثمره کرامات و دعا‌های او می‌دانست، نام کوچک او، یعنی «عباس» - و البته نام پدرش عباس‌میرزا - و لقب «نایب‌السلطنه» را بر او نهاد. اعطای این لقب به هرکسی جز ولیعهد، در نزد ناظران تیزبین سیاست دربار قاجاری، بدان معنا بود که شاه درصدد بود تا ادعای دیگر مدعیان یعنی قهرمان‌میرزا و بهمن‌میرزا و ازجمله ناصرالدین‌میرزا را بی‌اعتبار سازد. بعدها، ناصرالدین‌شاه هم خود همین تمهید را به کار بست تا موقعیت ولیعهدش را سست سازد. کامران‌میرزا که سرانجام صاحب‌عنوان نایب‌السلطنه شد، در غیاب شاه از پایتخت، در عمل با این عنوان انجام‌وظیفه می‌کرد.

۲-۳ آسیب روان‌شناختی ناشی از شایعات

تفرع محمدشاه از ناصرالدین‌میرزا می‌توانست دلیل جدی‌تری داشته باشد و آن شبهه حرام‌زادگی وی بود. شایعات فراوانی درمورد بدنامی ملک‌جهان نقل‌محافل بوده است. نکته جالب آنکه وقایع‌نگاران عهد ناصری همیشه عنوان رسمی او، یعنی مهدعلیا را با صفت اضافی «ستر کبرا» قافیه می‌بستند؛ انگاری ولو به طعنه شایعات بی‌عفتی ولی‌نعمت خود را تکذیب می‌کردند (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۳، ج ۳، ص ۱۸۵). در دوره ناصرالدین‌شاه، آزادی عمل مهدعلیا بیشتر شده بود و ضیافت‌های شبانه او که تا صبح ادامه داشت با موسیقی و رقص و

مشروب در مصاحبت با دلدادگان، از جمله بازرگانی گرجی، خشم و شرمساری امیر کبیر را برانگیخته بود. در چشم مردم کوچه و بازار میان اتهام عدم وفاداری مادر و حرام‌زادگی پسر فاصله چندانی نبود و موضوع به‌رغم خاموشی تعمیدی وقایع‌نگاران قاجار بود که گاه بر زبان می‌آمد. به هر تقدیر این بدگمانی‌ها و سوءظن‌های محمدشاه تا آنجا جدی است که وی از ملک جهان جدا می‌شود و حتی او را از درجه همسری عقدی به زن صیغه‌ای تنزل می‌دهد تا آبروی خود را محفوظ بدارد (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۷۰؛ امانت، ۱۳۸۳، ص ۸۶).

۳-۲ اضطراب جانشینی ناشی از فقدان حامی در سیاست داخلی
در صحنه داخلی نیز هیچ‌گونه حمایت آشکاری به نفع ناصرالدین میرزا مشاهده نمی‌شد. جناح دولو در خراسان به سرکردگی آصف‌الدوله و پسرانش در برابر یورش‌های صدراعظم، حاجی میرزا آقاسی، ایستادگی می‌کردند. متحدان دولو، همراه با قهرمان میرزا و بعدها برادرش بهمن میرزا، آذربایجان را در قبضه داشتند و سران این ائتلاف در شمال کشور بیش‌ازپیش امید در دست گرفتن زمام امور را در دل می‌پروراندند. موازنه موجود برای ولیعهد صغیر که هیچ‌گونه پایگاه سیاسی نداشت، اضطراب‌آور بود. امیرنظام (محمدخان زنگنه) که ظاهراً قصد داشت ولیعهد را فرمانده اسمی «نظام جدید» کند، در ۱۲۵۷ ه. ق درگذشت و پس از وی هرگونه تلاش برای تشکیل پایگاهی سیاسی قابل اعتماد برای پشتیبانی از ولیعهد بی‌سرانجام ماند. از سوی دیگر، سازمان کوچک دفتر نظامی آذربایجان، به سرکردگی میرزا تقی‌خان، وزیر نظام، دارای مقام و موقع مستقلی نبود که بتواند به‌تنهایی دست‌به‌کاری بزند و نیز قوانولهای لایبالی، یعنی برادران ملک جهان، حتی عرضه آن را نداشتند که برای خود پایگاهی دست‌وپا کنند تا چه رسد برای ولیعهد کاری انجام دهند.

۳-۳ اضطراب جانشینی ناشی از دخالت خارجی‌ها
دخالت روسیه و انگلیس در جانشینی، نگرانی‌های ناصرالدین میرزا را برانگیخته بود. پس از شکست محمدشاه در قضیه هرات، رفتار مسالمت‌آمیز شاه با انگلستان، فرصت مناسبی به رقیبان روسی داد تا امتیازات تازه‌ای بطلبند. رویه این سال‌ها این بود که تجاوز یک قدرت موجب ازدیاد فشار قدرت دیگر می‌شد؛ از این رو دولت روسیه برخلاف تأیید قبلی‌اش درمورد تأیید ولیعهدی ناصرالدین میرزا، اکنون رقیب وی یعنی قهرمان میرزا را تحریک و تشویق می‌کرد. بدین سبب لازم شد ناصرالدین میرزا از آذربایجان معزول شود تا نقشه روس‌ها برای

قهرمان‌میرزا تحقق‌پذیرد و تسلط او بر آن ایالت استوار گردد (اتحادیه، ۱۳۵۵). به این دلیل در تابستان ۱۲۵۵ ه.ق ناصرالدین‌میرزا به پایتخت فراخوانده شد و پس از پنج سال پدرش را دید. این اقامت به مدت نه سال که دوباره حکمران آذربایجان شد، ادامه یافت. بدین ترتیب شاهزاده و مادرش دائم نگران تلاش‌هایی بودند که برای تضعیف موقعیت ولیعهد به عمل می‌آمد. مجموعه‌ای از عوامل شخصی و سیاسی نه تنها ناصرالدین‌میرزا را از مسند حکمرانی آذربایجان محروم کرد - ایالتی که همیشه در گذشته در اختیار ولیعهد بود - بلکه دورنمای سلطنت آتی او را نیز به شدت مبهم ساخت.

۴. تاکتیک انزوای طلبی ناصرالدین‌میرزا

پایامد این مجموعه از عوامل گوناگون موجب اتخاذ سازوکار مردم‌گریزی در ناصرالدین‌میرزا شد. او در دوره کودکی و نوجوانی با مشکلات مالی دست‌وپنجه نرم می‌کند، به حدی که حتی برای تهیه پوشاک گرم زمستانی و جوراب پشمی به معیرالمالک، همدست مادر و رئیس ضرابخانه متوسل می‌شود (معیرالمالک، ۱۳۶۱ الف، ص ۳۶). مشکلات مالی در دوره دوم ولیعهدی هم ادامه می‌یابد که یا به دلیل کمی یا کیفی و تأخیر در ارسال وجه و یا ارسال در قالب جنس و نه پول نقد بوده است (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۷۱). این تنگدستی در دوره ولیعهدی وی را در تأمین حقوق خواجگان، خدمتکاران و ندیمان و نوکران با دشواری مواجه کرد و موجب شرمندگی و در نتیجه انزوای طلبی وی شد. انتظارات آنان از نقش وی مبنی بر اینکه شاهانه رفتار کند نیز موجب شده بود که وی نقابی از متانت و وقار بر چهره زند. این امر به نوبه خود فشار دوجندانی علاوه بر کمبود عاطفی محبت‌پدرانه بر وی وارد می‌کرد. لسان‌الملک سپهر می‌گوید: «این شاهنشاه منصور از هنگام مهد ولایتعهد یافت و هم در آن خردسالی حشمت پادشاهی داشت... هیچ‌یک از شاهزادگان و صنادید ایران را در حضرت او رخصت جلوس نبود» (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۳، ج ۳، ص ۱۴۷). درواقع این مسئله از همان کودکی نوعی فشار اجتماعی و نوعی انتظار اجتماعی از او ایجاد می‌کرد. این ظاهر خودساخته از شوکت و ابهت که از خصایص بارز زندگی رسمی ناصرالدین‌میرزا بود، حکم نوعی واکنش دفاعی را داشت که وی آن را با زحمت و مشقت در طفولیت آموخته و در خلوت اندرون تمرین کرده بود تا کم‌رویی و آسیب‌پذیری خود را مخفی نگاه دارد. او فقط در جمع خصوصی ملازمانش می‌توانست این نقاب را کنار بزند و راحت باشد. در سفرهای اروپایی این نقاب و حفظ ظاهر و آداب در رفتار کاملاً مشهود بود. آموزش نامناسب ناصرالدین‌میرزا نیز

انزواطلبی را تشدید کرده بود. او منزوی از دنیای خارج تا شش یا هفت سالگی در چهاردیواری اندرونی مادرش محبوس بود (امانت، ۱۳۸۳، ص ۸۰ - ۷۹). از هفت سالگی به بعد هم تحت تعلیم ملاباشی قرار می‌گیرد که لایق آموزگاری ولیعهد نبود (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۹). وی در این سال‌ها، تاکتیک انزواطلبی و مردم‌گریزی را برمی‌گزیند. همان‌طور که مشاهده‌کننده‌ای گفته است: شاهزاده سست و بی‌دست‌وپا، نالان و مردم‌گریز به‌ندرت به حضور پدر می‌رسید. خاطره تلخ این سال‌ها هیچ‌گاه از ذهن ناصرالدین شاه نرفت. سال‌ها بعد روزی در حلقه دوستان نزدیک با اشاره به عکس کودکی نحیف و کج‌ومعوج از حاضران خواست حدس بزنند، این بچه کیست؟ همه سکوت پرمعنائی گرفتند تا اینکه خودش گفت: «این هیئت من در ایام طفولیت است» (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۷). شاه سرنوشت دوران کودکی خود را با شاهزاده یوسف افغانی «هماندسازی» می‌کرد. سرنوشت ناگوار این شاهزاده بی‌پناه خاطرات دوران کودکی را در ذهن ناصرالدین برمی‌انگیخت و روزهایی را به یادش می‌آورد که حق تاج‌وتخت او موضوع بگومگوهای بی‌پایان و خودش گروگان توطئه‌ها، منازعات جناحی و رد و قبول قدرت‌های خارجی بود.

برنس سالتیکوف، نقاش روسی که در ۱۲۴۵ ه.ق، اندکی پیش از عزیمت شاهزاده به تبریز به دیدار او رفت، شرح کوتاهی درباره او نوشته و مؤید احساس انزوای ژرف در چهره اوست. تنهایی و انزوای ناصرالدین میرزا در نقاشی‌های این نقاش روسی زمانی آشکار می‌شود که در نقاشی وی از ناصرالدین میرزا و عباس میرزای سوم این دو مقایسه می‌شوند؛ در تصویر از ناصرالدین میرزا، همراهان بسیار اندک و بی‌نام‌ونشان‌اند، درحالی که در تصویر از عباس میرزای سوم همراهان پرشمار و رجال درجه اول دربار از صدراعظم و دیگران در عکس مشاهده می‌شود. عباس میرزای سوم نه فرزند ارشد و نه مادرش قاجاری بود، حتی خاندان مادری‌اش سنی نقش‌بندی بودند که در کشور شیعه ایران قابل قبول نبود. صدراعظم همه این‌ها را می‌دانست، با این همه از شبهه حلال‌زادگی ناصرالدین میرزا که شاید دلیل اصلی بی‌علاقگی شاه بود، استفاده می‌کرد تا مادر ناصرالدین را تعدیل کند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۸۶-۹۰).

شاه سال‌ها بعد، از حالات خود و آموزش‌های دوره ولیعهدی و تأثیرات آن و «خود خیالی» سخن می‌گوید و تاکتیک انزواطلبی‌اش حتی در این مثال مشهود است؛ زیرا با صراحت از فاصله‌گیری خود از همراهان سخن می‌گوید:

در دوران ولیعهدی که شانزده‌ساله بودم و در تبریز به سر می‌بردم، قبایی از مخمل سرخ مرواریددوزی و قمه‌الماس‌نشانی داشتم که آن را بر تن می‌کردم و این را به کمر می‌بستم و

بر خود سخت می‌بالیدم. تازه نیز گلین خانم نخستین همسر را اختیار کرده بودم. روزهایی که برای تفریح و صید سوار می‌شدم در دره‌های مصفا پیاده شده، دور از همراهان قدم می‌زدم و بدین فکر بودم که دختر شاه‌پریان عاشق من شود و به‌وسیله‌ای مرا آگاه سازد (معیرالممالک، ۱۳۶۱ ب، ص ۲۲).

مکث و تأمل در این خاطره جالب ضروری است. ولیعهد کشوری بزرگ به نام ایران در شانزده سالگی چند ماه قبل از نشستن به تخت شاهی به‌جای اینکه به «خود واقعی» بیندیشد و نیازهای آن را تأمین کند و در فکر کسب علم و دانش و مهارت‌های مملکت‌داری باشد و مسائل پیچیده روابط سیاسی ایران با عثمانی، روسیه و انگلیس دغدغه خاطر او باشد، در عالم تخیل به ساخت «خود ایدئال و تخیلی» می‌پردازد، از جماعت و محافظانش فاصله می‌گیرد و با پوشیدن قباي مخمل سرخ و بستن قمه الماس‌نشان به کمر، در دره‌های مصفا اطراف تبریز با هیجان به دنبال دیدار دختر شاه‌پریان است تا عاشق ولیعهد شود. فکر جست‌وجوی دختر شاه‌پریان در دوره سلطنت هم او را رها نکرد. جیران زن افسانه‌ای او شاید به همین دلیل همواره در خاطره او تا لحظه ترور باقی ماند (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۳۴). شاه بعدها در سفر اول خود به اروپا در بازدید از یکی از شهرهای انگلستان، زنان زیبای آن شهر را با دختران پریان مقایسه می‌کند و همچنان آرمان قصه‌های دوران کودکی را در بزرگسالی چنین بازتولید می‌کند: «زن‌های خوب، خانم‌های خوشگل در این خیابان‌ها و چمن‌ها و کوه‌ها، پیاده، سواره با کالسکه مثل «پری» در گردش هستند، در حقیقت شهر پریان است» (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹). این موضوع نیز مصداق صدق «خود خیالی» هورنای است. خودی که قابل تحقق نیست و آرزویی دست نیافتنی است. همچنان که هیچ‌گاه به این خود خیالی و آرزو نرسید.

بنابراین ویژگی بارز ناصرالدین‌میرزا کم‌حرفی، کم‌رویی، انزواطلبی و درون‌گرایی است؛ نوعی انزواطلبی اجتماعی که بخشی از آن به جبر محیطی ساخته شده توسط تعاملات نامناسب والدین با یکدیگر و صدراعظمی آقاسی و دیگر درباریان به پیروی از همرنگی از شاه و صدراعظم بود. این وضعیت بعدها پیامدهای زیادی در رفتار بزرگسالی و به‌ویژه خلقیات دهه آخر ناصرالدین‌شاه از خود بر جای می‌گذارد.

۵. تاکتیک مهرطلبی و ولیعهدی ثانویه

۵-۱ مهرطلبی از مادر، صدراعظم و وزیرمختار انگلیس

از زمان فراخوانی ناصرالدین‌میرزا به تهران، ولیعهدی در بلا تکلیفی بود. بیماری محمدشاه نیز روزه‌روز تشدید می‌شد. قهرمان‌میرزا که قوی‌ترین بدیل روس‌ها بود در ۱۲۵۵ ه.ق در گذشت

و بهمن میرزا تنها برادر تنی شاه اکنون به جای برادر فقیدش حکمران آذربایجان شده است؛ اما دو قدرت روس و انگلیس در محرم ۱۲۵۸ سرانجام به این نتیجه رسیدند که ترتیب موروثی بلاواسطه از پدر به پسر ارشد بهترین راه تأمین آسایش است. صدراعظم آقاسی نیز صلاح در این دید که ناصرالدین میرزا را از بوته فراموشی ترحم آمیزش خارج کند. خود ناصرالدین نیز مجبور شد درس بقای سیاسی بیاموزد و کم کم پی برد که چه خطرهایی جانشینی او را تهدید می‌کند. وی کوشید تا با مهرطلبی، دل صدراعظم را به خود نرم کند و حتی تعهد بدهد که پس از درگذشت شاه کنونی، همچنان بر مسند مهمات دولت بماند و صدراعظمی او استمرار یابد (خان ملک ساسانی، بی تا، ج ۲، ص ۷۷؛ امانت، ۱۳۸۳، ص ۹۱-۹۴).

نخستین اقدام صدراعظم در حمایت از ناصرالدین میرزا اعلام رسیدن ولیعهد به سن بلوغ در چهارده سالگی بود. این اقدام بیش از همه بدین سبب بود که ضرورت انتصاب نایب السلطنه را از میان می‌برد، چه وارث تاج و تخت دیگر از نظر قانونی «صغیر» شمرده نمی‌شد. ازدواج شاهزاده به منزله آیین تشرف به دنیای بلوغ بود؛ بنابراین نخستین ازدواج ناصرالدین میرزا با گلین دختر احمدعلی میرزا، نوزدهمین پسر فتحعلی شاه انجام شد. با این همه، طرف مقابل و طرف داران بهمن میرزا بیکار نشستند و بهمن میرزا به یاری دایی مقتدرش آصف الدوله توانست همچنان حاکم آذربایجان بماند. مادر محمدشاه هم از بهمن میرزا فرزندش حمایت قاطع می‌کرد و روسیه نیز از حامیان بهمن میرزا محسوب می‌شد. این ائتلاف موقعیت ناصرالدین را متزلزل می‌ساخت. همین عوامل موجب شد که ناصرالدین و مادرش برای نخستین بار در طلب حمایت، با فرستاده بریتانیا تماس بگیرند. ملاقات شیل، وزیرمختار وقت انگلیس و ملک جهان سر آغاز بیست سال روابط دوستانه میان اندرون شاهی و سفارت انگلستان بود؛ ارتباطی که آثار ماندگاری بر مسیر حوادث سیاسی ایران گذاشت (امانت، ۱۳۸۳، ص ۹۷).

فاصله قطعی یافتن ولیعهدی تا مرگ شاه، فرصت سه ساله‌ای بود که ناصرالدین میرزا تاکتیک مردم‌گزینی خود را به تاکتیک مردم‌گرایی و مهرطلبی تغییر دهد. درواقع، اگر مرگ شاه بی‌درنگ رخ داده بود، ناصرالدین این فرصت برای تغییر تاکتیک را نمی‌یافت. شیل در توصیف دقیقی از شخصیت مردم‌گزینی ناصرالدین میرزا تا پیش از ولیعهدی می‌گوید:

به اندازه بچه و به‌طور کلی از ایرانیان هم سن خود بسیار عقب است. تعلیم و تربیت درستی ندیده، در انزوا بزرگ شده و از زندگی مردم کاملاً بی‌خبر است. گوش به فرمان خویشان و مادر خود دارد که از قضا زن باهوشی است و بعید نیست که در آینده تحت سلطه یک یا دو فرستاده اروپایی قرار گیرد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۹۹).

اما بعد از اعلام ولیعهدی، ناصرالدین میرزا با نایب‌السلطنگی بهمن میرزا به مخالفت

برمی‌خیزد و این آغازی برای تغییر تاکتیک وی محسوب می‌شود. این شیوه برخورد وی، بازتاب درک این نکته بود که باید برای جانشینی پدر بجنگد و تنها در این صورت بود که صدراعظم و فرستادگان اروپایی از او حمایت می‌کردند.

طولانی شدن بیماری منتهی به مرگ محمدشاه این فرصت را به ولیعهد داد تا با همکاری سه گانه آقاسی، مادر و شیل و البته امیرکبیر بتواند به تدریج از لاک «انزوا» خارج شده، و تجارب سیاسی و حکومتی کسب کند و چشم‌انداز آینده او را بسی بهتر نماید. شیل صدراعظم را تشویق می‌کرد که به «شاهزاده امکان دهد که خود را بنمایاند» و نیز در گزارش خود آقاسی را مقصر غفلتی شمرد که تاکنون ولیعهد را در گمنامی نگه‌داشته بود. ناصرالدین میرزا خود به همین جهت یادداشتی تشکرآمیز برای شیل فرستاد که در حق وی دلشوزی‌هایی ابراز داشته است؛ بنابراین تغییر تاکتیک وی هم ناشی از نقش ولیعهدی و هم ناشی از تلاش و عزم برای گرفتن حق خود و هم ناشی از پیش‌بینی مرگ قریب‌الوقوع محمدشاه و سرانجام ناشی از ظرفیت گشایی‌های جدیدی بود که از سوی عوامل داخلی و خارجی ایجاد شد. همه این عوامل موجب شده بود که وی با اتخاذ تاکتیک مهرطلبی و مردم‌گرایی و دخالت در سیاست عملی در شخصیت‌سازی ارادی خود مشارکت داشته باشد و آن بخش از شخصیتش را که معلول دوران خردسالی و جبر محیطی و خانوادگی بود برطرف کند.

مرکز ثقل تاکتیک مهرطلبی ناصرالدین میرزا به صدراعظم آقاسی ختم می‌شد؛ زیرا اولاً وی از دیرباز با توجه به اعتماد شاه به وی از قدرت فراوان برخوردار بود و فراتر از آن، بیماری منتهی به موت شاه بر این اختیارات افزوده بود؛ او بعد از شایعه سوءقصد به شاه با خوراندن سم، تهدید به خودکشی کرد و موفق شد دست به تصفیه مخالفانش در دربار بزند و به عنصری تعیین‌کننده و تمام‌کننده تبدیل شود. بدین ترتیب طبیعی بود که ناصرالدین میرزا نیز این نکته را در نظر گیرد و در گرماگرم شایعه سوءقصد صدراعظم به شاه، پیک حسن نیت میان شاه و صدراعظم شود و بدین ترتیب هم وفاداری خود را به صدراعظم ثابت می‌کرد و هم دل شاه را به دست می‌آورد. وی که می‌کوشید جلب توجه پدر را با ابراز ارادت خود به آقاسی نشان دهد، تعلق خاطر عمیق محمدشاه در متن نامه خود به صدراعظم، درس عبرتی در ضمیر خود آگاه و ناخودآگاه ناصرالدین شاه گذاشت که تا پایان عمر نیز از چنبره اقتدار پدرسالارانه صدراعظم‌هایش رهایی نیافت (امانت، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱). بنابراین، ناصرالدین میرزا از این لحظه به بعد با اطاعت بزدلانه خود از اوامر حاجی میرزا آقاسی، به عنوان متحد صدراعظم، کم‌کم در محافل درباری، وزن و اعتباری یافت و به تدریج تصویر شاهزاده منزوی، غمگین و افسرده

سال‌های پیش را اصلاح کرد.

تاکتیک مهرطلبی و کسب «حامی» منحصر به حاجی میرزا آقاسی نماند و ناصرالدین میرزا به کمک مادرش با میرزا آقاخان نوری نیز که در صدد انتقام از آقاسی بود، پیمان بست. وی در آن زمان وزیر لشکر بود و از ولیعهد تعهد کتبی گرفت که پس از جلوس بر تخت سلطنت، مقامی بالاتر از مقام فعلی‌اش به او واگذار کند. «ایشان [نوری] را نیکو بنواخت و به دست خویش خطی نگاشته بدو سپرد که از آن این کلمات مستفاد بود که او را وعده صدارت اعظم داشت» (لسان الملک سپهر، ۱۳۵۳، ج ۳، ص ۷۱؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، ص ۲۳۶). ناصرالدین میرزا و مادرش برای ایجاد پایگاه حامی خود در پایتخت به حمایت وزیر لشکر و هوادارانش نیاز داشتند؛ هرچند میرزا آقاخان نوری و همفکرانش بعداً هدف تصفیه حاجی میرزا آقاسی قرار گرفتند و به کاشان تبعید شدند (لسان الملک سپهر، ۱۳۵۳، ص ۷۱). ناصرالدین میرزا پس از پاک‌سازی خراسان از آصف‌الدوله و آذربایجان از بهمن میرزا توسط آقاسی از شاه خواست که طی قول کتبی حکومت آذربایجان را به او بدهد و این کار انجام شد؛ البته این تصمیم با مخالفت علنی وزیرمختار انگلیس و نیز روسیه روبه‌رو شد؛ اما ناصرالدین میرزا با هماهنگی شاه و صدراعظم، غافلگیرانه وارد آذربایجان شد و آنان را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.

۵-۲. ولیعهدی ثانویه و حکومت بر آذربایجان

از زمان انتصاب ناصرالدین میرزا به عنوان ولیعهد بر آذربایجان تا زمان مرگ محمدشاه هفت ماه به طول انجامید. این اقامت و تجربه فرمانروایی بر مهم‌ترین ایالت، به ولیعهد ایران، به‌طور مستقیم، مسائلی را که بعداً در مقام سلطنت در انتظارش بود، فهماند: بحران مالی، کشمکش با حکومت مرکزی، نارضایتی عمومی، اختلافات مذهبی، دخالت‌های روس و رقابت‌های اولیای دولتی که عهده‌دار مقام‌های حساس بودند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۱۳۲). میرزاتقی‌خان فراهانی، در همین زمان به سمت کفیل امارت نظام آذربایجان منصوب می‌شود (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۷۲). دو حادثه رخ داد که یکی مرتبط با دسیسه خارجی و دیگری نارضایتی عمومی بود. هر دو رویداد تابستان ۱۲۶۴ ه.ق، یعنی بلوای مردم و محاکمه باب، شاهزاده بی تجربه را به شکلی حاد در معرض خواست‌ها و نارضایتی‌های مردم، اهمیت شور و شوق دینی، قدرت پیشوایان مذهبی و ناپایداری وضع موجود که حکومت می‌کوشید آن را از هر جهت حفظ کند، قرار داد.

۵-۲-۱ آموزش‌ها

ناصرالدین میرزا در دوره ولیعهدی از یک سری اندرزنامه‌های قدیم، نظیر تحفه الملوک، تحفه ناصری و نیز کتب جغرافیا و تاریخ دوره جدید و سفرنامه‌ها تأثیر پذیرفت؛ در الگوی رزم از آقامحمدخان قاجار، در الگوی بزم از فتحعلی‌شاه و در برخورد با تمدن غرب تا حدودی از الگوی عباس میرزا الهام گرفت. یکی از جلوه‌های مهرطلبی علاوه بر حمایت‌های بی‌دریغ مادر و حلقه دوم محیط اجتماعی وی، «هم‌بازی‌های» دوره کودکی و نوجوانی و عملة خلوت وی بودند. آنان که پیوسته با تکریم و احترام و تحسین به وی حس اعتماد و آرامش می‌دادند، همین خواجگان، خدمتکاران بعدی در دوره پادشاهی و از ملتزمان وی در سفرهای اروپایی و ندیمان وی شدند.

اشعار سروش اصفهانی که بعدها ملک‌الشعراى شاه شد و لقب شمس‌الشعرا گرفت، از دیگر جلوه‌های تاکتیک مهرطلبی شاه بود. اشعار وی که در ستایش افراطی از امام علی (ع) بود از یک سو در حس شیعی‌گری و علی دوستی افراطی شاه مؤثر افتاد و از سوی دیگر این مدیحه‌ها که غالباً تکریم امام علی (ع) را با ستایش پادشاه تکمیل و همراه می‌کرد به شاه آینده و شاهزاده جوان، احساس اعتماد خاصی القا می‌کرد. شاه امام علی (ع) را همواره در طول عمر حامی و محافظ خود می‌پنداشت و پادشاهی خود را مقدر الهی و متکی بر حمایت خداوند می‌پنداشت. این اشعار در دوره احراز ولایتعهدی ثانویه و حکومت آذربایجان برایش بسیار گوارا بود و بدان احساس نیاز می‌کرد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۱۲۳-۱۳۰ و ص ۱۱۹-۱۲۲).

۵-۲-۲ امیرکبیر

ناصرالدین میرزا حد اعلای احساس نیاز به حمایت و پشتیبانی و مهرطلبی خود در اتکای در بست به امیرکبیر را در دوره ولیعهدی و حکومت هفت ماه بر آذربایجان و انتقال از آنجا به تهران و به تخت پادشاهی نشستن بعد از مرگ پدر و در تداوم دوره صدراعظمی حدود سه ساله او مشاهده کرد. اختلاف سنی سی ساله آنان و تسلط و نبوغ سیاسی و مدیریتی امیرکبیر موجب شد که وی نقش «پدر» را تداعی کند؛ پدری که همواره در آرزوی آن و مهرورزی آن بود، اما در دوره کودکی و نوجوانی از آن محروم بوده است. میراث سیاسی امیرکبیر در شخص شاه هرچند جسته و گریخته تجسم یافت، اما شاه جوان از اتابک خود آموخت که چگونه حکومت کند. شیوه نظارت او بر دستگاه دولت، رفتارش با مخالفان سیاسی و روحیه نظامی‌گری‌اش هم تحت تأثیر فرهنگ سیاسی قاجاریه بود و هم از آمال امیرکبیر در بنیادگذاری دولتی مرکزی با پادشاهی

قدرتمند در رأس مملکت ریشه گرفته بود. روی آوردن محدود وی به تجددطلبی را هم می‌توان در نفوذ اولیه میرزاتقی‌خان امیرکبیر بر او پی‌جویی کرد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۲۲۷). مهرطلبی ناصرالدین میرزا از دوره حکومت آذربایجان و ولیعهدی آغاز می‌شود و تا دوره گذار و پادشاهی ادامه می‌یابد. تبیین رابطه پدر - پسر برای رابطه امیر و شاه، مؤید دیگری بر تاکتیک مهرطلبی شاه در این دوره است. به نظر آدمیت، رابطه امیر و شاه نه رابطه متعارف صدراعظم و پادشاه در سیاست ایرانی بود؛ نه به رابطه پیر و مریدی آقاسی و محمدشاه شباهتی داشت و نه شبیه به وضع تحکم‌آمیز خشک قائم مقام نسبت به محمدشاه بود. رابطه پدری و فرزند دقایق‌ترین مفهوم‌سازی امیرکبیر و شاه بود. در این رابطه، همه ملاحظات و تشریفات دولتی و حاوی همه جنبه‌های عاطفی و انسانی غائب بود. در توجیه روان‌شناختی آن می‌توان گفت ناصرالدین شاه که از پدر محبتی ندید، حتی به دوران ولیعهدی از نظر مالی در تنگنا بود و از مادرش هم دل‌خوشی نداشت بلکه از او بدش می‌آمد؛ از هر جهت به امیرکبیر روی آورد و او را پشت‌پناه خود می‌شناخت. امیر هم آن خواسته روانی شاه را برآورد. این خود صمیمیت و همدلی متقابلی میان آن دو ایجاد کرد. لطیف‌ترین محبت‌های پدرانه در نوشته‌های خصوصی امیر به شاه به چشم می‌خورد (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۶۵۷).

پولاک رابطه امیرکبیر و ناصرالدین شاه را با رابطه «معلم - شاگردی» مفهوم‌سازی می‌کند. شاه هجده ساله هرگز یارای حفظ و تنفیذ ابهت مقام سلطنت را نداشت. در بجوحه مذاکرات مهم و جدی، قهقهه سر می‌داد. همواره با اطرافیان خود ترکی صحبت می‌کرد و در مراسم سلام به سختی و به فارسی بد و شکسته‌بسته‌ای سخن می‌گفت. در خزانه دیناری وجود نداشت و مالیات‌ها وصول نمی‌شد و در عوض طلبکاران برای وصول مطالبات به حواله‌های حاجی میرزا آقاسی رجوع می‌کردند. در چنین اوضاعی، امیرکبیر کار را تحویل می‌گیرد. امیر به شاه آموخت که چگونه حرمت مقام سلطنت را حفظ کند. چگونه خطابه ایراد کند. شاه مشتاقانه طرح‌های جاه‌طلبانه و بلندپروازانه معلم خود را پذیرفت. همین رابطه معلم - شاگردی در دستگاه فاسد درباری کار را بر او دشوار ساخت، زیرا به کسی حق نمی‌داد که فردی از نظر اخلاقی و علمی و شایستگی، «معلم» شاه باشد (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۷۳).

۵-۳ برکناری امیرکبیر

ناصرالدین شاه در ۱۶ محرم ۱۲۶۸ امیرکبیر را از صدارت برکنار می‌کند. انگیزه‌های روانی وی در این کار از منظر روان‌شناسی سیاسی هنوز پرسش‌برانگیز و قابل واکاوی است.

۵-۳-۱ مهدعلیا

یک سر قضایا به مهدعلیا برمی گردد. نخست آنکه امیرکبیر نتوانست علاوه بر کسب اعتماد شاه، اعتماد ملکه مادر را نیز نسبت به خود جلب کند؛ به ویژه اینکه وی دارای اصل و نسب قاجاری و درباری نبود و از خانواده یک آشپزباشی بود (Avery, 1965, pp. 121-122). دوم اینکه مهدعلیا دیگر نمی توانست نقش تعیین کننده ای در دربار و سیاست اعمال کند و همواره با محدودیت هایی از سوی امیرکبیر روبه رو می شد و سوم اینکه مانند شایعاتی که پیش از این منجر به جدایی و طلاقش از محمدشاه شده بود، در این دوره نیز شایعاتی حاکی از روابط آزاد جنسی او بود. شاید تماس های مادر شاه با شاهزادگان قاجار و عناصر دیگر، برای تشکیل جبهه واحدی بر ضد امیرکبیر بود؛ اما به گوش شاه می رسید که این تماس ها دلیل بی بندوباری مهدعلیاست. در فرهنگی که با تعصب به ارزش های غیرت و شرم می نگریست و حتی بیش از آن به حجاب و عفاف زنان مقید بود، این نوع افشاگری های علنی درباره اندرونی شاهی به سادگی نادیده نمی ماند. شاه هم ظاهراً از اخبار روابط جنسی مادرش چنان به تنگ آمده بود که می خواست وی را در باغ کاخ سلطنتی با تیر کمان بزند؛ اما مهدعلیا در مکاتبات خود با ناصرالدین شاه این مسائل را انکار می کند (خان ملک ساسانی، بی تا، ج ۱، ص ۴۷). این انکارها، به هر صورت، مانع از آن نشد که مهدعلیا موقتاً به قم تبعید شود. قم تبعیدگاه اعضای مغضوب خاندان سلطنتی بود. مهدعلیا در نامه ای به عین الملک در ۱۲۶۶ ه. ق، یعنی در اوج قدرت امیرکبیر، وی را عامل بحران روابط مادر و فرزند می داند. مهدعلیا در تنگنای تهمت و رسوایی، بقای سیاسی خود را در این کشاکش بی امان قدرت در آن دید که به مقابله برخیزد، حتی اگر به بهای مرگ دامادش تمام شود. او می نویسد تا حال حرف زنانه بود و اندرونی، حالا دولتی شده و بیرونی. آنگاه اتهامات وارده را رد می کند و به سرزنش امیرکبیر می پردازد (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۶۷۲-۶۷۱). مقابله امیرکبیر با عیاشی مادر شاه موجب شد که او در رأس مخالفان امیر قرار گیرد و او نیز با استفاده از مهر مادر و فرزندگی به تدریج در ذهن شاه رخنه کرده، تخم شک و دودلی و درنهایت کینه را در دل شاه نسبت به امیر بارور سازد (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۷۷).

۵-۳-۲ ازدواج با خواهر شاه

ناصرالدین شاه برای رفع تنش روزافزون میان امیرکبیر و مهدعلیا که نه تنها ذهن او را مشغول بلکه عاطفه او را جریحه دار کرده بود و پادشاه جوان را در وفاداری به دو قطب متضاد گرفتار کرده بود،

برای آشتی دادن دیوان و حرم در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ حدود چهار ماه پس از جلوس به تخت، فرمان داد ملک‌زاده سیزده ساله و تنها خواهر تنی‌اش، به ازدواج امیرکبیر پنجاه و چندساله درآید. ابتکار شاه تأیید و موافقت مهدعلیا را به همراه نداشت، زیرا تصور می‌کرد که این ازدواج قدرت امیر را باز هم افزایش می‌دهد (Keddie, 1999, p. 28). امیرکبیر هم راغب نبود، اما به این وصلت رضایت داد تا بلکه از ایراد به پستی اصل و نسبش برهد. از این گذشته، شاید شاه هم گمان می‌کرد این وصلت با یکی از اولاد بلاواسطه خاندان شاهی می‌تواند وسیله مؤثری برای زیر نظر داشتن زندگی خصوصی صدراعظمش باشد. صرف نظر از مقاصد سیاسی می‌توان این رغبت ناخودآگاه شاه را هم مشاهده کرد که می‌خواست امیرکبیر را چون پدری برگزیند و این گزینش را در محیط دوستانه خانوادگی که در کودکی از آن بی‌نصیب مانده بود، چهره انسانی بخشد. «امیرکبیر از اعتماد بی‌حد شاه برخوردار بود و شاه کاملاً پند و راهنمایی او را پذیرفت». رابطه شاه و صدراعظمش از لحاظ اخلاقی، بر مبنای اتکای متقابل بود. ناصرالدین شاه از نیاز خود به مدیری لایق بیرون از دیوانیان فرقه باز پایتخت واقف بود و بی‌رحمی یک فرمانده نظامی، دقت یک مستوفی دیوانی، مهارت سیاسی یک سیاست‌مدار را در شخص امیرکبیر جمع می‌دید. سه سال سرنوشت‌ساز نخست پس از تاج‌گذاری (۱۲۶۴-۱۲۶۷ ه.ق) کافی بود که بنیاد استواری برای چهل و پنج سال بعدی شهریارِ ناصرالدین شاه بریزد و به او فرصتی مغتنم دهد تا هنر حکمرانی را از صدراعظم کاردان خود بیاموزد. فرانت فقط چهار ماه پس از سلطنت ناصرالدین شاه گزارش داد: «اعلیحضرت تا حد زیادی کم‌رویی هنگام جلوس را کنار گذاشته است، راحت‌تر گفتگو می‌کند و تازگی اعتمادبه‌نفس بسیار بیشتری درملاً عام به دست آورده است» (امانت، ۱۳۸۳، ص ۱۶۹ و ۲۰۸).

۶. تاکتیک سلطه‌طلبی و عزل و قتل امیرکبیر

مراحل مهارت افزایی سیاسی شاه روزه‌روز توسط امیرکبیر افزوده و یا به وسیله تجارب سیاسی و یادگیری اجتماعی تکمیل می‌شد. در اواخر دوره سه‌ساله صدراعظمی، شاه به یک نقطه قابل قبولی از اعتمادبه‌نفس سیاسی رسیده بود و مطالبات جدیدی را از صدراعظم خود داشت. این مطالبات که به دنبال زنجیره‌ای از حوادث و رقابت‌ها و زدوبندهای بی‌پایان علیه امیرکبیر در جریان بود، به تدریج شاه را وارد مرحله اتخاذ تاکتیک سلطه‌طلبی در رفتار سیاسی می‌کرد. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، شاه پس از عزل و قتل امیرکبیر قدرت را رأساً به دست می‌گیرد و سلطه‌طلبی خود را آغاز می‌کند (Avery, 1965, p.60). عوامل زیر در وخامت رابطه شاه و امیر مؤثر بوده‌اند.

۱-۶ تعارض نقش دوگانه شاه و سفر به اصفهان

شاه جوان برای سروسامان بخشیدن به امور آشفته کشور، باید همه اقتدار را به صدراعظم خود می‌سپرد؛ همان چیزی که در نظریه قدیمی «وزارت» تفویض نامیده می‌شد. این مفهوم صدارت، نقطه مقابل «وزارت تنفیذ» بود که از وزیر صرفاً می‌خواست مأمور اجرای احکام شاه باشد. تصادم این دو استنباط بود که سرانجام سقوط امیرکبیر را پیش آورد. نقش دوگانه‌ای که شاه بر عهده داشت، ادامه این وفاداری را مشکل می‌ساخت. از طرفی از ناصرالدین شاه انتظار می‌رفت در امور دولت شرکت جوید و در انتظار عمومی خود را پادشاهی مسئول و مقتدر قلمداد کند و از سوی دیگر، باید مطیع خط‌مشی تعیین شده از سوی صدراعظم خود باشد. این دوگانگی در ایفای وظیفه به‌ویژه در سفری به اصفهان در تابستان ۱۲۶۷ ه.ق. علائم آشکاری از فرسایش را بروز داد. در سفر اصفهان، امیرکبیر به ملاحظه بیگانه و شیطن دشمنان در هنگام غیبتش از تهران، درخواست کرد عباس میرزای سوم، برادر ناتنی کوچک‌تر شاه و مادرش خدیجه، جزو همراهان شاه در این سفر باشند؛ به‌ویژه که خدیجه به دنبال آزار و اذیت پس از مرگ محمدشاه از سفارت انگلیس تقاضای حمایت کرده بود و آن‌ها می‌خواستند جانشین بالقوه‌ای برای ناصرالدین شاه در جنگ داشته باشند تا در صورت لزوم به کارگیرند. امیرکبیر هم به شاه نصیحت می‌کرد که او را جذب کند تا انگلیسی‌ها بهانه‌ای پیدا نکنند؛ اما ناصرالدین شاه در ابراز حقه و کینه نسبت به این برادر کوچک، دست کمی از خویشاوندانش نداشت و به سختی حضور او را در پایتخت برمی‌تافت. انزجار مهدعلیا از رقیب سابقش خدیجه نیز مزید بر علت شده، بر تنفر از برادرش افزوده بود (امانت، ۱۳۸۳، ص ۱۶۹ و ۲۰۸). ارتباط نزدیک‌تر امیرکبیر با عباس میرزا و رفتار مجرمانه‌اش با خدیجه در طول سفر اصفهان، اعتماد شاه را به او متزلزل ساخت و در بازگشت شاه و صدراعظم به تهران در ذی‌قعدة ۱۲۶۷، تقارن بین شاه و صدراعظم علنی شد.

هنگامی که شاه به قم رسید، شاه خود، عباس میرزا را والی قم کرد، ولی امیرکبیر «عذر این جسارت را در حضرت سلطان چنین به عرض می‌رساند که اگر یک روز پادشاه بی‌صلاح و صوابدید من در امری فرمان دهد و سخن مرا واقعی نهد، پرده ملک بدرد و کس را فرمان من نبرد» (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۳۸۱). بنابراین امیرکبیر در مقابل فرمان شاه ایستاد و به عباس و مادرش دستور داد که جلوتر از موکب شاهی به تهران حرکت کنند و «چون به پادشاه بروند، شهریار را نایره غضب ملتهب گشت و فرمان داد تا او را باز قم آورند و حکومت آن بلده را به عباس میرزا تفویض داشت و این اولین فرزین بندی بود که در رقعه

آجال میرزا تقی خان از شاه رخ داد» (لسان الملک سپهر، ۱۳۵۳، ج ۳، ص ۳۸۱). امانت در این مورد متذکر می شود که جای شگفتی است امیرکبیر با شناخت خوبی که از روانشناسی و خلق و خوی ناصرالدین شاه داشت، حساسیت او را نسبت به برادر ناتنی اش درست درک نکند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۲۱۱). چند دهه بعد، مورخ قاجار محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در شرح واقعه اصفهان نوشت که امیرکبیر می خواست عباس میرزا نامزد ولیعهدی شود و در سفر اصفهان تشریفات و احتراماتی که برای شاه منظور می نمایند، برای عباس میرزا هم منظور کنند. حتی اگر این فکر و اقدامات نادرست باشد، خبر آن هول و هراس شاه را برانگیخته و ذهن او را مشوب ساخته است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷، ص ۸۲). ماجرای عباس میرزا ضربه شدیدی بر اعتماد شاه به امیرکبیر بود. او در بازگشت به تهران متوجه شد رفتار شاه متغیر شده و نفوذش بر شاه به میزان زیادی کاهش یافته است. بدگمانی جایگزین دل بستگی شاه به اتابک شده است. ناصرالدین شاه می ترسید که امیرکبیر به کمک انگلیسی ها در صدد برآید تا برادر صغیر ناتنی اش را به جای او بنشاند و بعد خود در مقام نایب السلطنه قدرت را به دست گیرد. شاید این فکر را خدمه اندرون به او تلقین کرده بودند و تهمت های مهدعلیا هم این فکر را تقویت کرده بود.

در یک جمع بندی می توان چنین گفت که عزل امیرکبیر معلول دلایل گوناگونی است:

۱. شکایت و ایجاد فضای منفی روانی از سوی رقبای حسودان و در رأس آن ها مهدعلیا

و میرزا آقاخان نوری (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۶۸۰).

۲. دشمن مشترک شدن امیرکبیر - به دلیل قلع و قمع فساد و حذف و تعدیل مواجب و

مستمری های یهوده افراد انگل در دربار و دیوان - موجب شد که علیه او متحد شوند

(کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۴۸۲؛ زرین کوب، ۱۳۸۷، ص ۸۰۶).

۳. مداخله نیروهای خارجی و وزیران مختار روس و انگلیس (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۶۸۰).

۴. هراس شاه و درباریان ارتجاعی از اینکه مبدا اقدامات اصلاحی امیرکبیر سر رشته

کارها را از چنگ آنان بیرون کند (طبری، ۱۳۶۰، ص ۱۱۰).

۵. آزرده گی خاطر روانی شاه از امیرکبیر به دلیل لحن آمرانه و مرشدانه امیرکبیر در

محوارات و مکاتبات (Keddie, 1999, p. 21). خورموجی مورخ معاصر دوره ناصری با اشاره

به همین مسئله، سفر اصفهان را نقطه عطف می داند و بر این نکته پافشاری می کند که مخالفان

امیرکبیر نیز به این موضوع دامن می زدند:

گستاخانه محاورت می کرد و امورات مملکتی را بدون اجازه و رخصت، به صوابدید خود

انجام می رسانید. طبیعت غیور سلطنت و غرور شباب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند.

هنگام مراجعت از اصفهان ... بر قهر و خشم باطنی افزود... در این وقت حساد و اضداد را که مترصد بودند، مقامی نیکو به دست افتاد... به سعایت اتابک معروض می‌داشتند (خورموجی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۴).

گفتگوی زیر بین امیر کبیر و ناصرالدین‌شاه بازداري از فعاليت‌های شاه است: میرزاتقی‌خان امیر کبیر در عمارت کلاه فرنگی قدم می‌زد و به ناصرالدین‌شاه گفت: آقا جان! چه می‌کردی؟ شاه: مشغول نقاشی بودم.

امیر: کاشکی یک قدری تاریخ گذشتگان را می‌خواندی و عبرت می‌گرفتی و از این جهان‌داری با خبر می‌شدی. شعر و نقاشی پس از خستگی دماغ خوب است... آقا جان! اول باید از سیاست مملکت آگاه شوی. تاریخ گذشتگان و شرح حال بزرگان را بخوانی و هر وقت از اینها خسته شدی به شعر و نقاشی پردازی (خان ملک‌سازانی، ۱۳۷۲)، ص ۳۸.

برخورد آمرانه امیر کبیر با ناصرالدین‌شاه با عبارت «آقا جان» که وجهی پدرانانه بودن خود را به ناصرالدین‌شاه می‌رساند و توصیه به مطالعه آثار جدی، نظیر کتب سیاسی و تاریخی و تاریخ گذشتگان در ساعات مفید و کارهای تفریحی و شاعرانه و نقاشی در ساعات خستگی و لحن آمرانه، شاید کم‌کم در دوران تثبیت پادشاهی بر شاه ناخوش می‌آمد.

شاه امیر کبیر را مانع عیاشی و هرزگی خود می‌دانست. امیر کبیر پیوسته همچون خرمنگسی سقراطی به مذمت این گونه کارها می‌پرداخت و شاه را تشویق می‌کرد که به فعالیت پادشاهی و سیاسی به‌طور جدی پردازد؛ در حالی که شاه بر این اعتقاد بود که عیاشی و خوشگذرانی جزء ذاتی حقوق اولیه پادشاهی اوست. کاهش هزینه دربار از سوی امیر کبیر یکی از این موارد است.

۶. شاه تاریخ مصرف امیر کبیر را تمام شده و او را مانع اعمال قدرت خود می‌پنداشت. جلوگیری از اعمال قدرت پادشاهی وی به‌ویژه در مواردی چون حاکم قم از سوی امیر کبیر که به‌نوعی تداوم روابط شاه - صدراعظم در دوره ولیعهدی و اوایل پادشاهی بود، به‌طور تلویحی به شاه این نکته را القا می‌کرد که هنوز به بلوغ «سیاسی» نرسیده است. شاه با عزل امیر کبیر در واقع «بلوغ سیاسی» و «پایان تاکتیک مهرطلبی» خود را اعلام می‌کرد. یکی از مهم‌ترین شواهد مکتوب دلالت‌گر بر مهرطلبی قاجارها در وقت نیاز و احتیاج و ضعف، متن دستخط عباس میرزا و ولیعهد به پسرش محمد میرزا (محمدشاه) است. آدمیت آن را زهرخند مکرر تاریخ می‌داند: «می‌گویند قاجارها وقت احتیاج و حاجت و ترس در کار، کمال تملق را دارند. رفع این‌ها که شد، دیگر نمی‌شناسند. این حالت خدا می‌داند در من نیست و نبود، شما هم نباشید» (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۲۲).

بنابراین، عوامل زیادی علیه امیرکبیر اقدام می‌کردند؛ اما این اقدامات همگی با اعتماد شاه به امیرکبیر خنثی می‌شد. به نظر آدمیت:

برای دوام دولت امیرکبیر باید شاه در پشتیبانی از صدراعظم استوار می‌ماند و در برابر وسوسه‌های اهریمنی گروه بداندیشان مقاومت می‌کرد؛ اما ناصرالدین‌شاه را خوب می‌شناسیم؛ در پنجاه سال، نه ثباتی در کار داشت و نه استقامتی در رأی خویش نشان داد، حالا که جوان بود و بی‌تجربه دیگر چه انتظار (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۶۸۱).

تنها پشتوانه نخ مویی که زمام قدرت امیرکبیر را تشکیل می‌داد، اعتماد سیاسی شاه بود. سرانجام این رشته هم گسسته شد. کدی در این باره می‌گوید:

شاه هرچه بالغ‌تر می‌شد، از لحن آمرانه و پدرانۀ امیرکبیر نسبت به خود آزرده‌تر می‌شد. امیرکبیر نمی‌توانست در قبال صف مخالفان نیرومند خود در دربار و حرم و در رأس آن‌ها مهدعلیا مقاومت کند. با کاهش اعتماد شاه به امیرکبیر، سرانجام در سال ۱۸۵۱ (۱۲۳۰ ق) برکنار، بازداشت و به کاشان تبعید شد (Keddie, 1999, p. 31).

۷. خامی و بی‌تجربه بودن شاه جوان بیست و یک ساله هم در این تصمیم بی‌تأثیر نبود. ناظم الاسلام از آن به‌عنوان حرکات بچه‌گانه شاه یاد می‌کند (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۹۹). شاه خود در یادداشتی می‌پذیرد که لحن انتقادات امیرکبیر موجب رنجش او و عزل او شد و آن را حمل بر بی‌تجربه بودن خود می‌کند و خطاب به آصف‌الدوله در اواخر عمر خود می‌نویسد:

ما حالا تازه کار نیستیم که از بعضی از عرایض و حرف‌های نوکرهای دولت‌خواه مثل شما رنجش حال کنیم؛ می‌دانیم که همه از روی صحت و شفقت دولت و نظم مملکت است. اگر اول دولت، تجربه حالا را داشتیم هرگز میرزا تقی‌خان امیرنظام عزل نمی‌شد، بلکه الی حال زنده بود و خدمت می‌کرد (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۵۹).

امیرکبیر صادقانه می‌خواست اتکای شاه به خود را کم کند تا او بتواند روی پای خود بایستد. حتی به وی متذکر می‌شود شما باید به‌تنهایی کشور را اداره کنید و امیر فرض غیبت خود را طرح می‌کرد و از شاه می‌خواست تا آموزش و سیاست را جدی‌تر بگیرد: «گیریم من مردم، فدای خاک پای همایون. شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید، بسم‌الله» (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۵۹).

در متن دیگری نیز از پیشرفت کار آموزش مملکت‌داری اظهار مسرت می‌کند و اضافه می‌کند که اگر همین‌طور ادامه دهید، بی‌مشاوره احدی حتی امیرکبیر می‌توانید کشور را اداره کنید. این عبارات در ناخودآگاه شاه، روزی را نوید می‌دهد که پادشاه دیگر نیاز به ادامه تاکتیک مهرورزی به صدراعظم را ندارد:

هو. قربان خاک پای همایون مبارک شوم. دستخط همایون زیارت شد. خدا این نصف جان ناقابل، این غلام را فدای خاک پای همایون نماید. امیدوار از فضل خدا و باطن ائمه اطهار (ص) هستم که دو ماه این طور دماغ بسوزانید، جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم ایران برود و کارها چنان نظم بگیرد که همه عالم حسرت بخورند و وجود امثال غلام باشد یا نباشد به فضل خدا، ذات مبارک دوی هر دردی باشد و چنان بر کار شوند که بی مشاوره احدی خدمات کلیه به یک اشاره خاطر همایون انجام گیرد؛ زیرا که جمیع عالم در خوب و بد، از تشر و کارسازی اول است که ببینند، بعد خود به خود از واهمه سلطنت راه می‌رود (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۶۶۰).

۲-۶ قتل امیر کبیر

چرا امیر کبیر به قتل رسید؟ گفته می‌شود بازتولید اضطراب جانشینی دوره ولیعهدی و نافرمانی موردی امیر کبیر از دستورها، موجب سلب اعتماد و آزرده‌گی مخاطب او شد و به عزل وی انجامید. در مورد قتل امیر کبیر نیز دلایل زیر به‌ویژه از وجه روان‌شناسی آن قابل توجه است:

۱-۶ وزیر کشی

در حافظه ناصرالدین شاه، وزیر کشی یک گزینه حاضر بوده است. این امر فی نفسه پیش زمینه لازم برای توجیه عمل و یا پذیرش وسوسه اطرافیان کینه‌جو را فراهم کرده است. دو پادشاه پیش از وی هریک به این کار دست زده بودند؛ جدش فتحعلی شاه پس از استفاده حداکثری از حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله کلانتر شیرازی و پدرش محمدشاه نیز پس از تحکیم تاج و تخت، میرزا ابوالقاسم قائم مقام را به قتل رسانده بودند. شاید به همین دلیل عباس میرزا پدر بزرگش او را از این کار نهی کرده بود. به نظر میلانی گویا وزیر کشی یکی از اسباب اعلام بلوغ سیاسی شاه بود؛ بدین ترتیب، هم قدر قدرتی شاه ثابت می‌شد و هم از مدعیان قدرت و توده مردم، زهرچشم گرفته می‌شد (میلانی، ۱۳۸۵، ص ۳۲۲).

۲-۶ مانع شخصیتی امیر کبیر

شخصیت امیر کبیر حتی پس از عزلش، شاه و صدراعظم و درباریان را آزار می‌داد. صدراعظم میرزا آقاخان نوری متوجه شد که تا امیر زنده است، کارش را ثباتی نیست و پایه دولتش لرزان است. این تصور ذهنی حاکم شده بود که تا امیر کبیر زنده است، هیچ دولتی قوامی نخواهد داشت. یکی از نامه‌های میرزا آقاخان نوری صدراعظم به نماینده ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی کاملاً مؤید این نکته است. نامه متذکر می‌شود که نمایندگان کشورهای انگلیس، روس و

عثمانی، پس از عزل امیرکبیر حالتی تهاجمی به خود گرفته‌اند. آنگاه معلوم می‌شود که نوری چگونه تحلیل خود را در ذهن شاه جوان مبنی بر ضرورت حذف امیرکبیر القا کرده است: نوشته بودید: حضرات بعد از استماع عزل میرزا تقی خان و حبس او به کاشان تغییر سلوک داده‌اند و چنین تصور کرده‌اند که این ایستادگی‌ها و سختی‌ها از وجود شخص خود میرزا تقی خان بوده است. شما البته به‌خوبی رفع این شبهه را از آن‌ها بکنید و بگویید: این همه آوازاها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود ... چرا باید کسی عزل و نبودن او را - العیاذ بالله - برای این دولت وهن و سستی بداند و تغییر سلوک بدهد (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۲۱-۷۲۲).

پولاک هم اشاره می‌کند که آقاخان نوری، قتل امیرکبیر را نوعی دفاع از خود تعبیر می‌کرد؛ زیرا حیثیت امیرکبیر چنان بالا رفته بود که مردم فقط او را می‌شناختند و از او حساب می‌بردند؛ درحالی که مقام شاه در درجات بعد قرار گرفته بود. این مانع شخصیتی، خود شاه را هم آزار می‌داد؛ زیرا او را در درجه دوم قرار داده بود. امیرکبیر با همه اخلاص و فدویتی که داشت این خطر را داشت که جای او را بگیرد، به‌ویژه که درست مقارن همان احوال، وزیر هرات به همان نحو به درجه فانی ارتقا یافته بود (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۰۸). شاه نسبت به امیرکبیر دچار سوءظن و احساس ناامنی شده بود و به‌قدری ترسیده بود که تا وقتی او را نکشد، در شب خواب راحتی نمی‌کرد.

۳-۲- تغییر موازنه روانی به زیان امیرکبیر

دشمنان امیرکبیر شاه را محاصره کرده بودند: مهدعلیا، میرزا آقاخان نوری، پسر دایی‌های شاه، از جمله شیرخان عین‌الملک، ایلخان طایفه قاجار و سردار محمدحسن خان ایروانی داماد محمدشاه. انگیزه اصلی آنان در قتل امیرکبیر، همانا نگرانی از «تجدید صدارت» او بود. زمامداری میرزاتقی‌خان به‌اندازه‌ای درخشان و تأثیر آن به حدی در دل شاه ژرف بود که هیچ‌گاه از فکر بازگرداندن او به وزارت دست برنمی‌داشت. به‌یقین پس از گذشت زمانی کوتاه خشم و آزرده‌گی خاطر شاه فرو می‌نشست و امیر از نو به قدرت می‌رسید. تا امیرکبیر در تماس فیزیکی با شاه بود، نوعی توازن روانی حاکم بود؛ بعد از غیبت وی، دشمنان، شاه را محاصره و مرتب در گوش او خطر و هراس وجود امیرکبیر را گوشزد می‌کردند. خود امیرکبیر به این نکته و تنهایی شاه اشاره می‌کند و قتل خود را پیش‌بینی می‌کند: «بندگان شاهنشاهی با یک وجود تنها، در مقابل این‌همه رخنه دردمندان، سپر خواهند انداخت و لابد به جهت آسودگی، خودشان مرا قربانی خواهند کرد...» (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۲۳-۷۲۵).

۴-۲-۶ سایه شوم تحت‌الحمايگی و لافِ دالگوروکی

نگرانی ناصرالدین‌شاه پس از عزل امیرکبیر از صدراعظمی و سپس از امارت نظام این بود که مبادا امیرکبیر به سفارت انگلیس پناهنده شود. شاه و صدراعظم جدید که نگران این گونه شایعه‌ها و تماس‌ها بودند، اول حکومت فارس، سپس اصفهان و آنگاه قم را به امیرکبیر پیشنهاد کردند. امیرکبیر بی‌درنگ این پیشنهادها را رد کرد. خودداری وی به‌ویژه به این دلیل بود که اگر از تهران برود، جان‌ش در خطر است. تصور پناهندگی و اخذ تحت‌الحمايگی بریتانیا نمی‌توانست واقعیت داشته باشد. وی در گذشته همواره نه تنها بر ضد سوءاستفاده سفارتخانه‌ها از امتیازاتی نظیر اعطای پناهندگی سیاسی جنگیده بود، بلکه خود رسم بست نشینی را هم از بین برده بود. صحت و سقم، واقعیت داشتن یا نداشتن پناهندگی تحت‌الحمايگی مهم نیست، مهم تصور ناصرالدین‌شاه بود که رفتار وی را تعیین می‌کرد. ظاهراً شاه چنین تصویری داشته است. سرانجام با میانجیگری شیل وزیرمختار انگلیس مقرر شد به حکومت کاشان برسد؛ اما پرنس دالگوروکی وزیرمختار روسیه با اقداماتی تحریک‌کننده چنین القا کرد که روسیه اخذ تضمین جانی یا اعطای تحت‌الحمايگی به امیرکبیر را خواستار است. این موضوع با توجه به اینکه همسر وی خواهر ناصرالدین‌شاه بود، بسیار نگران‌کننده شده بود و بر وخامت اوضاع افزود. این اقدامات روند مرگ امیر را به شتاب انداخت، زیرا شاه و درباریان می‌خواستند پیش از رسیدن درخواست رسمی روسیه کار را تمام کرده باشند (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۲۴-۷۲۵؛ Avery, 1965, p. 59). سرانجام روز ۲۵ محرم، قراولان سلطنتی، امیرکبیر را بازداشت کردند و از خانه‌اش بیرون بردند و به کاشان تبعید کردند.

۵-۲-۶ خامی شاه در صدور کتبی دستور قتل

بی‌تجربگی شاه را می‌توان در صدور کتبی قتل امیرکبیر هم مشاهده کرد. شاه در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ حکم مرگ امیرکبیر را به‌طور مکتوب صادر و علی‌خان فراش‌باشی را مأمور قتل وی کرد؛ کسی که دست پرورده قدیمی امیرکبیر بود و اینکه به زمره دشمنانش پیوسته بود: «حاج علی‌خان پیش خدمت خاصه فراش‌باشی دربار لسان‌الملک سپهر اقتدار، مأمور است که به فین کاشان رفته، میرزاتقی‌خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراجع خسروانی مستظهر بوده باشد» (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۱۳). در نامه وزیر امور خارجه درباره قتل امیرکبیر، علل مرگ سرراست به نقل قول شاه پرداخته می‌شود: میرزاتقی‌خان یک نفر گدازاده بود، شاهنشاه به او التفات‌ها فرمودند ... تا اینکه از شدت کبر و

غرور به طوری کم کم در احکام همایونی بنای طفره و بی اعتنایی گذاشت و خیالات باطله در دماغ خود راه داد که هیچ کس سوای خود ما نمی داند و درست نیست در این نوشته ها نوشته شود که ما را لابد به عزل خود واداشت (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۴۳).

ع ۲-۶ احساس ندامت بعد از پدرکشی

ناصرالدین شاه که در اوایل سلطنت در بیست و یک سالگی تحت تأثیر سودجویان کینه توز، فرمان قتل امیر کبیر را صادر کرده بود، بعدها دچار عذاب وجدان شد. واتسن یکی از ستایشگران اولیه امیر کبیر می گوید «شاه پشیمان در ماتم خود برای اعدام امیر کبیر تصمیم گرفت، سالگرد درگذشت امیر را حرمت نهد و آن روز را هر ساله به روزه داری و ندامت بگذراند» (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۵۵). رشحاتی از ندامت برای آتابک در سفرنامه های شاه یا در طرح های سرسری که گه گاه می کشید، دیده می شد. در سفر عراق عجم پس از رسیدن به سلطان آباد در چهاردهم شوال ۱۳۰۹ به ده «هزاوه» زادگاه تقی میرزاخان رفته، سراغ اقوام امیر را می گیرد. خود در این مورد می نویسد:

گفتم بروند یکی از کسان مرحوم میرزا تقی خان امیرنظام را پیدا کرده بیاورند ببینیم. رفتند پیرمردی جهانگیرخان نام را که قد بلند و ریش سفید داشت آوردند. عرض می کرد من خالوزاده امیرنظام هستم و تا آخر صدارتش پیشخدمت او بودم و مستمراً هم از دیوان داشت. یک خالوزاده دیگر هم از میرزا تقی خان مرحوم دیده شد که اسمش میرزا حسن و مردی بلند قد است. فرمودیم مستخدمش کنند (ناصرالدین شاه، ۱۳۶۲، ص ۶۲).

افسوس شاه در نامه عتاب آلودی که به میرزا آقاخان نوری می نویسد مشهود است:

روزی که پدر تاج دار ما مرحوم و ما دیناری در تبریز نداشتیم و مرکزیت در مملکت نبود، شخص امیر که خدایش رحمت کند، ما را برداشت و به تهران که رسیدیم نصف کارها را در راه تمام کرده و مرکزیت به پایتخت داد و مرتباً مخارج دولت را هر ماه می داد و مبلغی هم در خزانه برای روز مبادا پس انداز داشت. آن اصلاحات چه شد؟ پول ما به کجا رفت؟ ما با انگلیسی ها جنگی نداریم اما راضی هم نمی شویم که هر روز خرده فرمایش گوش گیریم و قسمتی از مملکت را جدا سازیم. چرا در زمان صدارت امیر این توقعات را نداشتند و این توپ و تشرها را نمی زدند؟! وقتی سفیر آنان شرفیاب می شد، به زانو در مقابل ما خم می شد. البته وقتی آن ها ببینند صدراعظم، شاه خودش را می ترساند و به سردار مملکت که در جنگ است کمک نمی رساند تا اصفهان را هم می خواهند (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۷۵۹).

ناصرالدین شاه با عزل و قتل امیر کبیر از تاکتیک مهرطلبی خارج و به اتخاذ تاکتیک سلطه طلبی وارد شد. شاه می خواست اقتدار کامل را در دست داشته باشد. او از رابطه معلم -

شاگردی، پدر-پسری و وادادگی روانی در مقابل امیرکبیر - که از نوجوانی وی را به پادشاهی رسانیده و شخصیت قوی و محبوب وی مانع اعمال چنین اقتدار و قدرتی بود - با از میان برداشتن وزیرش وارد مرحله سلطه‌طلبی شد.

۷. تاکتیک سلطه‌طلبی نسبی: دوره نوری

از زمان عزل و قتل امیرکبیر در ۱۲۶۸ تا ۱۲۸۷ ه.ق (انتصاب میرزا حسین خان قزوینی ملقب به مشیرالدوله)، یعنی پانزده سال، تاکتیک سلطه‌طلبی وجه غالب رفتار سیاسی ناصرالدین‌شاه را تشکیل داد؛ اما این تاکتیک خود به دو مرحله تقسیم می‌شود: سلطه‌طلبی نسبی دوره نوری، و سلطه‌طلبی مطلق: دوره بی‌صدراعظمی.

۷-۱ سلطه‌طلبی نسبی

خاطرات نوجوانی و موقعیت پدری و مرشدی انتظارات روانی و مشی سیاسی اقتدارآمیز امیرکبیر مانع از اعمال قدرت ناصرالدین‌شاه بود. با عزل و قتل وی به‌طور ساختاری وضع برای شاه دگرگون شد. شاه از میرزا آقاخان نوری از انتظارات یک صدراعظم مقتدر را نداشت و این امر زمینه مناسبی برای اتخاذ تاکتیک سلطه‌طلبی از سوی شاه را فراهم کرد. نوری در همان آغاز صدارت در متنی بسیار مهم خود را آماده پذیرش تاکتیک سلطه‌گری شاه می‌کند و تفاوت مشی خود با امیرکبیر را توضیح می‌دهد:

بحمدالله که میرزاتقی‌خان غیر مرحوم به درک واصل شد. خدا جان این چاکر و جمیع اولاد آدم و عالم را فدای یک جمله دستخط مبارک سرکار اقدس شهریار بنماید. این بنده میرزا تقی‌خان نیست که خود زور داشته باشد و هوایی؛ زور و تسلط چاکر، اعتبار شاه است (خان‌ملک ساسانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷).

سبک سیاسی نوری با امیرکبیر هم متفاوت بود. امیرکبیر فردی اخلاقی و مزاحم هرزگی شاه بود و او را وامی‌داشت که به جای آنکه سرگرم مسائل خصوصی شود، به امور دولتی و اداره کشور بپردازد:

به این طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن در ایران حکماً نمی‌توان سلطنت کرد. گیرم من ناخوش یا مُردم، فدای خاک پای همایون، شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید بسم‌الله چرا طفره می‌روید؟... هر روز از حال شهر، چرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود و بعد از استحضار چه حکم می‌فرمایید؟ از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می‌شود و چه حکم می‌فرمائید؟ (آدمیت، ۱۳۶۱، ص ۶۵۹).

اما میرزا آقاخان نوری با کمال زیرکی با ایجاد بستر مناسب برای فرصت‌سوزی وقت شاه، مجالی پیدا می‌کند تا شاه سلطه‌گری مطلق پیشه نکند؛ بنابراین برخلاف امیرکبیر، نوری خود شاه را به‌سوی عیاشی و هرزگی سوق می‌دهد تا شاه را سرگرم این قبیل امور کند تا خود بتواند در مملکت‌داری یکه‌تازی کند. برای مثال، او آشکارا از شاه می‌خواهد تا از حضور در یکی از سان‌های نظامی منصرف شود و می‌نویسد: «هوا سرد است؛ ممکن است به وجود مبارک صدمه‌ای برسد، دو تا خانم بردارید، ببرید به ارغونیه^۱، عیش کنید» (خان‌ملک ساسانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷).

امیرکبیر صداقت و درستکاری و سلامت نفس را به ناصرالدین شاه آموخت؛ در حالی که آقاخان نوری فریبکاری، رشوه‌خواری و زد و بندهای سیاسی را به او تعلیم داد. یک بار یکی از دیپلمات‌های خارجی که به دیدن صدراعظم ایران میرزا آقاخان نوری رفته بود، از وی گلایه کرد که چرا به قولی که چندی پیش به وی داده است، عمل نمی‌کند؟ میرزا آقاخان در جواب این دیپلمات خارجی چنین نوشت:

عالی‌جناب، در آئیه این قاعده کلی دستتان باشد که هرآنچه من می‌گویم علی‌الاصول دروغ است. آنچه می‌نویسم شاید راست باشد، ولی نه همیشه!! (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۸۳).^۲

بدین ترتیب، اخلاق ناصرالدین شاه از زمان امیرکبیر به این سو به کلی متحول شده بود. اشتهای ملوکانه برای عشرت و کامروایی مانع چندانی در راه اعمال قدرت او نبود.

۱-۱-۷ سوءقصد بابیان به جان شاه

لذت‌جویی و عشق‌ورزی که شاه بدان دلبستگی وافر داشت تنها یک جنبه شخصیت او بود؛ جنبه دیگر، ابراز وجود و نمایش طبع پرخاشگری بود و وقوع یک رشته رویداد هم این خصوصیات را تشدید کرد. یکی از آن‌ها سوءقصد گروهی از «بابیان» سرسخت از فاصله نزدیک در بامداد ۲۸ شوال ۱۲۶۸ بود. شاه از این حادثه جان سالم به در می‌برد و از ناحیه دهان و ران دچار جراحاتی اندک می‌شود (روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۳۷۳، شماره ۸۱، ۳ ذیقعه ۱۲۶۸ و ۱۰ ذیقعه ۱۲۶۸). شاه در خلال آن صحنه توان فرسا «آرامش و خونسردی» به خرج داد؛

۱. ارغونیه نام عمارتی در جنوب قلهک است. میرزا آقاخان نوری پس از خرید آن، نام آن را به اسم پسرش داوود خان، «داودیه» نامید. داوودیه امروز همان ارغونیه سابق است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۹۰ و نیز اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، ص ۹۱).

۲. نکته جالب آنکه دنیای ارتباطی رساله مدرن، مطالب شفاهی سیاست‌مداران را هم همچون مطالب مکتوب به ثبت می‌رساند و انکار بعد از اظهار را ناممکن می‌سازد.

ولی شدت حمله که در چند دقیقه او را تا مرز مرگ برد، همراه با عواقب اسفبار سیاسی این حادثه، زخم روانی برجای نهاد که تا دهه‌ها بعد باقی ماند. صرف نظر از وحشت اولیه سوءقصد و اینکه خبری از محافظان نبوده است، این موضوع روح و روان شاه را آزار می‌داد که آن را اقدامی توطئه آمیز می‌دانست. همچنان که در اولین ملاقات خود با وزیرمختارهای انگلستان و روسیه در بعدازظهر همان روز، چند بار تکرار می‌کرد که این سوءقصد محرکینی داشته است (امانت، ۱۳۸۳، ص ۲۸۶). گمانه‌زنی‌ها و شایعات، افراد تحت‌الحمايه روس‌ها و حتی صدراعظم نوری را نشانه می‌رفت. میرزا آقاخان نوری برای اینکه هراس شاه را از تجاوز دیگری از ناحیه بایه برطرف و هم دامن خود را از تهمت همدستی پاک کند، تصمیم به سرکوبی بایه گرفت و شمار زیادی از آنان و سران بایه را دستگیر و عده‌ای را اعدام کرد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۲۸۹)؛ ولی خشم و نگرانی شاه هنوز ادامه داشت. وی در یادداشتی به صدراعظم متذکر می‌شود که «هر وقت این قضیه [سوءقصد] به خاطر می‌رسد، والله از ایران به لندن می‌خواهم بروم» (امانت، ۱۳۸۳، ص ۲۹۱). بدین ترتیب، دستگیری و اعدام بایان همچنان ادامه می‌یابد و شاه، خود، از مشوقان اصلی این جریان بود.

۷-۱-۲ قضیه شیعیان عراق

پس از عقد قرارداد هرات، مسئله شیعیان عراق برای شاه اهمیت و اولویت یافت؛ گویی شاه برای غرور جریحه دارش در مرزهای شرقی به دنبال التیامی در مرزهای غربی بود. سلسله قاجاریه با حمایت از مذهب تشیع مشروعیت یافته بود و پادشاهان ایران همواره خود را حامی شیعیان عراق همچون شیعیان هرات می‌دانستند و نسبت به آزار و اذیت شیعیان حساس بودند. مقامات عثمانی نه تنها به این مظالم وقعی نمی‌نهادند، چه بسا رسماً تشویق و پشتیبانی هم می‌کردند. لذا شاه دستور داد به روال فراخوانی‌های سالانه قشون در عهد فتحعلی‌شاه، سی تا چهل هزار سپاهی برای سان نظامی در چمن سلطانیه در نزدیکی زنجان گرد آیند. ولی از آنجا که وزیرمختار بریتانیا این اردو را تهدیدی بالقوه برای عثمانی می‌شمرد و به شدت با آن مخالفت می‌کرد، به ناچار شاه مجبور می‌شود تعهد دهد که لشکر از سلطانیه خارج نخواهد شد. خودش هم فوراً برمی‌گردد. او از اینکه مجبور است نه تنها در ولایت دست‌نشانده خود در هرات دخالت نکند، بلکه درباره امور صرفاً داخلی مملکتش هم که باید به نمایندگان خارجی تعهد بسپارد به شدت آزرده می‌شود. در پس لحن آرام دستخط شاه، خشمی سرکوفته وجود داشت. سرانجام هم این اردو برگزار نشد و شاه سرخورده، غرق در یأس و استیصال، دستور

الغای سان را داد و شتابان به تهران بازگشت (امانت، ۱۳۸۳، ص ۳۱۸-۳۲۳). بدین ترتیب ناتوانی شاه در ایفای نقش «سلطان شیعه» و «حامی شریعت» در سرزمین‌های ماورای حوزه حاکمیتش مایه دلتنگی او بود:

نه قولشان نه فعلشان نه عهدشان اعتبار دارد. این‌ها چه قسم مخلوقی هستند؟... والله صاحب شریعت در آخرت از شما و من مؤاخذه می‌کند، یقیناً مؤاخذه خواهد کرد. سی هزار مخلوق شیعه در آن ولایت [بغداد] این قدر رنجانده‌اند، خدا را خوش نمی‌آید. این زندگی چه مصرف دارد؟ بر پدر ملاحظه لعنت! سلطان ملت شیعه نیستم نیستم نیستم، والسلام (امانت، ۱۳۸۳، ص ۳۲۰).

۳-۱-۷ مسئله تحت‌الحمایگی

از هنگامی که شاه نظر خویش را در ۱۲۶۹ ه.ق در باب هرات اعلام کرد، تعداد تقاضاهای تحت‌الحمایگی سیاسی به شدت افزایش یافت. مسئله تحت‌الحمایگی و تابعیت مضاعف به اهرم فشاری علیه ناصرالدین شاه درآمده بود. انگلیسی‌ها به تلافی معاهده مخفیانه شاه با روس‌ها، به اعطای تحت‌الحمایگی به رؤسای فراری قشون، درباریان دسیسه‌گر و حتی شاهزادگان تراز اول قاجاری پرداختند. یکی از مصادیق آن، قضیه کهنه فرهادمیرزا عموی شاه بود که به اتهام دست داشتن در قضیه بایه و از آن مهم‌تر وساطت‌جویی از مادر عباس میرزای سوم (خدیجه) نزد سفارت انگلیس به طالقان تبعید شده بود؛ اما پس از چند سال اکنون بی‌اجازه از آنجا به تهران آمده و پس از غوغای سیاسی این خبر، به سفارت انگلستان پناهنده شده بود. ناصرالدین شاه در ربیع‌الثانی ۱۲۷۱ دستخطی در این‌باره دارد که ضررهای تحت‌الحمایگی برای حاکمیت و پادشاهی خود را برمی‌شمارد: «اگر بنا باشد که هر مقصر و متمرّد پناه به سفارت انگلیس ببرد از هر قسم تنیه محفوظ باشد، نوکرهای من بعد از این به هیچ وجه از من حساب نخواهند برد» (مکاتبات ناصرالدین شاه به نوری، ربیع‌الثانی ۱۲۷۱، به نقل از امانت، ۱۳۸۳، ص ۳۴۸).

اقدام روسیه در زمینه اعطای تحت‌الحمایگی، البته کمتر از انگلستان نبوده، شاه را آزار می‌داد. یکی از این موارد، مسئله تقاضای محمدحسن خان سردار برای تصدی گری امیرنظام کل قوای ایران یا دست کم آذربایجان بود، حال آنکه تابعیت روسی و حتی رتبه سرگردی در ارتش روسیه را داشت؛ اما تهدید می‌کرد در صورت مخالفت، املاک خود در مرز آذربایجان را به روسیه واگذار می‌کند. هرچند ناصرالدین شاه با این کار موافقت نکرد، به دلیل حمایت روسیه، هزینه زیادی برایش داشت (امانت، ۱۳۸۳، ص ۳۲۴-۳۲۶).

یا وقتی شاه در جنگ کریمه بین روسیه و عثمانی به پیشنهاد روسیه، متحد آن کشور شد تا با ماجراجویی و بلندپروازی، عثمانی را وادار کند تا خط‌مشی مسالمت‌آمیزتری در باب شیعیان عراق برگزیند، خبر تصمیم شاه به سرعت از دالان‌های کاخ گلستان گذشت و شاه آشکارا میزان رخنه انگلیسی‌ها در دربار و دولت ایران را احساس کرد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۳۲۰). بنابراین، جاسوسی افراد دوتابعیتی به نفع بیگانه نیز برای شاه مسئله‌ای جدی شده است.

۷-۱-۴ خواب درخت ویکتوریا و قطع روابط با انگلیس

ماجرای معاهده مخفیانه با روسیه به شاه قوت قلب داد که سرانجام کاری کرده است. از سوی دیگر، انگلیسی‌ها نیز خشمگین از این رویداد، موضع خصمانه‌ای با شاه در پیش گرفتند و این کار با مأموریت موری آغاز شد. در این میان تلاش شاه برای هم‌پیمانی با انگلستان پس از ماه‌ها به جایی نرسیده تا اینکه شاه در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۷۲ خوابی می‌بیند و آن را برای آقاخان نوری چنین تعریف می‌کند:

دیشب که شب یکشنبه هفدهم شهر ربیع‌الاول است، یعنی شب عید مولود پیغمبر صلوات الله علیه بود. در خواب دیدم باغی است یک درخت کاج قوی هیکل بلندی در باغچه است. من از دور تماشا می‌کنم و اسم این درخت ویکتوریا است. و در حقیقت آن درخت مملکت و پادشاه انگلیس است. من گفتم آمدند این کاج را که اسمش ویکتوریا بود از ریشه کردند و بردند باغچه دیگر کاشتند و گفتم اسمش را محمد بگذارید، ویکتوریا بد است (مکاتبات ناصرالدین‌شاه با نوری، ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۷۲، به نقل از امانت، ۱۳۸۳، ص ۳۹۵).

این خواب، الهام‌بخش نوعی خط‌مشی سیاست خارجی برای ناصرالدین‌شاه شد، به‌ویژه که نوعی تقابل درخت ویکتوریا به عنوان انگلستان با درخت محمدی (ص) به عنوان ایران اسلامی در آن وجود داشت و نشانه‌ای از کاربرد ناخودآگاهانه در به کار گرفتن اسلام همچون منشأ مقاومت در برابر تعدی خارجی و کافر انگلیسی بود. این واقعیت که وی خواب خود را به قلم آورد و آن را تعبیر کرد، نمایانگر نوعی خودآگاهی بود که پیشامدهایی نظیر قضیه هاشم‌خان و پروین‌خانم بر شدت آن افزود و با گرایش‌های سیاسی دارای مضامینی اسلامی وی نمایان شد و خط‌مشی سنجیده و الگوی سیاسی مشخصی را پیگیری کرد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۳۵۹-۳۷۳).

تقابل شاه و انگلستان (موری)^۱ در موضوع تحت‌الحمایگی هاشم‌خان و همسرش پروین‌خانم که خواهرزن شاه بود، جدی شد. بروز شایعاتی در مورد ارتباط نامشروع پروین با

۱. سر چارلز آگوستوس موری دیپلمات و نویسنده بریتانیایی که در فاصله ۱۸۵۴-۱۸۵۸ وزیرمختار دولت انگلیس در دربار ناصرالدین‌شاه قاجار.

«موری» که مجرد بود، قضیه را به وضعیت غیر قابل تحملی رساند، به حدی که روابط ایران و انگلیس به آستانه قطع شدن رسید. اما برای اولین بار ناصرالدین شاه به دور از رفتارهای غریزی بر موضع قاطع خود پافشاری کرد و یکی از دلایل آن می‌تواند همان خوابی باشد که به نظرش در حال تعبیر شدن بود.

۷-۱-۵ فتح هرات

پس از قطع روابط ایران و انگلیس، در بحبوحه جنگ کریمه بین عثمانی و روسیه، و هرج و مرج در افغانستان، ایران نیز هرات را در ۲۴ صفر ۱۲۷۳ فتح کرد؛ این روحیه تهاجمی ناصرالدین شاه پس از قطع روابط ظهور یافت. روزنامه وقایع اتفاقیه درباره تغییر روانشناسی سیاسی شاه می‌گوید:

هر که یک دفعه پادشاه را دیده باشد، می‌تواند یقین کرد که این سلوک و کیفیت از برای شخصی به آن طبیعت موافقت نمی‌کند. جوانی است غیور، تندمزاج، فخرطلب، زیاده‌خودرأی، دشمن آسودگی و زیاده از وصف طالب جنگ. خروج انگلیس از طهران از برای او عیدی بود. از آن وقت قلب او که مدت‌های مدید از تسلط دول خارجه منزجر بوده ابتدا کرده است به باز شدن شعف و سرور، و حالت ساکت و غیر مختلف در خانه تبدیل شده است به غیرت و حمیت (روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۳۷۳، شماره ۳۰۴).

شاه در جست‌وجوی هم‌پیمان‌های جدیدی از جمله فرانسه، ایالات متحده، اتریش و پروس بود. طمع پیروزی و بلندپروازی‌های ایام جوانی، ناصرالدین شاه را برای کشورگشایی در شرق به سوی هندوستان شعله‌ور ساخت. شاه در سالگرد خواب خود درباره درخت ویکتوریا، بارعام داد. اما آنچه خبر از اهمیت خواب در رفتار سیاسی شاه را می‌داد، اعلان جنگ انگلیس به ایران بود و واقعیات جنگ روشن ساخت که شاه جنگجو توان لازم برای مقابله با انگلیسی‌ها در خلیج فارس و عقب راندن آنان از بوشهر و اطراف آن را ندارد. شاه به ناچار طی معاهده صلح پاریس با انگلیسی‌ها، خروج از هرات را پذیرفت و به این ترتیب شکست حقارت‌باری را پذیرفت و هرات از ایران جدا شد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۳۹۳).

۷-۱-۶ جیران

زن حادثه‌ساز این دوره «جیران» بود. جیران واژه‌ای ترکی و به معنای غزال است. دختری از روستای تجریش و نخستین همسر بی‌اصل و نسب ناصرالدین شاه بود. این اسم را به خاطر چشم‌های شهلایش روی او گذاشته بودند. اولین بار ظاهراً در ۱۲۶۸ هـ ق شاید اندکی پس از قتل

امیرکبیر، در جمع ملازمان مهدعلیا نظر شاه را ربود. آوازخوان با دلبری‌هایش به سبک قصه‌های هزار و یک شب که بسیار محبوب شاه بود، به قلب شاه راه یافت. جیران که همه می‌دانستند «شاه شیفته و اسیر چشم‌های آهویش» است، به زودی پرنفوذترین زن اندرون شاهی شد و حتی خود مهدعلیا را هم پشت سر گذاشت. علاقه‌وی به طبیعت، شکار و اسب‌سواری او را نزد شاه عزیزتر می‌کرد. جیران پس از یک سال که صیغه ناصرالدین شاه بود، پسرش امیرقاسم میرزا را به دنیا آورد؛ در نتیجه، علاقه شاه به جیران فزونی گرفت و حتی شاه پس از مرگ ولیعهدش، امیرقاسم میرزا را ولیعهد خود کرد. این کار با همدستی آقاخان نوری و جیران انجام شد و شاه برای اینکه جلوی نایب‌السلطنگی بهمن میرزا را بگیرد، به نوری اختیارات بیشتر و نیز لقب «صدراعظم بلاعزل» داد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۴۲۹).

۷-۱-۷ عزل نوری

امیرقاسم شش ساله تنها دو هفته پس از انتصاب به ولایتعهدی جان سپرد. علت مرگ را «تب ورم مغزی» خواندند که به احتمال زیاد همان مننژیت بود. مرگ پسر پس از بیماری کوتاهی، ضربه طاق‌فرسایی برای شاه، جیران و از قضای روزگار برای صدراعظم بود. موری گزارش داد این «ضربه بسیار شدیدی» به شاه وارد ساخت. یاکوب پولاک می‌گوید شاه از فرط اندوه از خود بی خود شده «سر به دیوار می‌کوفت» و «چند روز لب به غذا نزد» (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۹۰).

مرگ ناگهانی ولیعهد در بحبوحه عداوت‌های جناحی در دربار آنچنان شگفت‌انگیز بود که کمتر کسی آن را صرفاً ناشی از بیماری پنداشت. جیران حتی پیش از درگذشت امیرقاسم، بیماری پسرش را حاصل توطئه میرزا آقاخان نوری و مأمورانش برای از بین بردن ولیعهد جدید می‌دانست. وی حتی به طبیبانی که ایشان را همدست نوری می‌شمرد، اجازه نداد نزدیک پسر بچه محتضر شوند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۴۴۴). سرانجام، شایعات دست داشتن صدراعظم در مرگ ولیعهد، هرچند بی‌اساس موجب شد که شاه فرمان عزل صدارت او را صادر کرد و به هفت سال کار او پایان داد. امیرکبیر نیز پس از هفت سال به همکاری دوره ولیعهدی و پادشاهی پایان داده بود؛ موضوعی که شاید اعتقاد ناصرالدین شاه به مقدر آسمانی و ساعات سعد و نحس و عدد هفت را می‌رساند.

۷-۲ تاکتیک سلطه‌طلبی مطلق و تمام‌عیار: الغای صدارت

پس از عزل آقاخان نوری در ۱۲۷۵ ه.ق، شاه تصمیم به الغای صدارت می‌گیرد و به‌طور

مستقیم در امور دخالت می‌کند؛ یعنی هم شاه و هم صدراعظم می‌شود. به گفته خورموجی ملاحظه عملکرد منفی و فساد مالی صدراعظم نوری و خاندان و همشهریانش او را بر آن داشت تا از تعیین صدراعظم جدید خودداری کند (خورموجی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۰). امانت هم این امر را ناشی از پختگی سیاسی و کارآزمودگی شاه بعد از دو دوره کارآموزی از امیرکبیر و نوری می‌داند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۴۶۵). برخی نیز این کار را نتیجه «تجدد مشاهده‌ای» وی از سفر به فرنگ می‌دانند که کوشیده است تغییری در دیوان‌سالاری سنتی ایجاد کند و با ایجاد وزارتخانه‌های شش‌گانه: وزارت داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه و فواید عامه (اوقاف) خود به‌طور مستقیم بر کار آن‌ها نظارت کند (احمدزاده، ۱۳۹۶، ص ۳۰). پولاک پرهزینه بودن تعویض صدراعظم و مخاطرات اعطای تمرکز قدرت کامل به صدراعظم را دلیل الغای صدارت بعد از آقاخان نوری می‌داند:

شاه از نوری بیزار بود، اما نوری مرتب در ذهن شاه می‌خواند که هیچ‌کس سوای او نمی‌تواند در مملکت حکومت کند و عزلش به آشوب و طغیان عمومی می‌انجامد. پس از آنکه شاه فرمان توقیف وی را صادر کرد با دلی پرتشویش در معیت تعداد زیادی از سرباز و ملّتمز رکاب به بیرون شهر رفت. فقط زمانی به کاخ نیاوران بازگشت که خبر دادند، حکم دستگیری اجرا شده است. حتی در کاخ نیاوران نیز با ترس و لرز از پنجره نگاه می‌کرد تا بداند آیا توده‌های مردم اسب‌هایش را در آن پایین به زور تصرف می‌کنند یا نه و چون چنین اتفاقی رخ نداد، شاد و خرسند فریاد آورد: «هرگز فکر نمی‌کردم برکناری وزیر من به سهولت عملی شود و گر نه چند سال پیش، از کار بیکارش کرده بودم» (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۹۰).

ناصرالدین شاه که از تجربیات گذشته دریافته بود که تمرکز قدرت در دست یک نفر تا چه حد خطرناک است، تصمیم گرفت صدارت را خالی نگاه داشته، برای هر رشته از کارها وزیری متخصص انتخاب کند (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۲۹۱).

شاه هر روز از ایام هفته، از شنبه تا پنج‌شنبه را به یکی دو وزارتخانه اختصاص می‌داد و این گونه کشور را خود اداره می‌کرد (مستوفی، ج ۱، ص ۱۰۷). شاه گمان می‌کرد می‌تواند با تعیین چند وزیر برای تصدی امور مهم شخصاً بر آنان نظارت کند و نیازی به واسطه‌ای به نام صدراعظم نباشد. بنابراین در ۲۷ سالگی مقام سلطنت و صدارت اعظمی یا ریاست دولت را به‌طور توأمان در اختیار گرفت (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۴۷۲).

۷-۲-۱ پیامدهای الغای صدارت

با این همه پیامدهای منفی تصدی‌گری با گذشت زمان خود را نشان داد. امین‌الدوله در خاطرات

خود از تبعات این کار چنین گزارش می‌دهد:

زیرا وزرا از یکدیگر تمکین نمی‌کردند و برای تقرّب به شاه و برتری جستن از دیگر وزرا بر تملقات خود از شاه می‌افزودند و به تدریج کبر و غرور شاه با این تملقات فزونی می‌گرفت تا جایی که در برخی مسائل حیاتی به‌ویژه در ارتباط با مرزها و کشورهای خارجی بدون مشورت و رأساً تصمیم‌گیری می‌کرد و کسی را یارای مخالفت نبود (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۱۶).

و نیز می‌افزاید:

بالجمله شاه را با آن هوش و استقامت و نزاکت خلقی، مجاز گویی و تملقات نزدیکان چنان معیوب کرد که عقل و تجربیت خود را بر تمام مردم واجب می‌دید و رفته رفته لجاج و استبداد در وجودش ریشه بست... معنا هرچه در زبان تهران می‌گذشت آن بود که شاه اراده می‌کرد. این حال موجب سلب هرگونه مسئولیت از ذمه وزراء و کارگزاران گردید (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۱۸).

علاوه بر آن، اصرار ناصرالدین شاه به ادامه سلطه بی‌واسطه به جای صدراعظم، شخص او را مستقیم در معرض اعتراض روزافزون مردم و مصایب اقتصادی، کمبود آذوقه، قحطی و شورش‌های متناوب نان و دسایس سیاسی قرار داده بود. از این گذشته، سفرای خارجی نیز ترجیح می‌دادند با یک صدراعظم سروکار داشته باشند تا مستقیم با خود شاه و این قابل فهم بود، چون در گذشته با اعمال نفوذ و یا با تهدید صدراعظم پیوسته به هدف‌های خود رسیده بودند. هجده ماه پس از عزل میرزا آقاخان نوری، شاه خود به زبان آورد که «حکومت بی‌واسطه «خارج از قوه او» است، چشم‌هایش ضعیف شده، سلامتی‌اش از دست رفته است. از دست حسادت‌های وزیرانش... جانش به لب رسیده... و نمی‌داند به کدام یک اعتماد ورزد» (آدمیت، ۱۳۶۱). مشکل او فقدان نامزد مناسب بود که به فکر منافع خود و خویشان و وابستگان خود نباشد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۴۸۶-۴۸۷).

شش سال پس از سلطنت بی‌واسطه شاه، در اوایل شوال ۱۲۸۱ دوباره تهدید ادواری بازگرداندن میرزا آقاخان نوری به صدارت را طرح کرد و اضطراب در دل وزیران مصدر کار افتاد و این بار حتی وی در قم اسکان داده شد و ظاهراً در اثر همین احساس خطر او را به قتل رساندند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۱۸).

ناصرالدین شاه، دو روز بعد از جشن نوروز، میرزا محمدخان قاجار را با لقب جدید سپهسالار اعظم منصوب کرد که مقامی معادل با صدارت عظمی بود. یکی از دلایل این کار، خودداری وی به دلیل سرنوشت شوم دو صدراعظم پیشین - امیرکبیر و آقاخان نوری در اواخر دوران زمامداری‌شان - بود. بنابراین، شاه ظاهراً پذیرفت که به نوعی به مصالحه تن بدهد و

میرزا محمد خان قاجار در رأس یک هیئت سه نفره‌ای این کار را پذیرفت و انتظار داشت که از سه وزیر همچون یک تن عمل کند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۱۹-۵۲۰).

۸. تاکتیک انزوای طلبی ثانویه

ناصرالدین شاه در سال‌های پایانی زندگی مکرر دستخوش افسردگی عاطفی می‌شد که به نظر می‌رسد نتیجه نقصان‌های عاطفی دوره کودکی و رفتارهای بزرگسالی، نظیر قتل امیر کبیر بود. شخصی شدن سیاست و ترکیب زندگی شخصی و زندگی سیاسی و پادشاهی وی موجب شده بود که این حالات هم بر رفتار و هم بر رفتار درباریان تأثیرات ماندگاری بگذارد. شکوفا نشدن شخصیت مازلوبی یا انسجام نداشتن شخصیت از نظر انیکسون در چرخه حیاتی عمر ناصرالدین شاه موجب اختلالات رفتاری در او شده بود.

از سوی دیگر، رفتار سیاسی شاه در دهه‌های بعد، به‌ویژه بعد از عزل میرزا آقاخان نوری، روالی یکنواخت داشت. او در دوره‌های بعدی سلطنت، هرگز خود را درگیر منازعات سیاسی یا نظامی عمده با همسایگان جهت توسعه ارضی نکرد. صفحه شطرنج شاهی نیز بعد از عزل آقاخان نوری تا ده سال آخر عمرش همچنان بدون وزیر و صدراعظم باقی مانده بود. دغدغه بقای سیاسی خود و حفظ وضع موجود، مهم‌ترین نکته در کانون توجه سیاست داخلی و سیاست خارجی وی بود. این تاکتیک بیشتر به تغییر احوال درونی و کسب تجربه از بی‌ثمری از بلندپروازی در سیاست خارجی و خسته از تصدی‌گری مستقیم در سیاست برمی‌گشت.

۸-۱ عقیم شدن شاه

ظاهراً در حوالی عزل آقاخان نوری در ۱۲۷۵ و پس از مرگ جیران در جمادی الثانی ۱۲۷۶ گزارش شده است که «هیچ‌یک از بانوان حرم‌سرای شاهی در دو سال گذشته باردار نشده‌اند. عقیده عمومی بر آن است که نوعی اختلال جسمانی در کار می‌باشد» (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۲۳ به نقل از رابینسون). این نارسایی جنسی به معنای ناباروری، این بود که شاه دیگر نمی‌تواند صاحب پسر و فرزندان زیاد و ولیعهد شود؛ اما شاه همچنان توان جنسی‌اش را از دست نداده بود. البته اعتمادالسلطنه که اسامی فرزندان ناصرالدین شاه را با ذکر نام و سال تولد ذکر می‌کند، تاریخ تولد آخرین فرزند شاه را در ۱۳۰۱ ه.ق می‌آورد و بعد از آن تاریخ، دیگر صاحب فرزندی نمی‌شود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، ص ۳۴ و ۳۳۸). شاه از این جهت بسیار در رنج بود. این رنج زمانی افزون و غیر قابل تحمل می‌شد که بعد اجتماعی می‌یافت. او احساس می‌کرد

که اتباع کشور، به ویژه اهل حرم و درباریان و عمه خلوت، دیگر او را پادشاه کاملی نمی‌دانند. هنگامی که الگوی فتحعلی‌شاه به عنوان یکی از الگوهای اصلی زمامداری وی در نظر گرفته شود و فرهنگ جنسی مسلط زمانه، به ویژه در خاندان پسراد و ولد قاجار مد نظر قرار گیرد، این تصور اجتماعی ناصرالدین‌شاه معقول به نظر می‌رسد. ناصرالدین‌شاه در یک سوم پادشاهی اول خود، به نوعی با آقامحمدخان قاجار هم‌نوایی و نگاه سنگین زنان حرم و درباریان را درک می‌کرد. فوریه پزشک مخصوص شاه در خاطرات خود ذکر می‌کند که زنان شاه از اینکه به پیری رسیده‌اند و هنوز فرزندی ندارند، بسیار مغموم‌اند؛ «درد بچه داشتن، درد عمومی اندرون شاهی است» (فوریه، ۱۳۶۳، ص ۲۴۶). «آرزوی تمام زن‌های اندرون این است که از شاه بچه‌ای بیاورند و این آرزو چنان در آنان شدید است که هر وقت به طیبی می‌رسند، عمده صحبتشان در همین باب است» (فوریه، ۱۳۶۳، ص ۲۲۲). این موضوع نشان می‌دهد که ناباروری شاه روز به روز تبعات روان‌شناختی و اجتماعی و منفی بیشتری داشته است. یکی از سازوکارهای آرامش‌بخش او در این دوره، شاید میل مفرط به نشان دادن مردانگی خود در شکارگاه و یا ابراز عنف و زور دربار، افزودن به تعداد زنان حرم‌سرا و یا حتی تحقیر حرم و دربار از طریق اظهار علاقه به حیوانات و ببری خان (گره خود) و یا غلام بچه‌های کثیف بوده است؛ این واقعه تا حدود سی و پنج سال، زندگی بعدی ناصرالدین‌شاه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۸-۲ انتخاب ولیعهدی مظفرالدین‌میرزا

با روشن شدن ناباروری شاه، اولاد پسری وی به چهار پسری محدود شد که در قید حیات بودند؛ دو تن از پسران از مادران غیر قاجاری و زنان صیغه‌ای بودند. بنابراین از میان مظفرالدین‌میرزا و کامران‌میرزا، فرزند ارشد (مظفرالدین‌میرزا) در شوال ۱۲۷۷ به ولیعهدی و حکومت آذربایجان منصوب شد و این وضعیت به مدت سی و پنج سال به طول انجامید. گفتنی آنکه همه انواع تحقیرهایی که پدرش در حق او اعمال کرده بود، او هم آن‌ها را به مظفرالدین‌شاه عملی ساخت. ناباروری شاه و انتصاب ولیعهد به منازعات همیشگی حرم پایان داد و همسران شاه نیز مطمئن شدند که دیگر نمی‌توانند از راه زاییدن پسر برای شاه به قدرت رسند و مورد التفات ملوکانه قرار گیرند و مهرطلبی کنند. در عوض، همسران شاه به ویژه آنان که از طبقات فرودست بودند، به دنبال راه‌هایی جدید جهت مهرطلبی و جلب توجه شاه رفتند.

۸۳ بیری خان

زبیده خانم یا امینه اقدس یکی از زنان شاه از طبقات فرودست که از نظر زیبایی هم چندان تعریفی نداشت، برای اولین بار محبت گربه‌ای را در دل شاه قرار داد و خود نیز سرپرستی این گربه محبوب شاه را برعهده گرفت. معیرالممالک در این باره می‌گوید:

بیری خان نام گربه بود که شاه او را دوست می‌داشت. در آن اوان شاه را تبی سخت عارض شد و روزی چند در بستر بیماری و ناتوانی بخوابید. گربه مزبور که تازه بچه آورده بود، روز بعد به اقتضای طبیعت به تغییر مکان آن‌ها پرداخت. هنگامی که یکی از بچه‌هایش را به دندان گرفته و از کنار بستر می‌گذشت، امینه اقدس به درون اطاق آمد و در را که گربه از همان به درون آمده بود از پشت سر خود بست. گربه همین که راه بیرون شدن را بسته دید چند دور گرد بستر گشت و در پای شاه سرگردان ایستاد. امینه اقدس از مشاهده این حال رو به شاه کرد و گفت «قربان امشب عرق خواهید کرد و تب خواهید برید.» از فضا صبحگاه تب شاه برطرف شد و پس از آن بیری خان مقامی بلند یافت و دارای تشک اطلس و پرستار و خوراک مخصوص شد (معیرالممالک، ۱۳۶۱ ب، ص ۸۸).

خاطرات تاج السلطنه یکی از دختران فرهیخته شاه از منابع دست اول درباره روحیات شاه در دوره آخر سلطنت است. تاکتیک انزوای ثانویه شاه را هیچ کس چون او توصیف نکرده است. وی که خاطرات خود را خطاب به پسرعمه و معلم خود نوشته است، درباره «گربه پدر» با نگاهی انتقادی چنین می‌نویسد.

این سلطان مقتدری که ما او را خوشبخت‌ترین مردمان عصر خود می‌دانیم... این سلطان مقتدر مقهور به واسطه ملاحظه زن‌ها این حیوان (گربه) را طرف عشق و محبت قرار داده، او را بر تمام خانواده خویش ممتاز می‌سازد. این گربه زینت داده می‌شد به انواع و اقسام چیزهای نفیس قیمتی و پرورش داده می‌شد با غذاهای خیلی عالی و مثل یک انسان، مستخدم و مواجب‌بگیر و مواظبت‌کننده داشت و از جمله امینه اقدس دده گربه بود (تاج السلطنه، ۱۳۷۱، ص ۱۵).

تاج السلطنه سپس با اشاره به غفلت شاه از مردم ایران و سیاست‌ورزی برای بهبود وضعیت آنان می‌گوید:

اگر این پدر تاج دار من خود را وقف عالم انسانیت و ترقی ملت خود و معارف و صنایع می‌نمود، چقدر بهتر بود تا اینکه مشغول یک حیوانی [گربه] بشود و اگر آن قدر زن‌ها را دوست نمی‌داشت و آلوده به لذائذ دنیوی نشده، تمام ساعات عمر مشغول سیاست مملکت و ترویج زراعت و فلاح می‌شد، چقدر امروز به حال ما مفید بود؟ در عوض اینکه من در این تاریخ از گربه او مجبور شده صحبت کنم، از رعیت‌پروری و معارف‌طلبی و کارهای عمده سلطنتی می‌نوشتم، چقدر با افتخار بود (تاج السلطنه، ۱۳۷۱، ص ۱۶).

تاج السلطنه آنگاه به حسادت زن‌های شاه نسبت به این گربه اشاره می‌کند و اینکه با پول‌های گزافی که خرج می‌کنند، آن را دزدیده در چاه عمیقی سرنگون می‌سازند (تاج السلطنه، ۱۳۷۱، ص ۱۷). اعتمادالسلطنه هم در *روزنامه خاطرات* خود در ۱۷ شعبان ۱۲۹۲ می‌نویسد: «عصر که شرفیاب شدم معلوم شد بیری‌خان گربه مخصوص شاه مفقود شده و خاطر همایونی پریشان است» و دو روز بعد در ۱۹ شعبان ۱۲۹۲ می‌نویسد: «خدمت شاه رسیدم، باز به خاطر گربه افسرده خاطر بودند. با کمال کسالت ناهار میل فرمودند...» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۶، ص ۲۱). تاریخ مفقودی گربه در خاطرات ایشان نیز در ۱۲۹۲ ه.ق تاریخ معتبری است و نشان می‌دهد که واقعه در دهه آخر زندگانی ناصرالدین شاه رخ داده است.

۸-۴ ملیجک

پس از آنکه رقبای امینه اقدس بیری‌خان را از میان برداشتند، وی پسر برادر خردسال خود، یعنی ملیجک را به میدان آورد و او را به شاه دل بسته کرد. امینه با آب‌دارباشی و سپس وزیر دربار پرنفوذ شاه، میرزا ابراهیم امین السلطان، همدست بود و بعداً در ارتقای پسر او، علی‌اصغرخان امین السلطان به مقام صدارت مؤثر افتاد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۶۹).

ملیجک در حقیقت جای فرزندی دردانه را در دل شاه گرفت؛ جایی که پس از مرگ امیرقاسم خالی مانده بود. در سال‌های بعد، ملیجک دوم، غلامعلی عزیزالسلطان، پسر ملیجک اول دل شاه را ربود و جای پدر را گرفت. دلال این محبت نیز امینه اقدس بود که می‌کوشید از راه ملیجک بر سرور تاج‌دارش سلطه مؤثر و پایداری داشته باشد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۲۶). تاج السلطنه سپس به جایگزینی «ملیجک» [دوم] به جای گربه در عشق‌ورزی و محبت‌ورزی شاه اشاره می‌کند.

این بچه که با گربه هم‌بازی و مأنوس بوده طرف التفات شاهانه واقع و جای گربه را در پیش حضرت سلطان می‌گیرد و ملقب به ملیجک می‌شود و همان احترامات و رسومات گربه، بالمضاعف درباره طفل مجرا می‌شود. این طفل تقریباً کور، یعنی چشم‌هایش به واسطه درد و مرض سرخ، و مکروه بود. با وجود تمام تزئینات سلطنتی و تشریفات درباری باز زیاد کثیف بود. رنگی سبزه و صورتی غیر مطبوع و قدی بسیار کوتاه داشت... زبانش هم لال و کلماتش غیر مفهوم بود. ابداً تحصیل و سواد نداشت و از تربیت و تمدن اسمی نشنیده بود. بیست سی نفر از بچه‌ها و پسران اواسط الناس هم‌بازی و به اصطلاح عالی‌تر «غلام‌بچه» داشت. تمام ساعات شبانه‌روز مشغول شیطنت و دویدن دور حیاط و اذیت کردن به خانم‌ها و مهمان‌ها بود و از ترس «سلطان» کسی را قدرت چون و چرا و سؤال و جواب نبود. در تابستان، خاک و

سنگ حیاط و در زمستان گلوله‌های برفی را به جای دسته گل به خانم‌ها تقدیم می‌نمود و از هیچ حرکت وحشیانه روگردان نبود (تاج‌السلطنه، ۱۳۷۱، ص ۱۸).
اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود این شعر را از قول حکیم الممالک درباره عشق شاه به ملیجک نقل می‌کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۶، ص ۳۱۲):

شاه اگر عاشقی کند سر پیری عشق ملیجک بس است و آل ملیجک
مرو و سرخس ار به باد رفت عجب نیست عشق ملیجک بس است [و] خال ملیجک
هر چه جواهر بود خزانه سلطان حق ملیجک بود و مال ملیجک
ملیجک ناراحت‌ترین عضو گروه همراه شاه است؛ با اینکه این پسر بچه در مسافرت‌های شاه خیلی زود به خواب می‌رفت. شاه اصرار عجیبی داشت که در همه مسافرت‌هایش او را همراه ببرد و او را به لقب «عزیزالسلطان» مفتخر ساخته بود و می‌بایست با حداکثر احترامات با او رفتار شود. امین‌الدوله که در سفر سوم فرنگ همراه شاه بود می‌گوید: ملیجک و اصحاب او همه جا انگشت‌نما و مایه رسوایی شدند.

پدیده ملیجک یا ببری‌خان (گرچه چگونه از نظر روان‌شناسی سیاسی قابل درک است؟ اولین نکته آنکه این نوع مهرورزی غیر عادی، غریب و غیر عقلانی و غیر طبیعی است (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۲۶۴؛ فوریه، ۱۳۶۳، ص ۲۸۷). جالب اینجاست که خود ناصرالدین شاه هم در اظهارنظری موثق، غیر عقلانی بودن این محبت‌های بی‌شمار به این طفل را می‌پذیرد:

شاه در گفتگوی خصوصی درمورد دلیل این محبت می‌گوید:

خود نیز به راستی دلیل آن را نمی‌دانم. شاید از آنجا که می‌باید کسی بدون چند یا لااقل یک عیب نباشد خداوند مهرورزی به ملیجک را عیب من قرار داده و در محبتش بی‌اختیارم ساخته. بارها خواسته‌ام از خواستش بگذرم. ولی نه تنها نتوانسته‌ام از او در برکنم، بلکه بیشتر به وی مایل گشتم (معیرالممالک، ۱۳۶۱ ب، ص ۹۱).

شاید ناصرالدین شاه می‌خواهد چنین علاقه‌ای را نوعی تقدیر ازلی جلوه دهد. عبدالله مستوفی در همین موضوع ملیجک خاطره معتمدالدوله فرهادمیرزا را نقل می‌کند که حتی به اطفال و نوزادهای پادشاهان احترام می‌گذاشت. روزی نوزادی را در آغوش «الله» در کاخ شاه می‌بیند به تصور اینکه از پسران شاه است، احترام کلاسیک خود را به آن نوزاد ادا می‌کند. اما بعد از بازگشت به منزل متوجه می‌شود که او شاهزاده نبوده است؛ از این رو به قدری ناراحت می‌شود که به ناصرالدین شاه نامه‌ای می‌نویسد و تقاضا می‌کند که فرزندان شاه از نظر ظاهری با

علائمی متمایز شوند تا به اشتباه به غیر آن‌ها احترام نشود. شاه در جواب شاهزاده عمو پاسخ می‌دهد که می‌تواند در باب چرایی احترام به ملیجک هم کاربرد داشته باشد. شاه در بالای عریضه او با بیانی دیپلماتیک می‌نویسد: «تعز من تشاء و تذلل من تشاء». «معمدالدوله جواب ذوالوجهین را که هم خواست خدا و هم تمایل سایه خدا را به او حالی می‌کرد، دریافت» (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۲۶۴).

مستوفی همچنین به نکته جالب دیگری اشاره می‌کند که «ناصرالدین شاه گاهی از این عزیزان بی‌جهت می‌تراشید، همه می‌دانستند که اظهار علاقه شاه از راه سیاست و مخصوصاً فهماندن این نکته که به صاحبان عزت و شوکت درباری است که آقایان!! از خمرک در نروند و به خود این قدر معتقد نشوند، شاه به هر کس اظهار علاقه کند، تمام مردم نسبت به او خاضع می‌شوند» (مستوفی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۲۶۳). بنابراین خود را «عزت‌بخش» و «ذلت‌بخش» به دیگران و نوکران خاصه می‌دانسته است. به همین دلیل لقب ملیجک را «عزیزالسلطان» می‌داند. نکته‌ای که در جای خود به نوعی نشان‌دهنده اوج تمایلات ناریستی است.

مستوفی همچنین به عزیز کردن گربه مخصوص شاه اشاره می‌کند که چگونه یک حیوان و گربه معمولی با نظر کیمیاگر شاه به چنان جایگاهی می‌رسد که حتی بزرگان لشکری و کشوری بعضاً عریضه خود را به دم این گربه می‌بسته‌اند و در این صورت تقاضایشان رد نمی‌شده است: «شاه وقتی گربه‌ای به اسم بیری‌خان داشته که به آن اظهار علاقه می‌کرده و حتی درباری‌ها هم عریضه خود را به دم این گربه می‌بسته‌اند و هیچ وقت محروم نمی‌شده‌اند. این موضوع را آقای دهخدا در چرند و پرند روزنامه صوراسرافیل... خوب تشریح کرده است.» (مستوفی، ج ۱، ۱۳۴۲، ص ۲۶۲).

بنابراین شاه در تمایلاتی سادیستی و مردم‌آزارانه با «عزیزسازی» این انسان‌های دون‌مایه و یا حتی حیوانات، زنان حرم به ویژه والاتبار قاجاری و نیز درباریان لشکری و کشوری را تحقیر می‌کرد (بقایی کرمانی، ۱۳۸۶، ص ۳۸۱).

با این همه این پدیده می‌تواند بُعدی درونی هم پیدا کند و بنابراین نوعی اقدامات مازوخیستی هم تلقی شود. ناصرالدین شاه که آن همه به نظافت، پاکیزگی و آراستگی ظاهر اهمیت می‌داد. هر روز صبح حمام می‌رفت (معیرالممالک، ۱۳۶۱، ص ۲۵) و گاه این حمام رفتن شاه سه ساعت به طول می‌انجامید؛ ناصرالدین شاه در نامه به امیرکبیر می‌نویسد: «جناب امیرنظام... احوال شما خوب است. من از سه ساعت قبل تا به حال حمام بودم. حالا از حمام درآمدم» (آل داود، ۱۳۷۸، ص ۹۴). حتی در سفرهای اروپایی، اروپاییان را به دلیل رعایت

نکردن نظافت فردی و یا شهری مذمت می‌کند. این شاه کودک‌پسند، کثیف و ژولیده را که همواره دست به کارهای سخیف می‌زده است، تحمل می‌کند. بنابراین، این رفتارها نسبت به دیگران سادیستی و نسبت به خودش مازوخیستی تفسیر می‌شود.

امین‌الدوله ضمن تذکر به اهتمام و حساسیت ناصرالدین شاه به پاکی و نظافت از اینکه ملیجک کثیف را تحمل می‌کند، اظهار شگفتی می‌کند. نظیر سایر صاحب‌نظران داخلی و خارجی از این امر تعجب می‌کند. نکته‌ای که به ظاهر مبین نوعی رفتار مازوخیستی و خودآزاری شاه است:

ناصرالدین شاه، خلقت لطیف داشت. طبعش نظیف و از پلیدی و ناپاکی نفور و به پاکیزگی اهتمام می‌کرد. قوه شامه و حس زکی این پادشاه از مسافتی معلوم می‌کرد که کسی سیر یا پاز خورده، یا بعد از غذا دست و روی خود را با صابون نشسته است. با چنین طبع نازک و نظیف به هرگونه کثافت آن طفل ناپاک متحمل بود. اما راز از پرده بیرون نیفتاده و در خارج گفتگویی از این بازیچه متعفن نمی‌شد (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۷۹).

وی سپس فرضیه سادیستی و دیگرآزاری را طرح می‌کند و اینکه شاه برای آزار زنان حرم سرا و از سرلج بازی که وی را به خاطر این محبت‌ورزی مذمت می‌کردند، نه تنها از این کار دست برنداشت، بلکه بر آن افزود و پیوسته بخش مهمی از اشتغال خاطر او، به مدت بیش از ده سال و آن هم از بهترین اوقات بود:

در حرم‌خانه شاهزاده خانم‌ها و خواتین محترمه به ملامت شاه برخاستند که این چه مشغله زشت و بازی قبیح است که به هیچ صورت تعبیر و تأویلی نمی‌پذیرد. اگر به خلاف تربیت و تکلیف بخواهید مشغول پرستاری اطفال [خود] شوید، کودکان نوآورده شما به توجه مستحق‌ترند. لجاج فطری شاه و کراهتی که از نصیحت و موعظه در مزاجش پیدا شده بود، از اعتراضات خواتین به مهر و عشق برادرزاده امینه‌اقدس افزود و از افضل اوقات شبانه‌روز شاه قسمتی مشغول این طفل شد (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۷۹).

تحلیل نوشتار شاه در سفرنامه‌های سال آخر، همواره خبر از در کانون توجه بودن «عزیزالسلطان» می‌دهد. برای مثال، در سفرنامه عراق عجم (اراک) (ناصرالدین شاه، ۱۳۶۲)، جابه‌جا از وی نام می‌برد (یعنی بیشترین کسی است که نامش ۲۶ بار در سفرنامه نامش تکرار می‌شود) و حتی در یادداشت روز اول که همراهان و بزرگان مملکتی را نام می‌برد، نام «عزیزالسلطان» اولین نام است. موضوعی که در حقیقت توجیهی از جمله به مسخره گرفتن آشکار بزرگان حرم و دربار نمی‌تواند داشته باشد:

عزیزالسلطان، مجدالدوله، جلال‌الدوله، جلال‌الملک، اکبرخان نایب ناظر، حسن‌خان،

حسین خان، عبدالحمیدخان، معتضدالسلطنه، ادیب الممالک، احتساب الملک، غلامحسین خان، ژنرال سید محمدخان، کریم خان، میرزاتقی خان، محمدحسین خان، رئیس اصطبل توپخانه، دکتر فوریه... ملتمز رکاب‌اند (ناصرالدین شاه، ۱۳۶۲، ص ۷).

برخی این رفتارهای غیر عقلایی را اول آنکه نوعی استغراق در عوالم کودکانه و تسلا یافتن از این طریق می‌دانند و به نظرشان شاه با مصاحبت غلامعلی عزیزالسلطان، یعنی ملیجک دوم، دوباره در دوران طفولیت پرمشقت خویش می‌زیست. ملیجک نقش دوران کودکی علیل و منفور ناصرالدین میرزا و خودش، نقش پدر مهربان را که هرگز نداشت، بازی می‌کرد. دوم آنکه شاه به این رفتارها دست می‌زد، زیرا از «نقاب زدن» ملول و خسته شده بود و ملیجک شاخه‌ای وحشی از شخصیت شاه و حامل همه اختلالات روانی سرکوفته‌وی بود. نیز در این عالم کودکانه، دیگر چالپوسی‌های حسابگرانه و غیر صادقانه و تحقیرها و بی‌اعتنایی‌های منفعت‌طلبانه درباریان قاجاری در دوره کودکی هم حضور نداشت. شاه با آمیزه‌ای از بی‌خیالی، رفتارهای زمخت دردانه‌اش را نادیده می‌انگاشت؛ گویی می‌خواست دیوانیان، اشراف، شاهزادگان و خاندان‌های قاجار را برای آن همه بی‌اعتنایی‌ها، قبل از جلوس بر تخت سلطنت و آن همه چالپوسی‌های بعد از آن، ملامت و تحقیر کند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۷۲).

۸۵ خانم‌باشی

ناصرالدین شاه به یک سری از زنان هرچند از طبقات پایین که صرفاً دارای فیزیک بدنی چاق، چهره زیبا و یا حتی نازیبا داشته‌اند، دلبستگی داشته است. از میان این زنان، چهار تن به نام‌های جیران، انیس‌الدوله، امینه‌اقدس و خانم‌باشی به محبوب‌ترین زنان شاه تبدیل شده‌اند؛ این دوره مورد بحث به خانم‌باشی تعلق دارد. دختر ناصرالدین شاه، تاج‌السلطنه به یکی دیگر از رسوایی‌های پدر، یعنی عشق‌ورزی به دختر باغبان‌باشی به دلیل شباهت اندک چشمانش به جیران اشاره می‌کند. اما بعداً شاه به دختر دوازده‌ساله‌ای که خواهرزن این «خانم‌باشی» بود علاقه‌مند می‌شود؛ اما خواهر بزرگ حسود و بی‌اندازه لجوج بود و به ازدواج آنان رضایت نمی‌داد. تاج‌السلطنه سپس به ابراز علاقه صادقانه این دختر به شاه اشاره می‌کند و همین را در علاقه پدر مؤثر می‌داند. وی در قالبی روان‌شناسانه می‌گوید:

این بیچاره سلاطین اول بدبخت روی کره زمین هستند، زیرا که از بدو طفولیت جز دروغ و تملق و ریا ندیده و نشنیده‌اند. هرکس به آن‌ها تعظیم کرده، یا از روی ترس بود یا احتیاج. هرکس به ایشان محبت کرده یا پول خواسته یا جواهر. هرکس به آن‌ها خدمت کرده یا حکومت خواسته یا امتیاز. پس عجیب نیست که در مقابل تمام حرف‌های مردم که ریا و تقلب

و تمام مسموم بوده، این پدر من به سخن‌های صادقانه این طفل دل‌بسته و عشق او را در این آخر عمر قبول کرده بود (تاج‌السلطنه، ۱۳۷۱، ص ۴۶).

۸۶ سفرهای فرنگ

سفرهای سه گانه شاه به فرنگ و اروپا به ترتیب در ۱۲۹۰ ه.ق، ۱۲۹۵ ه.ق. و ۱۳۰۶ ه.ق بود؛ سال‌هایی که شاه تاکتیک انزواطلبی و اجتناب از بلندپروازی را پیشه داشت. به همین دلیل است که مقوله پیشرفت ایران و توسعه و برون‌رفت از عقب‌ماندگی دیگر دغدغه او نیست. این سفرها نیز بیشتر ارضاکننده خودشیفتگی و منافع فردی و شخصی قبله عالم در کانون توجه است. حداکثر دستاورد وی از این سفرها التذاذهای فردی، خرید کالاهای بنجل‌جهت استفاده‌های خانوادگی و نیز اقتباس نکاتی در جهت نظام مالیاتی برای افزایش ثروت خود و یا نظام کنترل اجتماعی و امنیتی جهت تحکیم پایه‌های قدرت خود است (میلانی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۷). شاه در این سفرها بیشتر به دنبال برخورداری از حقوق پادشاهی یعنی خوشگذرانی بود. غرضش نه تلمذ که لذت‌جویی بود (میلانی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۰). صرفاً به ابعادی از تمدن غرب که دارای منفعتی خاص برای دربار داشت وارد شد، یک نمونه هم به عرصه استعمال عمومی نرسید (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۸۸-۵۸۹). به نظر «پیتر آوری»، شاه از سفر اول تا سفر سوم تغییراتی در روحیه‌اش ایجاد شده بود. البته از سفر اول هم از جهاتی ناراضی بود، با این همه در سفر آخر ابراز احساس ناامیدی و افسردگی در خاطراتش نمایان می‌شود (Avery, 1965, p. 91). شاه در اواخر سلطنت و بعد از این سفرها به این نتیجه رسید که پیشرفت در علم و صنعت تنها مقدر غرب است و اساساً قابل انتقال به مملکت او نیست و حتی مناسب حال کشورش نیست (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۵۲). اشتیاق وی به حفظ سلطنت مهم‌تر از پیشرفت کشور بود و حتی اتباع کشور را از مسافرت به خارج از کشور قلعین کرد، مگر برای مأموریت سیاسی. این رویه در اواخر عمرش شدت بیشتری گرفت (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۴۰-۵۴۱). او دلباخته غرب بود؛ اما این دلباختگی به فرنگ، فنون فرنگی را در بر نگرفت و «صنعت‌هراسی» یا تکنیک‌هراسی یکی از مفهوم‌سازی‌هایی است که می‌توان در باب ایشان به کار برد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۵۷ و ۵۵۹). او در سفرنامه‌هایش مکرر ناراحتی خود را از مشاهده دودها و سروصداهای کارخانجات اعلام می‌دارد. گاه نیز در وضعیتی ساده‌اندیشانه در اخذ تمدن غرب کوشیده است تا به یکباره با اعطای یک امتیاز رویت‌ر که حاصل سفر اول وی به فرنگ بود، فناوری غرب را خریداری و به داخل منتقل کند (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۵۲). موضوع مشهود در این کار، منفعت شخصی شاه و کسب ثروت است.

با این همه نفس نگارش خاطرات سفر نکته مهمی است و «یکی از ویژگی‌های تجدد، درک ضرورت ضبط و حفظ احوال زندگی روزمره است. در تجدد هر آنچه در زندگی اجتماعی می‌گذرد، اهمیتی تاریخی پیدا می‌کند و خاطره‌نویسی اهمیتی نو می‌یابد» (میلانی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۹). بعد از ناصرالدین‌شاه، سفرنامه‌نویسی و ثبت خاطرات روزانه را درباریان و حتی مظفرالدین‌شاه به سنت رایجی تبدیل می‌کنند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، ص ۱۷۳). گفتنی است سفر اول وی با انگیزه تشویق شاه به اجرای اصلاحات توسط میرزا حسین خان سپهسالار انجام شد؛ اما سفر دوم و سوم توسط میرزا علی اصغرخان امین السلطان معروف به اتابک انجام شد و بیشتر برای تفنن صورت گرفت (زرین کوپ، ۱۳۸۷، ص ۸۰۸).

۸.۷ بی‌اعتنایی و بی‌ رغبتی به سیاست و اداره کشور

یکی از ویژگی‌های روانی شاه در ده سال آخر، بی‌ توجهی به مسائل کشوری بود. پیش از این با طراوت و اشتیاق و روحیه‌ای تهاجمی در سیاست و اداره کشور مداخله می‌کرد؛ اما در سال‌های آخر همه هم‌وغم وی خور و خواب، گردش و تفریح و شکار و عیش و برخی کارهای غیر عقلانی و اشتغالات خط و نقاشی بود (طلوعی، ۱۳۷۷، ص ۵۳۳).

در پی حوادث استثنایی، نظیر واقعه تنباکو به‌طور موقت و به ناچار، وی از لاک انزوای سیاسی خارج می‌شود و تاکتیک انزواطلبی را ترک می‌کند؛ هرچند در این گونه موارد به سرعت می‌کوشد که مسئله را پاک کند. فوریه پزشک مخصوص شاه در خاطرات خود، ۹ شوال ۱۳۰۹ که در این سال‌ها با او بوده، خبر می‌دهد که شاه خوشحال است که می‌تواند مطابق سنوات گذشته به لذت‌جویی فردی و زندگی دور از سیاست باز گردد: «شاه خود را از شر امتیاز دخانیات راحت می‌بیند و از اینکه می‌تواند امسال با مسافرت تابستانی خود را به وضع عادی برگزار کند، بسیار خوشحال است» (فوریه، ۱۳۶۳، ص ۳۵۱).

در این سال‌ها و در انزوای «سیاست»، ناصرالدین‌شاه سه فصل از چهار فصل سال را در گردش و مسافرت و شکار بود. تاج‌السلطنه می‌گوید: «هر سال از ماه اول بهار اعلیحضرت پدرم مسافرت می‌کرد و تمام بهار و تابستان و پاییز را در گردش بود. میل زیادی به شکار و سواری داشت. اول به سرخه‌حصار تشریف می‌بردند برای «آش‌پزان» که یکی از تفریحات مطبوع خانم‌ها بود...» (تاج‌السلطنه، ۱۳۷۱).

امین‌الدوله در خاطرات خود، در توصیف سیاست‌گریزی شاه می‌نویسد:

ناصرالدین‌شاه دیگر نمی‌خواست از اوضاع مملکت چیزی بداند و نوکرها نمی‌خواستند شاه را

از احوال مطلع و بیهوده خاطر همایون را از خود برنجانند. در این گونه سکوت مأیوسانه و فراغت مجعول، شاه علاوه بر تفتن در کامرانی گاهی خود را به نقاشی مشغول می‌فرمود و چون صنعت رنگ‌آمیزی و تناسب اجسام و علم مناظر، مرایا، نمایش قرب و بعد نیاموخته بود، دورنما را بد می‌ساخت و متملقین خلوت پادشاهی چندان در تحسین مبالغه می‌کردند که شاه صفحه نقاشی خود را معجزه می‌پنداشت (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۱۷۴).

امین‌الدوله حتی این احتمال که شاه به منظور اصلاح طلبی دست به تشکیل شورای وزیران زده است، مردود می‌شمارد. به نظر وی شاه از کشورداری ملول و خسته شده بود و به دنبال فرصت‌سازی برای خودش بود تا به شکار و تفریح و نیز عیاشی با زنان حرم بپردازد؛ اما به نظر «آوری» این تحلیل غلط است، زیرا با شناختی که از میرزا حسین خان سپهسالار و اقامت وی در استانبول داشت، وی را برگزیده بود تا اصلاحات را انجام دهد (Avery, 1965, p. 85).

شاه همواره می‌خواست صحبت‌های مسرت‌بخش از کشور و اطرافیان بشنود. زندگی خود را محدود به قلمرو شخصی کرده بود. مردم و کشور را از محدوده دغدغه‌های خود خارج کرده بود تا به آرامش برسد؛ همان نیاز به «محدودسازی زندگی خود» که به نظر هورنای از نیازهایی است که فرد را به سوی اتخاذ تاکتیک مردم‌گریزی می‌کشاند. خاطره زیر از امین‌الدوله مؤید چنین روحیه‌ای است. در این خاطره شاه از عیاشی صدراعظم یاد می‌کند و از اینکه فواحش او را ناکام گذاشته‌اند و مجلس سور و عیاشی صدراعظم را به هم زده‌اند و شاه این داستان را شنیدنی و خندیدنی دانسته است؛ اما زنان شاه واکنش دیگری داشته‌اند:

خانم‌ها به شاه عرض کردند که از این اوضاع خبر دارید و می‌دانید که از روز و شب صدراعظم شما چه‌سان می‌رود. پس چرا فکر مملکت و رعیت خود نیستید. شاه از گفته، پشیمان بیرون رفت که از پیش خدمت‌های متملق حرف‌های ملایم طبع و قصه‌های موافق مزاج بشنود (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۱۷۱).

شاه همواره می‌خواست صحبت‌های مسرت‌بخشی از کشور و اطرافیان بشنود. زندگی خود را محدود به قلمرو شخصی و مردم و کشور را از محدوده دغدغه‌های خود خارج کرده بود تا به آرامش برسد؛ همان نیاز به «محدودسازی زندگی خود» که دورنمایی است از نیازهای فرد که به سوی اتخاذ تاکتیک مردم‌گریزی می‌رود. امین‌الدوله از اشتغالات شاه به خواسته‌های حقیر ملیجک و دخترهای باغبان‌باشی و نیز از «تغافل» شاه به سیاست، مردم ایران و پادشاهی و کشور یاد می‌کند؛ سپس تبعات آن را هم بیان می‌کند:

... شاه تألمات روحی خود را به تعلقات خاطر و عیش و عشق ظاهر مرهم می‌نهاد... با دخترهای باغبان‌باشی سرگرم داشت و به حفظ صحت اهتمام بلیغ می‌کرد و می‌خواست از

احوال مملکت که حضرتش را افسرده و دلتنگ می کند، هیچ نشود و روزگار ایران را نداند. از این تغافل پادشاهی و غرور صدارت و اقتدار بستگان امین السلطان و سکوت یأس آمیز دیگران، صورت مملکت هم مختل شد.

ناصرالدین شاه به طور کلی از اداره امور مملکت غافل مانده، شب و روز خود را به لهو و لعب و سفر و شکار می گذراند. در این دوران بی خبری و غفلت شاه، صدراعظم و شاهزادگان حاکم در ظلم و جور و تعدی به اموال و نوامیس مردم، حد و حدودی برای خود نمی شناختند. آنچه برای شاه اهمیت داشت وصول مالیات و «پیشکش» از حاکمان ولایات و یا به قول خودشان «نوکرها» بود و چگونگی وصول این پول ها از مردم برای او اهمیتی نداشت. در این رسم رشوه و پیشکشی، ولایات به حکام واگذار و فروخته می شد و پیشکش ناحساب دریافت می شد. شاه می خواست از احوال مملکت که حضرتش را افسرده و دلتنگ می کرد، هیچ نشود و تغافل می کرد (امین الدوله، ۱۳۵۵، ص ۱۸۲).

در خاطرات روزانه اعتمادالسلطنه «به طور مکرر» وجه دیگری از این رسم پیشکشی یا حقارت و گداصفی و ثروت اندوزی شاه گزارش شده است. در یادداشت روز سوم ربیع الثانی ۱۳۰۹ می نویسد:

امروز شاه کار غربی کرده اند. چون جوانی و ولخرجی حاجی میرزا حسین صراف شیرازی را شنیده بودند، به خیال اینکه اگر آنجا تشریف ببرند، اقلاً یک دو هزار تومان پیشکش خواهد داد... امروز عصر با امین السلطان و عزیزالسلطان خانه صراف تشریف بردند، زیاده از دوپست تومان عاید شاه نشده بود. این زشتکاری برای شاه باقی ماند. ... از آنجا خانه امین حضور تشریف برده بودند، صد تومان هم آنجا پیشکش داده [گرفته] بودند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۶، ص ۷۷۵).

واگذاری حق ضرب سکه و مسکوکات نیز یکی از راه های تأمین درآمد شاهانه در ده پانزده ساله آخر سلطنت بوده است. اعتمادالسلطنه در یادداشت روز ۶ شعبان ۱۳۱۱ به این مسئله و تغییرات و جابه جایی و از محمدحسن خان گرفتن و به نصرالسلطنه واگذار کردن اشاره دارد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۶، ص ۹۳۳).

۸۸ واقعه تنباکو و واکنش علما و سیدجمال الدین اسدآبادی

یکی از اقدامات علما در دوره ناصری مخالفت با اعطای امتیاز رژی و واگذاری انحصاری جمع آوری و فروش تنباکو به شرکت تالبوت بود. این امتیاز در رجب ۱۳۰۷ از سوی شاه و امین السلطان، صدراعظم وقت، واگذار شده بود. با حکم میرزای شیرازی، مرجع معروف در

نجف و حمایت میرزا حسن آشتیانی در تهران و حاج میرزا جواد مجتهد در تبریز و نیز حاج سیدعلی اکبر فال اسیری در فارس و نیز به تحریک سیدجمال‌الدین اسدآبادی فتوای تحریم تنباکو صادر شد و اعطای این امتیاز لغو گردید. تحریم تنباکو در کل ایران حتی در حرم‌سرای شاه و زنان وی اجرا شد و شاه و امین‌السلطان در جمادی‌الاول ۱۳۰۹ مجبور شدند لغو آن را به علما، مردم و آن شرکت اعلام کنند. نقش سیدجمال‌الدین که دو بار به دعوت ناصرالدین‌شاه به ایران آمد در این میان برجسته است. وی یک بار در ۱۳۰۴ ه.ق و بار دوم در ۱۳۰۷ ه.ق به ایران آمد که در این سال دوم مورد غضب شاه قرار گرفته، با اهانت از ایران اخراج شد. نامه معروف وی در تشویق میرزای شیرازی به تحریم تنباکو و لغو امتیازات واکدارشده به خارجی‌ها و نقد عملکرد ناصرالدین‌شاه در تغییر نگرش علما نقشی مهم داشته است. میرزا رضای کرمانی که چندی بعد ناصرالدین‌شاه را در حرم حضرت عبدالعظیم به قتل رساند، از یاران و شاگردان و مریدان سیدجمال‌الدین بود (زرین کوب، ۱۳۸۷، ص ۸۲۰).

۸۹. قتل شاه و عشق جیران

به نظر محقق این نوشتار بر مبنای واقعیات گزارش شده است. در ضمیر ناخودآگاه شاه از میان زنان بی‌شمارش، «جیران» جایگزین شده، عشق بی‌رقیب وی باقی ماند. حتی علاقه شاه به برخی از زنان بعدی که محبوب و سوگلی شاه شدند، به جهت شباهت‌هایی هرچند اندک به جیران بود؛ از جمله خانم‌باشی دختر باغبان‌باشی شاه. ولی علی‌رغم درخواست مکرر این زن به دریافت لقب «فروغ السلطنه» که لقب جیران بود، شاه آن را نپذیرفت. ناصرالدین‌شاه هرگز لقب جیران و اجازه سکونت در عمارت او را به کسی نداد. گاه خود بدان خلوت انس رفته، زمانی با فکر روزگار گذشته و یادگارهای یار از دست رفته همدم و هم‌داستان می‌گشت و اشعاری را که خود سروده بود، می‌خواند:

عقرب زلف کجست با قمر قرینه تا قمر در عقربه کار ما چینه...

معیرالممالک اضافه می‌کند: تا شاه را جان به تن بود، مهر جیران از دل بیرون نشد و روزی که در حرم عبدالعظیم هدف تیر بیداد گشت، دست بر زخم سینه نهاده خود را به آرامگاه جیران رسانید؛ در کنارش جان داد و همانجا به خاک سپرده شد. از آنجا که تیر بر قلب شهریار نشست تا تربت یار چند گام بیش فاصله نبود و این آخرین راهی بود که پس از پنجاه سال سلطنت با دل خونبار پیمود (معیرالممالک ۱۳۶۱ ب، ص ۴۱). نکته جالب اینکه ناصرالدین‌شاه

به جای رفتن به سوی حرم، به سوی آرامگاه جیران می‌رود؛ موضوعی که خبر از حرکت ناخودآگاه وی برخاسته از عشق به جیران می‌دهد!^۱

۹. خودشیفتگی

مفهوم خودشیفتگی نیز از زوایای گوناگون می‌تواند بخشی از شخصیت ناصرالدین‌شاه را توضیح دهد. قبل از هر چیز واژه و استعاره «قبله عالم» که در باب ناصرالدین‌شاه به کار برده می‌شد، می‌تواند با مفهوم خودشیفتگی قرابت پیدا کند همان‌گونه که «قبله و کعبه» به رفتار عبادی مسلمانان جهت می‌دهد و میلیاردها مسلمان بدان سو نماز می‌گذارند؛ ناصرالدین‌شاه نیز خود را «قبله عالم» و دردانه هستی می‌دانست. وی خود را عزت‌بخش و ذلت‌بخش اتباع ایرانی از عوام یا خواص می‌دانسته است. بالا کشیدن زنانی از طبقات فرودست به جایگاهی چون ملکه اول ایران همچون جیران، انیس‌الدوله، امینه‌اقدس و خانم‌باشی و برعکس تحقیر زنان عقدی و به اصطلاح والاتبار شاهزادگان قاجاری و یا پروبال دادن و در کانون توجه همایونی قرار دادن یک کودک زشت و کثیف و بی‌تربیت و بی‌فضیلت به جایگاه «عزیزالسلطان» رگه‌هایی از این خودشیفتگی شاه را می‌رساند.

فراتر از آن، شاه همه ملت ایران از نجبگان سیاسی و فرهنگی تا عوام مردم را در زمره «نوکران» خود مفتخر می‌ساخت. البته صدراعظم و وزرا را در حکم «نوکرهای خاص» می‌نامید و از مقامات دربار که در کاخ خدمتگزار او بودند، به عنوان «عمله‌خلوت شاهی» یاد می‌کرد. این اصطلاحات در سفرنامه‌ها و خاطرات روزانه شاه و نیز آثار به ثبت رسیده ناظران خارجی به کرات به چشم می‌خورد. «با مقدار غذایی که هر روز در مقابل شاه می‌گذارند حدود صد نفر می‌توانند سیر شوند؛ اما وی به تبعیت از رسمی موجود همیشه تنها غذا صرف می‌کند. اطبای مخصوص شاه در فاصله‌ای ایستاده‌اند. یکی از درباریان ماجراهایی را از وقایع‌نامه‌ها باز می‌خواند... صدها دیگر نیز از بقایای این غذاها سد جوع می‌کنند» (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۹۹). پولاک درباره ناهار شاه می‌گوید «مجموعه غذاها را فقط تا آستانه در اتاق توسط نوکران درباری حمل می‌شود، از آنجا به بعد، دیگر «رؤسای خلوت»، آن‌ها را به حضور شاه می‌آورند» (پولاک، ۱۳۶۱، ص ۹۸). در قاموس سیاسی خودشیفته شاهی، همه

۱. بهترین توصیف‌های تئوریک و دست اول از جایگاه جیران در نزد ناصرالدین‌شاه کتاب معیرالممالک (۱۳۶۱ ب، ص ۴۱-۳۸) از رجال عصر قاجاری است.

اتباع ملت ایران، در زمره نوکران شاه در سلسله مراتب خاص قرار می گرفتند. وی مرتب به جای واژه مردم و اتباع ایران، از واژه نوکر و نوکران یاد می کند.

خودشیفتگی شاه در هزاران صور به نمایش گذارده می شود که یکی از آنها ناکار کردن و آسیب جسمی رساندن به مردان برای به خدمت خود و حرم سرای خود درآوردن است؛ اخته کردن مردان برای خدمت به شخص شاه یا زنان شاه از این جمله است. هرچند از جنبه دیگری می توان آن را نوعی جامعه ستیزی توصیف کرد؛ معیرالممالک که خود از ارادتمندان و نوه دختری ناصرالدین شاه است، در اثر خود از وجود بیش از ۹۰ خواجه در حرم سرای ناصرالدین شاه خبر می دهد:

خواجه های حرم سرای سفید و سیاه بالغ بر نود تن بودند. خود دو آقاباشی (رئیس خواجه سرایان) را به یاد دارم... شخص شاه را هفت خواجه سرای خاص بود... زن های بزرگ شاه را هریک سه یا چهار خواجه سرا بود. دیگران از یک تا دو خواجه داشتند و زن های درجه سوم را خواجه نبود (معیرالممالک، ۱۳۶۱ ب، ص ۱۸-۱۷).

با آنکه به دلقک های دربار امثال اسماعیل بزاز و کریم شیرهای اجازه می داد وزرا و رجال دربارش را گاه به زبان طنز و هزل انتقاد کنند، از هرگونه انتقاد و اعتراضی به اعمال خود به شدت باز می داشت (زرین کوب، ۱۳۸۷، ص ۸۲۴). این نیز وجهی از خودشیفتگی وی بود.

جمع بندی

فهم رگه های قدرتمندی از تحولات سیاسی - اجتماعی ایران دوره ناصری از سلسله قاجاریه منوط به فهم شخصیت سیاسی ناصرالدین شاه است. قدرت و اختیارات بی حد و مرز شاه موجب می شد که خلیقات و ویژگی های فردی شاه به سرعت بازتابی در سیاست پیدا کند و تفکیک بین زندگی خصوصی و زندگی سیاسی وی را ناممکن سازد. زندگی دوران کودکی، نوجوانی و ولایتعهدی او در بزرگسالی حتی کهنسالی بازتاب می یابد. بُعد به شدت عاطفی و بُعد هوس آلودگی شاه موجب شده بود که زنان حرم سرا در بسیاری از عرصه ها در سیاست هم به نوعی رفتارهای شاه را تحت تأثیر قرار دهند. نقش مهدعلیا در برکناری و قتل امیرکبیر و روی کار آوردن میرزا آقاخان نوری و نقش جیران همسر افسانه ای وی در عزل نوری، گوشه ای از تداخل دو قلمرو شخصی و سیاسی شاه است. دوره های زندگانی ناصرالدین شاه بر مبنای تحولات روحی و روانی و انباشت تجارب اجتماعی و سیاسی و مملکت داری او بر مبنای یادگیری اجتماعی و بر مبنای نیازهای جنسی لجام گسیخته و یا ناباروری جنسی او و یا بر مبنای مرگ فرزندان و همسران دلبد و ولیعهدهای سه گانه وی رقم خورده است. با این همه، رگه های قدرتمندی از عقاید دینی نظیر اعتقاد به تقدیر

الهی و یا اعتقادات خرافی گونه نظیر سعد و نحس اوقات و قصه‌های شاه پریان نیز در لایه‌های شخصیت وی حضور داشته است. مردم گرایی، مردم‌گریزی و مردم ستیزی در دوره‌های زندگی وی به تناوب و متناسب با نیازهای فردی و متناسب با ساختار اجتماعی مستعد بروز یافتند. پنجاه سال طولانی دوره سلطنت وی و مکتوب شدن بسیاری از ماجراها و عنایت ویژه وی به کتاب‌نویسی و ثبت و ضبط خاطرات و سفرنامه‌ها و مکاتبات خود نیز فرصت مناسبی برای شکار مواد خام لازم از سوی روان‌شناسان سیاسی را فراهم کرده است (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۳، ص ۱۷۳). در این فصل، زوایایی از این موضوع و انمایی شد؛ با این همه، بسیاری از وقایع و رخدادها و فرایندهای این دوره که یک‌سر آن شخصیت شاه است، همچنان با رهیافت روان‌شناختی سیاسی قابل توضیح است.

پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تربیت مدیر)

۱. تاکتیک انزواطلبی اولیه ناصرالدین میرزا در دوران کودکی و نوجوانی را شرح دهید.
۲. تاکتیک مهرطلبی ناصرالدین میرزا را شرح و شواهد آن را بیان کنید.
۳. تاکتیک سلطه‌طلبی ناصرالدین شاه را شرح دهید.
۴. تاکتیک سلطه‌طلبی مطلق ناصرالدین شاه را به اجمال توضیح دهید.
۵. تاکتیک انزواطلبی ثانویه ناصرالدین شاه را بیان و شواهد آن را بیان کنید.
۶. داوری شما از قدرت توضیح‌دهندگی نظریه هورنای درباره شخصیت ناصرالدین شاه چیست؟
۷. پدیده بیری‌خان و ملیجک و عزیزالسلطان را چگونه می‌توان تحلیل روان‌شناختی سیاسی کرد؟
۸. پدیده تحت‌الحمایگی و دوتابعیتی در دوره ناصرالدین شاه چگونه برای وی محدودیت ایجاد می‌کرد؟
۹. تأثیر زنان در تصمیم‌گیری ناصرالدین شاه، به‌طور عام و به‌ویژه در عزل و نصب صدراعظم‌ها را بیان کنید.
۱۰. باور ناصرالدین شاه به ساعات سعد و نحس و به‌ویژه جایگاه عدد هفت در عزل و نصب صدراعظم‌ها را بیان کنید.
۱۱. جلوه‌های اعتقاد به تقدیرات الهی در تصمیمات شاه، از جمله مخالفت چندباره در نصب مظفرالدین شاه به عنوان ولیعهد را شرح دهید.
۱۲. سفرهای سه‌گانه شاه را از منظر تبعات روان‌شناختی سیاسی شرح دهید.
۱۳. دلایل روان‌شناختی سیاسی عزل امیرکبیر و تبعات روان‌شناختی آن بر شخصیت ناصرالدین شاه را بیان کنید.

۱۴. خودشیفتگی ناصرالدین شاه در چه شواهدی تجلی کرده است؟
۱۵. رابطه رواج فرهنگ چاپلوسی با خودشیفتگی پادشاهان قاجاری چیست؟
۱۶. نقش امیرکبیر در تربیت سیاسی ناصرالدین شاه چیست؟
۱۷. از تربیت سیاسی ناصرالدین شاه به وسیله امیرکبیر چه نکاتی می توان برای تربیت کارگزاران اداری و سیاسی آموخت؟
۱۸. تأثیر موقعیت متفاوت ناصرالدین شاه در انتخاب تاکتیک های متفاوت سیاست ورزی به روایت نظریه هورنای چیست؟
۱۹. نگارش خاطرات روزانه از سوی ناصرالدین شاه به عنوان یک پدیده مدرن در سفرنامه های داخلی و خارجی و نیز ثبت روزانه آن در ایران را چگونه می توان تحلیل کرد؟
۲۰. دو گانه تعارض منافع فردی سیاستمداران و کارگزاران از یک سو و منافع ملی و مصلحت عمومی جامعه از سوی دیگر، چگونه در عصر واگذاری امتیازات در دوره ناصری قابل تحلیل است و شواهد آن کدام است؟
۲۱. چهار گانه منفعت اکنون من (پادشاه)؛ منفعت آینده من (پادشاه و قضاوت آیندگان)؛ منفعت اکنون ما (اکنون جمعی ملت ایران) و منفعت آینده ما (ملت ایران) چگونه در شخصیت و رفتار سیاسی وی تطبیق داده می شود؟
۲۲. بازتاب حالات فردی متفاوت روزانه و بازتاب خلقیات ثابت ناصرالدین شاه و نیز سیاستمداران و مدیران بر نحوه برخورد آنان با ارباب رجوع و دیگران چیست؟
۲۳. تأثیر تحولات دوره کودکی و نوجوانی بر تصمیمات و رفتار سیاسی بزرگسالی ناصرالدین شاه چیست؟
۲۴. تأثیرات تیم مدیریتی و سرتیم (صدراعظم / مدیرکل) در موفقیت و اثربخشی سیاستمدار و مدیر چیست؟
۲۵. آیا مدیران شایسته کسانی اند که دارای صراحت لهجه و احیاناً بیان تلخ هستند یا افرادی اند که به دلیل ناخشنودی مافوق از بیان واقعیت ها آن گونه که هست، خودداری می ورزند؟
۲۶. ناصرالدین شاه در تعارض دو عاطفه مهر مادرانه مهدعلیا و مهر صدراعظمی کاردان و وفادار به نام امیرکبیر گرفتار بود، به نظر شما یک مدیر چگونه باید عواطف متعارض خود را مدیریت کند؟
۲۷. بازتاب روابط سرد پدر و مادر ناصرالدین میرزا یعنی محمدشاه و همسرش مهدعلیا بر تربیت و شخصیت و رفتار بزرگسالی و حتی دوره آخر زندگی ناصرالدین شاه چیست؟ به

- نظر شما چگونه مدیر فرضی دارای وضعیت مشابه می‌تواند با خود آگاهی از چنین تأثیرات مشابه، آن‌ها را مهار کند و در تصمیمات خود دخالت ندهد؟
۲۸. بر فرض صحت گزارش تاریخی، نقش ضمیر ناخودآگاه ناصرالدین‌شاه در ارادت به جیران، همسر محبوب و مرحومش، چه تأثیری در رفتن او به سوی قبر جیران در وضعیت تیر خوردن و از خود بی‌خود شدن به جای رفتن به سمت حرم عبدالعظیم داشت؟
۲۹. نقاط قوت و زیبایی در شخصیت ناصرالدین‌شاه چیست؟
۳۰. نمره تربیت جانشین و مدیر توانمند (جانشین‌پروری) برای خود، نمره‌ای تعیین‌کننده برای هر مدیری است، ضعف ناصرالدین‌شاه در تربیت نسل مدیر و سیاست‌مدار و جانشین برای خود را شرح دهید.
۳۱. امیر کبیر می‌توانست با پذیرش پیشنهاد تحت‌الحمایگی انگلیسی، به‌ویژه روس‌ها، جانش را نجات دهد؛ چرا چنین کاری نکرد؟ فراتر از آن، تلاش و پیشنهاد روس‌ها تا چه میزان در دستور ناصرالدین‌شاه بر قتل وی اثر گذاشت؟
۳۲. نقش قائم مقام در تربیت مدیر و سیاست‌مداری شاخص همچون امیر کبیر چیست؟
۳۳. آگاهی امیر کبیر بر قتل قائم مقام استاد و مرادش از سوی محمدشاه آیا بر شخصیت و رفتار سیاسی امیر کبیر تأثیری داشته است؟
۳۴. عقبه نداشتن امیر کبیر، و به تعبیر متعارف عامیانه، اصل و نسب معتبر نداشتن یا داشتن شغل آشپزباشی خود و پدرش تا چه میزان دلیل مخالفت مهدعلیا بود؟
۳۵. چگونه می‌توان سرمایه سیاسی انباشته صدراعظم‌ها، نخست‌وزیران و رئیس‌جمهورهای دوره‌های قبل را که نوعی تهدید برای سیستم محسوب می‌شود و گاه به قتل آنان می‌انجامد به فرصت تبدیل کرد؟
۳۶. ویژگی‌های امیر کبیر به عنوان گونه‌ای مدیر و سیاست‌مدار توانمند و فعال چیست؟
۳۷. قاعده تغییرات معطوف به اصلاح عملکرد مدیران و ساختار موجود همان و بروز نارضایتی در کارگزاران خاص و منفعت‌جو، همان و تلاش برای براندازی تا چه میزان در دوره امیر کبیر صادق است؟
۳۸. تا چه میزان با این گزاره موافقت می‌کنید که در دوره آخر زندگی ناصرالدین‌شاه، وی از هر حیث اشباع شده بود و پادشاهی دیگر برای وی تجربه و هیجان تازه‌ای نداشت و در مدت چهل تا پنجاه سال همه حالات را تجربه کرده و همه افکار خود را عملی ساخته بود و پادشاهی در این دوره برایش به مثابه «اسباب‌بازی کودکان» شده بود؟

۳۹. تا چه میزان با این گزاره موافقت که انسان‌ها تا در چالش‌اند (در حرکت‌اند و) برای غلبه بر آن چالش و برای اثبات خود، به ناچار فعال‌اند و نقش‌آفرینی دارند؛ وقتی چالش پایان می‌یابد، غیر فعال می‌شوند؟ فتح‌علی‌شاه اول، محمدشاه اول و ناصرالدین‌شاه اول چنین بوده‌اند. مدیران و سیاست‌مداران چگونه باید لطف خفیه چالش را مد نظر داشته باشند.
۴۰. نفوذ خانواده و زنان بر تصمیمات اداری و ملی مدیران و سیاست‌مداران تا چه میزان است؟
۴۱. ادبیات پادشاه در باب مردم ایران با الفاظ «نوکر» و حتی رجال سیاسی با عنوان «نوکران خاصه» و یا «عمله‌خلوت» و یا عبارت «دور باش، کور باش» محافظان هنگام عبور شاه خطاب به مردم را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟
۴۲. آیا می‌توان از تهدید پدیده دوتابعیتی‌ها که میراث سنت تحت‌الحمايگی قاجاری است، به مثابه فرصت استفاده کرد؟ همان‌گونه که «کی‌روش» سرمربی تیم فوتبال از این افراد در ترکیب تیم کلی ایران استفاده کرد.

روانشناسی سیاسی مظفرالدین شاه

مقدمه

مظفرالدین شاه پنجمین پادشاه سلسله قاجاری، رکورد انتظار ولیعهدی حدود چهل ساله را دارد. وی علی‌رغم آنکه پدر تاج‌دارش به وی بی‌توجهی و بی‌مهری داشت، او را الگو و سرمشق رفتاری خود در دوره پادشاهی قرار داد و کوشید هر کاری وی انجام داده است، او هم انجام دهد؛ از جمله آنکه شبیه او سه سفر خارجی به اروپا داشت و نظیر او سفرنامه آن را نگاشت. البته مظفرالدین شاه برخلاف پدرش قدرت‌طلبی و رفتار خشونت‌آمیز از قبیل قتل و تنبیه بدنی نداشته است. شاید دوره کوتاه زمامداری وی نیز در این امر مؤثر بوده است. سستی و ضعف تصمیم‌گیری و اقتدار و ترس همیشگی بر شخصیت وی مستولی بوده است. یادگار ماندگار مثبت وی پذیرش و صدور فرمان مشروطیت است.

۱. منطق استقرایی و زنجیره مفهومی

نظریه‌های گوناگونی که در مورد شخصیت، در حوزه روان‌شناسی سیاسی و اجتماعی مطرح کرده‌اند، معیارها و چارچوب‌های گوناگونی برای تجزیه و تحلیل سیاسی ارائه شده است. برخی نظریه‌ها بر شناخت دوران کودکی این شخصیت‌ها و برخی دیگر بر رخدادها و تجارب زندگی فردی از «گهواره تا گور» و نیز بر وضعیت زندگی سیاسی تأکید دارند. نگرش‌ها و باورهای مانند باورهای خرافی، خلیقات، روحیات و گرایش‌های سیاست‌مداران بر رفتار و موضع‌گیری‌های سیاسی آنان نقش دارد. همچنین خاطرات سیاسی و تجارب مستقیم فرد از رخدادها و متفکران هم‌دوره هر سیاست‌مدار در روان‌شناسی سیاسی او مؤثر است.

در باب مظفرالدین شاه نمی‌توان از نظریه واحد یا ترکیبی استفاده کرد؛ اما محقق با روش مطالعات کیفی و استقرایی خود و پژوهش در شخصیت وی، به‌ویژه بر سفرنامه‌های وی، مفاهیمی را استخراج کرده که با تئوریزه کردن آن‌ها، با توجه به مفاهیم نظری سایر نظریه‌های

روانشناختی، به سازه‌ای نظری دست یافته است که مدخل‌های اصلی آن عبارت‌اند از:

الف) ضعف ایگو و تأثیرگذاری زیاد اطرافیان بر تصمیمات وی (نظریه فروید).

ب) خودشیفتگی زانداالوصف (نظریه فروید).

ج) عدم خشونت‌ورزی (آنیما^۱) و مهربانی (نظریه یونگ). این دیدگاه یونگ در نظریه‌های جدیدتر، از جمله نظریه ساندرا بم^۲ با عنوان «طرح‌واره جنسیتی» در سال ۱۹۸۱ ارائه شد (خلاصه‌ای از نظریه ساندرا بم در: هاید، ۱۳۸۴، ص ۹۱-۹۷) و بعدها از سوی مارتین و چارلز هالورسان توسعه یافت.

ساندرا بم بین جنس^۳ به معنای صفات بیولوژیک و مادرزادی و جنسیت^۴ به معنای صفات اکتسابی، فرهنگی و اجتماعی تفکیک قائل می‌شود. بنابراین، الگوهای جنسیتی رفتارهای کودکان را به سوی هنجارها و کلیشه‌ها و انتظارات فرهنگی موجود در جامعه سوق می‌دهد. همچنین نقش اجتماعی شخص از هویت طبیعی و بیولوژیک آن جنس فاصله می‌گیرد و فرد رفتارهای جدیدی انجام می‌دهد که آن رفتارها چندان ارتباطی با هویت بیولوژیکی آن جنس ندارد. برای مثال، مردی بچه‌داری یا کار در خانه را جنبه‌ای از وظایف مردانگی می‌داند؛ بنابراین مردان، جنبه‌هایی از زنانگی و زنان جنبه‌هایی از مردانگی را به لحاظ تربیت و فرهنگ اجتماعی با خود حمل می‌کنند. ساندرا بم افراد را به چهار سنخ و گونه عمده جنسی تقسیم و شناسایی می‌کند:

۱. سنخ مردانه،^۵ شخصیتی با ویژگی مردانگی زیاد و ویژگی زنانگی اندک.

۲. سنخ زنانه،^۶ شخصیتی با ویژگی زنانگی زیاد و ویژگی مردانگی اندک.

۳. سنخ نامتمایز،^۷ شخصیتی با هر دو ویژگی زنانگی و مردانگی ضعیف.

۴. سنخ دو جنسیتی^۸ یا آندروژنی، شخصیتی دارای هر دو ویژگی مردانگی و زنانگی،

به طور هم‌زمان. به نظر ساندرا بم این افراد از نظر بهداشت روانی و کمال شخصیتی، وضعیت بهتری داشته و نیز در موقعیت‌های مختلف، عملکرد بهتری دارند. این دو جنسیتی نه به لحاظ بیولوژیک، بلکه به لحاظ تربیتی و یادگیری اجتماعی و شناختی است. ساندرا بم برای شناسایی

۱. anima؛ ماده روان، بنگرید: برزگر، ۱۳۹۳، ص ۱۵۳.

2. Sandra Bem

3. sex

4. gender

5. masculine type

6. feminine type

7. undifferentiated type

8. androgyny type

شخصیت جنسیتی افراد پرسش‌نامه‌ای ۶۰ گزینه‌ای طراحی کرده است (نجاریان و خداحیمی، ۱۳۷۷، ص ۳۵) که در زیر مشاهده می‌کنید:

زنانگی			
		کم	زیاد
مردانگی	کم	دوگانگی جنسیتی (آندروژن)	سنخ جنسیتی مردانه
	زیاد	سنخ جنسیتی زنانه	نامتمایز

د) نظام باورها و اعتقادات خاص (نحسی عدد ۱۳ نزد مظفرالدین‌شاه و نقش آن در تنظیم تاریخ حرکت وی از آذربایجان به تهران).
ه) الگوگیری از پدر

و) بزرگسال نابالغ. مفهوم‌سازی مرحوم دکتر شیخ الاسلامی در مورد شخصیت مظفرالدین‌شاه است. وی در بزرگسالی و حدود شصت سالگی از نظر فکری نابالغ است و مطالبات کودکان و نگرش کودکانه حتی در سیاست و روابط خارجی ایران داشته است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۵).

ز) ترسویی غیر متعارف

فراتر از آن در بررسی شخصیت مظفرالدین‌شاه، به عنوان یک سیاست‌مدار و شاهی که نامش با «انقلاب مشروطیت» ایران گره خورده است، باید نخست به این نکات توجه داشت:

۱. در بررسی شخصیت افراد گمنام یا سیاست‌مدارانی که به اتکای وی ویژگی‌های شخصی و اکتسابی به قدرت دست یافته‌اند، ممکن است با مسئله کمبود اطلاعات مواجه شویم. اما خوشبختانه برای مطالعه شخصیت سیاست‌مداران، به‌ویژه بسیاری از شاهان، اطلاعات ارزشمندی در دسترس است؛ به گونه‌ای که تاریخ مکتوب را تاریخ شاهان و حاکمان و شرح احوال آنان دانسته‌اند و در کتاب‌های تاریخی کلاسیک کمتر نامی از عوام و توده‌های میلیونی و حکومت‌شوندگان است. از سوی دیگر، برخی از این سیاست‌مداران با ثبت خاطرات روزانه و نوشتن سفرنامه‌هایی، منابع ارزشمندی برای پژوهشگران پدید آورده‌اند. درواقع، برای پژوهشگری که در مقام شکار داده‌ها برای توضیح شخصیت آنان است، این مواد از شواهد و منابع درجه یک است. با تعمق در این گفتارها و نوشتارها و با توجه به چارچوب‌های نظری می‌توان به قالب‌ریزی این مواد پرداخت، به ژرفای شخصیت آنان پی برد، و گامی در راه شناخت تاریخ معاصر برداشت.

۲. مظفرالدین‌شاه چندین سفرنامه نوشته است که با خواندن آن‌ها می‌توان به تجزیه و تحلیل شخصیت او پرداخت. او سفرنامه‌ای در دوره ولایتعهدی و نیز سفرنامه‌هایی در دوران

حکومتش، با قلمی سلیس و روان نوشته و ازجمله‌های کوتاه استفاده کرده است؛ به گونه‌ای که خواننده در مطالعه آن‌ها با مشکلی روبه‌رو نمی‌شود. اصولاً، نوشته‌های وی چندان نیازی به ویرایش ندارد و نشان‌دهنده آشنایی به نسبت خوب نویسنده با زبان فارسی است. با این حال از تحلیل محتوای این نوشته‌ها می‌توان دریافت که بسیاری از مطالب این سفرنامه‌ها را مظفرالدین شاه بیمار، کسل و کم‌حوصله نوشته، بلکه دیکته کرده و کاتبی به نام «فخرالملک» آن‌ها را نگاشته است. وی یکی از سی نفری است که گویا فقط برای نگارش این خاطرات همراه شاه بوده است. مظفرالدین شاه به جای واژه «خاطرات» بیشتر از عنوان «روزنامه» استفاده کرده است. عبارت‌های زیر هم مؤید این نکته است که بسیاری از خاطرات روزانه سفرنامه‌ها را فخرالملک به رشته تحریر درآورده است؛ یعنی سخنان شاه و انشاء فخرالملک است: «بعد فخرالملک را فرمودیم، آمد روزنامه را نوشت» (اردلان و مظفرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۹). «بعد فخرالملک را خواستیم و فرمودیم روزنامه را نوشت» (اردلان و مظفرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۰ و ۱۵). «فخرالملک روزنامه را می‌فرماییم، می‌نویسد» (اردلان و مظفرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۵۳). «الان که این روزنامه را می‌فرماییم فخرالملک می‌نویسد، حاجب الدوله و... حاضرند» (اردلان و مظفرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۴۲).

بنابراین بخش اندکی از مطالب این سفرنامه‌ها به قلم مظفرالدین شاه است، زیرا بیشتر خودش گفته و دیر مخصوص وی، فخرالملک، به رشته تحریر درآورده است. مظفرالدین شاه خود نیز به این موضوع تصریح کرده است؛ گویا از حوصله شاه خارج بوده است که برای مثال بخواهد شرح سفر به همه شهرها را در طول چند روز مسافرت به گونه‌ای دقیق بنویسد، نام‌های تک تک علمای حاضر در جلسه‌ای را ثبت کند یا شعری بنویسد: «به فخرالملک فرمودیم آن اشعار را در کتاب روزنامه‌مان بنویسند» (اردلان و مظفرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۴).

نکته شگفت‌آور، تعهد تحسین برانگیز و منظم این شخص به ثبت این روزنامه‌ها یا خاطرات بوده است؛ به گونه‌ای که نوشتن آن‌ها کمتر به تأخیر می‌افتاده و این نظم و پابندی در همه سفرنامه‌های وی، جز سومین سفرش به اروپا^۱ حاکم بوده است.

۳. این متون بیانگر اعتراف‌های شخصی و گویای فعالیت‌های روزانه اوست و کانون‌های ذهنی اشتغال وی را آشکار می‌کند. این نوشته‌ها از محتوای سیاسی کم بهره و بیشتر بازتاب‌دهنده سرگرمی‌ها و احوال شخصی است. وی در موارد بسیار نیز با «خودسانسوری» و

۱. مظفرالدین شاه در سومین سفرش به اروپا در سال ۱۳۲۳ ه.ق که چهار ماه طول کشید، سفرنامه‌ای نوشت؛ زیرا بسیار بیمار بود و پس از آن درگذشت.

با یک سونگری، فقط نکات گفتنی و مثبت را بیان کرده است؛ زیرا آگاه بوده که این سفرنامه‌ها در آینده به چاپ می‌رسد و بسیاری کسان آن را می‌خوانند و از باب اعتراف عاقل بر ضد خود به آن استناد می‌کنند.^۱ غافل از آنکه همراهان و ملازمان شاه، کسانی از کشورهای میزبان یا میهمان‌داران و صاحب‌منصبان خارجی نیز رفتار او و همراهانش را در طول سفر زیر نظر داشته‌اند و گزارش‌هایی دربارهٔ ناگفتنی‌ها نوشته‌اند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۰۰).

۱-۱ تحلیل محتوا و محوریابی

از محتوای این سفرنامه‌ها می‌توان بیست و پنج موضوع را به عنوان مقوله‌های محوری شناسایی و با تعابیر «بسیار کم»، «کم»، «زیاد» و «خیلی زیاد»، کمیت آن‌ها را بیان کرد:

- ثبت فعالیت‌های شخصی: خواب، شام، نهار، حمام... و کیفیت آن‌ها (زیاد)؛
- اهمیت دادن به خواب و خوب خوابیدن (خیلی زیاد)؛
- گردش‌ها، خوشگذرانی‌ها، توصیف طبیعت، مناظر کوچه‌ها، خیابان‌ها و شهرها (خیلی زیاد)؛

- توجه خاص به گردشگری و اشاره به نکته‌های شگفت‌آور از انسان‌ها، طبیعت، جانوران (زیاد)؛

- گرفتن عکس با دوربین شخصی یا دستور دادن به عکاس‌باشی (زیاد)؛
- ثبت کسالت‌های گوناگون خود (خیلی زیاد)؛
- توصیف شکارها و تیراندازی‌های خود (خیلی زیاد)؛
- توصیف جلسه‌های تشریفاتی با مقام‌های کشور میزبان یا مقام‌های ایرانی (کم)؛
- پاسخگویی به مسائل، رسیدگی به کارها و خواندن تلگراف‌ها و احکام و فرمان‌های مربوط به اداره کشور (کم) (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۵)؛
- دیدن مکان‌های تجاری، صنعتی و اداری (نادر) (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۷۶ و ۷۹)؛

- ابراز رضایت از افراد و از شیوهٔ خوب ادارهٔ کشور (زیاد)؛
- بیان نارضایتی خود از ادارهٔ کشور یا از نوکران مخصوص (بسیار کم) (امیری، ۱۳۴۷، ص ۳۸۶).

۱. اشاره به قاعدهٔ مشهور قضایی فقه و حقوق اسلامی که می‌گوید: «اعتراف العقل علی انفسهم جائز» اعتراف افراد عاقل بر ضد خود مورد قبول است و سندیت دارد و می‌توان بر مبنای آن حکم صادر کرد.

- نمازهای روزانه و نماز اذا زلزلت (زیاد)؛
- دعا‌های صبحگاهی همواره و دعای وقت سفر، زیارت عاشورا و قرائت قرآن (بسیار کم)؛
- دیدن تئاترها و رفتن به جشن و رقص و پایکوبی (خیلی زیاد)؛
- توصیف زنان و دختران در مکان‌های گوناگون (زیاد)؛
- ثبت خاطرات روزانه با یاری فخرالملک (زیاد)؛
- برپایی مراسم روضه‌خوانی توسط سیدحسین بحرینی (زیاد)؛
- مشیت مالی بدن (زیاد) (اردلان و مظفرالدین قاجار، و موارد دیگر، ۱۳۶۲، ص ۸ و ۹۸)؛
- اشاره به تحسین و تمجیدهای اطرافیان و خارجیان، خوشامدگویی‌ها در ایران و خارج از کشور و دعا و زنده بادگویی آنان (زیاد)؛
- توجه بسیار به اوضاع جوئی و شرایط آب‌وهوا، به‌ویژه اشاره به رعد و برق در خاطرات (زیاد)؛
- آموزش زبان فرانسه و گوش سپردن به شعرهای مثنوی، زندگینامه امام سجّاد (ع) و شاهنامه‌خوانی (کم)؛
- بازی بلیارد و شرط‌بندی (نذریندی^۱) با اطرافیان (کم) (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۶۷، ۹۶، ۹۸، ۱۰۶ و ۱۰۷)؛
- توجه بسیار به اهمیت اعطای نشان یا دریافت آن؛
- ثبت تهدیدها و خطرهای سوءقصد (زیاد)؛
- بر مبنای این مقوله‌ها، می‌توان گزارش‌های مفصل و تقریباً هزار صفحه‌ای سفرنامه‌های سه گانه وی را حداکثر در ۵۰ صفحه خلاصه کرد. به هر حال، از میان آن‌ها می‌توان بر چند جنبه که برخی ویژگی‌های این شخصیت ناتوان در عالم سیاست را نشان می‌دهد، انگشت نهاد.

۲. دوره کودکی، نوجوانی و ولیعهدی

در دوران قاجار رسم بر این بود که ولیعهد در ایالت آذربایجان استقرار یابد و از آموزگاران روسی، فرانسوی و اروپایی آموزش ببیند. نکاتی در مورد وضعیت این دوران گفتنی است.

۱. گویا او واژه «نذریندی» را به جای «شرط‌بندی» به کار می‌برد تا گرفتار کیفر اخروی نشود یا مردم او را به گناهکاری متهم نکنند.

دوره ولیعهدی مظفرالدین میرزا نزدیک به چهل سال طول کشید و در این مدت به انتظار شاه شدن نشست؛ زیرا سلطنت ناصرالدین شاه نیم قرن به طول انجامید و در نتیجه مظفرالدین میرزا در دوران پیری به شاهی رسید. با این حال، اگر وی در این دوران به کسب تجربه سیاسی و آموختن شیوه‌های کشورداری می‌پرداخت، برایش نقطه قوتی می‌شد؛ اما پیوسته پدرش، ناصرالدین شاه، او را به بی‌کفایتی متهم کرده، به عنوان جانشین آینده‌اش، بسیار با دیده تحقیر می‌نگریست. نتیجه این احساس، محروم کردن ولیعهد از دخالت در امور سیاسی و اداره کشور و درواقع عدم آموزش و استخدام و کادرسازی برای آینده نظام بود. امین‌الدوله، سیاست‌مدار آگاه و هم‌دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه در این باره چنین نوشته است:

اصل مطلب را باید بی‌پرده و صاف و ساده گفت، مظفرالدین شاه در چهل سال که ولیعهد و حاکم مملکتی مثل آذربایجان بود، بدبختانه از ترتیب مملکت‌داری و زندگی هیچ خبر نداشت. حساب نمی‌دانست، از جمع و خرج ایران مطلع نبود، در مکتب یک مشت نوکر عوام و متملق خائن که جز جلب نفع و تأمین آتیه خیالی نداشتند، تربیت شده بود (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۲۵۳).

امین‌الدوله نیز بخشی از این بی‌کفایتی و بی‌تجربگی را ناشی از ذهنیت منفی و احساس تحقیر آمیز ناصرالدین شاه نسبت به ولیعهد می‌دانست. خود شاه توصیه کرده بود به نظرات ولیعهد توجهی نشود. امین‌الدوله در این باره نوشته است:

ناصرالدین شاه طوری از اخلاق و روش این پسر ناراضی بود که به قدر مقدور نمی‌گذاشت او و اطرافیان در کار آذربایجان دخالت کنند. همیشه حاکم واقعی آذربایجان [با عنوان پیشکار] را از طهران روانه می‌کرد، مثل عزیزخان سردار مکرری، حسن علی خان امیرنظام گروسی و غیره. اول سفارش و تأکیدش این بود که به حرف ولیعهد و اتباعش ترتیب اثر ندهند (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۲۵۳).

به نوشته امین‌الدوله اوضاع آذربایجان روزبه‌روز آشفته‌تر می‌شد و کار به جایی رسیده بود که اهالی تبریز مصمم به شورش و خارج کردن ولیعهد و اتباعش بودند؛ اما حادثه قتل ناصرالدین شاه چون آبی بود که بر آتش ریخته شد (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۲۵۳).

از تحلیل محتوای سفرنامه‌ای که مظفرالدین شاه در دوره ولیعهدی و حکومت بر آذربایجان و هنگام سفر به ولایت خوی نوشته است، می‌توان روحیات، دلمشغولی‌های روزانه و سطح فکر وی را که قرار بود روزی شاه ایران شود، شناخت. مطالب اصلی این سفرنامه رفتن به شکار کبک، ذکر روضه‌خوانی‌های آخر شب سیدحسین بحرینی، بذله‌گویی با درباریان متملق یا به قول خودش «نوکران مخصوص»، باده‌گساری و خوشگذرانی با زن‌های سوگلی است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۹۷).

۲-۱ مرگ‌اندیشی در دوره ولیعهدی طولانی

بیماری مظفرالدین میرزا از همان دوره کودکی و مزمن شدن بیماری نفرس در بزرگسالی، انتساب وی به فرقه شیخیه و بی‌علاقگی ناصرالدین‌شاه به وی و تردید در شایستگی‌اش به عنوان جانشینی شایسته و طولانی شدن دوره انتظار برای رسیدن به پادشاهی موجب شده بود که مظفرالدین میرزا به جای تفکر به پادشاهی آینده، به فکر «رتق و فتق امور اخروی و مسائل پس از مرگ خود و سروسامان دادن به مال و اموال ورثه خود بود» (خلیلی و عبدامین، ۱۳۹۲، ص ۳۳۶). بنابراین اقدام ناصرالدین‌شاه در معرفی افراد دیگر به عنوان ولیعهد و نیز سلامت شاه و بیماری او، وی را ناامید کرده بود. یکی از نکات جالب در مورد مظفرالدین‌شاه، نگارش وصیت‌نامه در دهه چهارم عمر خود در ۱۳۰۱ ه.ق است که مبین مرگ‌اندیشی فرد دوم کشور است. جالب اینجاست که حتی بعد از نگارش اولیه به طور مرتب بر این وصیت‌نامه الحاقیه زده، آن را روزآمد می‌کند. الحاقیه اول در ۱۳۰۵ ه.ق و الحاقیه دوم در ۱۳۱۰ ه.ق و الحاقیه سوم در ۱۳۱۱ ه.ق دو سال قبل از قتل ناصرالدین‌شاه است که در این الحاقیه سوم، ناصرالدین‌شاه پدر خود را وصی خود معرفی می‌کند و نیز وصیت می‌کند که چون سفر حج واجب خود را انجام نداده است، برایش اقامه کنند (خلیلی و عبدامین، ۱۳۹۲، ص ۳۳۷). بنابراین، از سیزده سال قبل از پادشاهی مرگ‌اندیشی داشته و گویا امیدی به رسیدن به پادشاهی نداشته است.

۳. دوره پادشاهی

۳-۱ تقلید از پدر

روان‌شناسی مظفرالدین‌شاه در دوران شاهی نیز از جهت دیگری تحت‌الشعاع دوره ولیعهدی اوست. وی در مدت بسیار دراز که منتظر شاه شدن بود، به شغل مکروه ولیعهدی اشتغال داشت؛ زیرا لازمه‌اش آرزوی ناخودآگاه مرگ پدرش ناصرالدین‌شاه بود. با این همه، وی پیوسته آمال و آرزوهایش را در وضع پدرش می‌دید. این آرزوها و فرجام زندگی پدرش که عنوان «شاه شهید» یافت، سبب شد بعدها در دوره شاهی الگوی پدر در ناخودآگاه وی قرار گیرد و به شکل‌های گوناگون بکوشد از او تقلید کند.

ناظم الاسلام کرمانی در این مورد نوشته است: «خیلی مایل به تقلید از پدر بود، ولی آن ماده وجودت را نداشت. یک مسافرت‌نامه هم نوشت. به تعزیه‌داری راغب بود. در فن توپچی‌گری بی‌مهارت نبود» (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۳).

وی مانند پدر، سه بار به اروپا سفر کرد و دو سفرنامه نوشت و حتی بر دریافت نشان‌ها،

از جمله دریافت نشان گارتر اصرار داشت. مظفرالدین‌شاه در نخستین سفرنامه‌اش به هنگام بازگشت به ایران و آذربایجان با یادآوری دورهٔ چهل و یک سالهٔ سکوتش در آذربایجان و آن انتظار طولانی، به دگرگونی اوضاع و احوال و انقلاب‌های روزگار و طولانی بودن ولیعهدی‌اش و اینکه الان پادشاه شده است، اشاره و بر این امر شکرگزاری می‌کند:

امروز در شهر تبریز توقف نمودیم. مردم از هر طبقه می‌آیند و شرفیاب می‌شوند. ما هم این اشخاص را می‌بینیم، چون همهٔ آن‌ها را پدر بر پدر دیده و می‌شناسیم به ما اثر می‌کند. حساب کردیم تا امروز که به اینجا آمده‌ایم، چهل و یک سال تمام است در آذربایجان بوده‌ایم و بلدیت کامل داریم. وضع انقلابات روزگار مایهٔ حیرت و عجب است که در یک آنی به‌طوری اوضاع و احوال را تغییر می‌دهد و منقلب می‌سازد که هیچ شایسته به سابق ندارد. ما از تبریز به تهران رفتیم و بعد سفر فرنگستان پیش آمد. تمام اروپا را دیده و گردیده و مراجعت کرده‌ایم و امروز ولیعهد در این خانه زندگانی می‌کند و مهمان بر او هستیم. خلاصه شکر و حمد الهی را به‌جای می‌آوریم (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۲۴۳).

۳-۲ ضعف مزاج مستمر و بیماری مزمن

مظفرالدین‌شاه در طول دوازده سال پادشاهی و حتی پیش از آن در دورهٔ ولیعهدی از بیماری و کسالت رنج می‌برد؛ حتی در دوران ولیعهدی با خطر مرگ روبه‌رو بود (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۱۸۰). امین‌الدوله در این باره در خاطراتش نوشته است: «مظفرالدین‌شاه از بیماری سنگ کلیه به شدت رنج می‌برد و این بیماری مزمن شده بود» (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۲۴۰). وی علت مزمن شدن این بیماری را کم دانش بودن حکیم الملک، پزشک مخصوص مظفرالدین‌شاه می‌داند که از دانش روز پزشکی بی‌بهره بوده و شغل طبابت شاه را از پدر به ارث برده بوده است (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۲۴۰).

شاه نیز در سفرنامه‌اش در جاهای مختلف از دردهای گوناگون خود شکوه کرده است؛ از جمله دندان درد و زکام (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۸ و ۱۱۳) و نیز سرفهٔ مزمن: «قدری شربنی خوردیم، سینه‌مان درد می‌کرد، بدتر شد. به قدری سرفه کردیم که عوض همه چیز سرفه کردیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۵) یا اینکه «از شدت درد سینه و سرفه سرمان درد می‌کند» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۴۲). او به تب و «دست درد» نیز بارها اشاره کرده است: «تب الحمدالله قطع شد، اما خیلی ضعیف داشتیم... اما نصف شب باز قدری دستمان درد گرفت تا صبح به همان درد دست ساختیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۵۳).

او در جای دیگر از بیماری «بواسیر» خبر داده است: «صبح خیلی کسل بودیم علت هم این بود که دیروز که حمام رفتیم توی آب گرم زیاد نشستیم چون خون بواسیر باز شده بود، خیلی ضعف عارض شد.» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۶۸).

در جاهای دیگر از «آب درمانی» و خوردن آب‌های معدنی بنا بر «عادت معموله»، سخن گفته است: «صبح برخاستیم به عادت معموله... آب خوردیم.» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۰۶، ۱۰۷ و ۱۰۸).

چند نفر در طول سفر مأموریت «مشت مالی کردن» او را داشته‌اند که مرتب و صادقانه از آن‌ها سخن گفته است: «شمس الملک پای ما را می‌مالید» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۹۸) «عین السلطان تا صبح مشت می‌زد» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۲۹) «مؤمن خلوت ما را می‌مالیدند» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۶).

عبدالله مستوفی در کتابش مطلبی با عنوان «بی‌حالی مظفرالدین‌شاه» می‌نویسد: «اعلی‌حضرت شاهنشاهی یا ناخوش بودند که حکیم‌الملک او را می‌دوشید و یا سلامت بود که [در صورت سلامتی] خلوتیان [اطرافیان] با بازی‌های خنک او را مشغول می‌کردند» (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۴).

مظفرالدین‌شاه، به‌رغم سادگی، به این نکته توجه داشت که ناتوانی‌های جسمی خود را نباید پیش چشم مردم آشکار کند؛ زیرا بازتاب سیاسی خوبی نخواهد داشت. بنابراین نوعی ریاکاری و پیچیدگی در رفتارهای او بود. او می‌گفت: جلو مردم ایران نباید لنگ لنگان راه رفت؛ یعنی تصور واقعیت، مهم‌تر از خود واقعیت است: «در عمارت، توی کالسکه که بودیم، پامان تیر کشید و درد گرفت. جلو مردم که نباید بلنگیم. لابد (ناچار) لنگان لنگان آمدیم» (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۵).

فرمانی که مظفرالدین‌شاه به صدراعظم نوشته، حاکی است که مردم در زمان بیماری وی نافرمانی کرده‌اند؛ از این رو، دستور سیاست و تنبیه متخلفان را داده و تأکید کرده است که وضع جسمانی‌اش مطلوب است:

از قراری که به عرض رسید وضع رفتار مردم در این چند روزه که ما جزئی کسالت داشته‌ایم خوب نیست و بعضی فضولی‌ها می‌کنند... تکلیف شماست که وضع آن‌ها را معلوم کرده بدون هیچ ملاحظه خودتان را در تنبیه و تبعید و سیاست آن‌ها مشغول و مختار بدانید. ما هم بحمدالله حالمان خیلی خوب است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۲، ص ۹۱).

نکته مهم این است که این بیماری‌ها پیش از سلطنت وی یک مسئله شخصی بود، اما وقتی به حکومت رسید، به مسئله ملی و به اولویت اول ایران و ملت ایران تبدیل شد! همه توان زمامداران

و سیاست خارجی ایران معطوف به درمان شاه شد و به سبب خالی بودن خزانه، امین‌السلطان بیست و یک روز دیگر (در مجموع هفتاد و یک روز) از روسیه وام گرفت (امین‌الدوله، ۱۳۵۵، ص ۲۷۰) تا مظفرالدین‌شاه را به بهانه درمان سه بار به خارج بفرستد. بدین ترتیب، ملت ایران و منافع ملی ایران در اسارت بیگانگان در آمد تا شاه به درمان، سیر و سفر و عیاشی بپردازد.

۳-۳ باورها و بازتاب‌های آن بر رفتار سیاسی (نحس ۱۳ در ۱۳۱۳ ه.ق.)

باورهای هر کس نقشی تعیین کننده در شکل دادن به شخصیت و رفتار او دارد. ممکن است این باورهای شخصی درست باشد یا نادرست و خرافی، اما در هر صورت اثرگذار است؛ چنانکه باور مظفرالدین‌شاه به اینکه سید صحیح‌النسب می‌تواند خطر رعد و برق را برطرف کند و یا باور به نحس دانستن عدد «۱۳» بر رفتار وی اثر داشت.

عبدالله مستوفی در مورد موضوع جالب نحس دانستن عدد ۱۳ می‌نویسد: مظفرالدین‌شاه، پس از قتل ناصرالدین‌شاه، برای آمدن به تهران امروز و فردا می‌کرد و صدراعظم امین‌السلطان مشغول حل و عقد امور بود. عامه مردم خیلی انتظار ورود مظفرالدین‌شاه را داشتند و همه تصور می‌کردند این مرد چهل ساله که بیست سال در حاشیه، مشق سلطنت دیده است، همین که بر تخت بنشیند، ایران را بهشت برین خواهد کرد؛ اما به‌رغم این انتظارات، شاه آمدن خود را به تأخیر می‌انداخت و در آن زمان کسی علت این امر را نمی‌دانست. بعدها معلوم شد: «اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به مناسبت نحوست عدد سیزده نمی‌خواهد در سال ۱۳۱۳ (ه.ق) که ۱۳ دواآتش است [دوتا ۱۳ دارد]، بر تخت سلطنت جلوس کرده باشد. این همه تأنی برای آن است که ماه محرم [و سال] ۱۳۱۴ نزدیک شود» (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۹).

۳-۴ گرایش‌ها و رفتارهای قبیله‌ای

یکی از ویژگی‌های شخصیتی مظفرالدین‌شاه، نگرش و گرایش قبیله‌ای او بود که در رفتارش دیده می‌شد.

الف) سر آرتور هاردینگ، وزیرمختار بریتانیا در دربار ایران در دوره مظفرالدین‌شاه، آنچه را دیده است، «عشق و علاقه مفرط شاه به مسافرت» توصیف می‌کند و آن را برآیند ویژگی‌های قبیله‌ای و اجدادی وی می‌داند.

اجداد وی (تاتاران چادر نشین) به عنوان فاتحان کشورگشا، قدم به سرزمین بکر و نادیده می‌گذاشتند و مظفرالدین‌شاه اکنون می‌خواست همان عمل را به عنوان سیاح انجام دهد. غریزه

حبّ جهانگردی تقریباً در خانواده‌اش موروثی بود؛ زیرا سلسله قاجار از اعقاب ترکمن‌های چادرنشین بودند که صحراگردی و ییلاق و قشلاق رفتن‌های دائمی برای آنان به شکل سنتی کهن درآمده بود (হারدینگ، ۱۳۶۳، ص ۶۱-۶۲).

হারدینگ همچنین به درخواست شگفت‌انگیز مظفرالدین‌شاه اشاره می‌کند که برای دیدن سرزمین امریکا، در اندیشه بود که تزار روسیه را به ساختن پل آهنی روی تنگه خاوری، از راه سیری و خاور دور وادارد تا امکان مسافرت ریلی وی به امریکا فراهم آید (হারدینگ، ۱۳۶۳، ص ۶۸).

হারدینگ با توجه به این نقطه ضعف مظفرالدین‌شاه، می‌کوشید امکان سفر او را به انگلستان فراهم کند و نفوذ این کشور را در ایران گسترش دهد. او در خاطراتش درمورد سفر وی در سال ۱۹۰۲ نوشته است: «نظر اصلی دولت انگلیس از دعوت مظفرالدین‌شاه به لندن، تقلیل نفوذ بیش از اندازه روس‌ها در دربار ایران بود (হারدینگ، ۱۳۶۳، ص ۱۵۵).

شوق بسیار شاه به سفرهای خارجی و اروپایی تا آنجا بود که حاضر بود هر امتیازی به بیگانگان بدهد تا هزینه سنگین سفرهای خود و درباریان را فراهم کند (شمیم، ۱۳۴۳، ص ۲۲۰). یکی از دلایل اشتیاق وصف‌ناپذیر مظفرالدین‌شاه برای سفر به اروپا را می‌توان طولانی شدن سلطنت پنجاه‌ساله ناصرالدین‌شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ه.ق) و نیز سال‌های طولانی انتظار او برای دستیابی به سلطنت دانست. وی در این مدت، پیوسته وصف سفرهای پدرش به اروپا را می‌شنید و دنبال می‌کرد و در آرزوی چنین سفرهایی می‌سوخت. این آرزوهای سرکوب‌شده در دوران ولیعهدی در ضمیر ناخودآگاه وی جای گرفت و بعدها در دوران شاهی، این عقده‌های روانی بیرون ریخت.

ناصرالدین‌شاه در دوران پنجاه‌ساله سلطنتش سه بار به اروپا سفر کرد، اما مظفرالدین‌شاه در مدت دوازده سال سه بار به اروپا رفت؛ سفرهایی که به سه بار وام گرفتن از بیگانگان و درواقع فروش ایران انجامید، با همین منطق قابل درک است.

ب) یکی دیگر از گرایش‌های قبیله‌ای او عشق به تیراندازی و شکار بود. میان رفتارهای تکرار شده و خاطرات به ثبت رسیده‌اش از سفرها، شکار و تیراندازی موضوعی است که بسیار به آن اشاره شده است. کمتر روز یا هفته‌ای را در دوران ولیعهدی و شاهی و حتی در سفرهای خارجی وی می‌توان یافت که در آن‌ها به شکار و تیراندازی نرفته باشد. شیخ‌الاسلامی سرچشمه این عشق و علاقه را رسوم و سنن چادرنشینی ایل قاجار می‌داند و می‌گوید تیراندازی بس ماهر بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۹۳) و به هر جا وارد می‌شد، به نوعی هدف‌گذاری

می‌کرد و سرگرم تیراندازی می‌شد (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۲۳، ۱۰۳؛ همچنین کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۹۵). به نوشته عبدالله مستوفی، مظفرالدین شاه همواره یکی از این دو حالت را داشت: یا بیمار بود یا سالم که در صورت سالم بودن هم مشغول بازی‌های خنک مانند تیراندازی می‌شد (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۴).

ج) نکته دیگری که در سفرنامه‌های وی بسیار آمده، شوق وصف ناپذیر برای دیدن شگفتی‌های جهان و ثبت و گزارش و عکس برداری از آن‌ها و دست کم صحبت کردن درباره آن‌هاست. هاردینگ این را نیز به خصلت ایل و قبیله‌ای و صحرا گردی قاجارها پیوند می‌زند (هاردینگ، ۱۳۶۳، ص ۶۹). او درباره چگونگی دیدار یکی از شاهزاده‌های معتبر شیعی هند با شاه که برای زیارت مرقد امام رضا(ع) به ایران آمده بود می‌نویسد در این دیدار شاه با پرسش‌های عجیب و غریب ملوکانه خود، همه را از این دیدار پشیمان کرد:

تاکنون چند بیر یا حیوان وحشی شکار کرده‌ای؟ رنگ و شکل و اندام آن شکارها چه جور بوده است؟ یا مثلاً ارتفاع و قطر تنه تنومندترین درختان جنگلی هندوستان تا کجا و به چه حد می‌رسیده است و موقعی که میهمان بیچاره توضیحی درباره ارتفاع تقریبی یکی از این درخت‌ها به حضور ملوکانه می‌داد، ناگهان شاه به هیجان می‌آمد و در حالی که با دستش به سقف تالار باریابی اشاره می‌کرد، تقریباً جیغ‌زنان از نواب شاهزاده هندی می‌پرسید یا اینکه از این هم بلندتر است؟ تظاهرات ملوکانه، حالت استعجاب، نحوه جیغ‌زدن و طرز اشاره کردنش به سقف تالار، کم کم وضعی کاملاً بچگانه به خود گرفت؛ به طوری که همه حاضرین در تالار از مشاهده این وضع شرمگین شدند (هاردینگ، ۱۳۶۳، ص ۷۰).

شاه سفرنامه‌هایش را نیز با اشاره به این شگفتی‌های طبیعت، حیوانات و انسان‌ها تدوین کرده و به بیان دقیق جزئیات پرداخته است؛ مانند دیدن زن ریش‌دار (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، عکس انتهای سفرنامه)، مرد شکم‌گنده‌ای که شکمش به روی زانوهایش می‌رسد (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۳۰)، توصیف مردی قد کوتاه (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۳۶)، برج ایفل (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۵) و شیر دریایی عجیب (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۶).

د) واگذاری کارها به پسران و شاهزادگان قاجاری. از دیگر نشانه‌های قبیله‌گرایی مظفرالدین شاه سپردن صدارت عظمی (نخست‌وزیری) به یکی از شاهزادگان قاجار (عین‌الدوله)، واگذاری وزارت جنگ و سپهسالاری به برادرش کامران میرزا و دادن حکومت ایالت‌ها به فرزندان خود یا به شاهزادگان نزدیک قاجاری است. واگذاری حکومت آذربایجان به محمدعلی میرزا ولیعهد، فارس و بنادر به پسر دیگرش شعاع‌السلطنه، گیلانات به پسر دیگر

عضدالسلطان، لرستان به سالارالدوله (پسر) و کرمان به ناصرالدین میرزا و دیگر شهرها به شاهزادگان، از این جمله است (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۵).

کارهای ناراضی‌تراشی و سوءاستفاده از قدرت از سوی خاندان قاجاریه، صدراعظمی عین‌الدوله در مرکز و پسران و شاهزادگان در ایالات موجب شد تا خاندان قاجار در لبه تیز انتقادات و اعتراض‌ها قرار گیرد که این خود نوعی بازگشت از سلطانیسم ناصرالدین‌شاه به پاتریمونیالیسم مظفرالدین‌شاه بود. در پاتریمونیالیسم، حکومت گران صرفاً متشکل از خاندان و ایل و قبیله‌اند؛ درحالی که در سلطانیسم، از دیگر خاندان‌ها و شایستگان نیز در اداره کارها بهره گرفته می‌شود (ویر، ۱۳۸۳).

۳-۵ ضعف ایگو و تأثیرپذیری از اطرافیان

فروید میان روان‌شناسی رهبران و پیروان تفاوت قائل می‌شود. به نظر وی، در رهبران «ایگو» قوی‌تر از «سوپرایگو» است. شاخص این قدرت، اثرگذاری بر رفتار و اراده دیگران و قدرت ابتکار و خلاقیت و رهبری آنان است (فروید، ۱۳۸۲، ص ۷۳-۲؛ برزگر، ۱۳۹۳؛ بشیری، ۱۳۷۸، ص ۹۸-۱۰۱). اما به نظر می‌رسد این قاعده تعمیم‌یافته فروید در مورد کسانی که براساس توارث ذاتی به حکومت می‌رسند، مصداق ندارد. در روان‌شناسی مظفرالدین‌شاه، آن‌گونه که مورد اجماع صاحب‌نظران است، این قدرت «ایگو» به اثبات نرسیده است. یکی از دلایل آن تأثیر «درباریان» یا به تعبیر خود شاه «نوکران مخصوص یا معتبر» بر تصمیمات شاه است که در شکل‌های گوناگون و با کانالیزه کردن اطلاعات و القای تحلیل خود بر اراده و تصمیمات او اثر گذاشته‌اند. ناظم الاسلام کرمانی یکی از دلایل وخامت اوضاع در دوران حکومت وی را وجود همین گروه نوکران مخصوص شاه که یادگار دوره ولیعهدی او بود، می‌داند و بر این باور است که تأثیر آنان بر شاه به صفات و روحیات، دیدگاه‌ها، سطح آگاهی و اطلاعات و بینش سیاسی اندک او شکل داده بود:

این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، سهل‌القبول، متلون المزاج... بود. امور سلطنت با میل عمل‌جات با وزرای خودغرض اداره می‌شد. خلوتیان پادشاه گویا از پست‌فطرتان و پست‌نژادان و بی‌تربیت و بداخلاقان انتخاب شده بود. از این رو، وضع دربار ملاعبه بود. پادشاه شخصاً با آن‌همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازم جهان‌داری است، بی‌بهره بود؛ و از این رو، مآل‌بینی و عاقبت‌اندیشی حتی برای خود و اخلاف خویش هم به خاطرش خطور نمی‌کرد. چون این پادشاه را شخصاً قوه متصرفه در مهم امور

جمهور نبود، اگر وزیری کاردان کافی او را دچار می‌شد و خلوت او را صاف و پاک می‌کرد، رشته امور به این قسمت‌ها از هم نمی‌گسیخت (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۲-۱۰۳).
 لرد کرزن در کتاب *ایران و قضیه ایران*، ضمن اشاره به «شخصیت سست» و آسان تحت تأثیر دیگران قرار گرفتن وی، آن را تا اندازه زیادی ناشی از فرمانبری و اطاعتی می‌داند که مردی تقریباً چهل ساله و دومین فرد صاحب قلمرو ایران و پادشاه آینده بر اثر تنگ‌نظری پدرش چنین بوده است (کرزن، ۱۳۴۹، ص ۵۴۲). وی در واقع این ویژگی را به دلیل ساختار حکومتی و نیز محدودیت آن از سوی پدر تاج‌دارش بر وی می‌داند که در او نهاده‌ینه کرده بود.

ناظم الاسلام کرمانی به این نکته ظریف اشاره می‌کند که وقتی ایگوی فرد ضعیف و سوپرایگوی او قوی باشد، اگر وزیری کاردان و مدیر در کنارش قرار گیرد، امور سامان می‌یابد و اگر فردی نالایق و درگیر منافع شخصی صدارت یابد، شیرازه کارها از هم می‌گسلد. اما زمانی که اطرافیان وی، معقول و کارآمد و طرف‌دار مشروطیت باشند، می‌توانند تأثیری مثبت بر افراد دهن‌بین و تأثیرپذیری چون مظفرالدین‌شاه داشته باشند. برای مثال، زمانی که کمال‌الملک، نقاش معروف، به وی نزدیک شد و از افکار مشروطه‌خواهان و مزایای آن سخن گفت و مطالبات مردم را برای وی توضیح داد، توانست بر تمایل وی در موافقت با فرمان مشروطیت تأثیر داشته است.

حلقه نوکران مخصوص و گروه درباری در دوره ولیعهدی، پس از انتظاری درازمدت، سرانجام دوره شاهی مظفرالدین‌میرزا را تجربه کرده، در جریان مافات کوشیدند. حکیم‌الملک پزشکی مخصوص وی این نکته را بی‌پرده بیان کرده است: «ما برای چنین روزی چهل سال گرسنگی خوردیم و شاه بیش از چهار سال دوام ندارد» (امیری، ۱۳۴۷، ص ۳۳۷). پس کوشیدند در همین چهار سال بار خود را ببندند.

آنان که وجود اتابک اعظم را مانع چپاولگری خود می‌دیدند، کوشیدند او را از صدارت برکنار کنند و سرانجام موفق شدند و امین‌الدوله را به جای وی نشانده‌اند؛ اما شاه پس از بروز آشفتگی، اتابک را بازگرداند. در همین فاصله کوتاه، اطرافیان طماع شاه همه نقدینگی و ذخیره‌های دوره ناصرالدین‌شاه را حیف و میل کردند و موجودی خزانه و اشیاء گرانهای دربار را به تاراج بردند که در نتیجه دولت در مضیقه مالی شدید قرار گرفت، به گونه‌ای که پرداخت حقوق کارکنان دولت چند ماه به تعویق افتاد (امیری، ۱۳۴۷، ص ۳۵۶).

۳-۶ شخصیت اثرگذار سیدحسن بحرینی

به نظر شادروان شیخ الاسلامی، مظفرالدین شاه از کودکی و در دوره ولیعهدی که در آذربایجان بود، ایمان و اعتقاد عجیبی به سیدعلی بحرینی داشت. به هنگام رعد و برق، شاه را در زیر پوشین او پناه می‌یافت و او برایش دعا می‌خواند؛ بعدها که شاه شد، او را همراه خود به تهران آورد؛ چون به راستی باور داشت که وجود این سید مستجاب‌الدعوه در کاخ سلطنتی، دفع‌کننده هر نوع خطر و بلا و چشم زخم احتمالی است (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۴). در سفرو حضر همراه با شاه بود و از محارم و معاشران نزدیک و نیز «جفت روحی» وی از نظر روان‌شناسی به شمار می‌آمد. حتی شاه به هنگام خروج از تهران و در شکار و تفریح هم سید را از خود دور نمی‌کرد. کار دیگر سید در دوران ولیعهدی و نیز در دوران شاهی او، این بود که هر شب، به‌ویژه در شب‌های دوشنبه و جمعه برایش روضه بخواند. کار دیگرش استخاره گرفتن در کارها و تصمیم‌گیری‌ها بود. با این تفاوت که استخاره‌های دوره ولیعهدی ساده و شخصی بود، اما استخاره‌های دوران شاهی برای تصمیمات سیاسی و کلان‌کشوری بود؛ به‌ویژه آنکه مظفرالدین شاه، هم به سبب احتیاط‌کاری و ترس ذاتی و نیز کم‌تجربه بودن در کشورداری برای تصمیم‌گیری در امور مهم کشور، سخت به این استخاره‌ها نیاز داشت. رسم شاه این بود که سیدبحرینی را دو زانو روبه‌روی خود می‌نشاند و سپس نیت خود را درباره عزل وزیران، انتصاب حکام، رفتن به سفرهای خارجی، بخشیدن خلعت به رجال، زن گرفتن برای شاهزاده‌های خاندان سلطنتی، جداگانه برای سید تقریر می‌کرد و از او می‌خواست درباره هر یک از آن‌ها استخاره کند. بعدها صدراعظم و دیگران از نفوذ این شخص بر شاه و از این روش تصمیم‌گیری وی سوءاستفاده کردند. برای نمونه، عین‌الدوله صدراعظم پشت سر شاه می‌ایستاد و با اشاره دست به سید بحرینی مخالفت و موافقت خود را با نیت شاه اعلام می‌کرد (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۹۶-۹۷). بعدها سیدحسین بحرینی، فرزند سیدعلی اکبر بحرینی دستیار پدر شد و در سفرهای خارجی شاه، روضه‌های آخر شب را می‌خواند (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۳۶). از این رو، شاه به هنگام بازگشت، از پدرش سیدعلی اکبر به سبب خدمات فرزندش تشکر می‌کند و از دیدن «جفت روحی» خود، یعنی آقای بحرینی نیز بسیار ابراز خرسندی می‌نماید (کاشانی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۱).

۴. ویژگی خلقی و ترسویی مظفرالدین شاه

ترس به عنوان یکی از شاکله‌های روانی و اخلاقی مظفرالدین شاه را بسیاری از ملازمان وی تأیید کرده‌اند. او از احساس ناامنی شدید رنج می‌برده و مردی بسیار ترسو بوده است. موارد

بسیار از این ترسیدن‌ها در سفرنامه‌هایش به ثبت رسیده است یا دیگران شاهد آن‌ها بوده‌اند. خلیل خان ثقفی، اعلم‌الدوله، پزشک مخصوص مظفرالدین‌شاه، در خاطراتش جزئیات این «وحشت‌زدگی» را به روشنی شرح داده و از جمله چنین نوشته است: «مظفرالدین‌شاه از همه چیز و همه کس می‌ترسید. از رعد و برق و صداهای ناگهانی می‌ترسید. آدم‌های ناشناس و از کسانی که برای اولین بار پیشش می‌آمدند، می‌ترسید. از عذاب آخرت و مسئولیت‌های وجدانی می‌ترسید» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۹۲). ناظم‌الاسلام کرمانی نیز وجود ترس شدید در خمیرمایه شخصیت وی را تأیید می‌کند: «این پادشاه خیلی بذال و متتها درجه جبان بود» (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۳).

ترس از ترور شدن، ترس از تاریکی، ترس از دریا و سفر دریایی، ترس از رعد و برق و ترس از تنهایی، ترس از بلندی، ترس از سخته زدن و غیره از انواع ترس‌هایی است که خود او یا دیگران روایت‌گر آن بوده‌اند.

۴-۱ ترس از رعد و برق

اعلم‌الدوله از این ترس به عنوان ترس دوران کودکی و ولیعهدی وی یاد می‌کند و می‌نویسد که در بزرگسالی نیز همراه او بوده است:

شاید در زمان ولیعهدی و جوانی‌اش موقعی در شکارگاه که هوا مغشوش و طوفانی بوده است به چشم خود دیده بود که بشری، درختی، یا الاغی در نتیجه اصابت برق سوخته و از بین رفته است. یا اینکه احتمالاً تفصیل چنین واقعه‌ای را در طفولیت زیاد شنیده و باور کرده است... این بود که هر وقت هوا طوفانی می‌شد، ترس و وحشت شدید به صورت حمله عصبی در او بروز می‌کرد و چون جداً معتقد بود که سید صحیح‌النسب را هیچ‌وقت صاعقه نمی‌زند، لذا به هنگام غرش هوا یا ظهور رعد و برق، فوراً به زیر عبای «سادات دریاری» پناهنده می‌شد و خود را به دامن آن‌ها می‌چسباند و کم‌کم با خوانده شدن حدیث کسا و خوردن بعضی داروهای مسکن آرام می‌گرفت و از عبا بیرون می‌آمد (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۳).

یحیی دولت‌آبادی نیز ترس مظفرالدین‌شاه از رعد و برق را تأیید می‌کند: «مظفرالدین‌شاه از صدای رعد و برق و جهیدن برق آن وحشت می‌نماید» (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۴). در خاطرات و سفرنامه‌ها نیز توجه به اوضاع جوی و طوفانی شدن دریا و رعد و برق، به عنوان یکی از رخداد‌های مهم روزانه، بسیار دیده می‌شود که نشان‌دهنده اهمیت این مسئله از نظر مؤلف است. شاه می‌گفت سید حسین را بیاورید تا به او پناه ببرد و از شر رعد و برق رهایی یابد:

یک ساعت به غروب مانده ندیم‌السلطان آمد، درس فرانسه‌مان را خواندیم. بعد از شام وزیر

دربار فخرالملک و سیف السلطان رفتند و ما هم خوابیدیم یک دفعه ساعت پنج بود که دیدم آسمان درق و بوق می‌کند. رعد و برق‌هایی که در سکوی قره‌داغ دیده بودیم. ما اتاق بودیم چندان سخت نبود؛ اما برای نوکرها خیلی بد بود. از باران و رطوبت، سیل زیاد هم آمد. وقتی رعد و برق می‌زد فرستادیم آقاسیدحسن موثق‌الدوله را بیاورند. آقاسیدحسین که آمده بود، ما ملتفت نشدیم اما موثق‌الدوله آمد و پیشخدمت‌ها مشت زدند و الحمدالله ما راحت خوابیدیم (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۵۵).

عبدالله مستوفی در خاطراتش، با تأکید بر این مطالب می‌نویسد: «اگر گاهی رعد و برق و طوفانی پدیدار می‌شد، جای مظفرالدین‌شاه در پوشین آقای بحرینی که به زودی به خرقة خزر مبدل گشت، بود و نان سید به روغن می‌افتاد» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۲۳).

۴-۲ ترس از مرگ و سخته کردن

شیخ الاسلامی در این باره می‌گوید:

شاه از سخته کردن می‌ترسید. محققاً یک‌بار به چشم دیده و بعدها مکرر شنیده بود که شخص مبتلا به سخته را فوراً فصد کرده و از هلاک حتمی نجات داده‌اند. از این جهت ممکن نبود که مظفرالدین‌شاه طبیعی را که به او اعتماد داشت لحظه‌ای از خود دور سازد؛ زیرا می‌ترسید که غفلتاً سخته کند و به علت حاضر نبودن پزشک و عدم اجرای عمل خون‌گیری (فصد) بمیرد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۹۲).

۴-۳ ترس از سفر دریایی

هاردینگ در خاطراتش به این ترس اشاره می‌کند: به‌ویژه بعد از عبور از بحر خزر و کانال مانس، از دچار شدن به مرض دریا به شدت هراسان بود و دیگر نمی‌خواست آن‌گونه سفرهای دشوار دریایی را که در سفر اول خود تجربه کرده بود، به هیچ عنوان تکرار کند و بر همین مبنا پیشنهاد ایجاد خط راه آهن از راه سیری و خاور دور به آمریکا را جهت انجام سفر ریلی به امریکا طرح کرده بود (هاردینگ، ۱۳۶۳، ص ۶۸).

۴-۴ ترس از امور ناگهانی

جابه‌جایی اتاق چوبی در کنار دریا و کج شدن آن (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۲) یا ورود ناگهانی یک نفر به اتاق وی در هتل:

بعد از نهار استراحت کردیم، هنوز خوابان نبرده بود که گارسون هتل، راه را گم کرده یکدفعه وارد اتاق شده و طوری درها را به هم زد که از خواب جستم. صدق‌الدوله و مؤید خلوت که ما

مشت می‌زدند [می‌مالیدند] طوری وحشت کردند که مؤید خلوت می‌خواست مردم که را بگیرد نگاه دارد. بیهوایی سرمان افتاد. دیگر خوابمان نبرد (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۱۲).

۴۵ ترس از تاریکی

ترس از تاریکی از نشانه‌های بارز شخصیت وی بود. یک بار هنگام عبور از خاک آلمان که شاه و همراهانش در نخستین سفر و نخستین بار از تونل تاریکی می‌گذشتند، چنان وحشتی به شاه دست داد که با فریاد از اطرافیان کمک خواست. او در سفرنامه‌اش و در خاطرات روز سه‌شنبه چهاردهم صفر چنین نوشته است:

... ناصر خاقان [در ترن] مشغول خواندن شاهنامه بود که یکدفعه دیدیم روز روشن مبدل به شب تاریک ظلمانی شد و ما نمی‌دانستیم که داخل تونل شدیم. از این تاریکی و ظلمت نابهنگام قلب ما خفه شد و حالت وحشی دست داد. اسماعیل خان را آواز کردیم که کبریت روشن کن و می‌فریاد می‌کشیدیم که کبریت بیاورند و چراغ‌ها را روشن کنند. گویا کسی صدای ما را نمی‌شنید. در این بین جناب اشرف صدراعظم چون منزلشان [واگشان] نزدیک به ما بود صدای ما را شنیده کبریت خود را فرستادند. ولی تا کبریت رسید از تونل بیرون آمدیم و اتاق دوباره روشن شد و از وحشت خلاص شدیم (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۷۷).

گزاویه پالوی، میهماندار رسمی دولت فرانسه که پذیرایی و محافظت از شاهان و رؤسای جمهور فرانسه را بر عهده داشت، در خاطراتش از سفر مظفرالدین‌شاه که با عنوان «اعلیحضرت‌ها» به چاپ رسانده است، با اشاره به ترسو بودن شاه، ماجرای تماشای تجارب مربوط به کشف فلز «رادیوم» به دست مادام کوری را چنین شرح داده است:

از آنجا که برای ظهور و جلوه خواص مخصوص رادیوم لازم بود عملیاتی تجربی در فضایی تاریک صورت گیرد، من با هزار زحمت شاه را راضی کردم که به زیرزمین تاریک مهمانخانه بیاید. شاه و هم‌ملزمان رکاب پیش از آغاز عملیات به این اتاق زیرزمینی آمدند و کاشف بزرگ به اعلیحضرت معرفی شد. مسیو کوری در را بست و برق را خاموش کرد و قطعه رادیوم را که به همراه داشت، روی میز گذاشت. ناگهان فریاد وحشتی شبیه به نعره گاو و یا آواز کسی که سرا را بپرند، بلند شد و پشت سر آن، فریادهای مکرری که به ضجه و استغاثه شباهت داشت، فضای اتاق را پر کرد. وحشت بر وجود همه ما مستولی شد و دویدیم و چراغ‌ها را روشن کردیم و دیدیم که اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در میان ایرانیانی که همه زانو به زمین زده بودند، دست‌ها را محکم به گردن صدراعظم انداخته است و در حالی که چشمانش از شدت ترس دارد از حدقه خارج می‌شود ناله می‌کند و می‌گوید: زود باشید، مرا از اینجا بیرون ببرید. همین که تاریکی به روشنائی مبدل شد حالت وحشت شاه هم تخفیف یافت (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۹۵۹۴).

۴-۶ ترس از بلندی

گزاریه پالوی که در فرانسه بارها شاهد ترس و وحشت شاه از پدیده‌های گوناگون بوده است، دربارهٔ اینکه او به‌رغم اصرار اطرافیان هیچ‌گاه از شدت ترس حاضر نشد به بالای برج ایفل برود نوشته است: «وی چند بار تا طبقهٔ اول می‌رسید و قدری فضای اطراف و آسانسورها را نگاه می‌کرد، نظری پُرترس به پایین می‌انداخت و با عجله راه پایین را پیش می‌گرفت. هرچه به او می‌گفتند که پدرت ناصرالدین شاه تا آخرین طبقه برج هم بالا رفته، فایده نداشت و مظفرالدین شاه جرئت نمی‌کرد که قدمی بالاتر بردارد» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۹۵-۹۴، به نقل از گزاریه پالوی).

مظفرالدین شاه در سفرنامه‌اش با اشاره به خاطرهٔ تماشای برج ایفل، به‌جای توصیف حال خود، به توصیف رفتار دیگران و مناظر آنجا می‌پردازد و اشاره‌ای به بالا رفتن خود نمی‌کند؛ حال آنکه مرتب می‌گوید مردم بالا و پایین می‌رفته‌اند: «از آنجا رفتیم به زیر برج ایفل. این اولین دفعه‌ای است که از نزدیک این برج معروف را دیده و از زیر آن می‌گذریم. حقیقتاً بنای غریبی است... دو آسانسور است که از دو طرف برج بالا می‌رود و متصل در کار است و مردم را به بالا برده و پایین می‌آورد» (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۵).

۴-۷ ترس از ترور

ترس وی از ترور و سوءقصد به جانش از دیگر نکاتی است که در نوشته‌های اطرافیان شاه و حتی در سفرنامهٔ خود او به ثبت رسیده است. به‌ویژه ترور شدن پدرش ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی، سخت بر شخصیت مظفرالدین شاه سنگینی می‌کرد. این خاطره به ضمیر ناخودآگاه وی رفته و سبب شده بود که همواره به مردم از این زاویهٔ بدبینانه بنگرد. مرحوم اعلم‌الدوله، پزشک مخصوص وی، در خاطراتش نوشته است: «چون سرنوشت پدرش را که به ضرب گلوله‌ای از پا در آمد، همیشه در پیش چشم داشت، از کسانی که بی‌مقدمه به وی نزدیک می‌شدند می‌ترسید» (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۹۲، به نقل از خاطرات اعلم‌الدوله، ص ۱۱۴).

سرسیل اسپرینگ رایس کاردار سفارت بریتانیا، در یکی از نامه‌های خصوصی‌اش در چهاردهم نوامبر ۱۸۹۹ در این باره چنین نوشته است:

شاه دائماً گرفتار این وسوسه است که کسانی در گوشه کمین گرفته‌اند و می‌خواهند او را ترور کنند. چندی پیش مردی که می‌خواست عرض حالی به وی تقدیم کند، پشت سر شاه دوید، اعلیحضرت چنان متوحش شد که نزدیک بود جان از تنش پرواز کند. مرد عارض را به جرم این جسارتی که مرتکب شده بود به چوب و فلک بستند... شاه همیشه هفت تیری به کمر یا

اسلحه‌ای در زیر سر دارد.... شاه هرگز تنها نیست و حتی شب‌ها نیز همیشه سه چهار نفر از زن‌ها در اتاقش هستند. (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۹۵-۹۶).

آنچه بر وحشت شاه از ترور افزود، سوء قصد نافرجامی بود که در نخستین سفرش به فرانسه برای او رخ داد؛ به این ترتیب که شخصی با طپانچه به کالسکه شاه نزدیک شده بود و وزیر دربار مانع از اقدام وی شده بود. مظفرالدین شاه در این باره نوشته است:

یکدفعه دیدم صدای وزیر دربار بلند شده با شخصی گلاویز گردیده است. نگاه به این طرف نموده دیدم شخص شقی خبیثی، پهلوی کالسکه ما ایستاده یک دستش را به دم کالسکه ما که سرش باز بود گرفته و در دست دیگر طپانچه دارد و سر طپانچه را روی سینه ما گذارده می‌خواهد آتش بزند و ... ما با کمال قوت قلب که به فضل خدا داشتیم ابداً بیم و وحشت نکردیم؛ اما جناب اشرف صدراعظم و جنرال مهماندار از بابت ما خیلی مضطرب و متوحش شده بودند (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۹-۱۴۰).

گویا مظفرالدین شاه تا چند روز بعد، همچنان در فضای روانی این حادثه بوده است. او در خاطرات روز یکشنبه هشتم ربیع‌الثانی به تفصیل به این موضوع پرداخته است. (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۴۷-۱۴۸). «بعد از این واقعه جبن و وحشت فطری شاه به نحو عجیبی فزونی یافت؛ به طوری که در بقیه ایام اوقات خود در پاریس از در و دیوار حتی از سایه خود هم می‌ترسد» (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۰۸).

۸-۴ ترس از مار

شاه بیمار به توصیه پزشکان باید در جای خوش آب و هوایی زندگی می‌کرد تا بیماری «سل» وی درمان شود. برای این منظور منطقه دارآباد برای ساخت کاخ جدید مظفرالدین شاه تعیین می‌شود. سرانجام کاخ آماده می‌شود. شاه سوار بر کالسکه به آنجا می‌رود. وقت پیاده شدن از کالسکه و بعد از چند قدم برداشتن، ماری از کنار پایش رد می‌شود و شاه آن قدر می‌ترسد که به کالسکه برمی‌گردد و دیگر هرگز پا به آن کاخ نمی‌گذارد. آن عمارت «کاخ مظفری» در دارآباد هرگز روی شاه را به خود نمی‌بیند. آن مکان امروز به «بیمارستان مسیح دانشوری» و مکانی برای بیماری‌هایی چون «سل» اختصاص یافته است.

۵. خودشیفتگی

یکی از ناهنجاری‌های روانی مظفرالدین شاه، خودشیفتگی مفرط بود که این موضوع از تحلیل محتوای سفرنامه‌های وی به دست می‌آید و درواقع در آن‌ها موج می‌زند. اشاره به تمجید و

تحسین‌های اطرافیان، به‌ویژه اتباع خارجی، خوشامدگویی‌ها در ایران و خارج به او و نیز زنده‌بادگویی‌ها و دعاها و ثناهای چاپلوسان، از محورهای اصلی نوشتارهای اوست. «قبله عالم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۲۵) که در زبان سیاسی آن دوران به شاه گفته می‌شد، گویای توهمی است که مظفرالدین شاه از خود داشته است. همین برداشت و باور سبب شده بود که او همه را نوکر خود و در خدمت خود بداند و بسند و نیز خود را از جنس دیگری پندارد.

مظفرالدین شاه در سخنان و دستورهایش پیوسته فعل «فرمودن» و مشتقات آن، ازجمله «فرمایش» را به کار می‌برد و اصولاً این شیوه بیان را ویژه خود می‌دانست. ما این واژه‌ها را در اشاره به سخنان دیگران و به‌ویژه گفته‌های بزرگان به کار می‌بریم؛ اما او هم خود را بزرگ و بی‌مانند می‌پنداشت و هم به اصطلاح پیش پای خود برمی‌خاست: «... اظهار تفقد فرمودیم... احکامی که لازم بود حضوراً فرمودیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۲۱) «حرکت فرمودیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۲۷). «از خدمت صادقانه او اظهار رضایت فرمودیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۲۸) «مخصوصاً فرمایشی فرمودیم به فخرالملک یادداشت کند» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۳۹). «ناب اشرف اتابک اعظم آمدند. قدری فرمایشات کردیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۲). «استراحت فرمودیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۱۹).

نکته دیگری که گویای این خودشیفتگی است به کار بردن فعل جمع در بیان کارهای فردی خویش است و در همه شواهدی که در این متن ارائه شده است، این نکته به چشم می‌خورد. در سراسر سفرنامه یک‌بار هم دیده نمی‌شود که وی در اشاره به کار خود، از فعل مفرد استفاده کرده باشد. از میان هزاران مورد، به یک مورد اشاره می‌شود:

رفتیم کنار دریا... تلگراف زیادی از تهران رسیده بود همه را خواندیم و چند شیشه عکس انداختیم. تورچی را فرمودیم تور آورد. انداخت در دریا تا ماهی گرفتیم تا نزدیک غروب کنار دریا راه می‌رفتیم بعد آمدیم به اتاق خودمان شام خوردیم. آقا سیدحسین آمد روضه خواند و بعد خوابیدیم (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۴۶).

مظفرالدین شاه، به‌عنوان یک دیکتاتور مطلق‌العنان، همه مردمان را خدمتگزار خود در جایگاه قبله عالم می‌دانست؛ حتی صدراعظم و کارگزاران و دولتمردان بلندپایه را «نوکران معتبر» می‌پنداشت یا «نوکران خوب» می‌نامید. عبارت‌های صریح وی در سفرنامه‌هایش گویای این باور اوست: «بعد از گردش پارک دومونو آمدیم منزل شب را در منزل بودیم و شام خوردیم و خوابیدیم و بعضی از نوکرها بودند» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۳۵).

«جناب اشرف اعظم و وزیر دربار و سایر نوکرها بودند» (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۶) ... «در سر شام وزرای فرانسه با زن‌هایشان و بعضی از نوکرهای ما بودند» (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۴۹). «رفتیم به مهمانخانه‌ای که قوام‌السلطنه برای ما گرفته است. بسیار هتل خوبی است. حقیقتاً بسیار نوکر خوب خدمتگزاری است. از خدمات او خیلی راضی هستیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۶۳).

از قایق پیاده شده ولیعهد و ناصرالدین میرزا، اعتمادالسلطنه و نظام‌السلطنه و حاجب‌الدوله وکیل‌الملک و آصف‌السلطنه و سالار اکرم و سیف‌السلطان و شمس‌الملک و سیف‌الملک و اجلال‌السلطنه و سایر نوکرها و ملتزمین رکاب ما که در تبریز مانده بودند، تماماً دیده شدند. ... یکی دو ساعت از شب رفته باران قدری ساکت شد مهمان‌ها آمدند در چادر بزرگ که جلو چادر شام بود. ولیعهد و جناب اشرف صدراعظم نظام‌السلطنه و وزیر دربار و موثق‌الدوله و امیربهادر جنگ و وزیر همایون و حاجب‌الدوله و اغلب معتبرترین نوکرها حاضر بودند (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۲۴۰-۲۴۱).

عبارت نزدیک به «نوکری» و «نوکری معتبر»، واژه «چاکر» و جمع آن «چاکران» است. همچنین پدر وی، ناصرالدین‌شاه، امیرکبیر را یکی از چاکران خود می‌داند و در نامه عزل امیرکبیر می‌نویسد: «چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد... شما را از آن کار، معاف کردیم... امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند واگذار کردیم» (آل داود، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰). نیز در نامه محمدشاه خطاب به امیرکبیر برای شرکت در کنفرانس ارزنة‌الروم از امیرکبیر به عنوان «یکی از چاکران شاخص» یا «یکی از عمده‌چاکران دربار» یاد می‌کند: «از آنجا که عالی‌جاه از تربیت‌یافتگان و عمده‌چاکران دربار فلک مدار... وکیل و مأمور فرمودیم» (آل داود، ۱۳۷۹، ص ۱۹۰).

خودشیفتگی مفرط و دیدن دنیا از این منظر تا آنجا بوده است که مظفرالدین‌شاه به هنگام ترک یکی از شهرهای انگلستان، حال مردمان را این گونه توصیف کرده است: «مردم افسوس می‌خورند از اینکه ما می‌رویم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۱۲). او در بازگشت از سفر نخستین و هنگام ورود به تبریز، از مذاکراتش با کنسول‌های روس، انگلیس و عثمانی و اینکه در همه کشورها به او خوش گذشته است و نیز درباره استقبال پرشور مردمان چنین گفته است:

تقریباً تمام اهالی در خارج و داخل اطراف معابر جمع شده بودند. اقلأً به قدر یکصد هزار نفر در اطراف خیابان و کوچه و بازار از زن و مرد ایستاده و از دیدن ما اظهار مسرت و خوشحالی می‌نمودند و متصل سلام و صلوات می‌فرستادند (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۲۴۲).

در خاطرات او همچنین آمده است: «جمعیت مردم، همه از مرد و زن، در اطراف خیابان و بام‌ها به قدری جمع شده بودند که مافوق نداشت و تماماً از روی یک شعف و ذوق مخصوصی اظهار خوشحالی و مسرت و شکرگزاری زیاد از دیدن ما می‌کردند» (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۲۵۵).

۵-۱ دغدغه‌های شخصی و کشوری

با تحلیل محتوای سفرنامه‌های مظفرالدین شاه که دغدغه‌ها، هدف‌ها و اشتغال‌های فکر و عملی او را نشان می‌دهد؛ به روشنی درمی‌یابیم که اصولاً وی در صدد بوده است همه امکانات کشور را در خدمت هدف‌ها و مصالح شخصی و خوشگذرانی‌های خود قرار دهد. شاه ایران به عنوان صاحب اراده مطلق و شخصی که همه کاره و فعال مایشاء بوده، به ندرت جلسه‌ای تدارک می‌دیده تا درباره علل عقب ماندگی ایران بیندیشد و به ندرت از کارخانه‌ها و مراکز صنعتی کشورهای اروپایی دیدن کرده و در سفرنامه‌های وی هم چندان چیزی به ثبت نرسیده است. هیچ گونه تدبیر و ابتکاری از او در کارهای سیاسی به چشم نمی‌خورد، مگر در موارد بسیار نادر که اشاره‌ای به رسیدگی به تلگراف‌ها و صدور احکام در مورد آن‌ها کرده است؛ آن‌هم به صورت انفعالی و فعالانه که از خود واکنشی نشان نداده است. پژوهشگری که نوشته‌های «قبله عالم» و شاه ایران در دوره خیزش تمدن غربی را مطالعه می‌کند، به خوبی درمی‌یابد که مهم‌ترین دغدغه وی «خوب و راحت خوابیدن» بوده که در بسیاری از خاطرات روزانه‌اش به ثبت رسانده است. دستور کار اصلی اعلیحضرت با وزیر مختار روس و انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی «سفرهایش در گذشته و آینده» بوده، نه اینکه برای مثال بتواند فلان صنعت و فناوری پیشرفته‌ای را برای پیشرفت ایران وارد کند. اصولاً برای وی توسعه‌یافتگی مطرح نبوده؛ تنها در یک مورد به اقامت چند تن از همراهانش در برلین اشاره کرده است: «وزیر دربار و موثق‌الملک هم در برلن کار داشته‌اند، مانده‌اند. صدق‌الدوله هم برای معالجه مانده است که بواسیرش را ببرد. عکاس‌باشی را هم به جهت عکس جدیدالاختراعی که در آلمان بود، فرمودیم بماند و یاد بگیرد» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۶۳).

توصیه او به ماندن و فراگیری دانش فناوری غرب تنها در همین یک مورد به ثبت رسیده است، آن‌هم به کسی که عکاس ویژه او بوده و اصولاً وی را برای عکس گرفتن از خودش به خارج برده بوده است. نشانه دیگر الهام‌گیری وی از تمدن پیشرفته غرب که رهاورد سفرش دانسته می‌شد، ایجاد باغ وحشی مانند باغ وحش‌های اروپایی بود (شیخ الاسلامی،

(۱۳۶۷، ص ۱۱۶-۱۱۷). در جایی هم به تهیه تخم گل‌های زیبا برای باغ خود در ایران فرمان داده است. (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۴).

دغدغه خاطر و کانون توجه وی کیفیت بهتر تفریحات و عیاشی، کشف مناطق توریستی و باغ‌ها و مناظر زیبای طبیعی و ابداع شیوه‌های جدید تیراندازی در اقلیم‌های متفاوت و تفریح کردن از این راه بوده و اگر پژوهشگری سفرنامه‌هایش را بررسی کند، با خود می‌اندیشد که او از جمله سیاست‌مدارانی بوده که پیوسته در «تعطیلات آخر هفته» به سر برده است.

رضایت عمومی وی از اداره امور، به ویژه در غیاب خود و در آغاز ورود به کشور قبل از گزارش‌گیری موثق از جمله موارد جالب توجه است. با جناب اشرف صدراعظم صحبت می‌داشتیم از خدمات ایشان که در این سفر نمودند، اظهار رضایت و التفات می‌فرمودیم که الحق بالاتر از آنچه متصور بود زحمت کشیده و ما را قرین کمال خشنودی و رضایت از خدمات صادقانه خود داشته‌اند. واقعاً حالا شش ماه است که از سرحد خودمان رفته و تمام این مدت را در ممالک خارجه بوده‌ایم و از اهتمامات و کفایت ایشان بعد از فضل خداوند، امور داخله ایران منظم بوده و هم مهمات مربوطه به خارجه و هم در خدمت حضوری کمال مواظبت را نموده آنی غفلت نکرده‌اند (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۴).

در جایی دیگر در همین باب آورده است:

در این سفر از هر جهت خیلی خوش گذشت و در غیاب ما امور داخله مملکت با کمال نظم بود. از خدمات صادقانه جناب اشرف صدراعظم که در این سفر متحمل شده بودند، کمال رضایت را داشتیم و در حضور وزرا و اعیان اظهار التفات خودمان را به ایشان فرمودیم (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۲۵۴-۲۵۵).

ابراز خشم گاه‌گاهی پادشاه نیز بیشتر به سبب مسائل غیر سیاسی و بی‌ارتباط با مصلحت عمومی کشور بوده است. برای نمونه، یک بار به سبب لگد انداختن قاطر به قاسم خان کالسکه چی (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۲) و یک بار نیز به علت نرسیدن به موقع تفنگ برای شکار کلاغ اوقات تلخی کرده است: «یک کلاغی هم نشسته بود تفنگ خواستم تفنگ‌دارها حاضر نبودند خیلی اوقاتمان تلخ شد» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۵).

نشانه‌های دغدغه شخصی و بی‌توجهی مظفرالدین‌شاه به مسائل عمومی و مصالح عمومی کشور در سفرهای وی نمود بیشتری داشت. هاردینگ پس از گفتگو با شاه و اتابک

اعظم، به وزارت خارجه بریتانیا نوشته است:

شاه در لندن ده روز توقف خواهد کرد. مایل نیست او را برای دیدن کارخانه‌ها راهنمایی کنند. چون از صدای ماشین‌ها سرگیجه خواهد گرفت. همچنین مایل نیست به مهمانی‌های رسمی و عمومی برود چون تشریفات این نوع مجالس، نطق و خطابه را دوست ندارند. او میل دارد بعضی روزها بدون تشریفات شهر لندن را تماشا کند (ولایتی، ۱۳۸۶، ص ۴۹۵). تعداد کارخانه‌هایی که شاه در مدت ۱۶ ماه سفر به خارج از آن‌ها دیدن کرد، به عدد انگلستان دست نمی‌رسد.

۵-۲. بزرگسال نابالغ و نشان زانوبند

یکی از رفتارهای نشان‌دهنده شخصیت مظفرالدین شاه، ماجرای گرفتن نشان زانوبند^۱ از پادشاه انگلستان در جریان سفرش به آن کشور است. شاه در سال ۱۹۰۲ هنگام سفر به اروپا، با قولی که سر آرتور هاردینگک به وی مبنی بر دریافت نشان زانوبند داده بود، در سر راه خود، به انگلستان سفر کرد؛ همان نشانی که پیش از آن به پدرش ناصرالدین شاه داده شده بود. پادشاه انگلستان به سبب گذراندن دوران نفاقت پس از عمل جراح، مایل به پذیرایی سه روزه از شاه ایران نبود تا اینکه ناگزیر وی را پذیرفت؛ اما وقتی وعده دادن نشان زانوبند به مظفرالدین شاه را شنید، برآشفته شد و با آن مخالفت کرد و آن را ویژه پادشاهان مسیحی دانست. دربار انگلستان پیشنهاد کرد که نشان دیگری به پادشاه داده شود؛ اما مظفرالدین شاه بر دریافت همان نشان اصرار کرد. رنجش شدید مظفرالدین شاه زمانی آشکارتر شد که به همه درباریان و ملتزمان رکاب دستور داد از دریافت نشان‌هایی که ادوارد هفتم خیال داشت میان آن‌ها توزیع کند، خودداری کنند. لرد لنزدان^۲ که به وخامت اوضاع پی برد و اینکه «حسن اثر» دیدار مظفرالدین شاه در خطر از میان رفتن است و این به معنی پیروزی سیاسی بزرگ برای حکومت تزاری روسیه خواهد بود، به جواهرساز سلطنتی دستور داد ظرف سه روز آن نشان را بی‌علامت «صلیب سن جورج» آماده کند. به مظفرالدین شاه نیز اطلاع داده شد که نشان زانوبند به اعلیحضرت اهدا خواهد شد. او سپس نامه‌ای به ادوارد هفتم نوشت و دلیل این کار خود را توضیح داد، اما ادوارد هفتم سخت با آن مخالفت کرد و پاسخ داد: «من نمی‌توانم به زور به کسی نشان اعطا کنم»؛ سپس با اشاره به رفتار شگفت‌انگیز و اهانت‌آمیز شاه ایران مبنی بر

1. order of garter

2. Lansdown

نپذیرفتن نشان‌های دولت بریتانیا اظهار داشت:

تاکنون چنین چیزی دیده نشده است که پادشاه مملکتی نظر شخصی خود را درباره اخذ نشان یا حمایتی به پادشاه مملکتی دیگر دیکته کند. ... شاه ایران با آنکه می‌دانست من تازه مورد عمل جراحی قرار گرفته‌ام... حضور خود را در لندن به من تحمیل کرد... و حالا هم مثل «بچه‌ای نتر» که از به دست آوردن شینی مورد علاقه‌اش، مأیوس شده است، دارد کشور ما را به حال قهر ترک می‌کند (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۵).

بدین ترتیب شاه انگلستان حاضر نشد نشان زانوبند را به دست خود زیب پیکر مظفرالدین‌شاه کند و شهریار سرخورده که از شدت تأس و غضب می‌جوشید، خاک انگلستان را به قصد روسیه (از راه فرانسه، بلژیک و اتریش) ترک کرد. این مسئله به «بحرانی میان کابینه و دربار انگلستان» تبدیل شد و وزیر خارجه تهدید به استعفا کرد؛ دیگر وزیران نیز که تعصب خاصی به حفظ اختیارات سنتی خود داشتند، با او همراهی کردند. در انگلستان، در این گونه برخوردهای میان «شاه و کابینه»، ملت از شاه طرف‌داری نکرد، در نتیجه ماجرا به زیان شاه تمام می‌شود. نخست‌وزیر که مردی دوران‌دیش و موقع‌شناس بود، قضیه را برای مدتی مسکوت گذاشت، اما پنهانی به لرد نالیس^۱ فشار آورد که پادشاه را برای گرفتن تصمیم نهایی آماده سازد؛ سپس هنگامی که احساس کرد لحظه مناسب برای برداشتن گام آخر فرا رسیده است، نامه‌ای که جملات آن به دقت تنظیم و غربال شده بود، خطاب به ادوارد هفتم نوشت.

نخست‌وزیر پس از تشریح وظایف مقام سلطنت و تکیه بر این اصل که در انگلستان شاه سلطنت می‌کند، اما نظام حکومت در دست کابینه است، به ادوارد هفتم یادآوری شد فراموش نکند که موضوع اختلاف آن‌ها مسئله‌ای کوچک است و ارزش ندارد که پادشاه با خودداری از دادن آن به این تاج‌دار شرقی به وی اهانت کند و بدتر از آن، حیثیت سیاسی انگلستان را در ایران با همین یک کار ناصواب که یکسره مخالف اصول سیاسی است جریحه‌دار سازد.

سرانجام از سوی ادوارد هفتم در نامه‌ای اعلام شد: اعلیحضرت پادشاه انگلستان روی انگیزه وطن‌پرستی و به منظور جلوگیری از توسعه نفوذ روسیه در ایران و نیز با در نظر گرفتن وظایف شامخ مقام سلطنت حاضر شده‌اند نشان و حمایت زانوبند را در همان شکل و شعار سنتی آن به پادشاه ایران اعطا کنند؛ اما هنگامی که این مسئله بغرنج سرانجام حل شد، مظفرالدین‌شاه دیگر در لندن نبود؛ از این رو، هیئتی مأموریت یافت که آن نشان و حمایت زانوبند منضم به آن را در تهران به پادشاه ایران تقدیم کند. آن هیئت تقریباً سه‌ماه بعد وارد پایتخت ایران شد و در روز دوم فوریه

۱۹۰۳ مظفرالدین شاه که به مراد خود رسیده بود، ضمن تشریفاتی، نشان و حمایل گارتر^۱ را که آن همه اسباب وهن و سرافکندگی دولت ایران شده بود، دریافت کرد (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۷-۱۳۲؛ هاردینگ، ۱۳۶۳، ص ۶۵-۶۱ و ۱۵۱-۱۶۱). درواقع، چانه‌زنی‌های دولت ایران که می‌بایست در جهت پیگیری منافع ملی باشد، صرف دریافت یک نشان «کودکانه» برای پادشاهی شد که مغزی کوچک و روحی کوچک داشت و اسیر خودشیفتگی بود. خودشیفتگی وی این توقع را ایجاد کرده بود که همه مردمان باید تسلیم خواست‌های حقیر و کودکانه وی شوند. او پادشاهی بود که با بیش از پنجاه سال سن، همچنان بزرگسالی نابالغ بود. هاردینگ وزیرمختار انگلیس در دوره مظفرالدین شاه در کتاب یک دیپلمات شوق، به همین نکته اشاره می‌کند: «شاه از نظر فکری کودک سالخورده‌ای بیش نبود» (شمیم، ۱۳۴۲، ص ۲۲۰).

۶. بی‌بندوباری اخلاقی و سازوکار تخلیه روانی و تظاهرات مذهبی

پژوهشگر در سفرنامه‌ها و زندگینامه مظفرالدین شاه به رفتارهایی ناهمخوان و تناقض‌آمیز برخورد می‌کند: تظاهرات مذهبی آخر شب از یک سو و رگه‌هایی از بی‌بندوباری در طول روز از سوی دیگر. برای درک و تحلیل این رفتارها باید در نظر داشت که سفرهای مظفرالدین شاه، هر بار نزدیک به شش ماه به طول می‌انجامید (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۳۵-۳۶). یکی از افراد هیئت همراه مظفرالدین شاه، سیدحسین بحرینی، فرزند روحانی درباری بانفوذ، سید علی اکبر بحرینی بود که به نیابت از پدرش، شاه را در این سفر برای انجام مراسم مذهبی و زیر عبا گرفتن او به هنگام رعد و برق و روضه‌خوانی در آخر شب همراهی می‌کرد. سید حسین بحرینی هنگام ورود به روسیه، لباس روحانی خود را تغییر داد و کت و شلوار پوشید: «آقا سید حسین لباس خود را تغییر داده بود، شرفیاب شد» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۲۹-۳۰). دلیل اصلی همراهی وی، روضه‌خوانی آخر شب بود؛ از این رو، معمولاً آخرین عبارات در خاطرات روزانه شاه، به ذکر روضه‌خوانی و خواب اختصاص دارد: «حسب‌المعمول آقا سیدحسین روضه خواند، مستفیض شدیم و خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۵۰).

۱. نشان گارتر یا نشان «بند جوراب» از دوره ادوارد سوم باب شد؛ زیرا، وقتی او با کنتس سالیسبوری می‌رقصید، بند جوراب کنتس از پای چپ او افتاد و شاه در میان خنده تمسخرآمیز حاضران خم شد و آن را برداشت. از آن زمان نشان «بند جوراب» در انگلستان معمول شد. بعدها چون شاه و شوالیه‌های صاحب‌نشان آن را به زانوی چپ می‌بستند آن را نشان «زانوبند» نیز خواندند (شمیم، ۱۳۴۲، ص ۲۴۸).

عبارات صریح مظفرالدین‌شاه می‌رساند که به این سنت کم و بیش پایبند است و نیز به این روضه‌خوانی‌ها در شب‌های جمعه و دوشنبه و نیز در روزهای عاشورا و اربعین بیشتر اهتمام داشته است: «چون شب جمعه بود، آقاسیدحسین آمد. روضه خوبی خواند بعد از اتمام روضه خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۱۹). «چون شب دوشنبه بود، آقاسیدحسین آمد، روضه خواند و خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۸۹).

مراسم روضه‌خوانی هم در خلوت انجام می‌شده است: «بعد قُرُق شد و اندرون آمدند و آقا سید حسین هم روضه خواند. شام خوردیم و خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۵۰).

شاه حتی در قطار هم مراسم روضه‌خوانی را ترک نمی‌کرده است. از سوی دیگر به روضه‌خوانی در شب جمعه بیشتر اهمیت می‌داده و می‌پنداشته که سید حسین در این شب بهتر روضه می‌خواند؛ همچنین به رابطه روضه‌خوانی با خوب خوابیدن اعتقاد داشته است. نشانه این باور را در این نوشته او می‌توان دید: «آقاحسین هم چون شب جمعه بوده. روضه خیلی خوبی خواند. بعد از استماع روضه حالت روحانیت مخصوصی برای ما دست داد بعد خوابیدیم. اگرچه به واسطه حرکت ترن شکسته شکسته خوابیدیم ولی باز خوب خوابیدیم» (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۷۳). البته مراسم روضه‌خوانی با کارهای دیگری چون دعا‌های صبحگاهی، نمازهای روزانه، قرائت قرآن، احترام به سیدها و تکریم علما و خواندن زیارت عاشورا و زیارت اماکن متبرکه همراه بوده است؛ وی حتی ادعا کرده است که نماز «اذا زلزله» را هر شب پیش از خوابیدن می‌خوانده است (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۴۹).

شادروان دکتر شیخ‌الاسلامی این نظر را که روضه‌خوانی‌های آخر شب در پایتخت‌ها و شهرهای اروپایی و حتی به هنگام سفر با قطار ناشی از اعتقادات مذهبی مظفرالدین‌شاه بوده و اینکه نمی‌خواسته است رسوم و شعائر دینی را حتی در خارج کشور از یاد ببرد، مردود می‌داند. به نظر وی، ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه در سفرهای مجردی خود که بیش از شش ماه به طول می‌انجامیده، مرتکب برخی کارها و حرکت‌های ناشایسته می‌شده‌اند که اشاره به آن‌ها را در این سفرنامه‌ها برای چاپ صلاح ندانسته‌اند؛ چون این سفرنامه‌ها برای چاپ و انتشار نوشته می‌شده است. برای نمونه، سفرنامه ناصرالدین‌شاه به انگلیسی ترجمه شده است. به‌رغم این احتیاط‌کاری‌ها به برخی از این موارد اشاره شده است. برخی موارد مهم‌تر را نیز دیگران به ثبت رسانده‌اند که صحت آن‌ها با منابع موثق تأیید می‌شود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۰۰ و ۱۱۱). بنابراین، به نظر شیخ‌الاسلامی اعمال مذهبی و روضه‌خوانی‌ها در واقع سازوکار تخلیه روانی و ابزاری برای

تسکین وجدان ناراحت در قبال فسق‌ها و عیاشی‌ها و کارهای «خلاف شرع» بوده که در طول روز انجام می‌داده‌اند. آنان به خیال خود کوشیده‌اند لکه سیاهی گناهانی را که در روز مرتکب شده بودند، در آخر شب با اشک بشویند (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۱-۱۱۲).

مرحوم یحیی دولت‌آبادی در کتاب معروف حیات یحیی درمورد باورهای مظفرالدین شاه نوشته است: اولاً روضه خوانی به تصور وی، سبب بخشش گناهان روز می‌شد، ثانیاً او برای عوام‌فریبی و تظاهر به دین‌داری چنین می‌کرد.

این شاهزاده ذاتاً کم‌حال دارای ادراک محدود و بی‌اندازه عیاش و خوشگذران است، به حدی که بدن خود را هم فدای شهوترانی نموده... ولیعهد با آن عیال عیاشی که در خلوت از ارتکاب هیچ گونه معصیتی ابا ندارد، در ظاهر نماز گزار و دعاخوان و روضه‌شنو، سیدپرست دعاگیر و نذر و نیاز بده می‌باشد. چون که شنیده بود که با این توسل‌ها، می‌تواند گناهان خود را آمرزیده شده، بداند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۹).

در خاطرات گزایه پالوی، شواهد بسیاری از این عیاشی‌ها مطرح شده است که شیخ الاسلامی یکی از آن‌ها را قابل نقل می‌داند:

در یکی از شب‌های پذیرایی موقعی که اعلیحضرت شاه ایران (مظفرالدین شاه) در غرفه مخصوص ریاست جمهوری در اهران نشسته بود، به جای اینکه ذهنش متوجه نمایش باشد... با سماجت خاصی دوربین خود را متوجه آخرین صف تماشاگران کرده و زنی را در طبقه چهارم هدف نگاه کنجکاو خود قرار داده بود و در حال توجه به آن سمت حرکاتی اضطراب‌آمیز از خود ظاهر می‌ساخت در این موقع وزیر دربار ایران... به من گفت که گلوی اعلیحضرت سخت پیش آن خانمی که آن بالا نشسته است گیر کرده... اعلیحضرت از شما ممنون خواهند شد اگر اسباب آشنایی آن خانم را با ایشان فراهم کنید... (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۲-۱۱۳).

به نوشته وی، شاه پس از شنیدن پاسخ منفی آن زن ابروها را درهم کشیده و گفته است کالسکه مرا حاضر کنید می‌خواهم بروم. از عبارات سفرنامه‌هایش نیز هرچند از تیغ خودسانسوری وی گذشته است، کم و بیش نشانه‌های این رفتار را می‌توان دید؛ از جمله در این نوشته:

ساعت شش رفیم یکسر به تماشاخانه بازی میکادو، اما بازیگرها چندان خوشگل نبودند. مگر یکی که خیلی ظریف و قشنگ بود. خوب هم می‌رقصید... بعد از تئاتر آمدم منزل چون شب دوشنبه آقاسیدحسین روضه خواند. فخرالملک روزنامه نوشت. بعد خوابیدیم؛ اما درست خوابمان نبرد (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۶۵).

به یک قهوه‌خانه رسیدیم... این قهوه‌خانه خدمتکارهای خوشگل داشت (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۶۵).

یک ضعیفه‌ای روبه‌روی ما در هتل دیگری اداهای غریب و عجیب از خودش درمی‌آورد. آواز می‌خواند. رقاصی می‌کرد. می‌خواست از ما دلربایی کند. ما هم اعتنایی به او نکردیم (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۶۸).

در پرده‌سوم باله و رقص می‌شد به قدر دوست نفر دختربالاس‌های مختلف، از انواع و اقسام رقص‌ها کردند. یک دختر اکتریس بود خیلی خیلی خوب می‌رقصید (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۱۶).

همه دخترهای خیلی خوشگل با دو بال قشنگ بودند که از آسمان به زیر آمده روی پله‌های بلور می‌ایستادند تا تمام پله‌ها را گرفتند. بعد از آن رئیس آن‌ها که از همه خوشگل‌تر و خوش‌لباس‌تر بود آمد بالای سر آن‌ها ایستاد (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۳۴).

مظفرالدین شاه همچون پدرش ناصرالدین شاه، در تئاترها و مراسم مشابه، به چشم‌چرانی و به‌گزینی دختران و با اصطلاح روان‌شناسی به «برون‌فکنی» می‌پرداخته و از آب به دهان رفتن همراهان و امپراتور از دیدن زیبارویان خبر داده است:

یک دختر ینگکی دنیایی بسیار خوشگلی که جزو سیرک است، روی سیستم تلگراف که مثل بندبازی ساخته بودند، راه می‌رفت، بی‌امداد لنگر و غیره، امپراتور و سایرین آب دهانشان رفته بود! (ناصرالدین شاه، ۱۳۷۷، ص ۱۰۳).

او گویا در طول سفر یا دست‌کم در ضیافت‌های رسمی شراب هم می‌خورده است؛ هرچند به آن اعتراف نکرده و نوشته است: شربت خورديم:

در سر شام اعلیحضرت امپراتور (آلمان) به سلامتی ما تستی کرد. ما هم «شربتی» به سلامتی ایشان خوردیم... بعد آمدیم به منزل، آقا سید حسین روضه خواند و خوابیدیم (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۵۷).

در فرانسه نیز چنین مراسمی بوده، اما وی به جام شربتی اشاره کرده که به سلامتی رئیس‌جمهور و ملت نجیب فرانسه و قشون با غیرت فرانسه نوشیده است (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۴۶).

همین میزان هوشیاری در کاربرد واژگان و تعبیر به گونه‌ای که وی را در تنگنا و فشار علما و افکار عمومی داخلی نیندازد، قابل توجه است. به هر روی، از دید روان‌شناسی، رو کردن به شعائر مذهبی و تظاهرات آخر شب و روضه‌خوانی‌ها وجهی از رفتارهای تناقض‌آمیز مظفرالدین شاه بوده است، یعنی چشم‌چرانی، حتی با «دورین» (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۱۵) و چشم مسلح و نیز خوردن شراب از یک سو و نشستن پای روضه‌خوانی روضه‌خوان ویژه از سوی دیگر.

نکته‌ای که می‌توان به این موضوع افزود، برگزاری مراسم روضه خوانی پیش از خوابیدن است که این فرضیه را قوت می‌بخشد که وی بین روضه‌خوانی و خوب خوابیدن رابطه برقرار می‌کرده است. از تحلیل محتوای مطالب سفرنامه‌ها این نکته به دست می‌آید که وی به «خوابیدن و خواب راحت» اهمیت بسیاری داده است (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۴۶) و به همین دلیل بارها و بارها به این موضوع اشاره کرده است: «دیشب الحمدلله توی راه آهن خیلی راحت و خوب خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۵۵). «صبح از خواب بیدار شدیم. دیشب درست خوابمان نبرد» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۵۱) «صبح از خواب بیدار شدیم. دیشب هم الحمدلله خوب خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۴۵). «دیشب را الحمدلله خوب خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۸۷). «چون دیشب درست نخوابیده بودیم، قدری خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۹۷). «آمدیم اتاق خودمان و خوابیدیم اما تا صبح خوابمان نبرد» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۱۲). «آقاسیدحسین آمد روضه خوبی خواند. بعد از اتمام روضه خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۱۹). «آقاسیدحسین روضه خواند و بعد از اتمام روضه خوابیدیم» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۱۱). گویی از نظر وی، روضه‌خوانی دارویی خواب‌آور و آرام‌بخش برای یک خواب گوارا بوده است؛ به‌ویژه آنکه در روز مرتکب خلافکاری‌هایی می‌شد و نگران بود خداوند به عذاب دنیوی یا اخروی گرفتارش سازد. نقل می‌کنند در جایی گفته است: «امروز رفتم مغازه شراب‌ها نوشیدیم، بعداً خانم زیباروی عریانی را در تئاتر دیدم. به او نگرستیم و حظ کردیم. شب هم آمدیم منزل به سید حسین گفتیم بیا روضه بخوان قلبمان تاریک شده است!» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲).

البته نگارنده با نظر شادروان شیخ‌الاسلامی درمورد ریاکاری و عوام‌فریبی و تظاهر وی به رعایت شعار دینی موافق نیست، زیرا مظفرالدین‌شاه، آدمی ساده‌دل و حتی ساده لوح (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۲) بوده است نه پیچیده. «سوپرایگوی» او نیرومندتر از «ایگوی» وی بوده و از همین رو، چه بسا کسان که فریض داده‌اند، به همان‌سان که عین‌الدوله به هنگام استخاره وی را بازی داده است؛ بنابراین، تظاهرات دینی وی کم و بیش از سر‌باور - هرچند خرافی - و تحت تأثیر تربیت مادرش شکوه‌السلطنه بوده است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۹). او نوعی تدین فردی داشته که مسائل کوچک را می‌دید، اما فروختن کشور و به گروگان گذاشتن ملت را برای تأمین هزینه سفرهای تفریحی شش‌ماهه خود را نمی‌دید! این درواقع،

نوعی بیماری و نابهنجاری روانی است که خود بیمار به آن توجه نداشته است. انگیزه هرچه بوده، تأثیر بر واقعیت بیرونی که قربانی کردن حیات یک ملت تاریخی و بازی با سرنوشت نسل‌های آینده است، تأثیری ندارد.

۷. شخصیت مظفرالدین‌شاه و پیروزی مشروطیت: نرم‌خویی و عدم خشونت (آنیما)

بسیاری از صاحب‌نظران یکی از دلایل جنبش مشروطیت و یکی از حلقه‌های مؤثر در این زمینه را خلیات مظفرالدین‌شاه می‌دانند. شکل‌گیری انقلاب مشروطیت موهبتی برای ایرانیان بود و نیز اوضاع داخلی و بین‌المللی ورود ایران را به چنین مرحله‌ای گریزناپذیر کرده بود؛ اما آنچه به مظفرالدین‌شاه مربوط می‌شود، این است که نابسامانی‌های اداری، سیاسی و اقتصادی در دوران حکومت وی که ناشی از سوء تدبیر بود، این جنبش را جلو انداخت. وی از کارهای بازدارنده و محدودیت‌هایی که ناصرالدین‌شاه پدید آورده بود، غافل بود؛ از این رو، آزادیخواهان توانستند آزادانه به فعالیت بپردازند. افزون بر این، وی قدرت سرکوب و از آن مهم‌تر، اراده سرکوبگرانه نداشت و همه این ویژگی‌های شخصی، زمینه‌ساز جنبش مشروطیت در دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه بود.

از هنگام روی کار آمدن مظفرالدین‌شاه، نابسامانی‌های گوناگون بسیار گسترش یافت و اوضاع کشور در دوره او بسی بدتر و بحرانی‌تر شد؛ به گونه‌ای که به نارضایتی عامه مردم و علما از اوضاع و گسترش نفوذ خارجی در کشور دامن زد (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۶۳). در عهد وی نه تنها اصلاحی در هیچ زمینه‌ای صورت نگرفت، بلکه اوضاع نسبت به دوران پدرش خراب‌تر هم شد. پیامدهای اقدامات وی در ایجاد نارضایتی بیشتر و به هیجان آوردن رعایا نقش اساسی داشت، به‌ویژه آنکه مظفرالدین‌شاه بر مبنای ایلی و قبیله‌ای کشور را اداره می‌کرد و کشور و ایالات را بین فرزندان و شاهزادگان قاجار تقسیم کرده بود و آنان خود را به انجام دادن هر کاری مجاز می‌دانستند. ناظم‌السلام کرمانی در این باب می‌گوید:

عمده هیجان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین‌شاه و سلسله شاهزادگان این طایفه باعث شدند. چه مرحوم مظفرالدین‌شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفه قاجاریه سیمت فرمود. صدارت (نخست‌وزیری) ایران را که تا زمان این پادشاه به شاهزادگان نمی‌دادند، واگذار به شاهزاده عین‌الدوله نمود و وزارت جنگ و سپهسالاری را به برادر خود کامران‌میرزا تفویض داشت. حکومت آذربایجان را به ولیعهد خود محمدعلی میرزا داد. حکومت فارس و شیراز و بنادر را به پسر دیگرش شعاع‌السلطنه... (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۵).

وی سپس با اشاره به نارضایتی‌هایی، این پسران جاهل و شاهزاده‌های متکبر و نیز عین‌الدوله را دلیل اول فروپاشی حکومت می‌داند (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۵). درمورد دلیل دوم گفتنی است که ناصرالدین‌شاه پس از سومین سفرش به اروپا، از ورود هر نوع نوآوری و دانش به کشور و تماس با خارجیان جلوگیری می‌کرد. عبدالله مستوفی در این باره می‌نویسد: «شاهی که در چهل سال قبل دانشجو به اروپا می‌فرستاد در اواخر عمر خود از مسافرت ساده افراد کشور به اروپا هم جلوگیری به عمل می‌آورد» (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۸). نویسنده کتاب عصر بی‌خبری، با اشاره به متن تلگراف ناصرالدین‌شاه پنج ماه پیش از کشته شدنش، از اظهار نگرانی شدید وی نسبت به مسافرت اتباع ایرانی به اروپا خبر می‌دهد (تیموری، ۱۳۶۳، ص ۶). ولی به نظر مستوفی، مظفرالدین‌شاه این دوراندیشی و توان این پیش‌بینی‌ها را نداشته است. در حلقه مشاورانش نیز چنین افرادی نبودند و این بی‌اطلاعی شاه، فرصتی استثنایی برای مشروطه‌طلبان پدید آورد. عبدالله مستوفی می‌نویسد:

همین که عدم توجه شاه را به این قدغن‌های معارفی و جلوگیری دانش و پیشش را احساس کردند، به جانب چیزهایی تازه و معلومات جدید هجوم آوردند. عده زیادی به اروپا رفتند. خبر این آزادی به خارج از سرحدات رسید. ایرانیانی که از مدت‌ها پیش در خارجه رحل اقامت افکنده و قلم نویسندگی داشتند، به شرق آمدند (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۹). به دنبال آن، موج انتشار روزنامه‌های گوناگون برخاست و بالا گرفت و کتاب‌های تازه منتشر شد که درواقع ابزار گسترش اندیشه‌های مشروطه‌خواهانه را فراهم کرد. درمورد وضعیت اراده سرکوبگری مظفرالدین‌شاه و پیامدهای مثبت آن برای جنبش مشروطیت شواهد زیادی در دست است.^۱ عبدالله مستوفی در این خصوص می‌نویسد: «این پادشاه ضعیف‌النفس‌تر از این بود که اهل حل و عقدی باشد یا به کسی تعدی کند یا سطوتی نشان بدهد. آدم بسیار خوب و پادشاه بسیار بدی بود» (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۲).

بسیاری بین شخصیت ضعیف و غیر مقتدر و ضعف ایگو (خود) رابطه برقرار کرده‌اند. روان‌شناسی نسل‌های حکومتگر هم که ابن خلدون به آن پرداخته، مؤید این نکته است. زیرا مظفرالدین‌شاه، از نسل پنجم قاجارها بود و پس از آقامحمدخان، فتحعلی‌شاه، محمدشاه و ناصرالدین‌شاه به قدرت رسیده بود؛ نسلی که زوال عصیت را ویژگی آن می‌دانسته‌اند

۱. از ابن خلدون تا تیلی (Tilly) و تا اسکاچپول (Skoucpol)، همگی بر نقش متغیر سرکوب دولت در فروپاشی یا ثبات و درواقع بر نقش اختلال در جنبش‌ها یا انقلاب‌ها تأکید ورزیده‌اند (رفیع‌پور، ۱۳۷۶، ص ۵۱-۴۸).

(ابن خلدون، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۶۰-۲۶۱ و ۳۲۶ به بعد). از میان هزاران کار مظفرالدین‌شاه، موارد انگشت شماری از آن‌ها مقتدرانه بود. فرمانی که به اتابک داده، نمونه‌ای از این مورد انگشت شمار است:

جناب اشرف اتابک اعظم از قراری که به عرض رسد وضع رفتار مردم در این چند روزه که ما جزئی کسالت داشته‌ایم، خوب نیست و بعضی فضولی‌ها می‌کنند و شما هم که در تأدیب و تنبیه آن‌ها مسامحه کرده‌اید. به موجب این دست خط صریح به شما می‌گویم... تکلیف شماست که وضع آن‌ها را معلوم کرده بدون هیچ ملاحظه، خودتان را در تنبیه و تبعید و سیاست آن‌ها مستول و مختار بدانید (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۹۱).

در فرمانی دیگر چنین آمده است:

هو - جناب اشرف اتابک اعظم بعضی اخبارات اراجیف (علیه شما) می‌شنوم که خیلی مایه تحیر و تعجب من شده است. امروز خواستم در این باب حضوری با شما فرمایش کنم. فراموش کردم. صریح می‌نویسم که اشخاصی که این اراجیف را در شهر شهرت داده‌اند، اگر از نوکرهای خودمان است، البته آن‌ها را عزل و تنبیه سختی بکنید و پس از تنبیه و عزل به ما عرض بکنید. اگر از خارج هستند، آن‌ها را هم تبعید و تنبیه سختی بکنید که عبرت سایرین شود (امیری، ۱۳۴۷، ص ۳۸۶).

البته، این بلوف‌ها با شخصیت مظفرالدین‌شاه ناسازگار می‌نمود و نه اتابک اعظم، نه نوکران مخصوص یا درباریان و نه مردمان عادی آن‌ها را جدی نمی‌گرفتند. آنان از شاه تصویری در ذهن داشتند که همیشه بیمار، سست‌اراده و التزام به پرهیز از خشونت در رفتار، از جمله ویژگی‌های آن بود. از مظفرالدین‌شاه فرمان اعدامی به ثبت نرسیده است. همچنین او همواره مهربانی دیگران را به عنوان صفتی مثبت می‌ستود و آن را مهم می‌دانست. نمونه آن، این نوشته اوست: «اعلی‌حضرت پادشاه بلژیک بسیار مهربان و خوش صحبت و خوش رو هستند» (اردلان و مظفرالدین قاجار، ۱۳۶۲، ص ۹۹). در سفرنامه بعدی نیز درباره او می‌نویسد: «حسن اخلاق و محبت از سیمای ایشان پیداست» (کاشانی، ۱۳۶۱، ص ۱۶۶).

مظفرالدین‌شاه کمتر خشمگین می‌شد و عصبانیت‌های اندکی هم که از وی به ثبت رسیده در حوزه غیر سیاسی است. ناظم الاسلام کرمانی بین جنبش مشروطیت و روان‌شناسی سیاسی مظفرالدین‌شاه نوعی رابطه برقرار کرده است. به نظر وی، سهل‌القبول بودن،^۱ جبان و ترسو بودن شاه، حساس نبودن به کاهش اقتدارش و نیز پرهیز از خشونت، از جمله قتل نفس و

۱. اشاره به این توصیف ناظم الاسلام از شاه: «این پادشاه زایدالوصف ساده‌لوح، سهل‌القبول، متلون المزاج، مسخره و مضحکه پسند، بد خلوت و با شرم حضور بود» (کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۲).

غصب اموال که پدرش مرتکب می‌شد، همگی از ویژگی‌های روانی آن پادشاه بود که به سود انقلاب مشروطیت تمام شد؛ چیزی که هم به سود ملت بود و هم به سود پادشاه و سبب عاقبت به خیری و محبوبیت وی شد. نوشته ناظم‌السلام کرمانی چنین است:

این پادشاه خیلی بزدل و منتهای درجهٔ جبان بود. از اغتصاب اموال رجال و متمولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر اجتناب می‌نمود. جنبیت پادشاه عاقبت به حال ایران مفید واقع گردید که به یک جنبش ملی مشروطه، سلطنت را تسلیم نمود. این پادشاه عاقبت به‌خیر شد و در آخر عمر، جلب نام نیک کرد و محبوب‌القلوب رعایای خویش، بلکه عامهٔ نوع‌خواهان عالم گردید (رزم‌آسا، ۱۳۷۷).

مظفرالدین‌شاه فردی مهربان بود و این مهربانی در توصیفات وی از افراد در سفرنامه‌هایش هم آمده است و به عنوان یک کنش گفتاری ستایش شده است. در طول دوران ولیعهدی و به‌ویژه دورهٔ پادشاهی‌اش از تعدی و خشونت وی به افرادی یا آحاد ملت، گزارشی وجود ندارد؛ مستوفی بر این ویژگی تأکید می‌کند (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۲). ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۴۶، ج ۱، ص ۱۳۲) و کسروی (۱۳۶۹، ص ۱۸۹) نیز بر ویژگی طبع نرم‌خویی و مسالمت‌جویی وی اشاره داشته‌اند (سلیم، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴-۱۲۵). نرم‌خویی، طبع مسالمت‌جو، ترس بی‌حدش، ناتوانی در تصمیم‌گیری معطوف به سرکوب، تأثیرپذیری از محیط، همراه با بیماری‌اش، از جمله عواملی بود که به صدور فرمان مشروطیت منجر شد.

جمع‌بندی

روانشناسی سیاسی مظفرالدین‌شاه که نزدیک به ۱۲ سال (از ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۴ ه.ق) در دوران حساس آشنایی ایران با تمدن غرب بر ایران حکومت کرد، از دیدگاه گوناگون جالب توجه است؛ زیرا نام او به رغم بی‌کفایتی و سست‌ارادگی با جنبش مشروطیت ایران گره خورده است. او که مجبور به صدور فرمان مشروطیت شد، به سبب داشتن پایگاه شامخ وراثتی، آن منصب را یافته بود؛ از این رو، خواه ناخواه نام وی به عنوان یک «شخصیت تاریخی و سیاسی» در تاریخ ایران به ثبت رسیده است. به این سبب بررسی زوایای مبهم شخصیت وی شاید نوری بر تاریخ معاصر ایران افکند و به پرسش‌هایی پاسخ دهد که برای توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی ما مهم است. او شخصیت پیچیده‌ای نداشت، چنان‌که در سفرنامه‌هایش، با ساده‌دلی بیشتر خلجان‌های فکر و عاطفی و دیده‌ها و شنیده‌ها و برداشت‌ها و باورهایش را نمایانده، روی کاغذ آورده و خود را در معرض داورى‌ها و کندوکاوهای روان‌شناختی سیاسی قرار داده است.

اکنون ما میراث‌دار سرنوشتی هستیم که نسل‌های پیشین چه حکومت‌کنندگان و چه حکومت‌شوندگان، برایمان رقم زده‌اند. ماییم و قضاوت تاریخ و «قضاوت تاریخ»، در همه نسل‌های بعدی درک و مشاهده شدنی است. خوشگذرانی‌ها در این جهان - از کیسه ملت - گذران است و قضاوت نسل‌های آینده و تاریخ ماندگار.

پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تربیت‌مدیر)

۱. ضعف ایگو (من) و قدرت تصمیم‌گیری در مظفرالدین‌شاه را شرح دهید.
۲. تأثیرپذیری مظفرالدین‌شاه از اطرافیان را بررسی کنید.
۳. تقلیدپذیری مظفرالدین‌شاه از پدرش ناصرالدین‌شاه را شرح دهید و مصادیق آن را بیان کنید.
۴. ضعف مزاج و بیماری مزمن جسمی وی چه تأثیراتی در مدیریت و رفتار سیاسی وی داشت؟
۵. باورهای وی از جمله باور به نحسی عدد سیزده چه بازتابی بر رفتار و تصمیمات سیاسی وی داشته است؟
۶. بزرگسال نابالغ یکی از مفهوم‌سازی‌هایی است که می‌توان برای توصیف این پادشاه به کار برد، مصادیق آن را بیان کنید و شرح دهید.
۷. تأثیر خصلت ترس و ترسو بودن در شخصیت وی را شرح و جلوه‌هایی از رفتار معطوف به ترس وی را نام ببرید.
۸. برای شخصیت آرام و مسالمت‌جو و عدم توسل به خشونت و خون‌ریزی وی چگونه می‌توان توصیف و توضیحی روان‌شناختی سیاسی ارائه کرد؟
۹. تأثیرات شخصیت مظفرالدین‌شاه در پیروزی مشروطیت و امضای قانون اساسی مشروطیت و نخستین مجلس شورای ملی تاریخ ایران را شرح دهید.
۱۰. آیا در تجربه شخصی و اداری و سیاسی خود، نمونه‌های مشابهی از شخصیت مظفرالدین‌شاه مشاهده کرده‌اید که به منصبی دست یافته‌اید؛ اما به لحاظ شخصیتی و نگرشی و مهارتی، توانایی اداره آن را نداشته‌اند؟
۱۱. این گزاره را مورد بحث قرار دهید: مدیر توانمند باید بتواند قدرت ترجیحات گزینه‌ای بر گزینه‌های دیگر را داشته باشند، نه آنکه خود را همچون تویی سرگردان قرار دهد که هر فردی با نظری و ضربه‌ای وی را به سمتی سوق دهد.

۱۲. ساده لوحی و درک کودکانه مظفرالدین شاه از سیاست داخلی و خارجی را چگونه می توان توصیف کرد و شواهد رفتاری وی بر آن ارائه کرد؟

۱۳. مظفرالدین شاه تا چه میزان می تواند تیپ ایدئال (مثالی نمادین) از مدیران «خوش باش» باشد که از مناصب مدیریتی فقط پرستیژ و موقعیت شغلی و بهره مندی و دغدغه روزمرگی شخصی آن را دارند؟ آنان برای اعتلای نظام و سازمان فعلیتی می کنند. این گزاره را به بحث بگذارید.

۱۴. آیا می توان گفت میراث پادشاهی به مثابه «اسباب بازی کودکانه» از دوره آخر ناصری به کل دوره پادشاهی مظفرالدین شاه سرایت کرده است؟

فصل ششم

روانشناسی سیاسی محمدعلی شاه

مقدمه

زندگی محمدعلی شاه در میان هفت پادشاه قاجاری از چند جهت منحصر به فرد است. کوتاه‌ترین دوره سلطنت قاجاریه به وی تعلق داشته، فقط حدود سی ماه و اندی سلطنت کرده است؛ در عین حال یک دوره بسیار پرماجرا و پیامدهای درازمدت داشته است. این پادشاه از سوی مادری نوه سیاست‌مدار بزرگ ایرانی، امیرکبیر، و اولین پادشاه قاجاری است که از سوی انقلابیون ستارخان و باقرخان از سلطنت خلع شد. مخالفت با مشروطه جزء هویت سیاسی وی محسوب شده است. محمدعلی شاه اولین پادشاه قاجاری است که به یک همسر اکتفا کرده است. در تربیت شخصی وی نیز نکات عجیبی چون دزدی و رشوه‌خواری و مال مردم‌خواری حتی در نوجوانی و جوانی وی گزارش شده است. بنابراین صرف نظر از تربیت سیاسی از نظر تربیت شخصی هم گزارش‌های مناسب از وی در دست نیست.

۱. زنجیره مفهومی و الگوی تحلیل ترکیبی

در تحلیل روانشناسی سیاسی محمدعلی شاه می‌توان به عناصر زنجیره مفهومی زیر اشاره داشت:

۱. نگرش سیاسی: نگرش نوعی حالت بینشی و عاطفی فرد برای انجام کنش خاص و دارای سه عنصر شناختی، عاطفی و آمادگی برای عمل است. این سه جزء با یکدیگر تعاملات دارند (برزگر، ۱۳۹۳، ص ۲۸۳ و ۲۹۱). نیازها، اطلاعات، تأثیر گروه‌ها به ویژه گروه‌های مرجع، و شخصیت بر نگرش فرد از عناوین تکوین نگرش‌هاست (برزگر؛ ۱۳۹۳، ص ۲۹۵-۳۲۳). نگرش ضد مشروطه و نگرش روس‌اتکایی دو دلیل بهره‌گیری از چارچوب نگرش در محمدعلی شاه است.

۲. سوپرایگو و ایگو و تأثیرپذیری از اطرافیان از مفاهیم فرویدی است که در این نوشتار از آن بهره گرفته می‌شود.

۳. وضعیت ساختاری مزاحم دولت شکننده (ورشکسته) و ساختار مزاحم استعفای محمدعلی شاه و اثرگذاری آن بر شخصیت و تصمیمات وی از جمله عناصر مفهومی در این الگوی تحلیل است.

۴. تاکتیک‌های سه گانه هورنای، اعم از مهرطلبی، انزواطلبی و سلطه‌طلبی نیز از دیگر عناصر زنجیره مفهومی در تحلیل روان‌شناسی سیاسی محمدعلی شاه است.

۲. دوره کودکی و نوجوانی و ولیعهدی

محمدعلی شاه در ۱۴ ربیع الثانی ۱۲۸۹ ه.ق در تبریز متولد شد. مظفرالدین شاه مادرش ام‌الخاقان را به دلیل اعمال بد طلاق داد؛ در این هنگام او طفلی سه ساله بود. در ۱۳۰۱ ه.ق که جوانی دوازده ساله بود، مظفرالدین شاه او را به تبریز عودت داد. دوره نه ساله دوری از پدر تأثیراتی منفی بر وی گذاشت. در هفده سالگی در ۱۳۰۶ ه.ق ریاست فوج امیری تبریز به وی واگذار شد؛ اما با اشخاص شرور و رذل معاشرت داشته، به رشوه‌خواری، دزدی و مال مردم خواری و به احتکار غله و گندم و گران‌فروشی اقدام می‌کرد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۳-۱۹۵). محرومیت ناشی از فرزند طلاق و دوری طولانی مدت از پدر تاج‌دار خود و معاشرت با افراد ناباب، تأثیرات تربیتی ماندگاری بر وی گذاشت. تقی زاده در یکی از نوشته‌های عهد جوانی‌اش، محمدعلی شاه را «بی‌ناموس، بی‌شرف، بی‌دین، بی‌وجدان، بی‌عصمت، بی‌رحم، بی‌مروت، بی‌همه‌چیز، جلاد که یزید به معاویه پیش او در حکم ملائکه است» توصیف کرده است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۵ به نقل از تقی‌زاده، مجموعه مقالات تقی‌زاده، ج ۱، ص ۲۷۴). درمورد سایر پادشاهان قاجاری، به‌ویژه احمدشاه، گاه نظرات مثبتی وجود دارد؛ اما درمورد محمدعلی شاه اکثریت قاطع نظرات با شدت و ضعف منفی است.

۳. خشونت رفتاری و روحیه سلطه‌طلبی

محمدعلی شاه برخلاف پدرش مظفرالدین شاه و برخلاف پسرش احمدشاه که هیچ خونی نریختند و خشونت رفتاری از آنان گزارش نشده است؛ خلقی خشن داشت. برای مثال، در دوران ولیعهدی که حاکم آذربایجان بود، «در صفر ۱۳۱۴ میرزا آقاخان کرمانی و یارانش (همدستان) را که دولت عثمانی به ایران تحویل داد، مخفیانه در تبریز کشت و سرهای آنان را برای پدر

تاج‌دارش مظفرالدین‌شاه به پایتخت فرستاد. انگیزه عمل او هرچه بود - اعم از شتاب گرفتن در انتقام خون پدر بزرگش، اشتیاق برای حفظ غیرت خاندان قاجار یا شدت عمل در برابر خطر شورش سیاسی - خصومت بسیاری از مشروطه‌خواهان را برانگیخت. کودتای حدود دوازده سال بعد و بمباران مجلس، دستگیری رهبران مشروطه در جمادی‌الاول ۱۳۲۶ و کشتار در باغ شاه، تکمیل‌کننده کارنامه محمدعلی‌میرزا بود» (امانت، ۱۳۸۳، ص ۵۷۷).

۴. ایگو (من) و سوپرایگو (فرامن) و تأثیر اطرافیان بر محمدعلی‌شاه

۴-۱ تأثیر معلم روسی: شاپشال

از اوایل سلطنت قاجاریان این رسم ثابت در ایران بود که پادشاه آینده ایران در ایالت آذربایجان مشق پادشاهی و والی‌گری می‌کرد. با توجه به مجاورت این استان با روسیه، به‌ویژه بعد از معاهده ترکمنچای روس‌ها بر تربیت پادشاه آینده ایران اثرگذاری داشتند. اما این نکته از زمان محمدعلی‌شاه وارد مرحله جدیدی شد؛ زیرا روس‌ها تربیت مستقیم محمدعلی‌شاه را برعهده گرفتند و شاپشال را برای وی تعیین کردند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۳). شاپشال از یهودیان شبه‌جزیره کریمه بود. مظفرالدین‌شاه به دنبال معلم روسی زبان می‌گشت و روس‌ها او را معرفی کردند. تقی‌زاده در تاریخ انقلاب مشروطیت می‌نویسد:

این مرد (شاپشال) در ظرف سال‌هایی که در خلوت و جلوت همراه ولیعهد بود وی را طوری معتقد و مطیع به روس‌ها بارآورد که انصافاً مزیدی بر آن متصور نیست. مثال بارزی از این اعتماد و انقیاد آن بود که وقتی اینجانب محمدعلی‌میرزا را پس از خلع از سلطنت و تحصن در سفارت روس در زرگنده بنا به تقاضای خودش ملاقات کردم در حضور دیگران به ترکی با من صحبت کرد و گفت: من چنان به قدرت و پشتیبانی روس‌ها متکی بودم که خیال می‌کردم آن‌ها چین و ماچین را هم زیر نگین من خواهند آورد! (به نقل از شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۵).

روزنامه‌نگار روسی پانف^۱ که در روزگار شاپشال در ایران بوده است، خطاب به وی

می‌نویسد:

در مدت هشت سال تمام تو آموزگار شاه ایران بودی می‌توانی بگویی در این مدت به وی چه آموختی؟ اعلیحضرت به زحمت قادرند، دو کلمه روسی صحبت کنند... هر عمل زشت و خائنه‌ای که او انجام می‌داد، باطناً به میل و تحریک تو بود و تو بودی که تمام اعمال و حرکات آن مرد را که مثل ابزار مطیعی در دست کار می‌کرد، هدایت می‌کردی

(شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۶، به نقل از تاریخ ادوارد براون، قسمت ضmann، ص ۴۱۸-۴۱۹).
در گزارش سرکنسول بریتانیا در تبریز نیز در باب وابستگی عاطفی و فکری ولیعهد به
شاپشال چنین آمده است:

وی از محارم بسیار نزدیک ولیعهد است.. چنان رفتار کرده است که ولیعهد همیشه خود را به
وجود او نیازمند احساس می کند. از این جهت شخصاً تردید ندارم که این مرد، موقعی که
والاحضرت به سلطنت رسید، ترقی زیاد خواهد کرد (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، به نقل از اسناد
سیاسی بریتانیا، گزارش ۴ دسامبر ۱۹۰۶، سند ۳۰۳، ۳۷۱، F.O.).

بنابراین شاپشال که در دوران نوجوانی محمدعلی میرزا به عنوان معلم زبان روسی
استخدام شد؛ ولی زبان های فارسی، ترکی و عربی را هم می دانست، فراتر از زبان آموزی روسی،
در عمل کار تربیت همه جانبه وی را برعهده می گیرد و محرم اسرار و ملهم افکار پادشاه ایران
می شود و در دوران سی ماهه پادشاهی در نقش مشاور و تصمیم ساز وی ظاهر می شود.

آثار استراتژیک معلم روسی محمدعلی شاه را هنگامی می توان دریافت که بعد از رفتن
محمدعلی شاه از ایران، دولت ایران تصمیم به اخراج معلم روسی احمد میرزا،
ولیعهد دوازده ساله ایران گرفت؛ اما روس ها کوشیدند از این اقدام جلوگیری کرده، پیشنهاد
دادند که اگر اجازه دهند لااقل هفته ای یک ساعت معلم روسی به شاه جوان درس روسی
دهد، دولت روسیه نصف قشون خود را که در آن تاریخ وارد ایران کرده و به قزوین هم
رسیده بود، دوباره به خاک روسیه برگرداند. مرحوم نواب که از اعضای هیئت مدیره انقلاب
بود گفت: «عجب! ما حالا فهمیدیم که این معلم ساده والاحضرت در چشم دولت متبوعش به
اندازه نصف قشون آن ها در ایران ارزش و اهمیت دارد. خوب با این وضع ما چطور می توانیم
نصف قشون اشغالی را از قزوین برداریم و در کاخ گلستان جا بدهیم؟» (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷،
ص ۱۵۳). این نکته، تأثیر روان شناختی معلم روس در تربیت و تصمیم سازی ولیعهد و پادشاه به
منافع روسیه را می رساند.

مجلس شورای ملی که در تنظیم روابط خود با محمدعلی شاه و در موضوعاتی از جمله
تعیین نخست وزیر، با مشکل مواجه شده بود، به طور رسمی و طی عرض حالی درخواست کرد
که محمدعلی شاه مشاوران مغرض و بدخواه را از حریم خود دور کند. در این عرض حال،
به ویژه روی نام سه نفر انگشت گذاشته بود: شاپشال (معلم و مشاور روسی شاه)، امیربهادر
جنگ (وزیر دربار و رئیس قراولان سلطنتی) و سعدالدوله (مشاور نزدیک شاه) (عبدالله، ۱۳۹۴،
ص ۲۳۳). قرار دادن شاپشال در مکاتبه رسمی مجلس و تقاضای برکناری و دوری وی از
محمدعلی شاه، از باور و تصور قطعی آنان از اثرگذاری منفی وی بر شاه حکایت می کنند و

یکی از مؤیدات قوی بر اثبات تأثیرپذیری محمدعلی‌شاه از شاپشال است. مروارید نیز در پژوهش خود بر تأثیرگذاری شاپشال بر محمدعلی‌شاه و در تعاملات وی با مجلس تأکید دارد (مروارید، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷ و ۱۱۷).

۴-۲ تأثیر همسر

محمدعلی‌شاه فقط یک همسر داشته است. این هم نقطه عطف و تحول مهمی در سبک زندگی قاجارها و تأثیر مهم تحول مشروطیت بر این حوزه پرحاشیه پادشاهان قاجاری است. همسرش ملکه جهان دختر نایب السلطنه کامران میرزا یعنی دختر عمویش بود. شاه قبلاً زن دیگری داشت، ولی هنگام ازدواج با این شاهزاده، زن اولش را طلاق داد.

ملکه جهان بر محمدعلی‌شاه نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت و می‌خواست همسرش قدرت حداکثری داشته باشد، دارای جلال و جبروت باشد. وی برای تحقق این هدف به شیوه سحر و جادوگران که مانند پدرش، نایب السلطنه، به این شیوه اعتقاد راسخ داشت متوسل شده، می‌کوشید نقشه‌های مهم خود و یا بستن زبان مخالفان و دشمنان را این گونه عملی سازد. ملکه جهان از دو ماه قبل از انهدام مجلس، کار با جادوگران یهودی در کاخ را شروع کرد و همه‌روزه آنان در کاخ نایب السلطنه جمع می‌شدند و او را خاص خود را می‌خواندند و تشریفات ویژه برای انهدام مجلس را زیر نظر ملکه به جا می‌آوردند. روزی به تعداد نمایندگان مجلس، گوسفند تهیه کردند و به کاخ آوردند و دنبه‌های آن‌ها را آتش زدند و به نایب السلطنه و دخترش اطمینان دادند که همه و کلا کشته و نابود خواهند شد.

بعد از کودتای موفق محمدعلی‌شاه علیه مجلس، بر ابهت و احترام ملکه افزوده شد و پس از آن، به تعبیر شیخ الاسلامی، ملکه شریک سلطنت محمدعلی‌شاه شد و در مواردی حتی فرمان‌ها و احکام شاه را لغو و ابطال می‌کرد. برای مثال، چند روز پس از کودتا، محمدعلی‌شاه بیانیه‌ای منتشر و استقرار مجدد مشروطیت را اعلام کرد؛ اما ملکه به محض اطلاع، دستور داد همه آن اعلانات را جمع و پاره کنند و خود شاه را نیز از فکر اعاده قانون منصرف کرد (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۲).

شاه و همسرش که بعدها در اسلامبول مقیم شده بودند؛ وقتی از همسرش به دلیل راه‌اندازی تاکسی کرایه‌ای و عدم پرداخت عوارض به شهرداری، شکایت شده بود، گفته بود: «چه کنم! باعث تمام بدبختی‌های گذشته من این زن است و اعمال اوست که مرا به این روز سیاه نشانده» (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۲).

۴-۳ تأثیر سید محمد ابوطالب زنجانی

ضعف ایگو و قدرت تصمیم‌گیری و اراده محمدعلی شاه موجب تأثیرگذاری اطرافیان بر وی شده بود. از استخاره می‌توان در تصمیم‌گیری‌های شخصی آن هم بعد از بررسی ابعاد علمی و مشورت با صاحب‌نظران به هنگام تردید استفاده کرد.^۱ اما در تصمیم‌سازی‌های سیاسی، آن هم بدون طی مراحل عقلی و مشورتی آن هم به صورت تمسخرآمیز که محمدعلی شاه انجام داده است، بسیار بحث‌انگیز و لوث کردن استخاره است که از ضعف قدرت تصمیم‌گیری و اثرگذاری حکایت می‌کند. بنابراین نفس استخاره کردن محمدعلی شاه در سیاست می‌تواند توجیه داشته باشد، اما محتوای آن نشان‌دهنده موضوعی فراتر از استخاره است؛ زیرا شخص استخاره‌دهنده، سید محمد ابوطالب زنجانی که از علمای بزرگ عهد محمدعلی شاه و از مخالفان جدی مشروطه است، بنا بر اعتقادات و نظر شخصی خود را با نظر الهی ترکیب کرده و درواقع با منافع و ترجیحات شخصی شاه و یا خود، آیات را تفسیر می‌کرد و در مواردی حتی به جای شاه تصمیم می‌گرفت. کارکرد دیگر این استخاره‌ها نوعی قوت قلب دادن به شخص شاه و غلبه بر خصوصیت ترسو بودن محمدعلی شاه بوده است.

احمد توکلی در مجله یادگار بخشی از این استخاره‌ها را چاپ کرده است. این استخاره‌ها همگی به خط و امضای محمدعلی شاه و سید محمد ابوطالب زنجانی است و تردیدی در هیچ‌یک نیست. پاسخ‌ها در ذیل همان برگ یا در روی پاکت آن کاغذ نوشته شده است. ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا آیات مربوط به استخاره‌ها هم ذکر شده است؟ این کار به تقاضای خود محمدعلی شاه بوده است. در پشت پاکت یکی از نامه‌ها با احترام به خط محمدعلی شاه چنین آمده است: «استخاره بفرمایید، آیه را مرقوم دارید: محمدعلی» (توکلی، ۱۳۲۸، ص ۶۲). این استخاره‌ها از مسائل جزئی چون زمان ختنه کردن سلطان احمد (توکلی، ۱۳۲۸، ص ۶۴) و واگذاری اتاق‌های قصر به کنیزان مظفرالدین شاه (توکلی، ۱۳۲۸، ص ۵۵) تا موضوعات بزرگ و مهم سیاسی چون عزل و نصب وزرا (توکلی، ۱۳۲۸، ص ۵۱-۵۰) و استعفا از سلطنت را در بر می‌گیرد. در ذیل به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود.

محمدعلی شاه تصمیم به کودتای نظامی علیه مجلس و احیای سلطنت استبدادی و احیای شوکت پادشاهی قاجاریه گرفته بود. اما تردید داشت که مبدا تاج و تخت خود را از دست بدهد. به دنبال این تردید استخاره می‌کند:

۱. برای بررسی نسبت دقیق استخاره با تصمیم‌گیری و عقل و مشورت در امور شخصی و سیاسی و زمان آن بنگرید: حب‌الله، ۱۴۰۰.

بسم الله الرحمن الرحيم پروردگارا! اگر امشب توپ به در مجلس بفرستم و فردا با قوه جبریه مردم را ساکت نمایم، خوب است و صلاح است استخاره خوب بیاید و الا فلا. یا دلیل المتحیرین. محمدعلی.

جواب استخاره:

آیه‌ای که آمده این است «قل لا تخافا اننی معكما اسمع و اری فاتیا فقولاً له انا رسول ربك فارسل معنا بنی اسرائیل» تفسیر: در این آیه خداوند به حضرت موسی و حضرت هارون(ع) حکم می‌کند که نزد فرعون بروند و بگویند آنان فرستاده خدا هستند و از جانب خدا مأموریت دارند به فرعون ابلاغ کنند که بنی اسرائیل را آزاد و همراه آن‌ها به ارض موعود روانه سازد. قسمت قبلی این آیه هم تصریح دارد که «نترسید با شما هستیم، می‌بینیم و حرف‌ها را می‌شنویم». از این جهت اعلیحضرت همایونی حتماً باید به این کار اقدام فرمایند، غلبه قطعی است. گرچه در اول زحمت هم داشته باشد (تو کلی، ۱۳۲۸، ص ۵۷).

در این نمونه مشاهده می‌شود که محمدعلی‌شاه که دچار ناتوانی تصمیم‌گیری نهایی و ترس و تردید شدید بوده است، منظور خود را مکتوب نوشته است و تقاضای استخاره کرده است. سیدابوطالب زنجان‌ی هم در پاسخ اولاً آیه را ذکر و سپس تفسیر کرده است و آنگاه تمایلات شخصی خود را نیز چاشنی کرده است و با تأکید بر اینکه «نترسید با شما هستیم» وی را ترغیب و تشجیع به اقدام می‌کند و از تردید خارج می‌کند.

در استخاره دیگر محمدعلی‌شاه بر خروج از تهران و رفتن به باغ شاه مردود بود که دومرتبه دست به استخاره می‌زند. وی برای سرکوب مجلس و مردم می‌خواست این کار را انجام دهد؛ اما به دلیل ترس از ترور، دچار حیرت بود: «پروردگارا، فردا که روز پنجشنبه بیست و هفتم است، از خانه خارج شوم خوب است، استخاره بیاید و الا فلا. یا الله دلیل المتحیرین. محمدعلی» (تو کلی، ۱۳۲۸).

میرزا ابوطالب زنجان‌ی برخلاف موارد قبلی، اصل آیه و تفسیر آن را ذکر نمی‌کند، بلکه نظر تفسیری خود را در قالب توصیه‌ی سیاستی در ذیل مکاتبه شاه می‌نویسد که به‌طور آشکار نمونه بارز ترکیب نظر شخصی خود با نظر الهی برگرفته از آیات قرآنی است:

... آیه قرآن در این مورد صریح است و برخلاف آن هرگز نمی‌توان راهی تجویز کرد. اگر رأی انور شهریاری اقتضای حرکت به خارج شهر فرمایند، ممکن است غره یا دوم ماه آینده (آن هم پس از استخاره مجدد) این کار صورت دهند. اگر استخاره خوب آمد. اول به باغ شاه و از آنجا در معیت اردوی همایونی به شمیران تشریف فرما شوند و لزومی هم ندارد که وقت حرکت رسماً و قبلاً اعلام گردد. ممکن است اعلیحضرت به‌طور ناشناس از شهر خارج شوند. بنده خود عکس امپراتور روس را در لباس قزاقی همراه بیست نفر قزاق دیدم که ابداً از

دیگران تشخیص داده نمی‌شد. با وضع کنونی مملکت احتیاط لازم است. و شرط اول احتیاط این است که همیشه اردویی از قزاق و سوار کشیک‌خانه و یک فوج سرباز در اطراف سلطنت آباد و صاحبقرانیه ملتزم رکاب باشند. عقل مردم ایران در چشمشان است. هیمنه و هیئت سلطنت از انتظار افتاده باید عود داد. ناخوشی مزمن دعاگو مانع از شرف‌اندوزی شد و گرنه خیلی عرایض صادقانه به حضور اقدس اعلی می‌رسانید... (توکلی، ۱۳۲۸، ص ۵۳).

در نمونه دیگر محمدعلی شاه برای ترمیم کابینه و عزل و نصب وزرا دست به استخاره می‌زند و سید ابوطالب زنجان‌ی در همه موارد، در کنار استخاره و آیه مربوطه، تفسیر شخصی خود را نیز بیان می‌کند و درواقع به نوعی به جای وی تصمیم می‌گیرد و نظر شخصی و حتی گرایش‌های جانبدارانه خود را چاشنی نظر الهی ارائه می‌کند:

استخاره فرمایید که این اشخاص را تغییر بدهم خوب است یا نه؟

۱- میرزا حسن خان مشیرالدوله را از وزارت علوم تغییر بدهم یا نه؟
جواب آیه مربوط این است: «لاضیرانا البر بنا منقلبون».

تفسیر: هیچ عیب ندارد خودش و پدرش و خانواده‌اش را بنده مثل خانواده مخبرالدوله خائن دولت می‌داند. کروه‌ها به دزدی مالک شده‌اند.

۲- میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک را از وزارت تجارت تغییر بدهم؟

جواب - آیه مربوط این است: «او تأنی بالله و الملائکه قبیلاً او یکون لک بیت الی آخر»

تفسیر: این آیه دلیل بر نفاق آن‌ها می‌نماید ولیکن تغییر دادن این شخص حالا خوب نیست چون ممکن است اعلیحضرت مجدداً او را مورد مرحمت قرار دهند و آن صحیح نخواهد بود. پس عجلتاً اگر همین‌طور در منصب خود باقی بماند بهتر است تا وقت دیگر.

۳- میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک را از وزارت جنگ تغییر بدهم؟

جواب - آیه شریف صریحاً مشعر به بد ذاتی و عداوت این شخص است. قوه قهریه (نظامی) مملکت هرگز نباید در دست آدمی باشد که نه سر رشته دارد و نه سابقه خدمت در نظام. قطع نظر از تمام این نقایص، او پرورده و تربیت‌شده میرزا علی‌اصغر خان (امین‌السلطان) دشمن دین و دولت است و تغییر دادنش به حکم همان آیه که می‌گوید فاتخذه عدواً لازم است. دیگر رأی رأی اقدس همایونی است. شخص تشخیص پادشاه از همگان اعقلند و خداوند بی‌سبب سلطنت را به کسی نمی‌دهد (توکلی، ۱۳۲۸، ص ۶۰).

۵. نگرش سیاسی محمدعلی‌شاه: روس‌اتکایی

پادشاهان قاجاری از دوره فتحعلی‌شاه و جنگ‌های ایران و روس دچار «روس‌هراسی» شدند. اما از دوره محمدعلی شاه از «روس‌هراسی» به «روس‌پرستی» و «روس‌اتکایی» رسیدند. آنان روس‌ها را همه‌کاره می‌دانستند؛ روس‌اتکایی بالاتر از «روس‌هراسی» است. این انگاره در

نگرش محمدعلی شاه با توجه به نفوذ تربیتی شاپشال بر وی نهاده شده بود. پناهندگی مکرر وی به سفارتخانه روسیه و این آموزه که با اتکا به روسیه می‌تواند چین و ماچین را از آن خود کند، از جمله شواهد بی‌شماری است که می‌توان بدان استناد کرد. «محمدعلی شاه همواره به قدرت روسیه اتکا داشت» (کاسب، ۱۳۶۸، ص ۶۲۷). نگرش «روس‌اتکایی» بر نگرش «مشروطه‌ستیزی» هم مؤثر بود. روس‌ها تصور می‌کردند نمی‌توان تعداد زیاد نمایندگان مجلس را خرید؛ اما می‌توان محمدعلی شاه را تحت سیطره خود گرفت. بنابراین با مشروطیت مخالف بودند. ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان بر وجه «روس‌هراسی» یا دقیق‌تر «روس‌اتکایی» محمدعلی شاه و اینکه حتی بعد از پناهندگی به سفارت روسیه و سرکوب توسط انقلابیون همچنان به روسیه اعتماد و وثوق داشت تأکید می‌ورزد.

محمدعلی میرزا نیز مانند اجداد خود از ایام ولیعهدی «مزعوب روس‌ها» شد. جمیع عقلا مخالفت‌های او را با مجلس و مشروطیت به دستورالعمل وی می‌پنداشتند. از یکی از محارم او شنیدم که در زمان ولایتعهدی او روس‌ها به او قول دادند که در وقت احتیاج به سی هزار قشون و چهارده کروور تومان به او امداد کنند. این بود که چنددفعه در مقام اطمینان به دوستانش می‌گفت (هر وقت اشاره بکنم سی هزار قشون با پول برایم حاضر خواهد شد) و به همین وثوق و اعتماد بود که به سفارتخانه روس پناهنده شد و هر ساعت انتظار قشون می‌کشید و شاید اگر مجاهدین دو سه روز مسامحه و ملاحظه کرده بودند و ورودشان را به شهر طهران به تأخیر می‌انداختند هرآینه قشون اجنبی وارد طهران شده بود. به هر جهت محمدعلی میرزا «وثوقی به روس‌ها» داشت چه به او قول همراهی داده بودند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹۹).

۶. نگرش منفی به مشروطیت و مشروطه‌ستیزی

نگرش محمدعلی شاه ضد مشروطه‌طلبی بوده است. دلایل آن در عناصر تکوین نگرش‌هاست. نگرش مشروطه‌خواهی نمی‌توانست نیازهای محمدعلی شاه - احترام، تأیید، تکریم و اطاعت مطلق وی با مشروطه‌خواهی - را تأمین کند؛ بلکه برعکس با قدرت مطلق شدن و بازگشت به رسم پیش از جنبش مشروطیت و قانون مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی، این امر تحقق می‌یافت.

اطلاعات وارد شده به ذهن محمدعلی شاه و پردازش آن‌ها، ضد مشروطه‌ای بود و درواقع نگرش او را ضد مشروطه‌ای می‌ساخت و یا تقویت کرده و نفوذ گروه‌ها و تأثیرات گروهی هم آن را تشدید می‌کرد: تأثیر همسر ضد مشروطه، روحانی بانفوذ - که با استخاره برایش تصمیم

می‌گرفت - و او هم ضد مشروطه و فراتر از آن، شاپشال معلم بانفوذ دوره نوجوانی و مشاور دوره پادشاهی، به شدت ضد مشروطه و در راستای منافع شخصی خود و دولت متبوع خود، نگرش سیاسی ضد مشروطه‌ای محمدعلی‌شاه را ایجاد و یا در جهت موافق تقویت کرد.

نگرش سیاسی محمدعلی‌شاه بر مبنای تربیت دوره کودکی و نوجوانی این بود که حفظ اصول استبدادی به نفع ایران است و هر پادشاهی که ودیعه اجداد خود را که همان استبداد قاجاری است، از دست دهد، به شأن و حیثیت دودمان خود خیانت کرده است. شاه به حکومت استبدادی نگرش مثبت و ایمان راسخ داشت. تمام سبک زندگی خاص و خلاقیت‌های خود را برای اعاده این استبداد به کار می‌پست. معلم روسی و اطرافیانش نیز این نگرش سیاسی مشروطه‌ستیزی او را در «جهت تغییر موافق» تقویت می‌کردند (برای بحث نظری تغییر موافق بنگرید: برزگر، ۱۳۸۸، ص ۳۲۶). یکی از کارهای وی این بود که کوشید برای بی‌اعتبار کردن امضای فرمان مشروطیت، گواهی اختلال مشاعر مظفرالدین‌شاه را در هنگام امضای فرمان مشروطیت تهیه کند و تأیید پزشکان دربار، از جمله پزشک مخصوص وی دکتر خلیل خان ثقفی معروف به اعلم‌الدوله را بگیرد؛ اما وی از امضای آن امتناع می‌کند و پس از توفیق اموالش به فرانسه گریخت.

یکی از خلاقیت‌های فکری محمدعلی‌شاه در مذاکرات بین شاه و مجلس بر سر واژه «مشروطه» بود؛ تا اینکه شاه به‌طور ناگهانی اعلام کرد حاضر است «حکومت مشروعه» را به ملت بدهد، ولی «حکومت مشروطه» را قبول ندارد. همین حرف شاه اختلافی در خود نمایندگان مجلس انداخت. برخی علمای بانفوذ مجلس این پیشنهاد را پذیرفتند. نزدیک بود حرف شاه به کرسی بنشیند که ناگهان از گوشه مجلس نعره مردانه مشهدی باقر بقال (وکیل صنف بقال) بلند شد که خطاب به علما می‌گفت: «آقایان قربان علم و کرم شما، ما یخه چرکین‌های عوام اصطلاحات عربی و این قبیل چیزها سرمان نمی‌شود. ما جانی کنده و مشروطه گرفته‌ایم و حالا شما می‌خواهید آن را به اسم مشروعه از دست ما بگیرید. ما ابداً زیر بار نخواهیم رفت». تقی‌زاده می‌نویسد نعره این وکیل باایمان و بی‌سواد نقشه‌نیرنگ‌آمیز محمدعلی‌شاه را باطل کرد (تقی‌زاده، تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت، به نقل از شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۴۹).

محمدعلی‌شاه، مشروطیت را آسیب‌زننده به شأن پادشاهی خود می‌دانست و می‌گفت چرا من باید از مشهدی باقر بقال - یکی از نمایندگان مجلس دوره اول - دستور بگیرم و مطالب روزنامه‌ها و یا چاپ کاریکاتور از وی در مطبوعات نیز وی را آزار می‌داد و به این دلایل نگرش منفی به مشروطیت داشت (کاسب، ۱۳۶۸، ص ۶۲۴).

۶-۱ متمم قانون اساسی و محمدعلی‌شاه

برای تدوین قانون اساسی از قوانین اساسی حاضر و آماده کشورهای اروپایی اقتباس فوری شد؛ زیرا قانون اساسی تدوین شده و مصوب، تحت تأثیر گفتمان مشروطه‌طلبی سکولار تنظیم شده بود. این مسئله اعتراض روحانیون مجلس را برانگیخت و در کنار اصول کلی و ناقص آن، ضرورت تدوین «متمم قانون اساسی» را پیش آورد. اختلاف نظر دو طیف سکولار و مشروطه‌خواه مشروعه در متمم قانون اساسی هم تجلی یافت. متمم قانون اساسی، هشت ماه بعد از خود قانون اساسی تدوین شد و تحت تأثیر مبارزات میدانی آن دو گفتمان مذکور قرار گرفت و محمدعلی‌شاه هم با سوءاستفاده از این اختلاف دو طیف، خود را به گفتمان مشروعه‌خواه منتسب می‌کرد؛ در حالی که راه استبداد و شیوه سلطه‌طلبی را دنبال می‌کرد. اصل قانون اساسی مشروطیت در دوره مظفرالدین‌شاه ابلاغ شد؛ اما متمم آن به دوره محمدعلی‌شاه منتقل و به یکی از مناقشات بین او و مشروطه‌طلبان تبدیل شده بود؛ زیرا او نمی‌خواست آن را امضا کند و به بهانه استعلام از علمای نجف، امضای آن را به تأخیر می‌انداخت.

۷. نگرش مثبت به جادوگری و اثرگذاری آن در سیاست

از دوره اقامت محمدعلی‌میرزا در تبریز و قبل از ولیعهدی، اطرافیانش به او القای کردند که «اگر شما عمل جادو بکنید، ولیعهد می‌شوید و شاه می‌شوید و یا اگر این ورد را بخوانی بر دشمن مظفر غالب می‌شوید.» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۶). حتی در دوره پادشاهی و در روز به توپ بستن مجلس، این پادشاه به هیچ‌یک از اسباب (نظامی) اعتماد نداشت. تمام اعتماد و وثوق و نقطه توجهش به یک مکانی بود که چند نفر مسلمان و یهودی در آنجا مشغول «جادو» بودند... حتی در هنگام لشکرکشی ستارخان و باقرخان باز جادوگرها دست به کار شدند و مرتب خبر از کشته شدن این دو سردار می‌دادند و مأخذ این اخبار هم همین جادوگرها بودند و شاه به این مسائل دلخوش بود (مقایسه کنید: ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۷).

۸. روان‌شناسی نفاق محمدعلی‌شاه

پدیده نفاق و دوگانگی باطن، نگرش و رفتاری ظاهری است که در محمدعلی‌شاه به‌طور چشمگیری دیده می‌شود. این امر ناشی از این بود که محمدعلی‌شاه به نظر خودش، پادشاهی را با ذخیره و پس اندازی منفی از پدرش تحویل گرفت و این پذیرش مشروطیت، رضایت به واگذاری بخشی از قدرت به نفع مجلس شورای ملی و محدودشدن نهاد پادشاهی به سلطنت و

نه حکومت است. وی چون در عمل قدرت را از دست داده بود، در ظاهر با قدرت مشروطه‌طلبان در دوره ولیعهدی و پادشاهی همراهی می‌کرد؛ اما در باطن اعتقادی به مشروطیت نداشت، بلکه از آن تنفر احساسی و عاطفی داشت. پدیده نفاق و منافقین دقیقاً در همین دوره‌هایی بروز یافت که قدرت در دست مخالفان بود و فرد فاقد اظهار مخالفت بیانی و عملی بود؛ پدیده منافقین در صدر اسلام هم همین‌طور بود. بنابراین، محمدعلی شاه حتی با نامه‌نگاری به سیدعبدالله بهبهانی به وفاداری به مشروطیت اظهار می‌کند تا از عزل ولیعهدی خود جلوگیری کند (نفاق) یا بارها با حضور در مجلس شورای ملی وفاداری خود را به نهاد مجلس و مشروطیت با قول و قسم به کتاب مقدس قرآن مجید اعلام می‌کرد. او پس از کشته شدن امین‌السلطان و تظاهرات مردم و فشار روحانیون نجف عقب‌نشینی کرد و سوگندنامه وفاداری به مشروطیت به شرح ذیل فرستاد:

به این کلام الله مجید قسم یاد می‌کنم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیتاً در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آن را به هیچ وجه غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتار کرد مجازات بدهیم. هرگاه نقش عهد و مخالفت از ما بروز کند در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شرط و قسمی که وکلای ملت گرفته‌ام مسئول خواهیم بود (ورهرام، ۱۳۶۹، ص ۳۲۹).

با این همه، به محض یافتن روزنه و امکان و قدرتی برای خود، نگرش سیاسی واقعی خود را در مشروطه‌ستیزی علنی می‌کرد. نوسان بین رفتار مغرورانه و متکبرانه و سلطه‌گرایانه هنگام احساس قدرت از یک سو، و رفتار متواضعانه و مهرطلبانه هنگام ضعف خود و قدرت حریف از سوی دیگر، به‌طور مداوم در رفتار سیاسی محمدعلی شاه مشاهده می‌شود. مرحوم شیخ‌الاسلامی (۱۳۶۷، ص ۱۴۸) در این باب نمونه‌هایی ذکر می‌کند:

بارها دیده شده بود که محمدعلی شاه هر وقت موقعیت خود را ضعیف احساس می‌کرد، فوق‌العاده معقول و سربه‌راه می‌شد و نامه‌های تملق‌آمیز به امثال مرحوم بهبهانی می‌نوشت. ولی در لحظه اقتدار فوراً به رسم و آیین استبداد برمی‌گشت و دستور اعمال خشونت می‌داد. در زمانی ناصرالملک نخست‌وزیر وقت را احضار و حتی دستور کشتن محرمانه او را صادر کرده بود، ولی به محض پیدا شدن جورج چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس که با لحن شدید عواقب این عمل را به شاه یادآور شد، فوراً از ترس به لکنت زبان افتاد و همان‌جا دستور آزادی ناصرالملک را داد. نمونه دیگر در همان شب تاریخی کودتا ضمن خطابۀ نخوت‌آمیز به رئیس مجلس و جمعی از نمایندگان در همان زمان، چمدان‌ها را بسته تا در صورت شکست کودتا به سفارت روسیه پناهنده شود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۴۸).

۹. دوگانه تمایلات شخصی و ممانعت ساختاری در استعفا کردن

محمدعلی‌شاه شخصی ترسو و راحت‌طلب بود. تا آنجا که به نیازها و ویژگی‌های شخصی او بازمی‌گشت، بارها قصد داشت از پادشاهی استعفا داده، کناره‌گیری کند؛ به‌ویژه بعد از ترور نافرجام و انفجار نارنجک در کالسکه جلویی خود که جان خود را در خطر می‌دید. وی اصولاً کل ملت ایران را دشمن خود می‌دانست و در گفتگو با عمه خود آن هنگام که بعد از کودتا به سفارت روسیه پناهنده شده بود می‌گوید:

عمه جان مرا سرزنش نکن و نگو که از ترس به سفارت آمدم. آمدنم از روی ترس نبود. دیدم این سلطنت دیگر به درد من نمی‌خورد. گفتم با این‌ها صلح کردم یا زورم رسید و تمام مردم را کشتم باز رعیت ایران، این نوکرهای نمک به حرام، مرا دوست نخواهند داشت. من با یک مملکت دشمن چه کنم... (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۱).
محمدعلی‌شاه تمایل خود به «استعفا» را در استخاره‌های مکتوب آشکارا بیان کرده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا با ملایمت و مصالحت از سلطنت استعفا کنم. صلاح من است، استخاره خوب بیاید و الا فلا. یا دلیل المتحیرین. محمدعلی
جواب استخاره به خط شیخ حاج میرزا ابوطالب زنجانی
آیه‌ای که در جواب آمده است این است: «فلو ان لنا کره فنكون من المؤمنين ان فی ذلک لایه و ما کان اکثرهم مؤمنین».

این آیه مربوط به گناهکارانی است که گرفتار می‌شوند و تمنا می‌کنند که خداوند آن‌ها را به دنیا عودت دهد تا مؤمن شوند و دیگر گرد خطا نگردند. تفسیر: اگر راجع به شخص اعلیحضرت شهرباری است خوب نیست (توکل، ۱۳۲۸، ص ۴۸).

وی به دلایل زیادی قصد استعفا داشته است: (۱) ترسو بودن و ترس از خطر جانی، (۲) نبود هیبت و مزایای پادشاهی، (۳) نقد و انتقادات تند رسانه‌ها و روزنامه‌ها و نشریات از وی و آزارهایی از این دست، (۴) نفس خود مشروطیت و وجود مجلس شورای ملی و (۵) تصور اینکه همه ملت ایران با من دشمن‌اند. بنابراین، وی بارها قصد داشته است تا کتیک انزوای طلبی پیشه کند و استعفا دهد و احمدمیرزا فرزندش را در جای خود قرار دهد.

با این همه، کارگزاران شخصی وی با ممانعت ساختاری منافع درباریان و منافع روسیه برخورد و وی را از این کار منصرف می‌کردند؛ ازجمله: همسرش با این کار مخالفت می‌ورزید، چون می‌خواست همسرش، محمدعلی‌شاه را به عنوان پادشاهی مقتدر ببیند؛ نیز،

مشاورانش همچون سید محمد ابوطالب زنجان‌ی که در قالب استخاره به وی مشورت می‌داد، به لحاظ نگرش مشروطه‌ستیزی و شاپشال معلم روسی وی که اکنون به عنوان عقل منفصل وی در آمده است، با تصمیم وی بر کناره‌گیری و استعفا مخالف بودند.

همچنین، روس‌ها با تصمیم وی به استعفا و پناهندگی سیاسی به سفارت روس مخالف بودند و او را به کمک شاپشال از این تصمیم منصرف کردند؛ زیرا در شرایط آن روز ایران اگر تصمیم بر استعفای شاه عملی می‌شد، تنها کسی که احتمال داشت جای وی را بگیرد عموی انگلوفیلش، ظل‌السلطان معروف بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۷ به نقل از، مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، ص ۲۵۱).

توجه به این سازوکار استعفای محمدعلی شاه، یعنی کناره‌گیری و سپس پناهندگی و تحصن در سفارت روس و نیز با مخالفت عملی روسیه، امکان‌ناپذیری ساختاری استعفا را نشان می‌دهد. مخالفت روسیه نیز به دلیل جایگزینی احتمالی پادشاهی از حامیان انگلیس در ایران بوده است. وجهی دیگر از «ساختار» اثرگذار بر تصمیمات محمدعلی شاه را می‌توان در ماهیت «دولت شکننده» وی مشاهده کرد. این امر هم دلزدگی محمدعلی شاه از سلطنت را نشان می‌داد و هم وجه انفعال رفتاری وی را نشان می‌دهد.

۱۰. تاکتیک مهرطلبی با تمسک به تظاهر مذهبی، سوگند و قول دادن

مهرطلبی مذهبی و تظاهر به مذهب برای کسب محبت و حمایت مردم در رفتار وی به چشم می‌خورد. ماکیاولی در توصیه‌هایش چنین می‌گوید: «پادشاه ولو اینکه باطناً معتقد به مذهب نباشد، چنان باید در ملأ عام رفتار کند که اتباعش حقیقتاً باور کنند که وی به مذهب ایمان دارد» (به نقل از شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۸). کسروی درباره تظاهر به مذهب وی می‌نویسد:

به این صفات بد محمدعلی میرزا، تظاهرات عوام‌فریبانه و دین‌دارانه‌اش را باید افزود. زیرا همه ساله در دهه محرم تکیه برپا کردی، شب عاشورا با پای برهنه به کوچه‌ها افتاده چهل شمع به چهل مسجد بردی، و در رمضان در یکی از سه روز احیا، به مسجد حاج شیخ محمدحسین آمده و در پشت سر او نماز خواندی و کتاب‌های دعا به چاپ رسانیدی (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۸ به نقل از کسروی، تاریخ مشروطیت ایران، ص ۱۴۹).

بدین ترتیب، او سعی در ایجاد رابطه خوب با علمای مذهبی داشت؛ به طوری که «متمم قانون اساسی» را امضا نمی‌کرد و جواب شاه همیشه این بود که «فعلاً منتظر پاسخ علمای نجف هستم تا آن‌ها دستور ندهند، امضا نخواهم کرد» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۸).

تاکتیک مهرطلبی دیگر وی، قسم و سوگند به قرآن کریم و قول مؤکد به حفظ

مشروطیت و نهاد مجلس شورای ملی بود. در تاریخ ایران معاصر کمتر پادشاهی به اندازه محمدعلی‌شاه این اندازه به قول و قسم خود بی‌اعتنا بوده است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۸). وی هر چند ماه به چند ماه یک مرتبه این قول و قسم خوردن را تکرار می‌کرد تا به اغفال نمایندگان و مخفی کردن نقشه‌هایش بپردازد. وقتی شخصاً به مجلس شورای ملی رفت و برای چهارمین بار به قرآن مجید قسم یاد کرد که مشروطیت را حفظ کند، اما چند هفته بعد اقداماتی علیه آنان انجام می‌داد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۸).

یکی از جلوه‌های بارز تاکتیک مهرطلبی در دوره ولیعهدی وی رخ داد؛ آن هنگام که عین‌الدوله و شعاع‌السلطنه می‌کوشیدند تا با توضیحات مختلف ولیعهدی را از محمدعلی‌میرزا به شعاع‌السلطنه منتقل کنند، وی برای خنثی کردن این تلاش‌ها، نامه‌ای از تبریز به سید عبدالله بهبهانی نوشت. علی‌رغم اینکه محمدعلی‌شاه به خون مشروطیت تشنه بود، خود را در نظر مشروطه‌خواهان حامی و نگهبان دو آتش مشروطیت معرفی کرد و در یک چشم به هم زدن تلاش‌های رقبای خنثی و موقعیت خود را مستحکم کرد. ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایران می‌نویسد: «موقعی که این رقعہ در مجلس خوانده شد، صدای زنده باد ولیعهد از تمام حضار برخاست و همه با خرسندی خاطر، سلامت و سعادت ولیعهد را از خداوند خواستند» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۲، ص ۲۱، به نقل از شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۴۸).

۱۱. تاکتیک سلطه‌طلبی

وی در صدد بود که مشروطیت را کنار گذاشته، دوباره به دوره قبل از آن بازگردد و قدرت و سلطه خود را این گونه افزایش دهد:

۱. متمم قانون اساسی را امضا نمی‌کرد و در صدد بود تا با مکاتبه با علمای نجف بهانه‌ای یابد تا آن را کنار گذارد؛ سرانجام وی دیر هنگام آن را امضا کرد.

۲. سعی می‌کرد جلوه‌های سلطه‌طلبی را در روابط خود با مجلس برقرار کند. او قصد داشت انتخابات ولایات را به تأخیر اندازد و از افتتاح مجلس شورای ملی جلوگیری کند (عبدالله، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹). او با پیشنهاد «دولت مشروعه» به جای «دولت مشروطه» بین نمایندگان مجلس اختلاف انداخت (عبدالله، ۱۳۹۴، ص ۲۲۱). او با تعیین حقوق و مقرری ماهانه برای دربار و خود و دختران و پسرانش از سوی مجلس مشکل جدی داشت (عبدالله، ۱۳۹۴، ص ۲۲۳) و به وزرا دستور می‌داد که وجود مجلس را نادیده بگیرند و برای پاسخگویی به پرسش‌های وکلا در مجلس حاضر نشوند (عبدالله، ۱۳۹۴، ص ۲۲۴). محمدعلی‌شاه در تعیین

صدراعظم و نخست وزیر هم با مجلس دچار مشکل شده بود. برای تضعیف مجلس، ابتدا میرزا علی اصغر خان امین السلطان یا همان اتابک را از اروپا به کشور احضار کرد، اما انجمن‌های سرّی تهران اقدام به ترور وی کردند. شاه سپس مشیرالسلطنه را معرفی کرد و مجلس نپذیرفت (عبدالله، ۱۳۹۴، ص ۲۲۸-۲۳۲). بدین ترتیب بارزترین وجه سلطه‌طلبی در رفتار سیاسی وی با مجلس شورای ملی تجلی یافت.

۳. وی مجلس را به توپ بست و آن را متحل و منهدم کرد و سیزده ماه بعدی سلطنت خود را بدون مجلس طی کرد و این بازگویی رفتارهای سلطه‌طلبی وی در دوره‌ای است که از آن به «کودتای صغیر» یاد می‌شود.

مجدالملک تبریزی برای تقی‌زاده نقل می‌کند زمانی که محمدعلی میرزا در جمعی از آرزوهای شخصی‌اش سخن گفته و اینکه بزرگ‌ترین آن این است که روزی حاکم کرمان شود، آذربایجانی‌ها از این حرف برآشفتن و گلایه کردند. وی پاسخ داد: «منظور مرا درست نفهمیدید. مقصودم این بود که کرمانی‌ها مطیع و بی‌سر و صدا هستند و به راحتی می‌شود پول و اموالشان را گرفت. اما اهالی آذربایجان به آسانی زیر بار زور نمی‌روند و غوغا می‌کنند و سر و صدا راه می‌اندازند و آبروی مرا می‌برند» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۴۰ به نقل از تقی‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت، ص ۵۸). میل به جمع‌آوری مال و حرص و آزمندی افراطی در صورت گوناگون حتی وام‌گیری از مردم و پس‌ندادن آن، رشوه‌گیری و احتکار غله و گندم و به قیمت گزاف فروختن از دیگر صفات نکوهیده وی در دوره ولیعهدی بوده است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۴۰).

اما این سلطه‌طلبی هنگامی که به دیوار سخت واقعیت‌های متعارض برمی‌خورد، به سرعت متحول شده، از سلطه‌طلبی به انزوای طلبی تغییر می‌یابد. برای مثال، محمدعلی شاه در شب کودتا با احضار رئیس مجلس و تعدادی از رهبران مشروطه با لحنی نخوت‌آمیز به آنان گفت:

اجداد من این مملکت را به نیروی شمشیر تصاحب کرده‌اند و من نیز تصمیم دارم که سپرده نیاکانم را به قوه شمشیر نگاه دارم و برای اجرای این منظور اگر ضرورت ایجاب کند، در رأس سربازان و قزاقان باوفایم جنگ خواهم کرد تا فاتح شوم یا بمیرم (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۰).

با این همه، در همان شب که این نطق متناسب با تاکتیک سلطه‌طلبی را خواند، هم‌زمان دستور داد که تمام اسباب و اثاث و جواهرات و اشیاء نفیس خود را در چمدان‌ها محکم بسته، به سربازان کشیک‌خانه امر کرد که همچنان مسلح بمانند و زین اسب‌ها را برندارند تا در صورت لزوم بتوانند باد آسا خود را به سفارت روسیه برسانند. بنابراین، در همان ساعاتی که قزاق‌ها در

میدان بهارستان می‌جنگیدند، خود شاه در قزاقخانه آماده فرار بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۵۰). نوسان دائمی بین تاکتیک سلطه‌طلبی و تاکتیک انزوای طلبی استعفا و فرار و پناهندگی سیاسی به سفارت روسیه همواره در رفتار سیاسی سی‌ماهه پادشاهی وی به چشم می‌خورد.

جمع‌بندی

محمدعلی‌شاه، پادشاهی پرانرژی بود و برخلاف پدر تاج‌دارش، مظفرالدین‌شاه، می‌خواست تا امتیازات واگذاری‌شده به مشروطه‌طلبان از سوی پدرش را بازپس بگیرد و شوکت پادشاهی قاجارها و استبداد آن را احیا کند. عناصری چون روس‌ها و برخی جریان‌های داخلی ضد مشروطه دربار و خانواده محمدعلی‌شاه هم این انگیزه‌ها و تاکتیک قدرت‌طلبانه وی را تقویت می‌کردند و حتی در مواردی که وی بنا به دلایل کارگزارانه شخصی قصد انعطاف و عقب‌نشینی را داشت، به‌طور ساختاری مانع وی از این کار می‌شدند. نگرش سیاسی محمدشاه مشروطه‌ستیز بود؛ زیرا مشروطه نمی‌توانست نیازها و منافع شخصی و انتظارات وی از پادشاهی را تأمین کند، با اطلاعات در ذهن او و با تربیت دوره کودکی و نوجوانی وی ناسازگار، و نیز با نگرش اطرافیان مشروطه‌ستیز وی در تعارض بود. از نظر خوی شخصی نیز وی برخلاف پدرش (مظفرالدین‌شاه) و پسرش (احمدشاه) که خوی نرم و منعطفی داشتند، وی خلقی خشن داشت (جلالی، ۱۳۹۵، ب، ص ۱). سلطه‌طلبی و قدرت‌طلبی تاکتیک مسلط در رفتار سیاسی وی بوده است.

پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تربیت مدیر)

۱. چارچوب نظری نگرش سیاسی تا چه میزان می‌تواند شخصیت و رفتار سیاسی محمدعلی‌شاه را توضیح دهد؟
۲. نگرش مثبت محمدعلی‌شاه به روسیه و تحول از روس‌هراسی به روس‌اتکایی در بینش و گرایش و کنش سیاسی وی را شرح دهید.
۳. تأثیر شاپشال معلم روسی دوره ولیعهدی و مشاور دوره پادشاهی بر شخصیت و تصمیمات محمدعلی‌شاه را شرح دهید.
۴. تأثیرپذیری محمدعلی‌شاه از همسر یگانه خود را شرح دهید.
۵. شیوه تصمیم‌گیری استخاره‌ای و تأثیرپذیری از سید محمد ابوطالب زنجانی را شرح دهید.
۶. اگر نگرش سیاسی را در قالب ضرب‌المثل «توپش پره» یعنی آمادگی تدریجی و زمان‌بر فکری و عاطفی برای رفتاری لحظه‌ای (شلیک ماشه) تعریف کنیم، چرا توپ نگرشی

- محمدعلی شاه به مشروطیت پر بود و نگرشی به شدت منفی به آن داشت و درنهایت هم مجلس شورای ملی به عنوان نماد مشروطیت را به توپ بست؟
۷. نگرش و باور محمدعلی شاه به اثرگذاری جادوگری در سیاست را شرح دهید و حال گرای آن در اجتماع، ورزش، فوتبال و سیاست را بیان کنید.
۸. دوگانه تمایلات شخصی سیاست گریزی و استعفا کردن از پادشاهی و تمایلات ساختاری مخالفت برای نگهداری محمدعلی شاه بر اریکه قدرت چگونه می تواند نگاه ترکیبی روان شناسی سیاسی بر توجه توأمان به ویژگی های خُلُق و موقعیتی را نشان دهد؟
۹. تاکتیک های دوگانه مهرطلبی و سلطه طلبی محمدعلی شاه به اقتضای موقعیت های متفاوت را شرح دهد.
۱۰. روان شناسی نفاق محمدعلی شاه را با توجه به نوسانات رفتاری وی و قدرت مسلط مشروطه طلبان چگونه می توان شرح داد؟
۱۱. تأثیر دوران کودکی و نوجوانی و تربیت نامناسب بر رفتار دوره پادشاهی محمدعلی شاه را چگونه ارزیابی می کنید؟
۱۲. چرا نظام پادشاهی قاجار نتوانست کارکرد تربیت سیاسی نخبگان سیاسی و پادشاه آینده کشور را به درستی انجام دهد؟ و مظفرالدین شاه، و محمدعلی شاه چرا به عنوان برون دادهای آن ارائه می شوند که اولی درنهایت لطافت و مسالمت جویی و دیگری درنهایت خشونت و پرخاشگری است؟

فصل هفتم

روانشناسی سیاسی احمدشاه

مقدمه

احمدشاه هفتمین پادشاه قاجاری است؛ اما از آنجا که فرزند فتحعلی شاه بعد از وی به پادشاهی نمی‌رسد، بلکه نوه‌اش محمدشاه - فرزند عباس میرزا ولیعهد - به پادشاهی می‌رسد، درواقع احمدشاه نسل هشتم از سلسله قاجاریه محسوب می‌شود. مهم‌ترین وجه تمایز احمدشاه در انقراض و فروپاشی سلسله قاجاریه است؛ نکته‌ای که باید در رابطه با شخصیت وی و فروپاشی قاجاریه به‌طور محوری بررسی شود. سخن اینکه سهم روانشناسی سیاسی احمدشاه در پایان دادن به سلسله قاجاریه چقدر است؟ چه خوانش روان‌شناختی سیاسی از این مسئله می‌توان ارائه کرد؟ به‌ویژه آنکه در آثار و پیشینه تحقیق، دو قضاوت مثبت و منفی و متعارض درباره وی وجود دارد. برخی نظیر حسین مکی (۱۳۶۲) نظر مثبتی درباره وی ارائه می‌دهند و برخی چون شیخ الاسلامی (۱۳۹۲)، قضاوت منفی درباره او دارند. نکته منحصربه‌فرد وی در میان پادشاهان قاجاری آنکه او بدون گذراندن دوران ولیعهدی، با دوره نایب‌السلطنه دو نفر به پادشاهی می‌رسد.

مفروضات ساختاری و موقعیتی دوره احمدشاه عبارت‌اند از:

۱. عوامل ساختاری مانند دخالت قدرت‌های بزرگ آن زمان روس و انگلیس در دوره احمدشاه امری پذیرفته شده است. این نکته باید در توضیح تحولات مد نظر قرار گیرد.
۲. نقش انگلستان در دوره احمدشاه بیشتر از روسیه بوده است. یکی از دلایل آن خلع محمدعلی شاه بود که با تربیت و نفوذ معلم روسی وی شاپشال و اعتماد بی‌نظیر محمدعلی شاه به روس‌ها همراه بود. دلیل دیگر وقوع انقلاب در روسیه و کم‌رنگ شدن سیاست خارجی آن کشور و مداخلات آن در ایران بود (مکی، ۱۳۶۲، ص ۱۲).
۳. واقعیت ساختاری دیگر، پذیرش واقعیت انقلاب مشروطیت و تفکیک سلطنت از حکومت در ایران، به‌ویژه بعد از مقاومت نافرجام محمدعلی شاه است. «احمدشاه در دوره

سلطنت کوتاه پدرش محمدعلی شاه خود شخصاً به چشم دیده بود و با توجه به اینکه پدرش با چه حسرتی ایران را ترک گفته، او را کاملاً متنبه کرده بود؛ لذا حق سیادت ملت ایران و مقررات قانون اساسی را کاملاً رعایت می کرد، به طوری که مظاهر حکومت مشروطیت به بهترین وجهی در دوره سلطنت وی در ایران اجرا گردید» (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۹۱).

۱. زنجیره مفهومی و الگوی تحلیل ترکیبی

برای تحلیل شخصیت احمدشاه که به ظاهر ۱۷ سال، ولی در عمل ۸ سال پادشاهی کرد، می توان از مفاهیم مختلفی بهره گرفت:

- تاکتیک انزواطلبی، سیاست گریزی هورنای که تاکتیک غالب دوره پادشاهی بوده است؛

- رفتار غیر فعال و منفی از نظریه باربر که وی سیاستمداران و رؤسای جمهور را بر مبنای دو معیار دو گانه فعال و غیر فعال بودن از یک سو و مثبت و منفی بودن از سوی دیگر، در چهار وضعیت قرار می دهد:

	مثبت	منفی
فعال	ترومن، کندی	نیکسون، جانسون
غیر فعال	ریگان، دلیو بوش	آیزنهاور (احمدشاه)

منظور از «فعال» بودن، به دنبال تحول و پیمودن راه های جدید بودن و منظور از «غیر فعال بودن»، در گیر نشدن در سیاست و تصمیم گیری ها و به ویژه به جزئیات وارد نشدن و حرکت در مسیر هموار بدون کشمکش است. و منظور از «مثبت بودن»، لذت بردن و راضی بودن از جایگاه پادشاهی و ریاست جمهوری خود و منظور از «منفی بودن»، نارضایتی از نقش و جایگاه خود و فرار از مسئولیت سنگین و فشارهای ناشی از آن نقش است (Houghton, 2009, pp. 95-96).

احمدشاه در چنین جدولی در بخش «غیر فعال ها و منفی ها» قرار می گیرد. یعنی افرادی که هم تلاش کمتر و هم احساس رضایت کمتری دارند. آنان آن موقعیت را بایبی میلی و حتی با مخالفت پذیرفته اند و هیچ تغییر مشخص و اثر گذاری تعیین کننده ای بر فرایند سیاسی نداشته اند. - ارکان سه گانه نظریه نگرش سیاسی عبارت اند از: شناختی، عاطفی و رفتاری. با انباشت تدریجی رکن شناختی و رکن عاطفی، فرد برای بروز رفتار و کنش خاصی آماده می شود و در

زبان ضرب المثل فارسی «توپش پره» می‌شود. لوله توپ در زمان قاجارها در زمان طولانی پرمی‌شد، ولی با چکاندن ماشه‌اش در زمان کوتاه شلیک می‌شد. نگرش‌ها نیز با دو پیش‌نیاز بینشی و گرایشی در درازمدت شکل می‌گیرند و با سازوکار ماشه به رفتار تبدیل می‌شوند. نگرش سیاسی عبارت است از شناخت و حالت عاطفی مثبت یا منفی نسبت به یک موضوع خاص و نوعی آمادگی روانی نسبت به چیز معین و یا شخص خاص (بنگرید: برزگر، ۱۳۹۳، ص. ۲۸۸-۲۹۱).

- خودشیفتگی فرویدی.

- وضعیت ساختاری دولت ورشکسته^۱ و شکنده، بی‌ارزش و بی‌پول که بیانگر فروریختگی زیرساخت‌های آن و نیز از دست دادن دو ویژگی اساسی کارآمدی و مشروعیت است: کارآمدی ندارد؛ زیرا فاقد کارکردهای تأمین امنیت، رفاه اقتصادی، خدمات اجتماعی و قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری است و ضعف مشروعیت دارد؛ چون اعمال و اقدامات آن در نزد نخبگان و مردم عادی ناموجه تلقی شده، سرمایه اجتماعی لازم را ندارد. در مقابل دولت ورشکسته، مفهوم «دولت موفق» قرار دارد که از انحصار اعمال مشروع قدرت و از توان لازم برای تأمین امنیت و رفاه و خدمات اجتماعی برای اتباع خود برخوردار است و می‌تواند از تمامیت ارضی خود دفاع و با نفوذ و مداخله قدرت‌های خارجی مقابله کند (بنگرید: کولایی و اکبری، ۱۳۹۶؛ یزدان‌فام، ۱۳۸۸؛ موسوی‌نیا، ۱۳۹۰؛ یزدانی، ۱۳۹۵).

- وضعیت ساختاری سلطه مشروطه‌طلبان و خاطرات نسلی منفی قاجاری، به‌ویژه خاطره عملکرد محمدعلی شاه و وضعیت ساختاری آشفتگی درونی روسیه و تغییر موازنه قدرت روسیه و انگلیس به نفع انگلستان و دخالت انگلستان در برکناری احمدشاه.

۲. دوره کودکی و نوجوانی و برکناری معلم روسی

احمدشاه در ۲۷ شعبان ۱۳۱۴، برابر با ۱۸۹۸ میلادی متولد شد. مادرش ملکه جهان دختر نایب‌السلطنه کامران میرزا بود. وی در ۱۳۲۷ هجری قمری برابر با ۱۹۰۹ میلادی، در ۱۳ سالگی، پس از خلع محمدعلی شاه به پادشاهی رسید؛ اما به دلیل نداشتن سن قانونی ۱۸ سالگی، پنج سال بعد در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۴ (۱۹۱۴ میلادی) تاج‌گذاری کرد و در این فاصله پنج‌ساله دو نایب‌السلطنه، ابتدا عضدالملک و سپس ناصرالملک را همراه داشت (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۲)؛ بدین ترتیب، از زمان تاج‌گذاری، ۱۲ سال پادشاه ایران بوده است. وی همچون

ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه سفرهای خارجی سه گانه داشت و در ۱۷ سالگی با «بدرالملوک والا» ازدواج کرد. گفته می شود بدرالملوک بسیار زیبا بود و احمدشاه به او علاقه زیادی داشت. اغلب او را به تالار قصر آینه می برد و به انعکاس عکس او در آینه ها می نگریست و می گفت «در اینجا من فقط یک بدری ندارم، بلکه هزاران بدری دارم». شاید این عبارت را بتوان این گونه تفسیر روان شناختی کرد که سازوکار آرامش روانی برای محدودیت وی در ازدواج با زنان متعدد همچون پنج پادشاه قاجاری بود؛ با این همه، بین آنان اختلاف افتاد و کارشان به طلاق کشید؛ از دلایل آن این بود که بدرالملوک پدر خود شاهزاده «ظهیرالسلطان والا» نوه عباس میرزا را شایسته تر از احمدشاه می دانست. احمدشاه سه بار ازدواج کرد و دو دختر به نام های همایون دخت قاجار و مریم قاجار و یک پسر به نام فریدون قاجار داشت. دوره زندگانی ۳۲ ساله و پادشاهی ۱۷ ساله وی را، به طور دقیق تر، می توان چنین تقسیم بندی کرد:

- کسب ولیعهدی در ده سالگی از سوی پدرش محمدعلی شاه؛
 - پادشاهی بالقوه در سیزده سالگی، به همراه دو نایب السلطنه، به ترتیب عضدالملک و ناصرالملک، و نفر دوم بودن تا پنج سال بعد؛
 - تاج گذاری رسمی و پادشاهی بالفعل در ۱۸ سالگی (قمری و قانونی)؛
 - دوره نخست وزیری و ثوق الدوله و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و اختلافات وی با هیئت دولت و ثوق الدوله؛
 - دوره نخست وزیری مشیرالدوله و قوام؛
 - دوره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و سپس صدارت سردار سپه؛
 - سفر سوم خارجی و اقامت در آنجا و دوره چهارساله از کودتا تا برکناری رسمی؛
 - از برکناری تا مرگ، حدود چهار سال. وی در ۳۲ سالگی در ۱۳۰۷ ه.ش درگذشت.
- بنابراین، اگر پنج سال اولیه که نایب السلطنه داشت و چهار سال اقامت وی در خارج از کشور در سفر سوم وی را از هفده سال خارج کنیم؛ حدود هشت سال پادشاهی فعال داشته است.

۲-۱ حذف معلم روسی و تربیت مشروطه ای

بعد از شکست کودتای صغیر و خلع محمدعلی شاه، معلم روسی احمد میرزا نیز عزل می شود و به نوعی تربیت احمدشاه زیر نظر جمعی از مشروطه طلبان ایرانی قرار می گیرد (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۵). بنابراین نوجوانی وی به نوعی تحت تأثیر واقعیت پذیرش

مشروطیت قرار می‌گیرد و می‌توان آثار آن را در به رسمیت شناختن مشروطیت و نقش خود را در مقام سلطنت و نه حکومت کردن را مشاهده کرد.^۱

۳. تاکتیک سیاست‌گریزی و پادشاه‌گریزان از سلطنت

تاکتیک انزواطلبی و سیاست‌گریزی، مسلط بر اکثر دوره پادشاهی احمدشاه بوده است. شواهد زیادی دال بر آن می‌توان ارائه کرد:

به نظر حسین مکی، احمدمیرزا در دوره کودکی همواره از اجتماعات، به‌ویژه مردانه، گریزان و گوشه‌گیر بود و به تنهایی پناه می‌برد البته خصوصیت خجالتی و ترس پنهان از برقراری ارتباط با دیگران، در دوره کودکی و اقامت در تبریز به عنوان ولیعهد و دور از کانون توجهات زیاد به چشم نمی‌آمد؛ گرچه ملکه جهان بانو، مادرش به این ویژگی پی برده بود و همواره می‌کوشید احمدشاه را با بردن در جمعیت شلوغ و مجالس اشرافی، به قول خودش او را از خجالتی و کم‌رویی بودن دریاورد و اجتماعی کند (مکی، ۱۳۷۰).

۳-۱ تضعیف جایگاه پادشاهی و تاکتیک سیاست‌گریزی

پس از واقعه مشروطیت، به‌ویژه بعد از عملکرد نامناسب محمدعلی‌شاه، افکار عمومی مردم، بخصوص مشروطه‌خواهان، نظر مثبتی به حضور شاه در اداره کشور نداشت و شأن پادشاهی به شدت در انظار تنزل یافته و نقش نخست‌وزیر و مجلس شورای ملی جای آن را گرفته بود. این امر به‌ویژه بعد از عزل محمدعلی‌شاه افزایش یافته بود. به جای درباریان چاپلوس که تا دیروز از صد قدمی ولیعهد به او گُرنش می‌کردند، اینک پاسداران مسلح نظام جدید (معروف به مجاهدان) قدم به محوطه قصر گلستان گذاشتند و به قول مورخ‌الدوله سپهر «در حضور شاه جوان چپ می‌کشیدند و حتی پیش چشم او لغت می‌شدند و در حوض بزرگ قصر گلستان آب‌تنی می‌کردند» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۹).

پادشاه قاجاری که همه ثروت کشور را ثروت شخصی خود می‌دانست و بر آن اشراف داشت، اکنون احمدشاه به حقوق‌بگیر دولت و نخست‌وزیر تبدیل شد، برای مخارج خود و سفر باید از دولت تخصیص اعتبار بگیرد!! در خاطره‌ای مهندس محسن فروغی فرزند ذکاءالملک فروغی معروف که در آن زمان ذکاءالملک وزیر دارایی کابینه سردار سپه بود،

۱. خان‌ملک ساسانی، نویسنده مشهور قاجاریه پس از بازگشت به ایران و پایان تحصیلات، در سال ۱۲۹۰ شمسی معلم اختصاصی احمدشاه می‌شود و دوازده سال با وی معاشرت می‌کند.

نقل می‌کند که روزی تلفن منزل زنگ زد، وقتی گوشی را برداشتم گفتم: من احمدشاه هستم، به پدرت از قول من بگو به میلیسپو (مستشار وزارت بازرگانی) دستور بدهد که حقوق مرا زودتر پرداخت کند چون عازم اروپا هستم. روزی که شاه این تلفن را می‌کرد ۲۶ یا ۲۷ برج بود و می‌خواست ۲ یا ۳ روزی زودتر پرداخت شود (به نقل از شیخ الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۶). این شاهد تغییر وضعیت محسوس پادشاه در دوره قبل و بعد از مشروطیت را می‌رساند. موضوعی که مقایسه آن اسباب دل‌زدگی احمدشاه را فراهم می‌کرد.

۳-۲. خاطره ابدی وداع با پدر و مادر و سیاست‌گریزی

بعد از خلع محمدعلی شاه و پناهندگی او به سفارت روسیه و وضعیت رعب‌آلودی که او و خانواده‌اش از جمله احمدشاه سپری کردند، هیئتی از سوی مشروطه‌طلبان به زرگنده و سفارت روسیه رفتند تا درباره استعفای مکتوب شاه و انتقال پادشاهی از وی به پسرش احمدشاه هماهنگی کنند. آن‌گاه لحظه حساس و حزن‌انگیزی فرا رسید؛ احمدشاه هنوز در زرگنده نزد پدر و مادرش زندگی می‌کرد و هر دو به این شاهزاده جوان علاقه‌ای شدید داشته، نمی‌خواستند از او جدا شوند، به ویژه پدرش ابداً تاب جدایی او را نداشت. از این رو، شاه مخلوع به مشروطه‌طلبان پیشنهاد کرد یکی از دو شق زیر را برگزینند:

۱. سلطان احمدمیرزا را - پس از اینکه به سلطنت برگزیده شد - چون به سن قانونی پادشاهی نرسیده است همراه خود به روسیه برده، در آنجا تربیتش کنند و بعد از آن برای تاج‌گذاری به ایران برگردد. این پیشنهاد به قول یکی از اعضای منتخب، تقی‌زاده، چنان مهمل و نامعقول بود که حتی سفرای روس و انگلیس که در آن روزها واسطه میان شاه مخلوع و نمایندگان ملت بودند حاضر نشدند چنین پیامی را به رهبران فاتح مشروطه ابلاغ کنند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۹).

۲. پس از یأس شاه از راه‌حل اول، راه‌حل دومی ارائه کرد و اینکه فرزند کوچک‌ترش محمدحسن میرزا را به سلطنت برگزینند و بگذارند احمدمیرزا همچنان نزد او باشد. اما شاه خود از این پیشنهاد پشیمان شد، اعلام کرد که حاضر است احمدمیرزا را به تحویل نمایندگان ملت تحویل بدهد. با این تصمیم در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ (۲۶ تیر ۱۲۸۸) شش تن از رجال درجه اول ایران به سفارت روس رفتند و آنگاه آن لحظه حزن‌آور فرارسید که محمدعلی شاه و همسرش ملکه جهان و همه خانواده سلطنتی همراه از شدت اندوه به گریه افتادند؛ زیرا شاه خردسال احمدشاه دامن پدر و مادر را محکم چسبیده بود و نمی‌خواست از آنان جدا شود.

علی‌رغم استقبال خوب مردم و درباریان از احمدشاه ۱۲ ساله، وی باز هم در فراغ والدین خود آرام نداشت و پی فرصتی می‌گشت که دوباره به آنان ملحق شود. در همان ایام، روزی دور از چشم مراقبان سوار الاغی شد تا به تنهایی و مخفیانه به زرگنده پیش پدر و مادرش برود؛ ولی درباریان محافظ به‌موقع خبردار شدند و او را دوباره به قصر سلطنتی بازگرداندند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۱، به نقل از تقی‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطه ایران، ص ۸۶). این خاطره تلخ برای همیشه در ذهن احمدشاه جاویدان شد. برکناری پدر از سوی مشروطه‌طلبان با تحقیر، پناهندگی دلهره‌آور خانواده وی به سفارت روسیه و ترجیح بودن در کنار پدر و مادر بر پادشاهی و آرزوی فرار از پادشاهی و قصر و الحاق به پدر و مادر، زنجیره‌ای از خاطرات آن روزهای احمدشاه است که گویی سایه سنگین خود را در ۱۷ سال بعدی زندگی او همواره حفظ کرد.

بازتولید خاطره خلع پدر از سلطنت و تبعید وی به خارج از کشور و جدایی وی از پدر و مادر، همواره برای احمدشاه باعث اضطراب اساسی این احساس و افکار را در وی برمی‌انگیخت که مبادا آنچه در گذشته دیده است، بار دیگر تکرار شود. حزن از گذشته و خوف از تکرار آن در آینده، عامل اضطراب اساسی از نوع مباحث هورنای در احمدشاه بوده، به گونه‌ای که این احساس را داشت که به زودی در آینده‌ای موهوم نظم موجود بر هم می‌ریزد و زمان محدود است و تا آن زمان باید ذخیره لازم را فراهم کند.

۳-۳ اضطراب کشورداری در دوره پادشاهی

احمدشاه به دلیل صغر سن قانونی به سر می‌برد. در این زمان روسیه طی اولتیماتومی خواستار اخراج شوستر امریکایی مستشار مالی ایران شد. اما مجلس ایران اولتیماتوم را نپذیرفت و دولت مجلس را منحل و شوستر را معزول کرد. در این میان ناصرالملک، نایب‌السلطنه، هم ایران را ترک و استعفا کرد؛ اما کسی را به جانشینی نمی‌پذیرفت. چون احمدشاه هنوز به ۱۸ سالگی نرسیده بود، سن او را براساس سال‌های قمری محاسبه کردند. بدین ترتیب احمدشاه در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ با حضور گروهی از نمایندگان مجلس سوم که تازه انتخاب شده بودند، سوگند یاد کرد و تاجگذاری کرد و رشته کارها را در دست گرفت. اندکی بعد جنگ جهانی اول آغاز شد و احمدشاه در نطق افتتاحیه مجلس سوم شورای ملی، دولت ایران را بی‌طرف خواند (اتحادیه، ۱۳۷۷، ص ۶۷).

فراتر از آن، اوضاع نابسامان مالی و سیاسی و نبود قوای نظامی کافی برای دفاع از کشور و همچنین وجود قوای روس در خاک ایران، دامنه جنگ را به کشور کشانید.

انگلیسی ها نیز به بهانه دفاع از منابع نفتی جنوب از بصره وارد ایران شدند. بدین ترتیب، بی طرفی ایران از همه سو نقض شد. احمدشاه در همان اوایل رسمیت یافتن عملی پادشاهی چنان مضطرب بود که قصد استعفا، ترک تهران و خروج از ایران را داشت (اتحادیه، ۱۳۷۷، ص ۶۸).

۳-۴ سفر و اقامت در خارج از کشور و سیاست گریزی و پادشاه گریزی

سفر به خارج از کشور و اروپا برای احمدشاه، «خیر اساسی» و اجتناب ناپذیر تعریف شده است. درواقع، اگر سفر به خارج از کشور برای فتحعلی شاه و محمدشاه که در تصورشان هم نمی آمد، برای ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به صورت کاری تفریحی و تفتنی در آمد و هر یک سه بار به این کار دست زدند، اما سفر به خارج برای احمدشاه به کار اصلی و دغدغه و خیر اساسی تبدیل می شود و برای بار سوم هم که به آنجا می رود برای همیشه تا لحظه مرگ می ماند؛ او از دوگانه زندگی در خارج از کشور و پادشاهی، اولی را برمیگزیند و تاکتیک سیاست گریزی و پادشاه گریزی را انتخاب می کند. سفر به خارج از کشور جزء شروط اصلی او برای هر چانه زنی سیاسی بوده است. برای مثال، در موقعیت جنگ جهانی اول و تأثیر آن بر ایران، شاه قصد استعفا و کناره گیری از سلطنت را داشت، اما وقتی با ممانعت دربار و حتی قدرت های روس و انگلیس مواجه می شود، مشروط به چند شرط، از جمله دریافت حقوق ماهانه، حفظ خود و دارایی از تعرض و آزادی سفر به داخل و خارج از کشور، می پذیرد که در ایران بماند (اتحادیه، ۱۳۵۵، ص ۶۸).

سفر اول وی سه روز پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، بین دولت و ثوق الدوله و انگلیس رخ می دهد؛ البته باید به تصویب مجلس شورا هم می رسید. احمدشاه خود می گوید «تصمیم داشتم موقتاً به اروپا مسافرت نمایم تا در تهران نباشم...» (مکی، ۱۳۶۲، ص ۳۹-۴۰). درواقع با سفر به خارج از کشور خود را از موضع گیری در قبال قرارداد نجات می دهد.

سفر دوم وی بعد از کودتای نظامی رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ و سقوط کابینه قوام، به دلیل مخالفت با سفر احمدشاه به خارج بود. مشیرالدوله مأمور تشکیل دولت می شود و احمدشاه در بهمن ۱۳۰۰ به سوی اروپا حرکت می کند (بهار، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۲).

سفر سوم احمدشاه هم در ۱۳۰۲ ه.ش بعد از رئیس الوزرا شدن رضاخان رخ می دهد که سفر بی بازگشت می شود و تا چندین سال موضوع اول کشور می شود. طبق کتاب رحیم زاده صفوی، موضوع اصلی همین تلاش سیاستمداران درجه اول کشور برای متقاعد کردن احمدشاه به بازگشت است و در داخل نیز طرفداران رضاخان با اقداماتی چون سرکوب و یا

بلوای نان در ۱۳۰۴ ه.ش می‌کوشیدند احمدشاه را از بازگشت به ایران منصرف کنند (اتحادیه، ۱۳۷۷، ص ۱۲۱؛ بهار، ۱۳۶۳، ص ۲۷۶؛ مکی، ۱۳۶۲، ص ۳۷۷).

۳-۵ ترسو بودن و سیاست‌گریزی

حسین مکی که در همه‌جا از احمدشاه دفاع کرده است؛ با این همه ویژگی ترسو بودن او را تأیید می‌کند. «چند نقطه ضعف اساسی داشته و آن ترس و جبن بی‌اندازه او بوده است که این مسئله دیگر قابل اغماض نیست (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۹۲). این ترسو بودن برای یک سیاست‌مدار در تراز پادشاهی نقصی بزرگ محسوب می‌شود و بر تحلیل سیاسی و رفتار سیاسی وی به‌طور هم‌زمان اثر می‌گذارد. تحلیل سیاسی معطوف به ترس از اوضاع ایران به آنجا می‌انجامد که در سیاست عملی و رفتار سیاسی تاکتیک سیاست‌گریزی را برگزیند.

سروان فویس - لیث^۱ می‌گوید: «در نخستین سفر احمدشاه به فرنگ (اوت ۱۹۱۹) این وظیفه ناگوار به عهده من واگذار شد که به عنوان فرمانده اسکورت انگلیسی، او و ملتزمان رکابش را از تهران به انزلی برسانم. اولین باری که چشمش به دریای خزر افتاد چنان وحشتی بر وجودش چیره شد که به هیچ وجه حاضر نبود قدم به عرشه کشتی گذارد... حتی پس از آنکه به اصرار تمام وادارش کردند سوار کشتی شود. باز در حال ترس و وحشت به سر می‌برد و پیوسته می‌کوشید تا شروع حرکت کشتی را به تأخیر اندازد. این عمل را آن‌قدر طول داد که ناخدای کشتی عصبانی شد و شبانه، موقعی که شاه در خواب بود، لنگر را کشید و به سوی بادکوبه حرکت کرد» (به نقل از شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۷).

شاهد دیگر آنکه وی با طرح ترور رضاخان مخالفت می‌کند و حتی خود اظهار می‌دارد که «اگر نسبت جبن و ترس به من بدهند، نسبت خیانت به من نمی‌دهند باز این خود یک خوشبختی است برای من و برای خاندان من» (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۷).

فرا‌تر از آن، در آستانه کودتای رضاخان و وقوع جنگ جهانی اول و تشدید وخامت اوضاع کشور و احتمال حمله بلشویک‌های شوروی و یا جنگلی‌ها به تهران و تصرف تهران، احمدشاه دیوانه‌وار می‌ترسید و درصدد فرار از ایران به بهانه معالجه و درمان به خارج از کشور بود. حتی تصمیم گرفته بود از مقام سلطنت استعفا بدهد و به عنوان شهروند عادی کشور را ترک و محمدحسن میرزا ولیعهد را جانشین خود کند (بنگرید: شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۵۸۵-۵۹۶).

یکی دیگر از شواهد دال بر ترس و احتیاط مفرط احمدشاه، مذاکرات محرمانه وی از طریق یکی از محارم خود به نام بصیرت الدوله هروی با سفارت روس بود. احمدشاه با این تصور روان‌شناختی که رضاخان عامل انگلیس است، به سمت روسیه رفت تا بلکه حمایت آنان را جلب کند تا بتواند با رضاخان مقابله کند. بصیرالدوله خاطرات این مذاکرات پنهانی را یادداشت کرده است؛ بررسی این یادداشت‌ها برای شناخت روحیه و افکار احمدشاه و ترس او از اقتدار رضاخان و نفوذ انگلستان مفید است. ترس و احتیاط احمدشاه از ارتباط با روسیه موجب رنجش روتشتاین وزیرمختار روسیه در ایران شده بود (بصیرالدوله، ۱۳۷۲؛ اتحادیه، ۱۳۷۷، ص ۷۰).

۳-۶ توهم مانع ساختار حقوقی و سیاست‌گریزی

احمدشاه به قانون اساسی اعتقاد و اتکا داشت. با آنکه از ایران رفته بود، آن را به عنوان تضمینی برای ادامه سلطنت خود تلقی می‌کرد (بهار، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۲۰۰؛ اتحادیه، ۱۳۷۷، ص ۷۰). رحیم‌زاده صفوی در مذاکرات خود با احمدشاه در پاریس نقل می‌کند که شاه اقدامات رضاخان را برای انقراض قاجاریه و انتقال آن را بی‌فرجام می‌دانست؛ زیرا بر مبنای قواعد حقوقی، پادشاهی موهبت الهی ما قاجاریان است و رضاخان نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد و من با رئیس «انجمن حقوق فرانسه» هم که استاد من [احمدشاه]، ساعت‌ها در این باره گفتگو کرده‌ام و او نیز این انتقال را غیر ممکن دانسته است (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ج ۱۳، ص ۴۹). رحیم‌زاده صفوی در نقد این بیان به احمدشاه می‌گوید:

قربان! یعنی می‌فرمایید هرگاه مجلسی که اکثریت آن رضاخانی باشد، بیایند و الغای سلطنت قاجاریه را اعلام نمایند، «رئیس جامعه حقوق انسانی» یا جامعه وی، سپاهی تجهیز می‌کنند و نمایندگان مجلس ایران را به رعایت اصول حقوقی مجبور می‌سازند؟! (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۵۰).

سیاست‌گریزی آنچنان بر ذهن احمدشاه حاکم است که وی از تعارض قواعد حقوقی و توسل به زور در سوی دیگر غافل است؛ اقدامی که در عمل رخ داد و مجلس ایران به شکل قانونی در ظاهر، و پی در باطن با تمسک به سرنیزه رضاخانی، الغای پادشاهی احمدشاه و قاجاریه را اعلام می‌کند. امر حقوقی که در دلیل تراشی احمدشاه برای عدم مداخله در سیاست، مانع مهمی بر سر راه دستیابی رضاخان محسوب می‌شد، موضوعی بود که به تعبیر رحیم‌زاده صفوی نشان از نوعی ساده‌دلی و سیاست‌گریزی احمدشاه داشت: «هزار نقش برآرد زمانه و

نبود/ یکی چنانچه در آئینه تصور ماست. با چنین اندیشه پاک و قلب تابناکی بود که آخرین پادشاه قاجار ناگهان شهمات شد» (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۵۱). محیط پاریس و معاشرت وی با حقوق‌دانان بر افکار وی اثر گذاشته بود. «با اندک تأملی خواهید دریافت که در آن زمان، شخص احمدشاه از کدام دریچه دیده به امور دنیا می‌نگریسته است» (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۵۲).

۳-۷ محدود شدن قدرت و اختیارات و دلزدگی

قدرت احمدشاه در قیاس با پادشاهانی چون ناصرالدین‌شاه به شدت محدود شده بود. او به موجب قانون مشروطه، در انتخاب کارگزاران سیاسی و امر و نهی، اختیارات مطلقه پادشاهان قبلی را نداشت. نقش او در این بود که سلطنت کند و حکومت نکند. در خاطرات و نوشتارهاست که وی به وزیر مالیه زنگ زده است و خواهان مساعدت در پرداخت زودتر حقوق ماهیانه‌اش شده است. این را با وضعیت ناصرالدین‌شاه که بودجه عمومی کشور را حساب شخصی خود می‌دانست، مقایسه کنید. افضل‌الملک که چهار پادشاه قاجاری را تجربه کرد، در زندگینامه خود این مقایسه را انجام داده است و از احمدشاه به عنوان «از همه چیز محروم» یاد می‌کند:

تاکنون در ایران چهار سلطان [قاجاری] را دیده‌ام که اول آن ناصرالدین‌شاه قاجار است که در ایران او را خاتم السلاطین می‌خوانند و آخر آنان اعلیحضرت سلطان احمدشاه معصوم است که از همه چیز محروم است. پادشاه دوره مشروطه است و امور ایران، به واسطه کارکنان خیانت‌گزار، خیانت‌شعار، هرج و مرج و مغلوله است (آل داود، ۱۳۹۵، ص ۱۶۴).

۳-۸ خلیات مسالمت‌جویانه و پرهیز از خشونت و خونریزی

یکی دیگر از توجیهات سیاست‌گریزی احمدشاه، پرهیز از اعمال خشونت و خونریزی در سیاست است. وی فردی مهربان بود و در دوره پادشاهی خود نه فرصتی برای اعمال خشونت داشت و بالاتر از آن، نه اراده‌ای برای اعمال خشونت و قاطعیت در سیاست. حسین مکی نقل می‌کند که دو سه ماه قبل از انقراض سلسله قاجاریه در نهم آبان ۱۳۰۴ چند نفر از نزدیکان احمدشاه نزد وی می‌روند و از اینکه اجازه ترور رضاخان را نداده است، گلایه می‌کنند و احمدشاه در پاسخ می‌گوید:

اگر به فرض رضاخان را کشته بودیم، رضاخان دیگری برای ما می‌تراشیدند، اگر رضاخان کشته شده بود، فوراً رضاخان دیگری با هزار درجه شدت برای ما می‌تراشیدند و در اطراف

کشته شدن رضاخان هم برای ما چیزها می گفتند و همه جور نسبتی به ما می دادند، پس صلاح ما نبود که راضی شویم رضاخان را ترور یا معدوم نمایند (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۶).

۳-۹ نپذیرفتن پیشنهاد ترور رضاخان و نفی امامزاده سازی در تاریخ

در موقعیت های گوناگون و توسط افراد مختلف به احمدشاه پیشنهاد شده است که رضاخان را دستگیر و یا ترور کند و با ترور شخص محوری جریان رقیب، بازی سیاست را به نفع خود تغییر دهد. اما احمدشاه با نقل جمله ای در مورد قتل امیرکبیر به امر ناصرالدین شاه و اسطوره شدن امیرکبیر با ترور رضاخان به امر خود مخالفت می کند:

جد اعلای من یک بار، مرد خودسری را مجازات نموده که داعیه سلطنت داشت. سال ها می گذرد و همه می گویند این کار بخت ایران را به طلسم انداخت. من دوباره اجازه نمی دهم امامزاده ای در این مملکت ساخته شود. من به حفظ اصول مشروطیت قسم یاد کرده ام و حاضر نیستم چنین قضاوت غلطی را نسل آینده نسبت به من بنماید (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۱۱).

احمدشاه در این گفتار: اول آنکه امیرکبیر را خودسر و داعیه سلطنت می داند و رضاخان را به همین قیاس خودسر و داعیه سلطنت در سر می داند؛ دوم، ناصرالدین شاه را آمر به قتل امیرکبیر می داند و اینکه می گوید نمی خواهم آمر به قتل رضاخان باشم؛ سوم، دلیل این نپذیرفتن پیشنهاد ترور رضاخان را قضاوت منفی تاریخ و نسل های آینده در مورد خود می داند و اینکه نمی خواهد به سرنوشت ناصرالدین شاه گرفتار شود و سرانجام اینکه می گوید نمی خواهد با کشتن رضاخان از وی امامزاده بسازد، همان گونه که مردم در مورد امیرکبیر چنین کردند. این گفتار احمدشاه سرنخ شخصیتی خوب برای عدم صدور قتل و ترور رضاخان به دست می دهد و آن جلوگیری از امامزاده سازی رضاخان توسط مردم و دیگران و آدم بد شدن احمدشاه در نزد مردم است. سخن در این نیست که مقایسه امیرکبیر با رضاخان، قیاس مع الفارق و حرف نادرستی است و نیز اینکه امیرکبیر ادعای سلطنت نداشته و خودسر نبوده است. سخن در این است که این ذهنیت در نگرش سیاسی احمدشاه وجود داشته است (بنگرید: جلالی، ۱۳۹۵، ج، ص ۵۹-۵۶).

۳-۱۰ تربیت در سایه مشروطه طلبان

بعد از تجربه تلخ محمدعلی شاه و تبعات ناگوار آن برای مشروطه طلبان، اولیای رژیم جدید کوشیدند تا او را دموکرات و مشروطه خواه تربیت کنند؛ اسمیرنوف، معلم روسی وی، اخراج شد و ارتباط شاه جوان با خانواده ها و اطفال ضد مشروطه ای هم قطع گردید. نیز احمدشاه در

کلاسی ویژه متشکل از اولاد شاهزادگان و اشراف آزادی‌خواه و خانواده‌های خوشنام و مورد اطمینان شرکت کرد تا محیطی سالم و مساعد برای تربیت شاه آینده کشور فراهم شود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۹-۳۱)؛ با وجود این، مانع از معاشرت‌های داخلی با پدربزرگ مادری شاه، کامران‌میرزا، عمه‌ها و عموها نشده، همین افراد مغز جوان و مستعد او را دائم به افکار و اخلاقیات فاسد مسموم و آلوده کردند و انتظار مطلوب مشروطه‌خواهان به بار نشست (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۳۱، به نقل از ملک‌زاده، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۴۰۴). به هر ترتیب، به نظر می‌رسد این تربیت تأثیری خاص بر به رسمیت شناختن مشروطیت و سیاست‌گزینی احمدشاه داشته باشد.

۳-۱۱ قانون‌گرایی و سیاست‌گزینی

یکی دیگر از دلایل احمدشاه برای سیاست‌گزینی و عدم مداخله فعالانه در سیاست ایران، چارچوب قانون اساسی مشروطیت بود. حسین مکی در این باب می‌نویسد:

مرحوم سلطان احمدشاه خیلی مراقبت و سعی می‌نمود که از حدود اختیاراتی که قانون اساسی به مشارالیه داده است کوچک‌ترین تجاوزی ننماید، و همان‌طوری که نسبت به اجرای آن قسم یاد کرده است در انجام و اجرای آن دقیق عمل کرده باشد. به همین لحاظ هم کم‌ترین مداخله غیر مشروع در اموری که قانوناً به مشارالیه اختیار داده نشده بود، نمی‌کرد (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۱۶).

احمدشاه مرتب تذکر می‌داد که می‌خواهد قانون‌مداری و در چارچوب قانون حرکت کند و می‌کوشید رفتارش با آنچه قانون‌مداری تعبیر می‌کرد، تعارضی نداشته باشد. او با این توجیه‌گری و دلیل تراشی، خود را از دغدغه ناکامی‌های بیرونی خارج می‌کرد. اما برای مردم و سیاسیون آن، دوره شخصیت سیاسی اراده‌ورز و اثرگذار بیش از قانون‌خواهی و قانون‌مداری جاذبه داشت (جلالی، ۱۳۹۵، ج ۶۵)؛ به‌ویژه که بازیگر محور دیگر رضاخان بود.

محمدعلی‌شاه در اولین ملاقات خود، بعد از خلع از پادشاهی، در ترکیه از احمدشاه می‌خواهد که در سیاست ایران فعالانه وارد شود و مداخله مؤثر داشته باشد ولی احمدشاه این تقاضا را رد می‌کند و می‌گوید:

من وقتی به سلطنت رسیدم، در مقابل امر انجام‌شده‌ای واقع شده‌ام؛ نمی‌توانم آن را قبول نکرده زیر آن بنزم. اگر این قانون در زمان من تصویب شده بود من آن را با این کیفیت امضا نمی‌کردم و حقوقی برای خودم قائل می‌شدم. حالا هم اگر در قانون اساسی تجدیدنظر شد و

ملت ایران به من اختیاراتی داد، البته مداخله خواهم کرد و الا به هیچ صورتی حاضر نیستم که برخلاف قانون اساسی کوچک‌ترین اقدام و کم‌ترین تخطی را بنمایم (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۱۷). به نظر احمدشاه، وی در مقابل عمل انجام شده و نقش از پیش تعریف شده‌ای قرار گرفته است و تجربه پدرش محمدعلی‌شاه که می‌کوشید این قالب نقشی را بشکند، تجربه ناموفقی بود. بنابراین، سلطنت از حکومت کردن جدا شد. یادداشت‌های رضا هروی بصیرالدوله نیز مؤید همین مطلب است که احمدشاه، دلیل تراشی انفعال عملی خود در مقابل رضاشاه را به تغییر ساختار دولت بعد از مشروطیت می‌داند و اینکه مجلس قدرت واقعی را در دست دارد: «دولت مشروطه با داشتن مجلس برای شاه بیشتر از این حقی نگذاشته که بتواند در انجام امور مهم رضایت خاطر جنابعالی را جلب کند» (بصیرالدوله هروی، ۱۳۷۲، ص ۵). بنابراین، پادشاه دارای نقشی تشریفاتی و سلطنت تفکیک شده از حکومت را داشت و رئیس‌الوزرا و هیئت دولت و مجلس شورای ملی حکومت می‌کردند. مخبرالسلطنه در کتاب *خاطرات و خطرات* خود نیز از گفتگوی خود با احمدشاه و تقاضا برای مداخله و توجه بیشتر به امور کشور می‌گوید و اینکه وی در پاسخ می‌گوید:

فرمودند من اختیاری ندارم، عرض کردم کل اختیار را دارید، هیچ قانونی مخالفتی با اقدام به اصلاح مملکت نمی‌کند. امر به معروف و نهی از منکر وظیفه هر مسلمان است، فقط تشخیص معروف و منکر باید داد، آن را هم قانون تشخیص داده است. بسیار گفتم و کمتر اثر دیدم، احمدشاه به قول خودش برای سلطنت ساخته نشده بود (به نقل از مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۵۱).

شاه در گفتگو با رحیم‌زاده صفوی و گلایه او باز می‌گوید «در حدود مقررات قانون اساسی سلطنت می‌کند» (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۷۰). به نظر مخبرالدوله، قانون اساسی و نقش پادشاهی تعریف شده در آن، بهانه و دلیل تراشی احمدشاه برای عدم مداخله در سیاست بود.

در کنار ضمانت درونی احمدشاه، ضمانت التزامات بیرونی نیز وی را به سوی رعایت چارچوب قانون اساسی سوق می‌داد. او تجربه حوادث دوره پدرش را دیده بود و اینکه باید حق ملت و مقررات قانون اساسی را رعایت کند تا به سرنوشت اندوهناک پدر مبتلا نشود. حسین مکی آن را با خوشبینی تحلیل می‌کند «سعی و اهتمام وی در عدم دخالت در امور کشور، مردم را مشتبه کرده بود که او را پادشاهی «بی‌عرضه» قلمداد می‌نمودند» (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۹۱). نوعی افراط در مداخله و انتخاب تاکتیک غالب سلطه‌طلبی در محمدعلی‌شاه و نوعی تفریط در عدم مداخله از سوی احمدشاه مشاهده می‌شود.

۴. شخصیت غیر فعال و منفی و تاکتیک سلطنت‌گریزی

شخصیت غیر فعال و نیز منفی احمدشاه (مباحث نظری آن را بنگرید: Houghton, 2009, pp. 95-96). را در دو برخورد تعیین‌کننده وی با مدرس و ولیعهدش می‌توان مشاهده کرد.

۴-۱. نپذیرفتن دعوت مدرس در بازگشت به ایران

در پاییز ۱۳۰۳ ه. ش یک سال پیش از انقراض سلسله قاجاریه، جمعی از رجال سیاسی و روحانیان که با انقراض این سلسله به دلایل سیاسی مخالف بودند، حضور احمدشاه را برای جلوگیری از این امر لازم می‌دانستند؛ بنابراین مدرس پیک مجرم رازی نزد شاه فرستاد تا با تشریح اوضاع حقیقی کشور او را تشجیع کنند تا از فرانسه به ایران نیاز گردد و رهبری جبهه مخالفان سردار سپه را بر عهده گیرد. سیدعلی اصغر رحیم‌زاده صفوی این مأموریت را انجام داد. وی بعدها با نگارش کتابی به بیان جزئیات سفر و شرح مفصل اقدامات و مذاکراتی می‌پردازد که برای بازگرداندن احمدشاه به ایران انجام داده است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۲۸۹). «حمایت مدرس از احمدشاه به این دلیل بود که در گذر زمان تشخیص داده بود که فعلاً باید احمدشاه را به عنوان شاه قانونی که در او آثار خود کامگی کمتر مشاهده می‌شود و تبعیت از قانون برای او اصلی مسلم است، در برابر رضاشاه نگهداشت» (فدایی، ۱۳۷۷، ص ۴۱).

رحیم‌زاده صفوی می‌گوید حامل سه پیام از جانب ملت ایران، مدرس و ولیعهد است. وی در بیان پیام مدرس می‌گوید:

سیدحسن مدرس عرض می‌کند... من و رفقایم با تمام نیروی خود در راه تأیید سلطنت و تأکید بر مبانی شوکت و قدرت قانونی اعلیحضرت می‌کوشیم و از هیچ فداکاری دریغ نورزیده. نخواهیم ورزید و علت این فداکاری تنها علاقه‌مندی ما به شخص اعلیحضرت نیست بلکه گردش روزگار، کارها را چنین پیش آورده است که بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین مبانی ایمانی ما، یعنی اصولی که موجب مصونیت اجتماعی و سیاسی و قومی ملت ایران و تأکید استقلال و تمامیت کشور ایران است، به حسب تصادف با بقا و دوام سلطنت اعلیحضرت توأم گردیده است. بدین معنی که تغییر رژیم کشور در حال حاضر مفهومش اختلال مبانی استقلال ایران و به هم خوردن پایه‌های بقای جامعه ایرانی است (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۷۶).

وی آنگاه از تحلیل و پیش‌بینی‌های مدرس در صورت فروپاشی قاجاریان سخن می‌گوید و اینکه ایلات، تخته قاپو می‌شوند، تغییر لباس زنان و مردان و ضربه به تولیدات داخلی و از بین بردن اسباب مقاومت ایرانیان و وارد کردن مدرنیته غرب در منحنی‌ترین نسخه

آن از جمله پیامدهای سقوط قاجاریه است (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۸۸-۷۵).

آنگاه احمدشاه از راه‌حل می‌پرسد: رحیم‌زاده صفوی در این باب می‌گوید:

۱. آقای مدرس پیشنهاد می‌فرماید که اعلیحضرت یا تصمیم به سلطنت کردن بگیری، که لازمه‌اش البته فداکاری بزرگ است؛

۲. یا اینکه تصمیم به کناره‌گیری از سلطنت؛ در صورت تأخیر، لااقل باید منافع ملت ایران و حقوق خاندان قاجار را رعایت فرموده و سلطنت را به برادران (محمدحسن میرزا) واگذار کنی و از فداکاری‌های مالی نیز دریغ نورزید.

۳. منظور از فداکاری بزرگ، ورود از راه عراق و حمایت امرا و سران عشایر از شما در پشتکوه و عزل سردار سپه از همان‌جاست.

۴. اگر ما بتوانیم دو میلیون تومان اعتبار تهیه کنیم، یک قوه‌عشایری کافی در اختیارمان خواهد بود (خلاصه نویسنده از رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۸۸-۸۹).

۴-۱-۱ واکنش احمدشاه به دعوت مدرس

رحیم‌زاده صفوی که در مواردی زبان بدن احمدشاه را هم توصیف می‌کند، می‌گوید «رنگ شاه از شنیدن قسمت اخیر سخن من تغییر کرد و با شتاب فرمود: مقصود از فداکاری‌های بزرگ که باید ضمیمه سلطنت من باشد، چیست؟ (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۸۸). شاه که روحیه انفعالی داشت و تاکتیک انزوای طلبی و سیاست‌گریزی و پرهیز از رفتارهای پرخطر سیاسی را در کانون ذهن خود داشت. در مقابل آن بندهای چهارگانه پیش‌گفته شروع به دلیل‌تراشی و تحلیل سیاسی ترس‌مدارانه می‌کند و می‌گوید:

در خصوص شیخ خزعل، رؤسای بختیاری، اتفاق نخواهند کرد و به‌علاوه کمپانی نفت جنوب که در خوانین عشایر آنجا نفوذ دارد، به عنوان امور کمپانی اختلال خواهد کرد، مداخله خواهد نمود و انگلیسی‌ها نمی‌گذارند نقشه مدرس عملی شود... بدتر از همه سیاست نیرومند مخالف ما (سردار سپه) توانسته است در مسکو هم حقیقت را وارونه نشان دهد، به‌طوری که دیگر آن گرمی و حس همدردی که در روس‌ها نسبت به جانب ما محسوس بود حالا تبدیل یافته و گویا چنین وانمود شده که سردار سپه یک عنصر ملی است که دارد علیه نفوذ اجانب می‌جنگد، با این تفصیل نمی‌دانم آقای مدرس چگونه نقشه خود را عملی خواهد ساخت؟ (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۸۹).

در این دلیل‌تراشی وی جوری تحلیل سیاسی می‌کند که هم انگلستان و هم روسیه با وی همراهی نمی‌کنند و حتی جریان‌های داخلی و ایلات و عشایر هم تحت تأثیر فعل و

انفعالات آنان خواهند بود و در نتیجه طرح مدرس موفق نخواهد شد. وی در همراهی علما با مدرس هم تشکیک می‌کند (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۹۰-۹۲). وی از اینکه بخواهد فداکاری بزرگ مالی انجام دهد و دو میلیون تومان آن زمان به پیشنهاد مدرس برای این کار هزینه کند هم استقبال نمی‌کند. اگر اخلاق پول‌دوستی و پول‌پرستی و خست مالی وی را در نظر گیریم این موضوع پیش‌بینی‌پذیر و قابل فهم است.

رحیم‌زاده صفوی پاسخ و واکنش تکمیلی شاه به پیشنهادهای مدرس مبنی بر انتخاب تاکتیک سلطه‌طلبی و مداخله‌گری در سیاست را در ملاقات دوم و غیر برنامه‌ریزی شده دریافت می‌کند:

یک روز نزدیک غروب غفلتاً با شاه مصادف در شهر نیس شدم... فرمود: «تو می‌گویی از اینجا یکسر برویم پشتکوه، با لرها سر و کله بزنیم؟! فتنه و خون‌ریزی راه بیندازیم؟! خوب حالا تو مشغول تفریحت باش تا ببینیم...» (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۹۵).

شاه در حین دو جمله کوتاه پاسخ نهایی خود را به پیشنهاد مدرس می‌دهد. او اهل ریسک سیاسی و هزینه مالی کردن نبود؛ دنبال آرامش و گردشگری، خوشگذرانی در خارج از کشور بود و از خشونت و خون‌ریزی به شدت احتراز داشت. نیز دغدغه ملی و کشوری نداشت و به دلیل خودشیفتگی، فقط دغدغه‌های شخصی و آرامش و منافع فردی خود را مد نظر داشت.

۲-۴ رابطه احمدشاه و ولیعهدش و بی‌عملی سیاسی

احمدشاه چون فرزند نداشت و حتی خودش پنج سال طول کشید تا به سن قانونی پادشاهی ۱۸ سالگی برسد، بنابراین برادرش محمدحسن میرزا ولیعهدش شده بود. البته این هم ناشی از تصمیم و انتخاب او نبود. وی با ولیعهد خود رابطه صمیمانه نداشت و در ماجرای از عملکرد ولیعهد خود در استفاده از «ویلون» به عنوان آبروریزی خاندان پادشاهی قاجار به شدت عصبانی شد (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۴). در زمانی دیگر از اینکه سیدضیاءالدین طباطبایی قصد دارد محمدحسن میرزا برادر شاه را به تخت پادشاهی برساند، احساس خطر و حسادت می‌کند و همین ترس از سیدضیاء و جانشینی برادر به جای وی، احمدشاه را به رضاخان نزدیک می‌کند (اتحادیه، ۱۳۷۷، ص ۴۹). پس از سفر سوم احمدشاه و تعلل وی در بازگشت، عده‌ای به تکیا پو افتادند تا محمدحسن میرزا ولیعهد را بر تخت نشانند؛ گویا ولیعهد هم با این امر مخالف نبود. در این هنگام در آذر ۱۳۰۳ پیش از لشکرکشی رضاخان به خوزستان و سرکوب و دستگیری خزعل، رحیم‌زاده صفوی از سوی ملی‌یون، از جمله مدرس، نزد احمدشاه به فرانسه رفت تا او

را از پشتیبانی ایلات «لر» و شیخ خزعل مطمئن کند. شاه طرح مدرس را با تردید تلقی کرد و چون پیام ولیعهد را به او دادند که اگر شاه باز نمی‌گردد، حق سلطنت یا نیابت سلطنت را به ولیعهد واگذار کند تا او در برابر دشمنان مقاومت کند؛ به شدت واکنش منفی نشان می‌دهد و می‌گوید چنین کاری نیز انجام نمی‌دهد (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲)؛ این حداقل کاری بود که احمدشاه می‌توانست انجام دهد و بر سیاست و سرنوشت کشور خود اثرگذاری داشته باشد.

۵. قرارداد ۱۹۱۹ و روانشناسی احمدشاه و توطئه‌پنداری

گفته می‌شود یکی از مباحث بحث‌انگیز انقراض قاجاریه و پادشاهی احمدشاه به مخالفت وی با نهایی شدن قرارداد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلستان برمی‌گردد و انگلیسی‌ها که در دوره بعد از عزل محمدعلی شاه و وقوع انقلاب در روسیه، دست بالا را در ایران داشته‌اند، نقشه عزل احمدشاه را طراحی و اجرا کرده‌اند و «کار، کار، انگلیسی‌هاست». در این باب دو نظر است. شیخ‌الاسلامی این روایت را نقد می‌کند ولی مکی آن را تأیید می‌کند؛ برای درک قرارداد ۱۹۱۹، قرارداد ۱۹۰۷ را باید مرور کرد. دو قدرت روسیه و انگلیس بعد از مدت‌ها رقابت در سال ۱۹۰۷ تصمیم گرفتند تا اختلافات خود در آن‌ها را حل کنند و مشکلات سه‌گانه ایران، افغانستان و تبت را حل و فصل کنند. بریتانیا در آن سال‌ها شاهد نفوذ فوق‌العاده روس‌ها در ایران بود، لذا تصمیم گرفت ایران را به سه منطقه نفوذ تقسیم کند. اصل ماجرا این بود که بریتانیا می‌خواست سهم روسیه از ایران را بدهد و منافع خود در هند را تضمین کند. به همین خاطر بود که مهم‌ترین شهرهای ایران در اختیار روس‌ها قرار گرفت؛ هر شهری که بالای خطی از مشهد به یزد و از آنجا به قصر شیرین منتهی می‌شد در دایره نفوذ روس‌ها قرار می‌گرفت. درواقع انگلیسی‌ها ایران را به روسیه می‌فروختند تا آنان را از مرزهای هند دور کنند. ولی ناگهان با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه تقسیم کامل ایران بین روس و انگلیس ملغی شد. با خلأ قدرت ایجادشده، بریتانیا به دنبال قراردادی تمام‌عیار و تمام‌انگلیسی بود؛ همان قرارداد ۱۹۱۹ که بین وثوق‌الدوله و لرد کرزن وزیر خارجه وقت انگلیس منعقد شد.

از متن کامل قرارداد چیزی منفی استنباط نمی‌شود. ماده ۱ عبارت است از:

حکومت بریتانیای کبیر به صریح‌ترین و مؤکدترین بیانی که ممکن است قول‌ها و وعده‌هایی را که در گذشته بارها داده بود دایر بر اینکه استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارد، همه آن قول‌ها و تعهدات را یک بار دیگر، ضمن قرارداد کنونی، تأکید و ابرام می‌کند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۳۱۷).

اما مدرس می‌گوید «ماده اول قرارداد که استقلال ما را تضمین می‌کند، بی‌نهایت خطرناک است. چون نشان می‌دهد توطئه‌ای علیه آن استقلال در شرف انجام است» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۳۱۷). در موارد دیگر بریتانیا به دنبال ایجاد نظام مستشاری در ایران بود که طی آن کل دستگاه‌های اداری و مالی و حتی نظامی ایران تحت اختیار مشاوران بریتانیایی قرار می‌گرفت. به قول مصدق «آن ملتی که امور دارایی و قوای مسلحش در دست خارجی باشد، استقلال ندارد» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۶۲۳).

نقش احمدشاه در قرارداد ۱۹۱۹ چه بود؟ احمدشاه اشتباهی سیری‌ناپذیری برای جمع‌آوری پول داشت. وی در مورد قرارداد ۱۹۱۹ هم فکر می‌کرد نظیر سایر مسئولیت‌ها و مناصب قیمتی دارد. آن‌طور که شیخ‌الاسلامی طبق اشد نشان می‌دهد، وی در جریان قرارداد بود و بدون اطلاع و توافق با او منعقد نشده بود و نیز بریتانیا به وثوق‌الدوله نخست‌وزیر ۲۰۰ هزار تومان و به نصرت‌الدوله فیروز (وزیر خارجه) و صارم‌الدوله (وزیر دارایی) هر کدام ۱۰۰ هزار تومان پرداخت کرده بودند. احمدشاه که طبع بلندتری داشت! اولاً حقوق ماهانه و ثانیاً حمایت از جانشینی در اعقاب ذکورش را از سوی انگلستان می‌خواست (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۷). این شرط دومی را قبلاً روسیه در بند ۷ قرارداد ترکمنچای برای قاجارها تقبل کرده بود؛ اما حالا با انقلاب روسیه بی‌اعتبار شده بود. احمدشاه در جریان قرارداد با گرفتن رشوه ماهیانه ۱۵ هزار تومانی از انگلیسی‌ها متعهد شده بود که دولت و وثوق‌الدوله مورد حمایت آنان را تأیید کند که بر سر کار بماند و قرارداد را امضا کند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۶۵).

احمدشاه بعد از امضای قرارداد، طبق تاکتیک سیاست‌گریزی به سفر فرنگ می‌رود تا تبعات منفی آن دام‌گیری نشود و خود را از ماجرا دور نگه دارد؛ اما در سفر و در خلال تماس با علمای نجف، مردم که علیه وثوق‌الدوله شعار می‌دادند و نیز در تماس با نمایندگان خارجی و فعالان سیاسی ایرانی مقیم فرنگ متوجه شد که این رشوه با رشوه‌های قبلی از زمین تا آسمان فرق دارد. شاه در سفر اروپا متوجه شد که کشورش را به قیمت ناچیزی فروخته است؛ از جمله مخالفان این قرارداد فرانسه و امریکا بودند. فرانسه منافع خود را در ایران در خطر می‌دید و امریکا هم به دنبال جای پای مناسب می‌گشت. آنان قرارداد ۱۹۱۹ را محکوم می‌کردند و حتی هیئت دولت ایران را به کنفرانس صلح و رسای راه ندادند؛ زیرا برای آن جایگاه دولت مستقل قایل نبودند. احمدشاه که وضع را چنین می‌بیند، خواست تا هرچه سریع‌تر به ایران بازگردد؛ برگشت شاه همان و کنار رفتن وثوق‌الدوله همان. شاه برای اصلاح

چهره خود حکومت مشیرالدوله را نخست‌وزیر می‌کند که وجهه «ملی» داشت. انگلیسی‌ها پس از چند ماه با کودتای سید ضیاء با لغو ظاهری قرارداد ۱۹۱۹ موافقت کردند؛ اما قرار انگلیسی‌ها آن بود که کار استخدام مستشاران انگلیسی در وزارت دارایی و نیروی انتظامی بدون قرارداد ۱۹۲۹ و در قالب قرارداد خصوصی و نه بین دو دولت پیگیری کنند.

از جمله مواردی که سیمای احمدشاه دستخوش قضاوت‌های مثبت و منفی شده است، همین موضع‌گیری احمدشاه در قبال قرارداد ۱۹۱۹ است. حسین مکی در کتابش قضاوتی مثبت نشان می‌دهد که شاه از طریق روزنامه‌ها از انعقاد قرارداد مطلع و عصبانی می‌شود و به یکی از عموهایش می‌گوید «هیچ فهمیده‌اید که وثوق‌الدوله بدبخت (بزرگ‌ترین فحش و ناسزای شاه، واژه بدبخت بوده است) چه دسته‌گلی برای ما به آب داده است. علاوه‌بر آن شاه در سفر اروپا و در انگلستان، شاه در سخنرانی از اشاره به قرارداد ۱۹۱۹ و موافقت شاه خودداری می‌کند و نصرت‌الدوله می‌گوید من متن نطقی را که شاه باید ارائه کند، آماده کرده‌ام، اما احمدشاه می‌گوید: «ممکن نیست من این جمله را در نطق خود بگنجانم. جهنم هر چه می‌شود، بشود؛ و اگر انگلیسی‌ها مایل نیستند من الساعة جامه‌دانم را برداشته از لندن خارج می‌شوم (مکی، ۱۳۶۲، ص ۶۸). «ناصرالملک به شاه پیغام می‌دهد که اگر این جمله از نطق را حذف کنید، سلطنت قاجاریه را در خطر انداخته و سلسله قاجاریه را منقرض خواهند کرد»، اما شاه موافقت نمی‌کند (مکی، ۱۳۶۲، ص ۶۸). بالاخره انگلیسی‌ها می‌گویند: شاه آزاد است هر نطقی که میل دارد، ایراد فرماید و شاه با حذف جمله مربوط به قرارداد حاضر می‌شود که به مجلس ضیافت رسمی ورود نمایند (مکی، ۱۳۶۲، ص ۶۹).

منصوره اتحادیه موضع احمدشاه را مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ می‌داند. به نظر وی احمدشاه در مهمانی پادشاه انگلستان سخنی از قرارداد به میان نمی‌آورد؛ اما سپس در مهمانی لرد کرزن آن را ستود (اتحادیه، ۱۳۷۷، ص ۶۹).

شیخ‌الاسلامی در مقایسه با حسین مکی این فرصت پژوهشی را پیدا می‌کند که اسناد محرمانه سفارت انگلیس منتشره و نیز نطق احمدشاه و نیز پرداخت مقرری ماهانه ۱۵ هزار تومانی را ملاحظه کند و بنابراین نظری بدبینانه و برعکس نظر حسین مکی اظهار می‌دارد. وی حتی نطق احمدشاه در ضیافت شام لرد کرزن در دوم نوامبر ۱۹۱۹ در لندن را از منابع گوناگون به چاپ رسانده است که در آن احمدشاه به صراحت از موافقت و خوشحالی خود از قرارداد ۱۹۱۹ یاد کرده است: «سعادتمندم از اینکه... بگویم چقدر از بسته شدن قرارداد ایران و انگلیس احساس مسرت می‌کنم؛ چون که این قرارداد برای تقویت دوستی

ستی دو کشور که از زمان‌های دیرین وجود داشته، به وجود آمده است» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۳۲۶).

شیخ‌الاسلامی - بدین به احمدشاه - با توجه به اسنادی که داشته و ارائه می‌دهد و در دسترس حسین مکی و دیگر صاحب‌نظران - خوش‌بین به احمدشاه - نبوده است، می‌گوید «از آفتاب هم روشن‌تر است که اولاً احمدشاه در نطق خود از قرارداد ۱۹۱۹ نام برده است. ثانیاً از مفاد قرارداد از قبل مطلع بوده است. ثالثاً بابت موافقت با آن رشوه و مقرری ماهیانه ۱۵ هزار تومانی دریافت کرده است. رابعاً سیاست‌مداران انگلیسی از جمله لرد کرزن وی را تهدید به برکناری و انقراض سلسله قاجاری نکرده‌اند. خامساً احمدشاه در لغو قرارداد نقشی نداشته و نقشش در حد صفر بوده است. این رجال ملی‌گرایی چون مدرس و ناسیونالیسم ایرانی و ملت ایران بوده‌اند که آن را لغو کرده‌اند» (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۵۹۳-۵۹۴). پس فروپاشی قاجاریه ربطی به مخالفت احمدشاه و قرارداد ۱۹۱۹ نداشته است.

۶. پول‌پرستی و رفع اضطراب اساسی؛ تاکتیک سیاست‌گریزی

اجماع صاحب‌نظران سیاسی و تاریخی آن است که احمدشاه پول‌دوست و پول‌پرست بوده و خست مالی داشته است. حتی کسانی چون حسین مکی که احمدشاه را در حد یک قهرمان ستوده است می‌گوید «با این همه چند ضعف اساسی داشته است... از نقاط ضعف سلطان احمد «خست طبع و یا به لسان دیگر چون خیلی در خرج کردن امساک می‌کرده و در جمع‌آوری مال و ثروت همت به خرج می‌داده است؛ از این لحاظ هم تا اندازه‌ای ایراد وارد است» (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۹۲). با این همه، حسین مکی همین نکته منفی را هم تعدیل می‌کند و بر این باور است که احمدشاه همه‌چیز را فدای پول نمی‌کرده و نیز برای جمع‌آوری ثروت هرگز به شیوه‌های نامشروع متوسل نمی‌شده است. او داستان یک تاجر را نقل می‌کند که برای دستور مساعد شاه، وعده یکصد هزار تومان پیشکش به شاه می‌کند، ولی شاه پس از بررسی دادخواست وی و بر حق بودن وی، کارش را راه می‌اندازد و پولی هم دریافت نمی‌کند (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۹۲-۲۹۴).

اما روایت دیگر از تمایلات ثروت‌اندوزی شاه از نوع بدبینانه به احمدشاه است. آنان شواهد بسیار زیادی از دوره‌های مختلف زندگی وی ارائه می‌کنند. شاه که لحظه خروج پدر و حوادث جنگ جهانی اول و حوادثی از این دست را با چشم خود دیده بود، دچار اضطراب اساسی شده بود و سازوکار تسکین روانی خود را در مال‌اندوزی و جمع‌آوری پول و ارسال مرتب آن به بانک‌های خارجی می‌دانست تا در لحظه خطر، ایران را ترک کند.

این خصلت پول دوستی از دوران کودکی وی مشهود بوده است. ذکاءالملک فروغی در خاطره‌ای نقل می‌کند که «احمدشاه در بچگی شاگردی باهوش بود و در پایان سال تحصیلی شاگرد اول شد. در نتیجه آموزگاران تصمیم گرفتند که به او جایزه دهند. جوایز مرسوم آن زمان در چنین مواقعی، کتاب، عکس و اشیاء باارزش بود؛ اما عده‌ای پیشنهاد می‌کنند که بهتر است حسابی به نام او افتتاح شود و در بانک شاهی و مبلغی پول نقد به آن واریز شود. این کار انجام شد و مبلغ ۵۰۰۰ تومان (پول آن زمان) واریز شد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۶). شیخ‌الاسلامی این وجه پول‌پرستی و مال‌اندوزی وی در قالب منطق «هدف، وسیله را توجیه می‌کند» و پول درآوردن به هر قیمتی توضیح می‌دهد و شواهد زیر بر آن ارائه می‌دهد:

- در قحطی بزرگ تهران و ایران مصادف با آخرین سال جنگ جهانی اول، شاه مقدر زیادی گندم احتکار کرده بود و می‌خواست به قیمت هرچه گران‌تر بفروشد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۳۳). این قحطی بزرگ (۱۲۹۶-۱۲۹۸ شمسی) مصادف با اشغال نظامی ایران در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۹ میلادی رخ داد. عامل این قحطی نه خشکسالی که بیشتر خرید عمده گندم توسط انگلیس و ایجاد مانع برای واردات غله از عراق و هند و حتی ایالات متحده آمریکا بوده است. این کار با توافق نانوشته با محرکران سودجو از جمله احمدشاه رخ داد و موجب شد که هشت تا ده میلیون ایرانی از گرسنگی بمیرد و جمعیت ایران به نصف کاهش یابد (بنگرید: مجد، ۱۳۸۷).

- شاه حتی فرامین سلطنتی مربوط به انتصابات مهم کشور را بی‌اخذ رشوه، امضا نمی‌کرد. برای تعیین حکام و استانداران کشور و صدور فرمان احکام آنان علناً رشوه می‌خواست (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۳۲).

- در قرارداد ۱۹۱۹ نیز رگه‌های قدرتمندی از پول‌پرستی شاه مشاهده می‌شود. در ملحقات محرمانه قرارداد و سایر اسناد سفارت انگلیس است که انگلیسی‌ها نقطه ضعف شاه جوان را کشف کرده بودند. آنان با پرداخت پانزده هزار تومان مقرری ماهانه به وی که مبلغ هنگفتی در آن زمان بود توافق وی با روی کار آمدن وثوق‌الدوله و نگاه داشتن وی در مسند نخست‌وزیری را جلب کردند. حتی سفیر انگلستان در ایران در نامه به لرد کرزن در مورد عواقب وخیم قطع مقرری شاه بعد از برکناری وثوق‌الدوله هشدار می‌دهد: «در حال حاضر روابط احمدشاه با ما خیلی حسنه است و بهترین وسیله برای حفظ این روابط همین [مقرری ماهانه] است که تا می‌توانیم پول در اختیارش بگذاریم؛ زیرا در دنیا چیزی عزیزتر از پول در نظرش نیست (اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ به نقل از شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۵).

- وزیرمختار انگلیس در گزارش خود از اصرار عجیب احمدشاه بر واریز کردن

هزینه سفر خود از دولت یاد می‌کند:

در شرفیابی بعد از ظهر امروز به حضور شاه بیشتر وقت ما به شکایت شاه از رئیس‌الوزرا دربارهٔ عدم پرداخت هزینه سفر او گذشت. استدعا کردم نظر به مشکلات مالی دولت چند ماهی به رئیس‌الوزرا مهلت دهد تا وضع مالی کشور بهبود یابد. شاه اصرار داشت که مطالبات از محل کمک مالی اضطراری انگلیس برای تأمین مخارج ضروری دولت پرداخت شود. شاه کمترین توجهی به مشکلات مالی دولت نداشت (طلوعی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹۱۵).

در مناسبت دیگر شاه با وثوق‌الدوله بر سر هزینه‌های سفر خود مناقشه جدی دارند. رویه‌ای که نشان می‌دهد که حتی سفر فرنگستان و دیدن روش‌شاهان اروپایی، کوچک‌ترین تأثیری در تغییر آن خصیصه ناپسند «پول‌پرستی»، ایجاد نکرده است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۸۸). یکی دیگر از شواهد عجیب پول‌دوستی وی را خان ملک ساسانی در «مسودهٔ لوزان» از نصرت‌الدوله نقل می‌کند که احمدشاه میل زیادی به سینما توگراف داشت. شب‌ها می‌فرستاد - از آنتوان نامی که توزیع‌کننده فیلم‌های خارجی در ایران بود - دو فیلم به مبلغ هشت قران کرایه کنند؛ اما برای اینکه ضرر نکند، می‌گفت من از کجا پول دارم شبی هشت قران برای این کار بدهم. هر کس می‌خواهد فیلم ببیند، باید نفری یک قران بدهد. زنش که خیلی از این مطلب متغیر شد، یک قران درآورد و به شاه داد. از همه حتی کلفت‌ها هم این یک قران را گرفت (گلبن، ۱۳۹۰، ص ۲۸۲).

- تأثیر دیگر پول‌پرستی و امساک در خرج پول در نپذیرفتن پیشنهاد مدرس است و اینکه با پرداخت دو میلیون تومان پول برای بسیج عشایر به منظور حمایت از احمدشاه می‌توان به برکناری سردار سپه اقدام کرد. ولی احمدشاه به دلایل مختلف از جمله اینکه حاضر به پرداخت چنین پولی نبود، مخالفت کرد (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲).

سروان فوبس - لیث فرمانده اسکورت احمدشاه در سفر اول می‌گوید: هنگام برگشت شاه از سفر خارج در ایران رسم بر این بود که به هنگام عبور شاه از یکی از نقاط کشور به افتخارش طاق‌نصرت‌های متعدد می‌زدند. هر کدام از اشراف که میزبان شاه باشند باید مقداری سکه طلا و نقره در سینی مخصوص به وی تقدیم کند. این کار صرفاً تشریفاتی است؛ به این معنا که شاه آن‌ها را لمس می‌کند و سپس عیناً به صاحبش برمی‌گرداند. در شهر همدان هم این کار انجام شده بود. هنگامی که شاه از اتومبیل پیاده شد و قدم به درون چادر گذاشت به محض اینکه چشمانش به سکه‌های طلا و نقره افتاد مثل این بود که مردمک‌های چشم می‌خواهد از حدقه بیرون بیاید، آن‌گاه با قدم‌های عجول و کوتاه به میز نزدیک شد و سکه‌هایی را که رویش چیده شده بود، توأم با دستمال ترمه، همه را جمع کرد و دستور داد در درون اتومبیلش بگذارند.

بانو بیکر همسر یکی از همکاران من هرگز انتظار چنین حرکتی را از پادشاه نداشت، رفتار عجیب و نامناسب او را هرگز نبخشید و از یاد نبرد (به نقل از شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۸).

- ندادن سکهٔ ایرانی در ایام نوروز به ملاقات‌کنندگان ایرانی در پاریس به عنوان عیدی یکی دیگر از شواهد پول‌دوستی وی بود. وقتی ما متوجه شدیم که نوروز نزدیک است که دیگر وقت گذشته بود و تهیهٔ سکه ایرانی برای هدیه میسر نشد. امید است به همه شماها در این سال خوش بگذرد (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۷). برخی از همراهان شاه آن را حمل بر خساست مالی شاه کرده‌اند.

۷. خودشیفتگی

ژنرال آیرن‌س‌د در خاطرات خود از ملاقات با احمدشاه نقل می‌کند که در لابه‌لای مذاکرات کشوری و حیاتی، احمدشاه به یکباره موضوع را تغییر می‌دهد و از تقاضای شخصی خود برای انتقال حجم زیادی از سکه‌های نقره در قالب چند کامیون بزرگ و تعدادی محافظ نظامی مورد نیاز سخن گفت. وی می‌خواست آن‌ها را به بمبئی که خودش می‌دانست قیمت بازار آزادش در آنجا به مراتب بیش از نرخ رسمی در تهران است، ارسال و در آنجا بفروشد. آیرن‌س‌د می‌گوید از احمدشاه سؤال کردم چرا این راه دشوار را به راه آسان و عملی‌تر که همان فروش سکه‌ها به بانک شاهی انگلستان در تهران باشد، ترجیح می‌دهید؟ آن هم در زمانی که ما برای تأمین هزینه قوای نظامی خود در ایران با تحمل خسارت زیاد همین پول فلزی از بازارهای آزاد بغداد و هندوستان تأمین می‌کنیم؟ احمدشاه در پاسخ گفت: «سرلشکر عزیزم، شاید حق با شما باشد؛ ولی فراموش نکنید که همه در ته قلبشان به فکر منافع خود هستند.» (به نقل از شیخ‌الاسلامی، ۱۳۹۲، ص ۶۵۱). اعتراف آشکار به منافع شخصی و ترجیح منافع خود بر منافع ملی ایران در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها، سبک زندگی مسلط احمدشاه بوده است. وی دنیایی ساخته بود که مرکز آن خودش بود و به غیر از خود، به کسی فکر نمی‌کرده است و دچار خودشیفتگی بود. البته خودشیفتگی احمدشاه از سایر پادشاهان قاجاری به دلیل ساختاری کمتر بود؛ یعنی ساختارهای جدید بعد از مشروطه اجازه خودشیفتگی حداکثری دیگران را به وی نمی‌داد.

۸. فشار و نیروی افکار عمومی و رفتار سیاسی احمدشاه

احمدشاه واقعیت مشروطیت و نظر مردم در قدرت و نقش افکار عمومی و روزنامه‌ها و جراید را پذیرفته بود و همواره در تصمیم‌گیری خود به آن توجه داشت. حسین مکی به نقل از یکی

از محارم و نزدیکان احمدشاه از خشم شاه از رفتار برادر و ولیعهدش محمدحسن میرزا حکایت می‌کند که با «ویولن» در جمع حاضر شده است. شاه از حساسیت خود از گفته مردم درباره وی و خانواده‌اش می‌گوید: «پیشخدمت‌های او یک ویلون در بغچه‌ای پیچیده جلوی اتومبیل او گذاشته‌اند. امروز تمام شهر و بازار پر شد که ولیعهد من ویلون با خود برده به عیاشی پرداخته است. دیگر برای ما آبرو می‌ماند؟! مردم با این حرکات، چه می‌گویند» (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۴). در ماجرای دیگری حسین مکی برای نپذیرفتن رشوه از تاجری به نام برادران طومانیاس برای دادخواهی دو دلیل از زبان شاه ارائه می‌کند. دومی همان اهمیت به افکار عمومی است: «اولاً من اهل این پول‌ها نیستم و اگر اهل این قبیل دخل‌ها بودم، خیلی دخل‌های بزرگ‌تری می‌توانستم بکنم. ثانیاً اگر از جریان دریافت این پول مردم هم بپویند چه خواهند گفت» (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۹۴).

عقب‌گرد وی از موضوع قرارداد ۱۹۱۹ نیز بعد از اطلاع از فشار افکار عمومی نشریات و جراید داخلی، فشار مردم و شعارهای ضد وثوق‌الدوله مردم و نیز برخورد سرد علمای عتبات و نیز محکومت قرارداد از سوی ایرانیان مقیم خارج و سیاست‌مداران امریکایی و فرانسوی بود. احمدشاه در نقد و گلایه کسانی که بر او خرده می‌گرفتند که اگر اجازه داده بودی، سردار سپه را ترور کنیم کار به اینجا کشیده نمی‌شد؛ همین بحث افکار عمومی و خوشنامی و بدنامی در تاریخ را پیش می‌کشد. «اگر نسبت جبن و ترس می‌دهند، بدهند، نسبت خیانت به من نمی‌دهند باز این خود یک خوشبختی است برای من و برای خاندان من» (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۷).

۹. سقوط و مرگ احمدشاه

۹-۱ عوامل ساختاری سقوط

سیاست خارجی دو دولت انگلیس و روسیه نیز آشکارا از سردار سپه حمایت می‌کرد. از یک سو، شوروی‌ها سردار سپه را که از طبقات پایین جامعه برخاسته بود، به چشم یک ناسیونالیست می‌نگریستند که دیر یا زود با انگلستان اصطکاک پیدا خواهد کرد و از آن سو، انگلیسی‌ها که این نظامی ضد کمونیست را بهتر می‌شناختند اطمینان داشتند که در ایران آن روز کسی جز وی نمی‌تواند جلو سرایت کمونیسم تازه‌نفس روسیه را به ایران بگیرد (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۳۰۵). بصیرالدوله هروی می‌نویسد، احمدشاه پس از ملاقات طولانی شارژدافر از شوروی با رضاخان، آن را دال بر همراهی روس‌ها با رضاخان می‌داند و می‌گوید «پس از اینکه دستخط

زمانمداری به وزیر جنگ دادم، به هیچ وجه من الوجوه نمی توانم در ایران بمانم... و به اروپا خواهم رفت (بصیرالدوله هروی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲). حتی واقعه قحطی بزرگ در دوره اشغال ایران توسط روس و انگلیس در سال‌های ۱۲۹۶-۱۲۹۸ ه.ش مصادف با ۱۹۱۷-۱۹۱۹ میلادی که باعث قحطی شدید شد و به‌ویژه انگلیسی‌ها با خرید عمده گندم و مانع بر سر واردات آن از خارج با همکاری عملی محترمان نقش تعیین کننده‌ای در آن داشتند. کاهش حدود نیمی از جمعیت ایران و تهران بر اثر گرسنگی نقش مهمی در کودتای یک سال بعد ۱۲۹۹ سید ضیاء و روی کار آمدن رضاخان داشت (بنگرید: مجد، ۱۳۸۷).

۹-۲ عوامل کارگزاری سقوط

در فاصله زمانی پنج سال از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا انقراض سلسله قاجاریه در ۱۳۰۴، مبارزه‌ای شدید برای کنترل قدرت عالی کشور بین سردار سپه با دربار و مجلسی در جریان بود؛ از یک سو، احمدشاه بیمار، خوشگذران و بسیار ثروتمند بود که دارایی نقدی خود را تا دینار آخر به بانک‌های فرانسه منتقل کرده بود و از سوی دیگر، حریف او مردی بود، فعال، قدرتمند، جاه طلب، جسور، مصمم و خطرپذیر به نام سردار سپه. نتیجه این نبرد قابل پیش‌بینی بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۳۰۵). احمدشاه طبق نظریه باربر یک شخصیت «غیر فعال و منفی» بود. وی از جایگاه پادشاهی خود ناراضی بود، ولی در عین حال، به هیچ اقدام و طرح فعالانه‌ای دست نمی‌زد. آن گونه که در خاطرات رحیم‌زاده صفوی مشاهده شد، او به ده‌ها پیشنهاد حمایت گرایانه روی خوش نشان نمی‌دهد، در حالی که در بازی شطرنج سیاست، رقیب وی رضاخان بسیار فعال بود. نتیجه این بی‌عملی و آن فعالیت فوق‌العاده رضاخان پیش‌بینی‌پذیر بود در سقوط احمدشاه، نقش عوامل کارگزاری از عوامل ساختاری بیشتر بوده است.

۹-۳ مرگ احمدشاه

مرگ احمدشاه بعد از سفر بی‌بازگشت سومش حدود چهار سال بعد از پادشاهی پهلوی اول، رضاخان، در پاریس و در ۱۳۰۷ هجری شمسی رخ داد. طبق وصیت‌نامه، جنازه‌اش را با هواپیما به کربلا حمل و در جوار پدرش محمدعلی شاه دفن کردند. شاید اگر می‌دانست فقط چهار سال از عمرش باقی مانده است، آن را صرف مصالح ملی ایران کرده، سرنوشت ایران به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و با توجه به پذیرش قانون اساسی و مشروطیت و پادشاهی شاه و حکومت نخست‌وزیر و دولت، به احتمال زیاد چشم‌انداز روشن‌تری برای ایران ترسیم می‌شد.

عقلانیت معطوف به آخرت و مرگ‌اندیشی، وسعت دید خاص خود را به انسان، به‌ویژه به سیاست‌مدار در قدرت می‌دهد و از بنیاد منطق عقلانی وی را دگرگون و وی را آماده فداکاری سیاسی برای منافع ملی می‌کند.

جمع‌بندی

از میان پادشاهان قاجاری هیچ‌یک همچون احمدشاه به دلایل گوناگون، از جمله فروپاشی سلسله قاجاریه در معرض قضاوت و تحلیل‌های کاملاً متضاد از سوی پژوهشگران و شرح حال‌نویسان قرار نگرفته است. از یک سو با تفسیر و روایات مثبت حسین مکی و دیگران از زندگانی احمدشاه مواجهیم که او را شخصی وطن‌دوست، دموکرات‌منش، آزادیخواه، مهربان، عدم‌خشونت‌ورزی، نظیر‌پذیرفتن ترور رضاخان، قانون‌مداری و حرکت در قالب قانون اساسی، مشروطه‌مداری، ادب و اخلاقی بودن در زندگی خانوادگی، اکتفا به تک همسری و زنجارگی نداشتن، مستبد نبودن، به جست‌وجوی پول غیر مشروع نرفتن، جواهرات سلطنتی را نبردن می‌دانند.

اما، از سوی دیگر خودشیفتگی، خودمداری، پول‌دوستی و پول‌پرستی از هر طریق، روح کوچک‌داشتن، ترسو بودن، سلطنت‌گریزی و تنها گذاشتن مردم و کشور در لحظات خطر، فرنگ‌پرستی و شیفته‌زندگی در خارج از کشور بودن، بی‌عملی و انفعال سیاسی داشتن، از ویژگی‌های منفی در بیان شیخ‌الاسلامی و رحیم‌زاده صفوی و دیگران است. انتشار اسناد و مدارک جدیدی که در اختیار شیخ‌الاسلامی بوده است، نظر وی را مستدل‌تر جلوه می‌دهد. با این همه، این نگاه خاکستری و ترکیبی از نقاط قوت و ضعف در مورد احمدشاه وجود دارد. منصوره اتحادیه نماینده‌ای از این نگاه ترکیبی و خاکستری به احمدشاه است (اتحادیه، ۱۳۷۷). چه شخصیت احمدشاه را مثبت و چه منفی ارزیابی کنیم. نکته‌ای را می‌توان به‌طور قطعی بیان کرد و آن اینکه او شخصیتی «غیر فعال» و سیاست‌گریز و در نتیجه سلطنت‌گریز داشت. بنا به ادعای خود نزد افراد و محافل خصوصی، وی مرد سیاست و سلطنت نبوده است. «من برای سلطنت ساخته نشده‌ام» (هدایت، ۱۳۶۳، ص ۴۴۹). بارها قصد رها کردن سلطنت و یا گذاشتن این بار بر دوش ولیعهد و برادرش محمدحسن میرزا را داشته است.

زندگی احمدشاه با حوادث مهمی چون وقوع جنگ جهانی اول، کودتای سوم اسفند، قرارداد ۱۹۱۹، تهدید استقلال ایران، تهدید سرایت کمونیسم به ایران از دیدگاه انگلیس، واقعه خلع از سلطنت و فروپاشی قاجاریه و تغییر سلسله از قاجاریه به پهلوی تقارن داشته است. در همه این وقایع ساختار ساز، شخصیت احمدشاه تأثیر داشته است و یا می‌توانست در صورت

برخورد فعالانه وی اثرگذار باشد. رفتارهای منفعل وی ریشه در شخصیت و روان‌شناختی سیاسی وی داشته است.

«رگ خواب» وی را سیاست‌مداران داخلی و به‌ویژه انگلیسی‌ها خوب شناخته بودند و آن حساسیت و اشتیاق وصف‌ناپذیر به «پول» بود. فراتر از آن شخصیت، وی از نوع «اجتناب‌گر» به نظر آذر بود (برزگر، ۱۳۹۳، ص ۱۲۴). آنان با اجتناب و پرهیز از درگیر مسائل شدن، از احتمال مغلوب شدن و دچار اضطراب شدن خود جلوگیری می‌کنند و همواره از دست و پنجه نرم کردن با مسائل زندگی رو می‌گردانند. این توصیف با اضطراب اساسی و تاکتیک انزواطلبی و سیاست‌گریزی هورنای سازگار است (برزگر، ۱۳۸۸، ص ۱۳۷). این گریزان بودن از اجتماع و سیاست در احمدشاه در قالب گریز از پادشاهی و پادشاه‌گریزی تجلی یافته بود. وی پادشاهی در آن مقطع و ساختار داخلی و بین‌المللی برای خود را منبع اضطراب و استرس می‌دانست و زندگی در خارج را برای خود منبع آرامش خاطر و لذت می‌دانست. او در دوگانه پادشاهی و زندگی در خارج، دومی را برگزید. او از پادشاهی گریزان بود. این سخن را با هزاران کنش گفتاری بیان کرده است. «احمدشاه در سال ۱۳۰۲ شمسی به پاریس عزیمت کرد، قدرت و سلطنت قاجار خاتمه یافت. چیزی که با خود همراه برد، فقط عنوان و حقوق ماهیانه سلطنت بود... رضاخان میرپنج تاج و تختی که احمدشاه در واقع خودش آن را بارها رها کرده بود، به دست آورد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۷، ص ۸۶۳-۸۶۸).

پرسش‌های آموزشی و پرورشی (تربیت‌مدیر)

۱. چرا شخصیت هیچ‌یک از پادشاهان قاجاری همچون احمدشاه در معرض قضاوت‌های دوگانه مثبت و منفی صاحب‌نظران قرار نگرفته است؟
۲. نظریه باربر و نوع غیر فعال و منفی تا چه میزان می‌تواند شخصیت احمدشاه را توضیح دهد؟
۳. تاکتیک انزواطلبی و سیاست‌گریزی در نظریه هورنای تا چه میزان توان توضیحی و توضیحی برای شخصیت و رفتار سیاسی مکرر احمدشاه در سلطنت‌گریزی دارد؟
۴. با اخراج معلم روسی احمدشاه، وی در سیزده سالگی تحت تعلیم و تربیت مشروطه‌طلبان قرار گرفت، با توجه به سلطنت‌گریزی و مسئولیت‌گریزی از یک سو و قانون‌گرایی و حرکت در چارچوب قانون وی از سوی دیگر، میزان توفیق مشروطه‌طلبان بر تربیت سیاسی شاه نوجوان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ سهم خانواده و پدر بزرگ مادری، کامران میرزا و عمه و عموهای ضد مشروطه در این میان چیست؟

۵. تأثیر خاطره ابدی وداع با پدر و مادر و تبعید پدر و مادر به خارج از کشور بر روان‌شناسی و شخصیت احمدشاه چیست؟ و سهم آن در ترجیح تاکتیک رفتاری مکرر سیاست‌گریزی یا سلطنت‌گریزی را توضیح دهید.
۶. آرمان اقامت در خارج از کشور و سفر به خارج چه جایگاهی در پرورش شخصیت وی و ترجیح تاکتیک سیاست‌گریزی داشته است؟
۷. آیا از نظر خلقی، احمدشاه فردی ترسو بود؟ و اگر ترسو بودن وی پذیرفته شود، چه نقشی در تاکتیک سیاست‌گریزی و رفتارهای منفعل وی داشته است؟
۸. قدرت تجزیه و تحلیل سیاسی احمدشاه بر مبنای مذاکرات وی با رحیم‌زاده صفوی (۱۳۶۲) را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ علی‌رغم استدلال‌ها و قدرت تحلیل سیاسی وی، تا چه میزان تحلیل سیاسی معطوف به ترس بوده است؟
۹. توجه احمدشاه به نیروی افکار عمومی و بازتاب آن بر رفتار سیاسی وی را شرح دهید.
۱۰. محدود شدن قدرت و اختیارات پادشاهی به نحوی که در مسائل مالی وی از بودجه دولتی حقوق ماهانه دریافت می‌کرد و موضوعاتی از این دست، چه سهمی در دل‌زدگی وی از سلطنت و سلطنت‌گریزی داشت؟
۱۱. به لحاظ توجیهات روان‌شناختی سیاسی چرا احمدشاه پیشنهاد ترور رضاشاه را نپذیرفت؟
۱۲. چرا احمدشاه دعوت سید حسن مدرس برای بازگشت به ایران و محور شدن در مبارزه با رضاخان را نپذیرفت؟ و از نظر روان‌شناختی سیاسی چگونه دلیل تراشی کرد؟
۱۳. مانع ساختاری حقوقی و قانون اساسی برای حفظ سلطنت احمدشاه چگونه برای وی احساس آرامش می‌کرد و چگونه این توهم ایجاد شده بود؟
۱۴. رابطه احمدشاه با محمدحسن میرزا برادر و ولیعهد چگونه بود؟ و چرا پادشاهی را به وی واگذار نکرد؟
۱۵. نقش بحث‌انگیز احمدشاه در قرارداد ۱۹۱۹ و توطئه‌پنداری احمدشاه بر اینکه به دلیل مخالفت وی با آن، انگلستان قصد براندازی وی را دارد، چگونه تجزیه و تحلیل شده است؟
۱۶. پول‌پرستی و پول‌دوستی احمدشاه چه شواهد و مؤیداتی دارد و چه جایگاهی در ترجیح تاکتیک سیاست‌گریزی وی داشته است؟
۱۷. چرا احمدشاه هم‌نظیر سایر پادشاهان قاجاری، جز محمدشاه، خودشیفته بود؟
۱۸. چهارگانه منفعت اکنون من (پادشاه)؛ منفعت آینده من (پادشاه)؛ منفعت اکنون ما (ملت ایران) و منفعت آینده ما (ملت ایران) چگونه بر تصمیمات و رفتار سیاسی احمدشاه منطبق می‌شود؟

۱۹. آیا اگر احمدشاه می‌دانست حدود چهار سال بعد از انقراض پادشاهی‌اش مرگ را دریافت می‌کند، آیا همچنان به دنبال جمع‌آوری و انباشت پول و اقامت در خارج از کشور بود و یا آنکه به ایران و با نقش‌آفرینی فعال، سرنوشت خود، سلسله قاجار و ایران را به گونه‌ای دیگر رقم می‌زد؟ مرگ‌اندیشی مثبت تا چه میزان می‌تواند مدیر و سیاست‌مدار را از خطاهای راهبردی مصون بدارد؟

۲۰. اگر بپذیریم که روان‌شناسی سیاسی سیاست‌مداران به ما کمک می‌کند تا بتوانیم در آنان نفوذ کنیم و منافع ملی خود را به پیش ببریم، «رگ خواب» و اشتیاق وصف‌ناپذیر احمدشاه چه بود؟

۲۱. روان‌شناسی سیاسی احمدشاه به عنوان نسل فروپاشی سلسله چگونه می‌تواند در مورد سایر پادشاهان مشابه نظیر شاه‌سلطان حسین صفوی قابل تسری باشد؟

۲۲. چه نقاط قوت و مثبت و زیبایی در شخصیت احمدشاه وجود دارد؟

۲۳. شخصیت سلسله قاجاریه در احمدشاه به شخصیتی یکصدوسی‌ساله تبدیل می‌شود و به پیری می‌گراید، این نکته بر مبنای تحول روان‌شناختی سیاسی ابن خلدونی چه نقشی در فروپاشی قاجاریه دارد؟

۲۴. آیا افت شخصیت سیاسی نسل‌های حکومتگر می‌تواند قاعده‌ای پذیرفته باشد؟ آیا حتی بر فرض قانون بودن، امری جبری و اجتناب‌ناپذیر است و یا آنکه با علم به این قانون می‌توان بر آن غلبه کرد و آن را مهار و خنثی کرد؛ همان‌گونه که کشف قانون جاذبه زمین، مقدمات غلبه بر آن را فراهم می‌کند.

۲۵. دلایل کارگزارانه و خصلتی احمدشاه یا دلایل ساختاری و موقعیتی و یا ترکیبی از این دو در فروپاشی سلسله قاجاریه را شرح دهید.

نتیجه گیری

شخصیت یکصدوسی ساله

در این کتاب هفت پادشاه قاجاری و سلسله یکصدوسی ساله آن دست مایه کار روان‌شناسی سیاسی نویسنده قرار گرفت. این بررسی برای نگارنده هدف نبود؛ بلکه وسیله‌ای برای اهداف تعریف شده دیگری چون آموزشی و تربیت مدیر و یکی از اهداف کاربرد نظریه‌ها و مفاهیم و دستاوردهای روان‌شناختی در مطالعات سیاسی بود؛ به عبارتی دیگر، دامن زدن به مطالبات میان‌رشته‌ای در علوم سیاسی و اشاعه ادبیات علمی روان‌شناختی سیاسی در ایران بود.

هدف دیگر بررسی تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره قاجاریه با طعم و چاشنی روان‌شناختی آن بود. حدود یکصدوسی سال تحولات دوره قاجاریه بر شخصیت محوری پادشاهان تمرکز داشته است؛ ساختار سیاست، حکومت و جامعه در این دوره به گونه‌ای در قالب یک پیاز دارای هسته مرکزی شاه و پنج لایه (۱) شاهزادگان و درباریان و حرم، (۲) عناصر بالای دیوان‌سالاری، (۳) حکام ولایات و ایالات، (۴) رؤسای ایلات بزرگ و هم‌پیمان حکومت و (۵) ملاکین بزرگ بود. البته نزدیکی این لایه‌ها به شاه به همین ترتیب ذکر شده است. شاه هسته مرکزی منظومه قدرت سیاسی در دوره قاجاریه بوده است (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۱۷). ازغندی این ساختار هرمی قدرت را به این شرح ترسیم می‌کند: الف) شاه و درباریان، ب) صدراعظم‌ها و وزیران، ج) دیوانیان عالی‌رتبه در حکومت مرکزی و د) کارمندان ایالات و ولایات (ازغندی، ۱۳۷۴، ص ۷۱). کریمی زنجانی اصل و حسینی گلسفیدی (۱۳۷۵، ص ۸۷-۹۱) این هرم قدرت را از مراتب زیر می‌دانند: الف) شاه و شاهزادگان، ب) درباریان و عناصر بلندپایه دیوانی، اعم از صدراعظم و مأموران عالی‌رتبه دیوانی و لشکری، ج) رؤسای ایلات بزرگ و د) خوانین روستاها و حکام منطقه‌ای و محلی، بنا به توصیف «وبری» اطاعت از ساخت قدرت قاجاری، ساخت پاتریمونیال است که در آن حکومت قلمرو خصوصی شخص فرمانرواست و اعضای اجتماع، رعایای اویند. دستگاه دیوانی آکنده از خویشاوندان و وابستگان فرمانروا و پادشاه است (اطاعت، ۱۳۸۵، ص ۴۸-۵۳). در چنین ساختی فهم روان‌شناختی و شخصیت سیاست‌مداران و کارگزاران در سطوح ملی، منطقه‌ای و محلی ضروری است؛ زیرا سیاست و حکومت در آن کشور بازتابی از

شخصیت و تراوش‌های روان‌شناختی آنان است و بسته به گستره قلمرو و مسئولیت شخص، آن ویژگی‌های شخصیتی بازتاب پیدا می‌کند. البته سهم و شعاع اثرگذاری پادشاه به مراتب بیش از سلسله‌مراتب ریزشی قدرت است. همه لایه‌ها و عناصر و کارگزاران بر محور شاهان چرخیده و سامان گرفته است. بنابراین، نکته آنکه برای فهم تحولات سیاسی-اجتماعی دوره قاجاریه در کنار سایر رهیافت‌های تاریخی و جامعه‌شناختی یکی هم رهیافت روان‌شناختی سیاسی است. در این منظر، تحولات ایران با نظریه‌های روان‌شناختی سیاسی بررسی می‌شوند؛ نوع نگاهی که تاکنون در ادبیات تحولات سیاسی-اجتماعی قاجاریه به‌طور بایسته در کانون توجه قرار نگرفته است.

اکنون در این نتیجه‌گیری می‌کوشیم که کل هفت پادشاه را نه در هفت پنجره متفاوت فصول جداگانه، بلکه به مثابه یک کل واحد، یکجا از پنجره‌ای واحد بنگریم و بر یافته‌هایی خاص تأکید کنیم و احیاناً گزاره‌هایی استخراج و تدوین کنیم که شاید بعداً در قالب قواعد و الگوهای نظری عام هم مطرح شود. وقتی که بر مبنای منطق کل گرایانه کل هفت پادشاه را در یک نگاه بررسی می‌شود، حوادث ایستا شروع به حرکت می‌کنند و با این حرکت مطالب و مسائلی که در حالت ایستا پیش‌تر دیده نمی‌شد، اکنون دیده می‌شوند و محقق می‌تواند بدین ترتیب به اجزاء به ظاهر بی‌ارتباط، معنا داده، تغییرات تدریجی و میلی‌متری نامحسوس را محسوس و ملموس و شناسایی کند و به خواننده بشناساند.

بنابراین، می‌توان کل این هفت پادشاه را به مثابه شخصیت یکصد و سی ساله و در قالب یک روایت و یک چرخه واحد هفت مرحله‌ای در نظر گرفت. اریکسون چرخه زندگی هر فرد را در هشت مرحله بررسی می‌کند (بنگرید: برزگر، ۱۳۹۳، ص ۱۶۷-۱۸۰). ما این چرخه را صرفاً در زندگی یک فرد و پادشاه بررسی نمی‌کنیم، بلکه هفت نفر یک سلسله را به مثابه یک چرخه چندمرحله‌ای در نظر می‌گیریم. برای مثال، آقامحمدخان بدون ذخیره قبلی اقتدار، قاجاریه را بنیان‌گذاری می‌کند و سپس آن را با ذخیره‌ای مثبت در حد اعلای آن به فتحعلی‌شاه تحویل می‌دهد؛ اما فتحعلی‌شاه این حکومت را با ذخیره‌های منفی فراوان، نظیر نفوذ بیگانه، رسم تحت‌الحمایگی و خسارات جنگی به روسیه و آقازاده‌ها و شاهزاده‌های هزارگانه پردردسر و طلبکار به نسل بعدی، یعنی محمدشاه می‌سپارد. محمدشاه نیز علی‌رغم سلامت شخصیتی نسبی، به دلیل محور قرار دادن صدراعظم بی‌کفایت خود و نیز رسوخ بدمذهبان در ساختار حکومت، باز هم بر این ذخایر منفی می‌افزاید؛ بنابراین ناصرالدین‌شاه هم ذخیره منفی فتحعلی‌شاه و هم ذخیره منفی محمدشاه را به ارث می‌برد. گسترش نفوذ بیگانه در پایان دوره آقامحمدخان در حد صفر بود؛ اما در دوره فتحعلی‌شاه با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، از طریق رسم تحت‌الحمایگی و دوتابعیتی رسوخ یافته و حتی در دوره محمدشاه گسترش پیدا می‌کند و ناصرالدین‌شاه میراث‌دار

چنین ساختاری می‌شود. اگر در دوره فتحعلی‌شاه روس‌هراسی، لایه‌ای از شخصیت فتحعلی‌شاه شد، در دوره محمدشاه انگلیس‌هراسی نیز به دنبال شکست در جنگ هرات به واسطه مداخله انگلستان ایجاد گردید؛ آنگاه این روس‌هراسی و انگلیس‌هراسی به‌طور توأمان به عنوان ارث به ناصرالدین‌شاه رسید و وی به‌طور مداوم به این دو قدرت امتیازاتی واگذار کرد. واگذاری امتیاز به یکی، بدهی به قدرت دیگری را در پی داشته است و از این رو، عصر ناصرالدین‌شاه را عصر امتیازات و موازنه منفی نامیده‌اند. ذخیره منفی دیگر خاص محمدشاه برای ناصرالدین‌شاه، پدیده بدمذهبان - به دلیل نفوذ دروایش در ساختار پادشاهی محمدشاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی - بوده است. از این رو، جریان باب و بابیه در دوره محمدشاه ریشه می‌دواند و به عنوان میراثی منفی به دوره پادشاهی ناصرالدین‌شاه می‌رسد. ناصرالدین‌شاه میراث روس‌هراسی فتحعلی‌شاه و میراث انگلیس‌هراسی را به‌طور متوازن به پیش می‌برد و در تصمیمات خود به آن‌ها توجه می‌کند. همین فرایند در دوره مظفرالدین‌شاه ادامه می‌یابد تا در دوره محمدعلی‌شاه، گرایش‌های جانبدارانه روس تقویت و روس‌هراسی به روس‌اتکایی تبدیل می‌شود. با وقوع انقلاب روسیه و مشکلات داخلی، احمدشاه می‌کوشد تا به جای روسیه بر انگلیس تکیه کند و در قرارداد ۱۹۱۹ مبنای حمایتی نظیر ماده هفت قرارداد ترکمنچای را برای خود به دست آورد.

در نظر محمدعلی‌شاه میراث منفی مشروطه و محدود شدن قدرت پادشاهی از مظفرالدین‌شاه به او رسیده است. او در کل دوره کوتاه مدت پادشاهی‌اش کوشید تا این ذخیره منفی را مثبت کند و اعتبار و شوکت مجدد به پادشاهی دهد. مقاومت وی برای عدم امضای متمم قانون اساسی و چانه‌زنی با مجلس شورای ملی و به توپ بستن آن از همین نقطه آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد.

جدول ذخیره نسلی پادشاهان قاجاری

۱. آقامحمدخان	بدون ذخیره میراث مثبت؛ نسل بنیان‌گذار
۲. فتحعلی‌شاه	ذخیره مثبت آقامحمدخان
۳. محمدشاه	ذخیره مثبت آقامحمدخان + ذخیره منفی فتحعلی‌شاه
۴. ناصرالدین‌شاه	ذخیره مثبت آقامحمدخان + ذخیره منفی فتحعلی‌شاه + ذخیره منفی محمدشاه
۵. مظفرالدین‌شاه	ذخیره مثبت آقامحمدخان + میراث فتحعلی‌شاه + میراث محمدشاه + میراث ناصرالدین‌شاه
۶. محمدعلی‌شاه	میراث آقامحمدخان + میراث فتحعلی‌شاه + میراث محمدشاه + میراث ناصرالدین‌شاه + میراث مظفرالدین‌شاه
۷. احمدشاه	میراث آقامحمدخان + میراث فتحعلی‌شاه + میراث محمدشاه + میراث ناصرالدین‌شاه + میراث مظفرالدین‌شاه + میراث محمدعلی‌شاه

ملاحظه می‌شود برخی حوادث که در دوره یکی از پادشاهان به مسئله جدی تبدیل می‌شود، دست کم، ریشه در دوره پادشاه قبلی داشته است. برای مثال، آصف‌الدوله دایی محمدشاه با همدستی حاجی میرزا آقاسی به تخریب جایگاه قائم مقام در ذهنیت محمدشاه پرداختند تا سرانجام محمدشاه قائم مقام را عزل و فرمان قتل وی را صادر کرد. آصف‌الدوله انتظار داشت که محمدشاه وی را به صدراعظمی منصوب کند؛ اما شاه با تمام خصلت سادگی، دایی جاه طلب خود را می‌شناخت و وی را صدراعظم نکرد (صفر ۱۲۵۱)، بلکه او را حاکم خراسان کرد و بعدها در سال‌های آخر سلطنت محمدشاه به همراه پسرش حسن خان سالار در خراسان شورش تجزیه طلبانه کرد (شوال ۱۲۶۲). این وضعیت ادامه داشت و به عنوان میراث منفی به دوره پادشاهی ناصرالدین شاه منتقل شد (زرین کوب، ۱۳۸۷، ص ۸۰۱-۸۰۳). سرانجام در دوره صدارت امیرکبیر و در عهد ناصرالدین شاه در جمادی الثانی ۱۲۶۶، مشهد محاصره گردید و سالار و برادر و پسرش تسلیم و اعدام شدند (زرین کوب، ۱۳۸۷، ص ۸۱۳).

فتنه باب و لقب باب که پیشوای این فرقه سیدعلی محمد شیرازی به خود داده بود نیز از دوره محمدشاه، بر اثر تساهل مذهبی وی و صدراعظم صوفی و درویش مسلکش آغاز می‌شود (۱۲۶۱ ه. ق). در شهرهای شیراز و بوشهر در جمع علما، ادعای باب امام غایب بودن و بعد خود مهدی و امام غایب بودن و حتی بالاتر، باب الله بودن وی، مطرح شده و سستی آن به اثبات رسیده بود؛ اما به جای برخورد قاطع با وی، او را به اصفهان و از آنجا به تهران می‌برند و سرانجام به فرمان حاجی میرزا آقاسی در آذربایجان مستقر می‌شود. باب در آنجا تقریباً آزاد بود تا با پیروانش مراده کند؛ اما بعدها از بیم اغتشاش حاجی میرزا آقاسی وی را زندانی می‌کند؛ اما این مسئله به عنوان میراث منفی به دوره ناصرالدین شاه منتقل می‌شود و به رغم صدور حکم اعدامش توسط علمای شهرهای گوناگون، آقاسی از این کار ممانعت می‌ورزیده، حتی به نوعی از او محافظت می‌کند. سرانجام، امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه که در این هنگام به جای حاجی میرزا آقاسی منصوب شده بود، با تنفیذ حکم اعدام وی و لزوم اجرای فتوای قتل وی توسط علمای تبریز موافقت می‌کند و در شعبان ۱۲۶۴ قمری این کار انجام می‌شود (زرین کوب، ۱۳۸۷، ص ۸۱۷). این مسئله نشان می‌دهد که فساد در دین به فساد در دولت انجامیده و شاهد آن شورش‌های متعدد بایه در این دوره است بنابراین، مشاهده می‌شود که هستی‌شناسی این پدیده‌ها از زمان حال شروع نمی‌شود، بلکه بذر آن در گذشته افشانه شده و سپس در دوره بعد به ثمر می‌نشیند و درواقع، میراث گذشته است. در بسیاری از پدیده‌های دیگر قاجاریه این نکته مشهود است. همان گونه که درمورد رسم تحت‌الحمایگی آغاز راه آن

از بند هفتم قرارداد ترکمنچای است و بعدها در دوره پادشاهان بعدی نه تنها پایان نمی‌یابد، بلکه به موازات گذر زمان و طی مسیر بر شدت و تنوع آن افزوده می‌شود و از پادشاهان به صدراعظم‌ها و از آنجا به رجال سیاسی پایین‌تر و بعد حتی تجار و صنوف تسری می‌یابد. این نکته ضرورت کل‌گرایی در تحلیل و تحلیل نسلی هفت حکومت قاجاری به‌مثابه یک کل را نشان می‌دهد. تبعات سوء تدبیر در دوره یک پادشاه به همان دوره محدود نمی‌شود، بلکه تبعات منفی آن به پادشاه بعدی و حتی پادشاهان بعد از آن تسری می‌یابد و لایه به لایه بر آن افزوده می‌شود و حل آن را پیچیده می‌کند و گاه مسئله‌ای که با تدبیر درست ایجاد نمی‌شد و یا در مرحله بعد با هزینه‌ای اندک حل و جمع می‌شد، وقتی که «بدخیم» می‌شود، یا باید با هزینه زیاد آن را حل کرد و یا بعضاً حل آن ناممکن به نظر می‌رسد. این قاعده‌ای است که می‌توان با منطق کل‌گرایی و با شواهد ملموس مدیریت قاجارها به آن دست یافت. برای حال‌گرایی و اکنون‌گرایی نیز می‌توان به جای «پادشاه»، رئیس‌جمهور و یا وزیر و یا مدیر را گذاشت و به سرایت تبعات و ذخیره مثبت یا منفی از یک رئیس‌جمهور به رئیس‌جمهور بعدی و حتی به رؤسای جمهور بعد از آن و از یک وزیر به وزرای بعدی همان وزارتخانه و از یک مدیر به مدیران بعدی یک سازمان این قاعده را تسری داد.

میراث مدرنیته از عباس میرزا در دوره فتح‌علی شاه شروع شد و در دوره محمدشاه به سپاهیان و لباس متحدالشکل نظامیان تسری یافت. قائم‌مقام کوشید تا این سنت را در نظام کشورداری یعنی گزاره «پادشاه سلطنت و صدراعظم حکومت کند» عملیاتی کند؛ اما موفق نشد. تا اینکه این میراث در دوره ناصرالدین‌شاه در سفرهای سه‌گانه نمود یافت؛ اما وی مدرنیته را در سطح مسائل ظاهری دید و فراتر از آن به عرصه خصوصی و حرم‌سرای وی وارد شد و به شدت از سفر مردم به خارج و دیدن واقعیت‌های آن واهمه داشت و آن را قدغن کرد. کنترل شدید وی موجب شد تا تسلط وی بر اوضاع حفظ شود. اما شخصیت منفعل مظفرالدین‌شاه اصولاً به این مسئله توجهی نداشت و فضای باز فرهنگی و سیاسی تسهیلاتی را برای جنبش مشروطیت فراهم کرد. اگر شخصیت وی نبود و به جای مظفرالدین‌شاه، ناصرالدین‌شاه بود، واقعه مشروطیت و صدور فرمان آن امکان‌پذیر نبود. به همین دلیل جانشین وی محمدعلی‌شاه کوشید تا امتیازات به اصطلاح واگذار شده مظفرالدین‌شاه را پس بگیرد و اعتبار و شوکت پیشین را به نهاد پادشاهی بازگرداند، برای همین تا مدت‌ها متمم قانون اساسی را امضا نمی‌کرد؛ وی خلایق‌ها و سبک زندگی سیاسی خاص خود را برای ممانعت از تحقق آن به کار بست. از تظاهر به طرف‌داری از مشروطه و همراه‌سازی اولیه خود با جریان مشروطیت و نیز سوگند

خوردن و به سوگند عمل نکردن مکرر تا عهد بستن و عهدشکنی مکرر که در نهایت به توپ بستن مجلس شورای ملی، اوج تاکتیک سلطه‌طلبی وی بود.

میراث مدرنیته سیاسی و فرهنگی در دوره احمدشاه به اوج خود می‌رسد. نوعی حرکت زیگزاکی در پنج پادشاه قاجاری مشاهده می‌شود؛ جذب و دفع از جذب عناصر نظامی آن در دوره عباس میرزا به دفع آن از سوی ناصرالدین شاه و به جذب غافلانه و منفعلانه مظفرالدین شاه و مجدداً از دفع محمدعلی شاه به جذب و پذیرش امر واقع آن با تمسک به احترام به قانون اساسی و قانون مداری در دوره احمدشاه ادامه یافته است. نکته مهم در این حرکت، شخصیت این پادشاهان و نیز واقعیت ساختاری جامعه و نظام بین‌المللی است.

به حرکت درآوردن قطعات آرایش سر و صورت و پوشاک پادشاهان قاجاری نیز به‌ویژه متأثر از مدرنیته جالب است. آقامحمدخان سرسلسله قاجار پوشاک سنتی ایرانی دارد؛ ولی به دلیل خواجه‌گی نمی‌توانست ریش داشته باشد. ریش در عرف آن زمان نشانه مردانگی بود و محرومیت وی از این موهبت ریش موجب شد تا به ابتکاری تاریخی یعنی وضع مالیات ریش برای مردانی که ریش می‌گذارند دست بزند. این امر به شدت با واکنش مردم روبه‌رو شد و وی مجبور شد از این مالیات صرف نظر کند. اما فتحعلی شاه به جای وی این نقص را جبران کرد و ریش بلندش تا ناف وی می‌رسید. ریش بلند وی همچون ازدواج‌ها و فرزندان بی‌شمارش بازتاب انتقال ارثی حقارت آقامحمدخان بود. ریش عباس میرزا نیز بلند بود و در مقابل کوتاه کردن ریش سربازان و سپاهیان بنا به توصیه مستشاران نظامی فرانسوی هم مقاومت و با این کار مخالفت می‌کرد. با این همه بعد از آتش گرفتن ریش یکی از سربازانش هنگام شلیک گلوله توپ موافقت کرد که ریش نظامیان کوتاه شود. سبک زندگی محمدشاه در سروصورت و پوشاک تفاوتی محسوس با پادشاه قبلی فتحعلی شاه داشت. فتحعلی شاه ریش بلند و لباس ردای بلند ایرانی به تن داشت؛ اما محمدشاه لباس نیمه اروپایی به تن داشت و ریش کوتاه می‌گذاشت. ناصرالدین شاه ریش را می‌تراشید و سیل برجسته می‌گذاشت و لباس اروپایی می‌پوشید. مظفرالدین شاه نیز در همه چیز از جمله پوشاک و صورت از پدر تقلید می‌کرد. محمدعلی شاه نیز همین‌طور بود؛ احمدشاه دیگر سیل خود را هم می‌تراشید و لباس اروپایی می‌پوشید. شیب تدریجی تحول سبک زندگی و لباس و پوشاک و آرایش سر و صورت قاجارها از زمان شکست جنگ‌های ایران و روس و از دوره عباس میرزا تا احمدشاه کاملاً نمایان است.

کارگزاران دوره قاجاری از دوره فتحعلی شاه به بعد، برای مواجهه با پدیده ناشناخته مدرنیته پنج اقدام انجام داده‌اند: اول آنکه آوردن کارشناسانی از اروپا به ایران، ژنرال گاردان

فرانسوی یکی از نمونه‌های بارز اولیه آن است. دوم، فرستادن افراد و اعزام دانشجویان به خارج از کشور برای آموزش. سوم، مسافرت سیاست‌مداران درجه دوم در دوره فتحعلی‌شاه و نیز پادشاهان قاجاری، مانند ناصرالدین‌شاه برای شناخت و یافتن راه‌حل که شاید نگرش سیاسی آنان را متحول کرده، برای اصلاح‌خواهی مهیا شوند. چهارم، استفاده از ظرفیت دیپلماسی و بهره‌گیری از اختلافات دولت‌های اروپایی و استفاده از نیروی سوم که امضای قرارداد فین‌کن‌اشتاین و حضور هیئت نظامی فرانسوی در ایران از مصادیق آن است (بنگرید: راسخ، ۱۳۸۲، ص ۱۶۴)؛ هرچند که در این کار به دلیل ناآگاهی از وضعیت نظام بین‌الملل همواره بازی خورده‌اند و دستاوردی نداشته‌اند. اقدام پنجم در دوره امیرکبیر و پادشاهی ناصرالدین‌شاه انجام شد و آن اینکه به جای اعزام دانشجو و محصل به خارج، با تأسیس دارالفنون و وارد کردن استادان فنون گوناگون به جذب فناوری و علم غربی و مدرنیته اقدام کرده‌اند.

شیوه برخورد با مخالفان و معارضان سیاسی نیز در طول این هفت نسل پادشاهان قاجاری به شدت متحول شده است. آنچه در این تحول نقش اساسی داشته است، تأثیر ساختارهای اجتماعی و بین‌المللی در رفتار پادشاهان قاجاری است؛ موضوعی که در روان‌شناسی سیاسی و تأثیر دیگری اعم از حضور فرد یا ساختار بر رفتار سیاسی حکایت می‌کند. برای مثال، در دوره صفویه و افشاریه و در دوره آقامحمدخان قاجار و در مواردی در دوره فتحعلی‌شاه، یکی از شیوه‌های مجازات رقبای سیاسی کور کردن و اعدام بوده است. رقیب و نخبه سیاسی کور دیگر نمی‌تواند مدعی سیاسی محسوب شود. اما این رسم کور کردن رقبای سیاسی حتی شاهزادگان بر سر کسب قدرت یا حفظ قدرت سیاسی از دوره محمدشاه قاجار منسوخ گردید. یکی از دلایل آن، مدارای درویشان محمدشاه و به‌ویژه صدراعظم درویش مسلک وی، حاجی میرزا آقاسی بود. این میراث مثبت از دوره محمدشاه به دوره‌های بعد پادشاهی قاجاری انتقال می‌یابد و در گزارش‌های تاریخی موردی از وقوع آن دیده نمی‌شود؛ یعنی در دوره‌های ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه و پادشاهان بعدی این رسم کور کردن اجرا نمی‌شود. فراتر از آن، از دوره مظفرالدین‌شاه و مشروطیت به بعد تا دوره پهلوی، تحولاتی در فنون اعدام مشاهده می‌شود: از اعدام با تعذیب شدید بدنی به اعدام به وسیله طناب دار و تیرباران، از نمایش عمومی اعدام به اعدام در گوشه زندان‌ها، از تعذیب طولانی به اعدام سریع و آنی محکومان. چنین چرخشی در مسئله اعدام مدرن با حضور علوم مدرن چون پزشکی، روان‌شناسی، حقوق از یک سو و فناوری‌های نوین چون عکس‌برداری و اسلحه گرم توأم و همیشه بوده است. اعدام مدرن بدون علوم مدرن امکان‌پذیر نبوده است

(خزائی و خزایی، ۱۳۹۷، ص ۸۳). موضوعی که از تأثیرات مدرنیته بر این تحولات حکایت می‌کند. رسم صدراعظم‌کشی بعد از تثبیت حکومت و بعد از طی دوره کارآموزی سیاسی کشورداری نیز متحول شد. این رسم از سوی فتحعلی‌شاه درمورد حاج‌ابراهیم کلانتر، محمدشاه درمورد قائم‌مقام فراهانی و ناصرالدین‌شاه درمورد امیرکبیر اجرا شد و درواقع، به‌طور موروثی از فتحعلی‌شاه به دیگران منتقل گردید؛ اما با توجه به تحولات ساختاری دولت و نفوذ قدرت‌های بزرگ در دوره قاجاری و نیز مانع ساختاری تابعیت مضاعف، ناصرالدین‌شاه درخصوص قتل میرزاآقاخان نوری، صدراعظم بعدی، با ناکامی ساختاری روبه‌رو می‌شود. ساختار تابعیت مضاعف و رسم تحت‌الحمایگی و بعدها قدرت‌افکار عمومی، مانع از اجرای چنین کاری می‌شود. از این زمان به بعد حذف فیزیکی مرسوم و آشکار آنان از بین می‌رود.

اشتیاق به پادشاهی در آقامحمدخان، به عنوان نسل بنیان‌گذار، به گونه‌ای وصف‌ناپذیر و در حداکثر آن بود. این شوق، مبنا و انگیزه‌ای برای رسیدن به مدیریت و پادشاهی وی بود که برای رسیدن به آن هزینه‌های زیادی می‌پردازد؛ از جمله به قتل رساندن برخی از نزدیکان و حتی برادران خود و حتی اقدام به قتل عام در کرمان و تفلیس. برای فتحعلی‌شاه رسیدن به پادشاهی به گونه‌ای غافلگیرانه و بدون زحمت و هزینه رخ می‌دهد؛ چون آقامحمدخان فرزندی نداشت، وی را که برادرزاده‌اش بود، به عنوان ولیعهد برمی‌گزیند و به پادشاهی می‌رساند. نوع سوم دستیابی به پادشاهی برای محمدشاه شکل می‌گیرد و به گونه‌ای جالب وی نه به عنوان فرزند فتحعلی‌شاه بلکه به عنوان نوه فتحعلی‌شاه در میان حدود هزار شاهزاده پسر مدعی به پادشاهی می‌رسد؛ زیرا عباس‌میرزای ولیعهد قبل از فتحعلی‌شاه درگذشت و طبق ماده هفت ترکمنچای، باید پادشاهی در اعقاب عباس‌میرزا باشد. از آنجا که پادشاهی محمدشاه را می‌توان «فرزند ترکمنچای» نامید، بیانگر جای پای نفوذ خارجی در پادشاهی است. ناصرالدین‌شاه در وضعیت بسیار متزلزل، به دلیل بی‌مهری پدر و مرگ زود هنگام محمدشاه نبود فرزند پسر رقیب دیگر شکل می‌گیرد. مظفرالدین‌شاه حدود چهل سال، به عنوان ولیعهد، به شغل مکروه ولیعهدی پرداخت؛ زیرا منتظر مرگ پدر بود تا بلکه به پادشاهی برسد و سرانجام در پیرانه‌سر آن هم نه با مرگ طبیعی ناصرالدین‌شاه که با قتل وی این فرصت به مظفرالدین‌شاه می‌رسد. اما در زمان وی پادشاهی مشروطه می‌شود و محمدعلی‌شاه که درصدد بازگرداندن اعتبار و شوکت استبدادی قبلی به پادشاه بود؛ سرانجام با به توپ بستن مجلس شورا از پادشاهی خلع و تبعید می‌شود. احمدشاه از پادشاهی‌گریزان بود، به همان میزانی که آقامحمدخان به آن اشتیاق داشت. «گریز از پادشاهی» با مفهوم «گریز از آزادی» اریک فروم این گونه‌همنوا

می‌کند: نسل پیشین هرچه برای کسب آزادی می‌کوشید، به همان شدت، نسل کنونی از آن می‌گریزد؛ زیرا این آزادی سبب سلب آرامش آنان شده و آنان را با اضطراب و استرس تصمیم‌گیری و تنهایی مواجه ساخته است (بنگرید: اریک فروم، ۱۳۸۱). در مورد احمدشاه هم این گریز از پادشاهی برخلاف اشتیاق به کسب آن در افرادی چون آقامحمدخان مشاهده می‌شود.

اگر هفت پادشاه قاجاری را بر مبنای دو معیار دو گانه نظریه هوتون یعنی فعال یا غیر فعال بودن از یک سو و راضی یا ناراضی بودن مقایسه شود، می‌توان آن را در جدول زیر خلاصه کرد:

انواع شخصیت		مصادق و مثال
فعال	راضی	آقامحمدخان قاجار و دوره‌های سلطه‌طلبی ناصرالدین‌شاه
فعال	ناراضی	محمدعلی‌شاه و نیز عباس‌میرزا
غیر فعال	راضی	مظفرالدین‌شاه و فتحعلی‌شاه
غیر فعال	ناراضی	محمدشاه و به‌ویژه احمدشاه

البته در نگاهی دقیق‌تر و ساده‌سازی نشده می‌توان برای این پادشاهان دوره‌های متفاوتی در نظر گرفت. فتحعلی‌شاه اول، محمدشاه اول، ناصرالدین‌شاه اول به دلیل چالش داشتن در این دوره‌ها فعال بوده‌اند. به لطف پنهان چالش به ناچار آنان برای غلبه بر آن فعال بوده‌اند؛ اما در دوره دوم پادشاهی خود غیر فعال شده‌اند. احمدشاه هم چالش داشته است؛ اما از یک سو به دلیل شخصیت منفعل و ترسو (وجه کارگزارانه و خصلتی) و به دلیل ساختار نامساعد و تضعیف جایگاه قدرت پادشاهی (وجه ساختاری و موقعیتی) علی‌رغم چالش، غیر فعال بوده است.

سفرهای خارجی به عنوان وجهی از مقایسه نیز تفاوت نسلی پادشاهان قاجاری را به نمایش می‌گذارد. برای آقامحمدخان و فتحعلی‌شاه و محمدشاه سفر به خارج از کشور مطرح نبود؛ اما برای ناصرالدین‌شاه به عنوان امری تفتنی و سرگرمی بسیار جدی شد و او سه بار به خارج از کشور و اروپا سفر کرد. هریک از این سفرها حدود شش ماه به طول می‌انجامید. مظفرالدین‌شاه هم به شکل تقلیدی از پدر سه بار به اروپا سفر کرد، اما به سفر حج واجب شرعی خود نمی‌رود و سیزده سال قبل از پادشاهی وصیت می‌کند که آن را برایش انجام دهند (خلیلی و عبدالمین، ۱۳۹۲، ص ۳۳۹)؛ در حالی که بعداً سه بار به خارج از کشور سفر می‌کند؛ اما مکه نمی‌رود!! عمر کوتاه پادشاهی سی‌ماهه محمدعلی‌شاه هم مجال به سفر خارجی نمی‌دهد؛ اما برای همیشه به خارج از کشور رفته، تا زمان مرگ در آنجا زندگی می‌کند.

پادشاه هفتم احمدشاه هم نظیر ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه سه بار به خارج از کشور سفر می‌کند. مقوله سفر به خارج و اروپا برای وی به عنوان اولویت درجه اول در سبک زندگی و «خیر اساسی» و اجتناب‌ناپذیر و یک آرزوی عالی درمی‌آید. پادشاهی برای وی مقدمه و ابزاری برای رفتن به سفر خارجی و سفری بی‌بازگشت در قالب اقامت در خارج تلقی می‌شود، به طوری که هراسناک، خواهان خروج از تهران و ایران و مشتاق استعفا کردن از پادشاهی بود و با چند شرط، از جمله آزادی سفر در داخل و خارج از کشور، بر ماندن موافقت می‌کند. سفر برای وی به عنوان سازوکاری برای رفع اضطراب اساسی و رسیدن به ساحل نجات و آرامش بوده است.

بررسی تحولات رفتاری پادشاهان قاجاری به «شکار» هم خالب است و نشان‌دهنده تأثیر موقعیت بر خلق و خوی آنان است. توجه به شکار به عنوان خوی قبیله‌ای و عشیره‌ای در پادشاهان قاجار برجسته است. آنان در کنار سرگرمی و خوشگذرانی پر هزینه، می‌کوشیدند تا با اثبات توانایی خود در تیراندازی، مشروعیت سیاسی کسب کنند (آدینه‌وند و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۴۲). با این همه، با مشروطیت، به عنوان یک واقعیت می‌توان مسئله شکار پادشاهان را به دو دوره متفاوت شکار پادشاهان در دوره قبل و بعد از مشروطیت تقسیم کرد. پادشاهان قاجاری قبل از مشروطیت همچون فتحعلی‌شاه، ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به شکار توجهی تام داشتند و این موضوع در خاطرات مکتوب آنان جایگاه برجسته‌ای داشت تا آنجا که صاحب‌نظران، شکار را مانع مهم کشورداری آنان دانسته‌اند و حتی انبوه یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه در ایام هفته باعث شد به وی «شاه شکار» لقب دهند. اما در مورد پادشاهان بعد از مشروطه، یعنی محمدعلی شاه و احمدشاه به یکباره مسئله شکار محو می‌شود و دیگر چنین فعالیتی وجود ندارد؛ زیرا تغییرات ساختاری مشروطیت و محدودسازی قدرت آنان موجب شده بود که برخلاف دوره قبل از مشروطیت، شکار دیگر ارزش مشروعیتی نزد مردم نداشته، چه بسا ارزش منفی نیز محسوب شود.

عناوین و القاب پادشاهان قاجاری در طول زمان دچار تطور شده‌اند. آقامحمدخان در طول زمامداری‌اش خود را چیزی بیش از «خان» و بعداً «شاه» نخواند. به گفته کوهمره‌ای «آقامحمدخان نمی‌پذیرفت که عنوان «شاهی» را برگزیند» زیرا فشار ناشی از «نقش» شاهی به جای خانی (رئیس ایل قاجار) را درک می‌کرد، اما پس از اصرار این گونه می‌پذیرد: «این ما را آرام نخواهد گذاشت». «ممالک و سرزمین‌ها روی خواهیم کرد. اگر سوای این باشد ما را تاج و کلاهی بر سر گذاشتن مناسب نیست» (کوهمره‌ای، ۱۳۸۴، ص ۷۶). ولی جانشین او فتحعلی‌شاه نه تنها عنوان پارسی شهنشاه، بلکه لقب ترکی - مغولی خاقان را برای خویش برگزید که نمایانگر دعوی سروری هم بر تخت و تاج و هم بر طایفه‌های ایلات داشت. محمدشاه خود را «خاقان ابن خاقان» و ناصرالدین شاه

را «خاقان ابن خاقان ابن خاقان» نامیدند. این القاب نوعی حس تداوم تاریخی و در نتیجه مشروعیت‌سازی به سلطنت آنان را نشان می‌داد (امانت، ۱۳۸۳، ص ۴۸). از دوره مشروطیت به بعد این عناوین رنگ می‌بازد و به‌طور مثال در مورد محمدعلی شاه و احمدشاه مشاهده نمی‌شود.

«قضاوت تاریخی» بخشی از نظام پاداش و مجازات یا تشویق و تنبیهی است که بر عملکرد سیاست‌مداران و مدیران مترتب است. پادشاهان قاجاری نیز از این قاعده مستثنی نیستند. در مورد پادشاهان قاجاری هم از جانب مشروطه‌طلبان و هم از جانب پهلوی نقد و سیاه‌نمایی شده است. مشروطه‌طلبان برای رسیدن به مردم‌سالاری و قانون و عدالت چنین کرده‌اند و پادشاهان پهلوی برای تولید مشروعیت برای خود، پیر بی‌کفایتی پادشاهان قاجاری به‌ویژه آخرین پادشاه آن احمدشاه تأکید کرده‌اند.

با این همه و در مورد دوره قاجاری نیز می‌توان زیبایی‌نویسی کرد و نقاطی مثبت هم در مورد هریک از پادشاهان قاجاری برشمرد. برای مثال، صرف نظر از اقدامات جنایتکارانه و خشونت‌های غیر قابل دفاع آقامحمدخان، می‌توان وی را یکی از پادشاهانی برشمرد که کارهای ماندگاری برای ایران انجام داد. رساندن ایران به سرحد امپراتوری و حفظ تمامیت ارضی ایران، متحدسازی دو شاخه قاجاری با ازدواج و حل بحران جانشینی و مرکزیت بخشی به حکومت مرکزی از اقدامات مثبت وی بود. زرگری نژاد در مورد آقامحمدخان در مجموع قضاوتی مثبت دارد.

کلام نهایی آنکه علی‌رغم سببیت و قتل و... به وحدت و عزت ایران زمین نیز می‌اندیشد و کشورش را قدرتمند و سربلند می‌خواست... دلبستگی او به این آرمان باعث شد تا پس از یک دوره طولانی از هم گسیختگی به وحدت و تمامیت ارضی ایران دست یابد و از تجزیه کامل نجات یابد. «بدون تردید بازماندن همین بخش از ایران بزرگ، حاصل همان باورها و کوشش‌های پر تعارض اوست... اگر آقامحمدخان به کام مرگ نمی‌افتاد، چه بسا سرنوشت سیاسی ایران در شمال و جنوب، سرنوشتی دیگر می‌بود و به انفعال و ضعف بعدی گرفتاری نمی‌شد» (زرگری نژاد، ۱۳۹۵، ص ۳۸۷).

بنابراین آقامحمدخان و ایران آن دوره هر دو مشکل داشتند. مشکل آقامحمدخان حقارت شخصی بود که به دلیل بازتاب اجتماعی نقص جسمی‌اش و ناامنی‌های دوره کودکی، نوجوانی بود و مشکل ایران زمین هم بی‌ثباتی مزمن و درگیری مزمن پنجاه ساله جنگ‌های درون‌ایلی و بیرون‌ایلی و حکومت محلی در نقاط گوناگون بود. آقامحمدخان با کسب قدرت و پادشاهی به‌طور هم‌زمان هم خود را درمان کرد و هم ایران را نجات داد و به یکپارچگی رساند.

یکی از نقاط قوت آقامحمدخان سرعت در تصمیم‌گیری و بعد سرسختی در محقق کردن آن‌ها بود و مهارت او در فنون لشکرکشی و فرماندهی هم مثال‌زدنی بود. نکته جالب مدیریتی مهارت او در ایجاد توازن بین احساس صمیمیت و در عین حال ترس و ابهت در بین سربازان و سردارانش بود. «در نزد سربازان و سرداران خویش هم مطاع و محبوب بود و هم در عین حال مایه ترس و احترام. با آنان صمیمانه و مثل دوستان واقعی می‌زیست و لباس آنان را می‌پوشید و از غذای آنان می‌خورد. درواقع لشکریان، نردبان اعتلای او به اوج قدرت بودند و او هم این نکته را چنانکه باید، درک می‌کرد (زرین کوب، ۱۳۸۷، ص ۷۷۹).

دین‌داری خاص و دغدغه مردم‌داری و ساده‌زیستی محمدشاه و یا قانون‌مدار بودن احمدشاه از جمله نکاتی است که می‌توان در زیبایی‌های وی بیان کرد.

درمورد محمدشاه نیز می‌توان نکات مثبت زیادی بیان کرد؛ ازجمله، قناعت‌ورزی، کنترل نفس، تدبیر صوفیانه و زاهدانه و دغدغه ملی داشتن. درمورد ناصرالدین‌شاه نیز این نکات قوت فراوان وجود داشت: مهارت‌های فراوان در سوارکاری و تیراندازی، خط زیبا، شعرسرایی، نقاشی و اشراف بر زبان فرانسه؛ اطلاعات در زمینه تاریخ، جغرافیا، علم هیئت و نجوم؛ رعایت آداب دیپلماتیک؛ التزام به نظافت و حمام‌های طولانی روزانه؛ و تقید به شرع ظاهری به نحوی که به تعبیر اعتمادالسلطنه (۱۳۶۳، ص ۲۷-۳۰) در تمام عمر یک‌بار هم نمازش ترک نشد، حتی در سفر فرنگ؛ و رعایت محدودیت چهار همسر عقدی به نحوی که برای عقد جیران، ستاره خانم همسر قبلی خود را از دائمی به موقت تغییر می‌دهد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، ص ۳۷).

پادشاهان قاجاری گاه خود آگاهانه به «قضاوت تاریخ» درباره خود داشته‌اند. عبدالله مستوفی که خود از خاندان قجرها بود، با نقل واقعه‌ای که می‌خوانید، علاقه ناصرالدین‌شاه را به حفظ جواهر سلطنتی و توجه به «قضاوت تاریخ» نشان می‌دهد: یکی از پیشخدمت‌های شاه می‌گوید: شاه در آن روز می‌خواست الماس دریای نور را جلوی کلاه خود نصب نماید؛ در ضمن عمل، جواهر گرانبها از دستش رها شد، روی کاشی‌ها افتاد، با اضطراب عجیبی خم شده، آن را برداشت و پس از شکرگزاری، گفت: شکر من برای جنبه مالی این جواهر نبود، بلکه برای این بود که اگر این قطعه نفیس عیبی می‌کرد، در تواریخ می‌نوشتند نادرشاه این جواهر را از هندوستان آورد و ناصرالدین‌شاه آن را شکست و معیوب کرد» (مستوفی، ۱۳۴۳، ج ۱، ۳۹۲-۳۹۳).

ناصرالدین‌شاه دست کم در دوره‌ای به قضاوت تاریخ می‌اندیشد و این قضاوت به نوعی باید بر رفتار سیاسی وی اثرگذار باشد. مظفرالدین‌شاه از اینکه وی را از فرقه اخباری و شیخیه

بدانند، به شدت ناخشنود است. احمدشاه با پیشنهاد ترور رضاخان مخالفت می‌ورزد و دلیل آن را تجربه قضاوت تاریخ در مورد قتل امیرکبیر به وسیله ناصرالدین شاه و امامزاده و مظلوم قلمداد شدن امیرکبیر می‌داند. بنابراین می‌گوید نمی‌خواهم تاریخ در مورد من قضاوت منفی کند و با فرمان قتل رضاخان از وی امامزاده و از خودم شخصیتی منفی بسازم.

مدیران عالی ایران به این خودآگاهی رسیده‌اند و باید برسند که از «قضاوت تاریخ» گریزی نیست. این آگاهی از قضاوت تاریخ بر عملکرد آنان اثری مطلوب خواهد گذاشت. این گونه است که از گذشته‌گرایی به حال‌گرایی می‌رسیم و مطالعه تاریخ تحولات حامل بسته‌های سیاسی برای تربیت مدیران اجرایی کشور می‌شود. قضاوت تاریخ یا قضاوت آیندگان بخشی از اصل «منفعت من در آینده» است. برخی از پادشاهان قاجاری فقط به «منفعت من در حال» اندیشیده‌اند. ناصرالدین شاه و به ویژه احمدشاه دغدغه قضاوت تاریخ را داشته‌اند.

الگوی رفتاری مسلط در پادشاهان قاجاری را می‌توان این گونه خلاصه کرد: الگوی رفتاری مسلط آقامحمدخان قاجار، رزم بود؛ الگوی مسلط فتحعلی شاه، بزم بود؛ الگوی مسلط محمدشاه قاجار، درویش‌مسلکی و بدمذهبی بود؛ الگوی مسلط ناصرالدین شاه، بزم و روزمرگی در کشورداری بود؛ الگوی مسلط مظفرالدین شاه، بزرگسال نابالغ و ترسویی بود؛ الگوی مسلط محمدشاه، دورویی و نقاب بود و الگوی رفتاری احمدشاه، غرب شیفتگی و سلطنت‌گریزی و تحلیل سیاسی معطوف به ترس بود. این ویژگی‌ها را می‌توان در الگوی رفتاری بسیاری از سیاست‌مداران و مدیران همه دوران‌ها یافت.

منابع و مآخذ

- آدلر، آلفرد (۱۳۷۰)، *روان‌شناسی فردی*، ترجمه حسن شرف شاهی، تهران: انتشارات تصویر.
- آدمیت، فریدون (۱۳۶۱)، *امیرکبیر ایران*، تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۶۲)، *مقالات تاریخی*، تهران: انتشارات دماوند.
- آدینه‌وند، مسعود و همکاران (۱۳۹۵)، «تحلیل پدیده شکار سلطنتی در عصر قاجار»، *فصلنامه تحقیقات تاریخی*، گنجینه اسناد، سال ۲۶، دفتر چهارم، زمستان، ص ۴۲-۶۳.
- آصف، محمد هاشم (۱۳۵۲)، *رستم التواریخ*، به اهتمام محمد مشیری، تهران: چاپخانه سپهر.
- آصف، محمد هاشم (۱۳۴۸)، *رستم التواریخ*، تصحیح محمد مشیری، تهران: تابان.
- آل داود، سیدعلی (۱۳۷۹)، *اسناد و نامه‌های امیرکبیر*، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- آل داود، سیدعلی (۱۳۹۵)، «سرگذشت‌نامه خودنوشت افضل‌الملک کرمانی»، *مجله ایرانشهر امروز*، شماره ۱، بهار، ص ۱۶۱-۱۷۰.
- آندری یوا، النا (۱۳۸۸)، *روسیه و ایران در بازی بزرگ (سفرنامه‌ها و شرق‌گرایی)*، ترجمه الهه کولایی و محمد کاظم شجاعی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- آهنگران، امید (۱۳۸۸)، «واکاوی علل ناکامی فتحعلی‌شاه قاجار در جنگ‌های ایران و روس»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، شماره ۴۱، زمستان، ص ۱۰۱-۱۳۲.
- آوری، پیت (۱۳۷۹)، *تاریخ معاصر ایران: از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، جلد اول، تهران: انتشارات عطایی.
- ابن خلدون (۱۳۶۲)، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۵۵)، *گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران: ۱۲۸۰-۱۲۰۰ ه‍.ق*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۷)، *مدخل احمدشاه قاجار در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ص ۶۷-۷۱.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۰)، *انفصال هرات؛ گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران*، تهران: کتاب سیامک.
- اجلالی، فرزاد (۱۳۷۳)، *بنیان حکومت قاجار، نظام سیاسی ایلی و دیوانسالاری مدرن*، تهران: نشر نی.
- احمدزاده، محمد امیر (۱۳۹۶)، «مراحل سه‌گانه تحول دولت در ایران: دوره ناصرالدین‌شاه قاجار»، *مجله تاریخ اسلام و ایران*، دانشگاه الزهراء، دوره جدید، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۹۶.
- اردلان، ابوالحسن خان و فخرالملک مظفرالدین قاجار (۱۳۶۲)، *دومین سفرنامه مظفرالدین‌شاه*، تهران: انتشارات کاوش.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۴)، «تأثیر نخبگان قاجاریه بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران»، *فصلنامه خاورمیانه*، شماره ۳، پاییز، ص ۷۳۵-۷۰۳.
- اسپربر، مانس (۱۳۷۹)، *تحلیل روان‌شناختی استبداد و خودکامگی*، ترجمه علی صاحبی، تهران: نشر ادب و نشر.

- اطاعت، جواد (۱۳۸۵)، «دولت پاتریموئیتال پیش از مشروطیت»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳۱-۲۳۲، آذر و دی، ص ۵۳-۴۸.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسین خان (۱۳۵۷)، *خلسه مشهور به خواب نامه*، به کوشش محمد کتیرایی، تهران: انتشارات توکا.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسین خان (۱۳۶۳)، *چهل سال تاریخ ایران: المآثر والآثر*، جلد ۱، تهران: اساطیر.
- اعتمادالسلطنه، علی قلی میرزا (۱۳۷۰)، *اکسیر التواریخ، تاریخ قاجاریه*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: نشر ویسمن.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۵۷)، *صدرالتواریخ*، به کوشش محمد مشیری، تهران: انتشارات روزبهان.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسین خان (۱۳۵۶)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۳)، *میرزا تقی خان امیرکبیر، به اهتمام ایرج افشار*، تهران: توس.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران پس از اسلام، صدر اسلام تا انقراض قاجاریه*، تهران: نشر نامک.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *چالش‌های عصر مدرن در ایران عصر قاجار*، تهران: روزنامه ایران.
- الگار، حامد (۱۳۵۶)، *دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- امانت، عباس (۱۳۸۳)، *قبله عالم، ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر کارنامه.
- امیری، مهرباب (۱۳۴۷)، *زندگی سیاسی اتابک اعظم*، تهران: کتابفروشی سخن.
- امین الدوله، میرزا علی خان (۱۳۵۵)، *خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله*، به کوشش حافظ فرمانفرماییان، تهران: امیرکبیر.
- اوتر، ژان (۱۳۶۳)، *سفرنامه ژان اوتر*، ترجمه علی اقبالی، تهران: نشر جاویدان.
- اولویه (۱۳۷۱)، *سفرنامه اولویه، تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره آغازین عصر قاجاریه*، تصحیح و حواشی غلامرضا ورهرام ترجمه طاهر میرزا، تهران: اطلاعات.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۸۳)، *آسیای هفت سنگ*، تهران: علم.
- بامداد، مهدی (۱۳۳۷)، *تاریخ رجال ایران*، تهران: زوار.
- برزآبادی فراهانی، مجتبی (۱۳۷۹)، *زندگی و افکار قائم مقام فراهانی*، تهران: اوستا.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۷)، «نظریه آدلر و روان‌شناسی آقامحمدخان قاجار»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۱۳، زمستان.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۸)، *تاریخ تحول دولت در اسلام و ایران*، تهران: سمت.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۹)، «نظریه هورنای و روان‌شناسی سیاسی ناصرالدین شاه از کودکی تا عزل نوری»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۲۱، زمستان.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۳)، *روان‌شناسی سیاسی*، چاپ چهارم، تهران: سمت.
- بشیری، حسین (۱۳۷۸)، *سیری در نظریه‌های علوم سیاسی*، تهران.
- بصیرالدوله هروی، رضا (۱۳۷۲)، *دو سال روابط محرمانه احمدشاه و سفارت شوروی*، به کوشش مجید تفرشی، تهران: نشر تاریخ ایران.
- بقایی کرمانی، ایرج (۱۳۸۶)، *ناصرالدین شاه زن ذلیل*، تهران: انتشارات آفرینش.
- بلوم، جerald. اس (۱۳۵۲)، *نظریه‌های روانکاوی شخصیت*، ترجمه هوشنگ حق‌نویس، تهران: امیرکبیر.

- بهار، محمدتقی (۱۳۶۳)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، تهران: امیرکبیر.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا) (۱۳۵۵)، *سبک‌شناسی یا تاریخ تطور زبان فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- بیات، جلیل (۱۳۹۹)، *نقش تصویر در تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران با تمرکز بر دوره اوباما*، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- پاکروان، امینه (۱۳۴۸)، *آقا محمدخان قاجار*، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران: زوار.
- پاکروان، امینه (۱۳۷۶)، *عباس میرزا، ترجمه قاسم صنعوی*، وزارت امور خارجه، تهران: نشر چشمه.
- پناهی، احمد (۱۳۶۶)، *آقا محمدخان قاجار*، تهران: کتاب نمونه.
- پولاک، باکوب ادوارد (۱۳۶۱)، *سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان*، ترجمه کی‌کاس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- تاج‌السلطنه (۱۳۷۱)، *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- تیمیم داری، احمد (۱۳۷۲)، *عرفان و ادب در عصر صفوی*، تهران: حکمت.
- توکل، احمد (۱۳۲۸)، «چند استخاره از محمدعلی‌شاه با جواب‌های آن‌ها»، *مجله یادگار*، شماره ۸ و ۹، ص ۶۵-۴۵.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۶۳)، *عصر بی‌خبری یا عصر بی‌تاریخ امتیاز از ایران*، تهران: اقبال.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۹۵)، «فراهم شدن زمینه جنگ دوم ایران و روسیه»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۳۰۵، پاییز، ص ۱۰۴-۱۳۲.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۲)، *علل برافتادن صفویان (مکافات‌نامه)*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، *صفویه در عرصه این فرهنگ و سیاست*، قم: پژوهشگاه حوزه دانشگاه.
- جلالی، محمدرضا (۱۳۹۵ الف)، «رفتارشناسی سیاسی مناسبات محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی در صحنه سیاست ایران»، *فصلنامه تاریخ دانشگاه آزاد محلات*، شماره ۵.
- جلالی، محمدرضا (۱۳۹۵ ب)، «رفتارشناسی محمدعلی‌شاه در «توپ فرستادن به مجلس»»، *فصلنامه تاریخ دانشگاه محلات*، شماره ۱، تابستان.
- جلالی، محمدرضا (۱۳۹۵ ج)، *رفتارشناسی احمدشاه در گریز و اجتناب از مقابله با رضاخان: در پرتو جمله‌ای از او راجع به امیرکبیر*، *فصلنامه تاریخ دانشگاه آزاد محلات*، شماره ۳، زمستان.
- جهانگیرمیرزا (۱۳۸۴)، *تاریخ جهان‌نو*، به اهتمام عباس اقبال، تهران: نشر علم.
- جرویس، رابرت (۱۳۹۸)، *دولتمردان چگونه فکر می‌کنند: روان‌شناسی سیاست بین‌الملل*، ترجمه عباس ملکی و همکاران، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- حبالله، حیدر (۱۴۰۰)، *خوانشی انتقادی از استخاره*، ترجمه محمدرضا ملایی، قم: انتشارات طه.
- خان‌ملک ساسانی، سید احمد (۱۳۷۲)، *پشت پرده*، تهران: شب‌و‌باز.
- خان‌ملک ساسانی، سید احمد (بی‌تا)، *سیاست‌گذاران دوره قاجار*، جلد ۲، تهران: انتشارات هدایت.
- خاوری شیرازی، فضل‌الدین عبدالنبی (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین؛ به تصحیح ناصر افشارفر*، جلد دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خزائی، یعقوب و شیزاد خزایی (۱۳۹۷)، «تحول در آیین‌های اعدام در گذر از دوره قاجاریه مشروطه و پهلوی: از مرگ هزار باره تا نقطه صفر تعذیب»، *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، شماره ۲۳، پاییز و زمستان، ص ۸۳-۱۰۴.
- خلیلی، نسرین و مجید عبدالمین (۱۳۹۲)، «بازخوانی وصیت‌نامه مظفرالدین‌شاه: ۱۳۰۱ هـ.ق»، *مجله پیام بهارستان*،

شماره ۲۲، زمستان، ص ۳۳۳-۳۴۲.

خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳)، *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: نشر نی.
دادستان، پریوخ (۱۳۷۶)، *روان‌شناسی مرضی تحولی، از کودکی تا بزرگسالی*، تهران: سمت.
دوکوتزونه، موريس (۱۳۶۵)، *مسافرت به ایران، دوران فتحعلی‌شاه*، ترجمه محمود هدایت، تهران: انتشارات جاویدان.

دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، چاپ پنجم، انتشارات عطار و فردوس.
دولتخانی، پرویز (۱۳۸۸)، *آداب ملک‌داری فتحعلی‌شاه قاجار*، تهران: انتشارات توکا.
راسخ، کرامت‌الله (۱۳۸۲)، «دو نگرش درباره اصلاحات قاجاره»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۹۶-۱۹۵، آذر و دی، ص ۱۶۲-۱۶۵.

رجبی، پرویز (۱۳۸۷)، *کریم‌خان زند*، تهران: اختران.
رحیم‌زاده صفوی، سیدعلی اصغر (۱۳۶۲)، *اسرار سقوط احمدشاه*، به کوشش بهمن دهگان، تهران: انتشارات قراچی.
رزم‌آسا، اسماعیل (۱۳۷۷)، *قضاوت تاریخی، از آغامحمدخان تا محمدرضا شاه*، تهران: نشر علمی.
رضایی، عبدالعظیم (۱۳۷۸)، *گنجینه تاریخ ایران*، قاجاریه، جلد ۱۲، تهران: انتشارات اطلس.
رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۶)، *تضاد و توسعه*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
روزنامه وقایع اتفاقیه (۱۳۷۳)، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۸۱، ۳ ذی‌قعدة ۱۲۶۸.
زابلی‌نژاد، هدی (۱۳۹۰)، «مطالعه تطبیقی تصویری نقوش پارچه‌های دوره‌های ساسانی و قاجاره»، *کتاب ماه هنر*، شماره ۱۱۶، بهمن ماه، ص ۱۰۸-۹۶.

زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵)، *تاریخ ایران در دوره قاجاریه: عصر آقامحمدخان*، تهران: سمت.
زربین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۷)، *روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی*، تهران: انتشارات سخن، چاپ نهم.

سایکس، ژنرال سر پرسی (۱۳۹۵)، *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: انتشارات نگاه.
سلیم، محسن (۱۳۸۳)، *تاریخ قاجار*، شاهرود: انتشارات دانشگاه آزاد واحد شاهرود.
سنایی راد، رسول (۱۳۸۹)، «روان‌شناسی شاه سلطان حسین صفوی»، *فصلنامه میثاق*، شماره ۹.
سیاسی، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
سیوری، راجر (۱۳۷۲)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
شعبانی، رضا (۱۳۸۰)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، افشاریه و زندیه، تهران: سمت.
شفیع‌آبادی، عبدالله و غلامرضا ناصری (۱۳۸۶)، *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی*، چاپ سیزدهم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

شمیم، علی اصغر (۱۳۴۳)، *ایران در دوره سلطنت قاجاریه*، تهران: کتابفروشی ابن سینا.
شمیم، علی اصغر (۱۳۴۲)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: کتابفروشی ابن سینا.
شمیم، علی اصغر (۱۳۷۳)، *از نادر تا کودتای میرنچ*، تهران: مدبر.
شهابی، سیدرضا (۱۳۸۵)، *کارنامه سیاسی قائم‌مقام قراقرانی*، تهران: نشر رسانس.
شولتر، دوان (۱۳۷۵)، *تاریخ روان‌شناسی نوین*، ترجمه اکبر سیف و همکاران، چاپ سوم، تهران: انتشارات رشد.
شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۷)، *قتل اتابک*، تهران: کیهان.

- شیخ الاسلامی، جواد (۱۳۶۵)، *اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا*، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- شیخ الاسلامی، جواد (۱۳۶۹)، «افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران عصر قاجار و تأثیر این نفوذ در ایجاد رسم سرسپردگی در میان رجال ایران»، *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۳۵، ص ۱۰-۴.
- شیخ الاسلامی، جواد (۱۳۹۲)، *سیمای احمدشاه قاجار*، تهران: نشر ماهی.
- صفت گل، منصور (۱۳۸۸)، *فراز و فرود صفویان*، تهران: کانون اندیشه جوان.
- طباطبایی، محیط (۱۳۶۷)، *تطور حکومت در ایران بعد از اسلام*، تهران: بعثت.
- طبری، احسان (۱۳۶۰)، *ایران در دو سده واپسین*، تهران: انتشارات حزب توده ایران.
- طلوعی، محمود (۱۳۷۷)، *هفت پادشاه*، تهران: نشر علم.
- عبدالله، عبدالمطلب (۱۳۹۴)، *تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران (دوره قاجاریه تا پهلوی اول)*، تهران: رهیافت خط اول.
- عضدالدوله، احمدمیرزا (۱۳۶۲)، *تاریخ عضدی*، تهران: انتشارات سروش.
- عطار، سعید و همکاران (۱۳۹۷)، «تحلیل نهادهای دولتی و ورشکسته در خاورمیانه»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۸۰.
- فالک، اس. جی (۱۳۹۳)، *شمایل نگاران قاجار*، ترجمه علیرضا بهارلو، تهران: نشر پیکره.
- فدایی، غلامرضا (۱۳۷۷)، «مدرس، مجتهدی وارسته و سیاستمداری آگاه»، *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۵۱ و ۵۲، ص ۴۳-۳۴.
- فروم، اریک (۱۳۸۱)، *گرنیز از آزادی*، ترجمه عزت‌اله فولوند، تهران: مروارید.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۲)، «رنوس نظریه روانکاوی»، ترجمه حسین پاینده، *مجله ارغنون*، شماره ۲۲، ص ۷۴-۱.
- فسایی، حسن (۱۳۶۷)، *تاریخ فارس نامه ناصری*، به سعی رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- فوریه، ژان بابتیست (۱۳۶۳)، *سه سال در دربار ایران*، ۱۳۰۶-۱۳۰۹ ق، ترجمه عباس آشتیانی، تهران: علمی.
- کاتم، مارتا و همکاران (۱۳۸۶)، *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی*، ترجمه سید کمال خرازی و جواد علاقمند، تهران: نشر دانشگاهی.
- کارنوت، جین. رالف (۱۳۸۷)، *تاریخ سیاسی ایران*، از هخامنشی تا امروز، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: اختران.
- کاسب، عزالله (۱۳۶۸)، *منحنی قدرت در تاریخ ایران*، تهران: مؤلف.
- کاشانی، میرزاهدی خان (۱۳۶۱)، *سفرنامه مبارکه مظفرالدین شاه به فرنگ*، تصحیح علی محمد مجیدالدوله، نقاشی و عکس‌ها از میرزاابراهیم خان، به کوشش علی دهباشی، تهران: کتاب فرزانه روز.
- کرزن، جرج کرد، (۱۳۴۹)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
- کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۶۳)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: امیرکبیر.
- کروینسکی (۱۳۶۳)، *سفرنامه کروینسکی*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: توس.
- کریمی، یوسف (۱۳۷۴)، *روان‌شناسی شخصیت*، تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
- کریمی زنجانی اصل، محمد و سیده آمنه حسینی گلسفیدی (۱۳۷۵)، «ناسازگاری در قدرت سیاسی، نگاهی گذرا به ساختار قدرت سیاسی در ایران عصر قاجار (از ابتدا تا ظهور مشروطیت)»، *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۱۳-۱۱۴، بهمن و اسفند، ص ۹۹-۸۴.

- کسروی، احمد (۱۳۶۹)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیر کبیر.
- کلمنت، مارکان (۱۳۶۴)، تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، تهران: نشر فرهنگ ایران.
- کمیسیون ملی یونسکو در ایران (۱۳۴۲)، ایران‌شهر، جلد اول، تهران: کمیسیون ملی یونسکو - ایران.
- کوزنتسوا، ن. آ. (۱۳۸۲)، پژوهش‌هایی پیرامون تاریخ نوین ایران، ترجمه سیروس ایزدی و میترا سادات ایزدی، تهران: ورجاوند.
- کولایی، الهه و زیبا اکبری (۱۳۹۶)، «دولت شکننده در عراق و امنیت زنان»، فصلنامه سیاست، شماره ۴۷.
- کوهمره‌ای، زین العابدین (۱۳۸۴)، رساله تدبیر شاه و وزیر، در احوالات آقامحمدخان قاجار و وزیر او حاج ابراهیم کلانتر، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گلبن، محمد (۱۳۹۰)، «یادداشت‌های خان ملک ساسانی در لوزان سوئیس»، مجله اسناد بهارستان، شماره ۳، پاییز، ص ۲۸۱-۳۲۴.
- گوره، ژان (۱۳۸۲)، خواجه تاج‌دار، ترجمه ذبیح ... منصوری، چاپ پست و سوم، ج ۲، تهران: امیر کبیر.
- گوره، ژان (۱۳۶۱)، خواجه تاج‌دار، ترجمه ذبیح ... منصوری، ج ۱، تهران: امیر کبیر.
- گیالتر، سرگیس (۱۳۷۱)، سقوط اصفهان، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: انتشارات امور فرهنگی شهرداری اصفهان.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۵۷)، نادرشاه، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، تهران: امیر کبیر.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۸۰)، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علما و فرهنگ.
- لسان‌الملک سپهر، میرزامحمد تقی (۱۳۵۳)، ناسخ التواریخ: سلاطین قاجاریه، به کوشش محمدباقر بهبودی، ۴ جلد، تهران: انتشارات کتابخانه اسلامی.
- لسان‌الملک سپهر، میرزامحمد تقی (۱۳۵۷)، ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- لمپتون، ا.ک.س. (۱۳۶۳)، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیر کبیر.
- مالکوم، سر جان، (بی‌تا)، تاریخ ایران، جلد دوم، بی‌جا: بی‌نا.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۷)، قحطی بزرگ (۱۲۹۸-۱۲۹۶ ش)، ترجمه محمد کریمی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مدنی، سید جلال‌الدین، (بی‌تا)، تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مروارید، یونس (۱۳۷۷)، ادوار مجالس قانونگذاری در دولت مشروطیت، جلد اول، تهران: انتشارات واحدی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، کراچی، لاهور، به سرمایه کتابفروشی زوار تهران: چاپ تهران مصور.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۲)، شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول از آقامحمدخان تا آخر ناصرالدین‌شاه، چاپ دوم، کراچی، لاهور: به سرمایه کتابفروشی زوار، تهران: چاپ مصور.
- مستوفی، محمدحسن (۱۳۷۵)، زبدة التواریخ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۵۶)، دایرة المعارف فارسی مصاحب، تهران: امیر کبیر.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۱)، گفتارهای معنوی، قم: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، مجموعه آثار شهید مطهری، جلد ۱۹، یادداشت‌ها، قم: صدرا.

- معیرالممالک، دوستعلی خان (۱۳۶۱ الف)، رجال عصر نادری، تهران: نشر تاریخ.
- معیرالممالک، دوستعلی خان (۱۳۶۱ ب)، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران: نشر تاریخ.
- معین، محمد (۱۳۷۳) فرهنگ معین، جلد ۵.
- مک‌لین، فیتز روی (۱۳۷۰)، شیخ کامل، ترجمه کاوه بیات، تهران: نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- مکی، حسین (۱۳۶۲)، مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار، تهران: امیرکبیر.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: علمی.
- منصور، محمود (۱۳۹۷)، احساس کهنتری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۹۳)، تاریخ جامع ایران، جلد ۱۱، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- موسوی، مهشید (۱۳۸۷)، مجموعه خاطرات احمدشاه از کودکی تا سلطنت، تهران: سایت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر (www.iichs.ir/s/۳۳۶۳).
- موسوی‌نیا، رضا (۱۳۹۰)، «خاورمیانه و چالش دولت‌های ورشکسته»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۸۳.
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۹)، دین و دولت در عصر صفوی، تهران: امیرکبیر.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود (۱۳۸۰)، تاریخ روضه الصفای ناصری، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان، تهران: اساطیر.
- میرزاوند، مسلم و سجاد حسن پوش (۱۳۹۶)، «رویارویی دو تفکر، تأثیر تربیت روسی محمدعلی شاه در برخورد با مشروطه‌خواهان»، ماهنامه پژوهش‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی، شماره ۲، خرداد، ص ۲۲-۳۳.
- میلانی، عباس (۱۳۸۵)، تجدد و تعدد ستیزی در ایران، تهران: نشر اختران.
- ناصرالدین قاجار (۱۳۷۸)، یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه: ۱۳۰۰-۱۳۰۳، به کوشش پرویز بدیعی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- ناصرالدین شاه (۱۳۶۲)، سفرنامه عراق عجم، بلاد مرکزی ایران. تهران: تیراژه.
- ناصرالدین شاه (۱۳۷۷)، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان، به کوشش فاطمه قاضی‌ها، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- ناطق، هما (۱۳۶۸)، راه‌یابی فرهنگی ۱۸۳۴-۱۸۴۸، لندن: مرکز چاپ و نشر پیام.
- ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۶۳)، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: امیرکبیر.
- نفیسی، سعید، (۱۳۷۶)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، تهران: انتشارات بنیاد.
- نوبی، عبدالحسین و عباسعلی غفاری فرد (۱۳۸۶)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دوران صفویه، چاپ چهارم، تهران: سمت.
- هاردینگ، سر آرتور (۱۳۶۳)، خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- هدایت، مخبرالسلطنه (۱۳۶۳)، خاطرات و خطرات، چاپ دوم، تهران: نشر زوار.
- هورنای، کارن (۱۳۶۹)، راه‌های نو در روانکاوی، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت.
- هورنای، کارن (۱۳۸۲)، شخصیت عصبی زمانه ما، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران: بهجت.
- هی‌تیه، ادریان دوریس (۱۳۷۰)، گزارش‌های سیاسی کنت دوگوبینو از ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: انتشارات جویا.

واتسن، رابرت گرنت (۱۳۴۰)، *تاریخ قاجار*، ترجمه عباسقلی آذری، تهران: بی‌نا.

والد بورگر، آندراس (۱۳۷۹)، *ملفان آلمانی در ایران*، ترجمه علی رحمانی و همکاران، تهران: وزارت امور خارجه.

وبر، ماکس (۱۳۸۳)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: سمت.

ورزین افضل، مهدی و ذبیح‌الله اعظمی ساردویی (۱۳۹۱)، «ورود سیب‌زمینی به ایران تحولی اساسی در کشاورزی سنتی دوره قاجاریه»، *مجله مطالعات تاریخ فرهنگی پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ*، شماره ۱۲، تابستان، ص ۱۳۱-۱۵۵.

ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۹)، *تاریخ سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجاریه*، تهران: انتشارات معین.

ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۶)، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، جلد ۲، تهران: وزارت امور خارجه.

یزدان‌خام، محمود (۱۳۸۸)، «دولت‌های شکننده و امنیت انسانی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۴۶.

یزدانی، عنایت و مصطفی قائمی (۱۳۸۵)، «تحلیلی بر دولت ورشکسته در لیبی»، *نشریه دولت پژوهی*، شماره ۶.

یوسف جمالی، محمدکریم (۱۳۸۵)، *تاریخ تحولات ایران عصر صفوی*، اصفهان: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی نجف‌آباد.

- Aburish, Said, K. (1994), *The Rise, Corruption and Coming Fall of The House of Saud*, London: Bloomsbury Publishing PLC.
- Adler, Alferd (1959), *The Individual Psychology of Alfred Adler*, New York: Basic book Inc.
- Algar, Hamid (1969), *Religion and State in Iran: The Role of Ulama in the Qajar Period*, London: University of California Press.
- Avery, Peter (1965), *Modern Iran*, New York: A. Praeger Publishers.
- Avery, Peter(ed) (1991), *The Cambridge History of Iran: From Nardir Shah to the Islamic Republic*, Great Britain: Cambridge University Press.
- Daniel, Elton L. (2001), *The History of Iran*, London: Greenwood Press.
- Houghton, David Patrick (2009), *Political Psychology*, New York: Routledge.
- Kajar, Ali (1992), *Les Rois Oubliés*, Paris: Edition Kian.
- Katouzian, Homa (2000), *State and Society in Iran: The Eclips of the Qajars and the Emergence of Pahlavies*, London: L. B. Tauris.
- Katouzian, Homa (2002), *State and Society in Iran: The Eclips of the Qajars and the Emergence of Pahlavies*, London: L. B. Tauris.
- Kazemzadeh-F. (1991), *Iranian Relations with Russia and Soviet Union*, in Peter Avery (ed), *Cambridge History of Iran*, Vol. 7, From Nader Shah To The Islamic Republic, New York: Cambridge University Press.
- Keddie, Nikki R. (1999), *Qajar Iran, the Rise of Reza Khan*, California: Mazda Publishers.
- Lambton, Ann, K. S. (1989), *Qajar Iran; Eleven Studies*, London: I. B. Tauris.
- Perry, John R. (1979), *Karim Khan Zand*, Chicago: University : Chicago Press.
- Sheikhoeslami, A. Reza (1997), *The Structure of General Authority in Qajar Iran: 1871-1896*, U.S.A: The Regents of University of California.
- Sykes, Percy (1922), *A History of Persia*, London: Oxford University Press.
- Sykes, Percy (1930), *A History of Iran*, 3th edition, Vol. II, London: Macmilan Company.
- Wilber, Donald (1981), *Iran: Past and Present*, 9th edition, Princeton: Princeton University Press.
- Wilber, Donald (1981), *Iran: Past and Present*, 9th edition, Princeton: Princeton University Press.

نمایه

- آغامحمدخان قاجار ← آقامحمدخان قاجار
آقاسی ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۲۴۱
آقامحمدخان قاجار ۲، ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۷۰، ۷۴، ۱۱۲، ۱۳۴، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۶
- آلفرد، آدلر ۷
آنیما ۱۵۳
ابن خلدون ۲۱، ۱۸۵، ۱۸۶
احساس حقارت ۸، ۹، ۱۱، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۷۰، ۷۶، ۸۴، ۹۷
احمدشاه ۴، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۳۷-۲۰۸، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۷، ۲۵۵-۲۴۵
اختگی ۲۴، ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۷۰
اریکسون، اریک ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۷۱-۶۸، ۱۳۳، ۲۳۹
ارزنة الروم ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۷۴
استخاره ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۹۵-۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۵۳
اسکاچپول ۱۸۵
اضطراب اساسی ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۷
اضطراب جانشینی ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۰
اعتمادالسلطنه ۴، ۱۸، ۲۹، ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۴، ۲۴۹، ۲۵۲
افشار ← افشاریه
افشاریه ۱۲، ۲۴۴، ۲۵۴
افکار عمومی ۱۸۲، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۵
امام رضا(ع) ۶۲، ۱۶۴
امنیت ۱۶، ۱۷، ۷۸، ۸۱، ۲۱۰، ۲۵۶، ۲۵۸
امیرکبیر ۵۷، ۷۷، ۸۹، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰-۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۷۴، ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰-۲۵۵، ۲۵۷
انگلیس هراسی ۷۶، ۹۲، ۹۷، ۹۸
- ایگو ← من
باب ← بایه، بایان
بایه، بایان ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۲۵-۱۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱
بیری خان ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۸
بحرینی ← سیدبحرینی
بدمذهبان ۹۴، ۹۸، ۲۳۹
برون فکنی ۱۰۲، ۱۸۲
بدرکشی ۱۲۳
پول پرنی ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶
تحت الحمايگی ۴۸، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵
تنباکو ۱۴۲، ۱۴۴
توپش پره ۲۰۷، ۲۱۰
تیلی ۱۸۵
جادوگری ۲۰۰، ۲۰۷
جیران ۱۳، ۱۴، ۴۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۲۴۹
حال گرای ۳، ۹۸، ۲۰۷، ۲۴۲، ۲۵۰
خساست ۶۱، ۶۵، ۷۲، ۲۳۱
خواب درخت ویکتوریا ۱۲۸
خود خیالی ۱۰۱، ۱۰۸
خودشیفتگی ۵۰، ۵۸-۶۶، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۹۱، ۹۸، ۱۴۱، ۱۴۶-۱۴۹، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۴
خود واقعی ۱۰۱
دولت شکنده ← ورشکسته
رحیمزاده صفوی ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۵۴
روباه شناسی ۴۶
روس هراسی ۵۰، ۵۸، ۶۳، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۹۷، ۲۴۰
زند ← زندیه
زندیه ۱۲، ۱۸، ۲۵۴
سویرایگو ← فرامن
سیدبحرینی ۱۶۷

سید جمال الدین ۱۴۴، ۱۴۵
سید حسن مدرس ۲۲۲
سید محمد ابوطالب زنجانی ۱۹۵، ۲۰۳
شاپشال ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸
شهشاهنامه ۶۸
عباس میرزا ۴۸، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۶، ۷۲، ۷۳
۱۴۷-۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵
۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴
۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸
۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷
۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶
۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵
۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳
۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲
۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱
۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰
۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹
۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸
۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷
۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶
۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵
۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴
۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳
۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲
۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱
۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱
۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱
۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰
۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹
۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸
۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷
۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶
۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵
۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴
۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳
۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲
۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲
۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱
۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰
۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶

Political Psychology of Qajar Kings

Ebrahim Barzegar, PhD



روان‌شناسی سیاسی با توضیح و شناسایی شخصیت سیاستمداران و کارگزاران سیاسی، نقش برجسته‌ای در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دارد. نویسنده در کتاب *روان‌شناسی سیاسی پادشاهان قاجاری* می‌کوشد با کاربردی کردن نظریه‌های روان‌شناختی - سیاسی، تحولات سیاسی و اجتماعی عصر قاجاریه را توضیح داده و نگاهی متفاوت از نگاه مسلط تاریخی و جامعه‌شناختی سیاسی از تحولات این عصر ارائه دهد؛ نیز می‌کوشد به ترویج مباحث روان‌شناختی - سیاسی در زیست‌بوم ایرانی بپردازد، و با اکنون‌گرایی کاربرد این مباحث را در دوره‌های تربیت مدیران سیاسی و اجرایی کشور نشان دهد.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۲۰-۲۷۳۳-۳



9 786000 227333